

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و معارف اسلام
۲

جلد سیزدهم

از قسمت

امام شناسی

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله فیه الزکیة

الحسين

هوالمزین

امام شناسی

بحث های تفسیری، فلسفی، روایی، تاریخی اجتماعی

در باره امامت و ولایت بطور کلی
و در باره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب

و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص

درس های استدلالی علمی - فقهی از قرآن کریم

در روایات وارده از خاصه و عامه؛ واجبات حلی و نقضی

پیرامون ولایت

مؤلفه المصیر:

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی عنه

هُوَ الْمَلِيْمُ

دوره علوم و معارف اسلام

جلد سیزدهم

از قسمت

امام شناسی

شامل مطالب :

۱- وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أُوتِيَكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ آيَاتُ بَدْئِهِ لِيُنْزِلَ عَلَيْكَ مِنْ سَمَوَاتِهِ مِائِدًا مِنْ غَيْرِهَا وَمَا يَكْفُرُ بِهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَئِنْ رَأَوْهُ سِوَى مَا نَزَّلَ اللَّهُ عَلَيْهِ لَئِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِلَهًا مَعَهُ لَأُخْفَى لَهُ مَا نَحْنُ بِعِندِ اللَّهِ بِشَيْءٍ وَكَانَ اللَّهُ عَالِمَ الْغُيُوبِ
امر رسول خدا به کتابت حدیث، و حدیث ثقلین

۲- فَرَأَى حَدِيثَ ثَقَلَيْنِ
فَمَا نَزَّلْنَا بِآيَاتٍ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ فِيهِ مِنَ الْبَيِّنَاتِ
فرا از حدیث ثقلین

۳- وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ جَاهِلٌ بِهِ جِجِيمًا وَلَا تَفَرَّقُوا
مراد صدور، و مواعع احتجاج، و بحث کلامی حدیث ثقلین

دس صدو هشتمون دینم
تارس صدو فونم پنجم

فہرست

أهم مطالب و عناوين برگزیده

جلد سیزدهم امام شناسی (حدیث ثقلین)

۱- تفسیر آیه وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ... و بیان برخی وقایع غزوه اُحُد و پایداری امیرالمؤمنین علیه السلام در دفاع از جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۲- روایات خاصه و عامه در ندای آسمانی: لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَعَارِ

۳- تردیدی در فرار عمر و عثمان در اُحُد نیست

۴- خیانتها و جنایتهای عثمان منحصر در فرار از جنگ، و پناه دادن به مثله کننده حضرت حمزه، و به شهادت رساندن حضرت رقیه نبوده است

۵- آخرین روزهای عُمَرِ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امر آن حضرت به آوردن قلم و دوات برای نوشتن وصیت، و منع عمر از آن و نسبت یاهوگویی به پیامبر

۶- عمر با علم به اینکه رسول خدا می خواهد در باره خلافت امیرالمؤمنین بنویسد جلوگیری نمود

۷- قبول کردن قرآن بدون قبول گفتار رسول خدا غلط فاحش است

۸- ابوبکر و عمر و همدستانشان، نقشه غضب خلافت را از اوّل داشتند

۹- بیان علامه طباطبائی (ره) در علت عدم تصریح به نام علیّ علیه السلام در قرآن

۱۰- عمر در زمان خود بیان و بحث از سنت پیغمبر را منع کرد

- ۱۱- جنایات عمر مسیر تاریخ را عوض کرده است
- ۱۲- بحث مشروع و مستوفی در سند حدیث ثقلین و تواتر آن در روایات شیعه و عامّه
- ۱۳- امام باقرآن در همه عوالم معیت دارد
- ۱۴- متون مختلف حدیث ثقلین با آسانید عامّه از بیست و پنج صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۵- لزوم شناخت و پیروی امام معصوم
- ۱۶- مقاماتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حدیث ثقلین لب گشوده‌اند
- ۱۷- موارد استشهاد و احتجاج و استدلال به حدیث ثقلین
- ۱۸- بحث کلامی در مفاد و دلالت حدیث ثقلین و بیان معنوی لغوی ثقلین ، اهل بیت و عترت ، و مراد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از عترتی اهل بیتی در این حدیث
- ۱۹- مفاد حدیث ثقلین ، حجّیت و عصمت اهل بیت و عترت است
- ۲۰- روایات شیعه و عامّه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تعیین عدد ائمّه و آسامی یکایک آنها

فهرست امام شناسی جلد (۱۳)

صفحه

۱۳

مطلب

مقدمه

درس صدو هشتاد و یکم تا درس صدو هشتاد و پنجم

أمر رسول خدا به کتابت حدیث ، و حدیث ثقلین

و تفسیر آیه مبارکه:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ

عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَبْصُرَ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.

از صفحه ۱۹ تا صفحه ۱۹۲

شامل مطالب :

- ۲۰ آیات سوره آل عمران درباره فراریان جنگ أحد
- ۲۲ دلالت آیه بر ارتداد صحابه پس از مرگ پیامبر ﷺ
- ۲۶ معنای شکر در آیه : وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ
- ۲۸ مقام شاکرین مقام مخلصین است که شیطان را بدان راه نیست
- ۳۰ جانبازی و دلاوری علی علیه السلام در جنگ احد
- ۳۲ ندای آسمانی: لا فتی إلا علی لا سیف إلا ذوالفقار
- ۳۴ تمثال ذوالفقار مرتضی علی امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۶ در جنگ احد امیرالمؤمنین علیه السلام حامل رایت و لواء بود
- ۴۰ خالی کردن سنگر و حمله خالد بن ولید
- ۴۲ پایداری امیرالمؤمنین علیه السلام و ابودجانة و دفاع آنها از جان پیامبر ﷺ
- ۴۴ امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی کتیبه‌ها را منهزم ساخت
- ۵۰ اسامی کشته شدگان از مشرکین در أحد به دست علی علیه السلام

۵۲	پایداری علی <small>علیه السلام</small> و فرار ابوبکر و عمر و عثمان در احد
۵۴	زخمهایی که در احد بر رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> وارد شد
۵۸	إقرار عمر به فرار خود در جنگ احد
۶۰	برخی از فراریان از مسلمین در جنگ احد
۶۲	گفتار خالد بن ولید درباره فرار عمر
۶۴	پایداری انس بن نصر و زخمهایی که بر او وارد شد
۶۵	فرار عثمان و پناه دادن به معاویه بن مغیره
۶۸	معاویه بن مغیره حمزه را مثله کرده بود
۷۰	جریان دستگیری معاویه بن مغیره
۷۲	کشته شدن رقیه دختر رسول خدا به ضرب عثمان
۷۴	اعتراف عثمان به فرار خود در جنگ احد
۷۶	شماری از خیانت‌های عثمان
۷۸	آیه قرآن دلالت بر عفو به معنی غفران درباره عثمان ندارد
۸۰	تردیدی در فرار عمر و عثمان در احد نیست
۸۲	روایات صریحه رسول خدا در فرار عمر در روز احد
۸۴	رسول خدا برای ابوبکر شهادت به بهشتی بودن ندادند
۸۸	برخورد آیه‌الله معزی ملایری با سرهنگ سنبل در جده
۹۲	رسول خدا در احد قصد کشتار نداشت
۹۶	در مقام عزت ربوبی، هیچ چیز مقاومت ندارد
۹۸	مقام صبر و احسان رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۰۰	لحظات آخر عمر رسول خدا و وصیت به فاطمه <small>علیها السلام</small>
۱۰۲	أشعار ابي طالب در مدح رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۰۴	أشعار ابي طالب در حمایت از رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۰۶	امر رسول خدا به سد ابواب و آوردن کاغذ و قلم برای نوشتن وصیت
۱۰۸	حزن و اندوه فاطمه <small>علیها السلام</small> در رحلت پدر
۱۱۲	بیان علامه سید شرف‌الدین در فضیلت حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۱۱۴	أهمیّت مقام ولایت و جانشینی رسول خدا
۱۱۶	امر رسول خدا به خروج وجوه مهاجرین و انصار با لشکر أسامه
۱۱۸	خطبه رسول خدا در تمسک به ثقلین
۱۲۲	استغفار رسول خدا برای مردگان بقیع و إخبار از روی آوردن فتنه‌ها

۱۲۴	خطبه‌ای دیگر از آن حضرت در آخرین روزهای عمر خود
۱۲۶	امر رسول خدا به آوردن قلم و دوات برای نوشتن وصیت
۱۲۸	منع عمر از آوردن قلم و دوات و نسبت یاوه گوئی به پیامبر
۱۳۰	تکیه دادن رسول خدا به عباس و علی <small>علیهما السلام</small> و ورود به حجره عائشه
۱۳۱	روایات وارده در منع عمر از کتابت رسول خدا در مرض موت
۱۳۸	مقدمه چینی عمر برای جلوگیری از کتابت رسول خدا
۱۴۰	نسبت دادن عمر هجر و هذیان را به رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۴۲	تغییر دادن لفظ هجر از سوی طرفداران عمر
۱۴۴	منظور رسول خدا از کتابت ، وصایت علی <small>علیه السلام</small> بوده است
۱۴۶	قبول کردن قرآن بدون قبول گفتار رسول خدا غلط فاحش است
۱۵۲	همدستی عمر با ابوبکر در منع از خلافت علی <small>علیه السلام</small>
۱۵۴	قرآن به تنهایی کافی نیست
۱۵۶	علت نوشتن رسول خدا نامه را بعد از نسبت هذیان به او
۱۵۸	بیان علامه طباطبائی (ره) در عدم تصریح به نام علی <small>علیه السلام</small> در قرآن
۱۶۰	علت جلوگیری از کتابت حدیث پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۶۲	روایت مجعول بخاری در تنقیص منزلت علی <small>علیه السلام</small>
۱۶۶	پاسخ روایت مجعول بخاری
۱۶۸	بیان مزورانه ابوالفداء دمشقی در جمع میان روایات وصایت
۱۷۰	روایات گذشته ساخته عایشه است
۱۷۲	پاسخهای علمای عامه در اعتذار عمل عمر همگی مردود است
۱۸۰	جنايات عمر مسیر تاریخ را عوض کرده است
۱۸۲	صبر و تحمل رسول خدا و علی <small>علیهما السلام</small> در برابر مشکلات
۱۸۴	کلماتی چند از امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۹۰	اشعاری در مدح امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>

درس صد و هشتاد و ششم تا درس صد و نودم:

تواتر حدیث ثقلین

و تفسیر آیه مبارکه:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

از صفحه ۱۹۵ تا صفحه ۳۰۵

شامل مطالب:

- ۱۹۶ وظیفه رسول خدا در بیان آیات برای مردم
- ۱۹۸ حجّیت گفتار ائمه معصومین علیهم السلام
- ۲۰۰ امام با قرآن در همه عوالم معیت دارد
- ۲۰۴ روایات شیعه در حدیث ثقلین
- ۲۰۸ جمع آوری و بردن امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را به مسجد، و معرفی ثقلین را به آن قوم
- ۲۱۰ معرفی رسول خدا علی علیه السلام را در حجره
- ۲۱۲ مقام عترت در بیان ائمه علیهم السلام
- ۲۱۴ خطب نهج البلاغه در لزوم تمسک به عترت
- ۲۱۶ روایات الصواعق المحرقة در امامت ائمه طاهرين
- ۲۲۲ احادیث وارده از عامه در تمسک به ثقلین
- ۲۲۶ بیان علامه سید شرف الدین درباره احادیث ثقلین
- ۲۲۸ عبقات الأنوار و شرح حدیث ثقلین
- ۲۳۰ مشاهیر علماء عامه که حدیث ثقلین را روایت کرده اند
- ۲۳۳ متون مختلف حدیث ثقلین با اسانید عامه از بیست و پنج صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۲۳۳ حدیث ثقلین به روایت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۴۰ حدیث ثقلین به روایت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۲۴۱ حدیث ثقلین به روایت امّ هانی و امّ سلمه
- ۲۴۲ حدیث ثقلین به روایت ابوذر غفاری
- ۲۴۳ حدیث ثقلین به روایت ابن عباس
- ۲۴۴ حدیث ثقلین به روایت جابر بن عبدالله انصاری
- ۲۴۷ حدیث ثقلین به روایت خدیفه بن یمان
- ۲۴۹ حدیث ثقلین به روایت خدیفه بن اُسَید غفاری
- ۲۵۴ حدیث ثقلین به روایت ابورافع
- ۲۵۵ حدیث ثقلین به روایت زید بن ثابت
- ۲۵۷ حدیث ثقلین به روایت ابوسعید خُدْری
- ۲۶۶ حدیث ثقلین به روایت زید بن ارقم
- ۲۸۴ حدیث ثقلین به روایت عبدالله بن حنطب و جبیر بن مطعم
- ۲۸۶ حدیث ثقلین به روایت براء بن عازب و خزیمه بن ثابت
- ۲۸۸ حدیث ثقلین به روایت انس بن مالک و أبوهیرة

- ۲۹۰ حدیث ثقلین به روایت عامر بن لیلی و ضَمیرَةُ أَسْلَمی
- ۲۹۱ حدیث ثقلین به روایت عبدالرَّحْمَن بن عَوْف
- ۲۹۲ حدیث ثقلین به روایت عبد بن حمید و زید بن أسلم
- ۲۹۴ حدیث ثقلین به روایت امام مجتبی علیه السلام
- ۲۹۶ نزد مؤلف مجموع راویان حدیث ثقلین از صحابه ۳۶ نفرند
- ۳۰۰ منتخبی از احادیث وارده در تمسک به ثقلین
- ۳۰۲ روایات درباره اهل بیت منحصر در حدیث ثقلین نیست
- ۳۰۴ اشعاری درباره امیرالمؤمنین علیه السلام

درس صد و نود و یکم تا درس صد و نود و پنجم:

موارد صدور، و مواقع احتجاج، و بحث کلامی حدیث ثقلین

و تفسیر آیه مبارکه:

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

از صفحه ۳۰۹ تا صفحه ۴۵۲

شامل مطالب:

- ۳۱۰ تفسیر آیه : وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ... .
- ۳۱۲ تفسیر آیه اعتصام از علامه طباطبائی (ره)
- ۳۱۴ روایات وارده در تفسیر «المیزان» درباره حفظ و خلافت اُمت پیامبر را در ثقلین
- ۳۱۶ روایات افتراق اُمت اسلام بر هفتاد و سه فرقه
- ۳۲۰ روایات شباهت عملکرد این اُمت با اُمت‌های گذشته
- ۳۲۲ روایات رسول خدا که بعضی از اصحاب را از حوض کوثر دور می‌کنند
- ۳۳۲ لزوم شناخت و پیروی امام معصوم
- ۳۳۶ نتایج تفسیر علامه طباطبائی (ره) از آیات در مورد ثقلین
- ۳۳۷ مقاماتی که رسول خدا به حدیث ثقلین لب گشوده‌اند
- ۳۳۷ مورد اول: مطلقات و مواقع غیر خاص
- ۳۴۲ مورد دوم: توصیه به عترت به وفد ثقیف
- ۳۵۰ مورد سوم: خطبه رسول خدا درباره ثقلین در عرفات
- ۳۵۴ مورد چهارم و پنجم و ششم: خطبه رسول خدا درباره ثقلین در مسجد خَیْف
- ۳۶۲ مورد هفتم: خطبه رسول خدا درباره ثقلین در غدیر خم
- ۳۷۰ مورد هشتم و نهم: خطبه رسول خدا درباره ثقلین بعد از نماز صبح و ظهر

- ۳۷۲ مورد دهم: خطبه رسول خدا درباره ثقلین در حضور انصار
- ۳۷۶ مورد یازدهم: گفتار رسول خدا درباره ثقلین بر منبر در آخرین خطبه خود
- ۳۸۴ مورد دوازدهم: گفتار رسول خدا درباره ثقلین در حجره خویش
- ۳۸۶ **موارد استشهاد و احتجاج به حدیث ثقلین**
- ۳۸۶ مورد اول: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد در زمان خلافت عثمان
- ۳۸۸ مورد دوم: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در رحبه کوفه
- ۳۹۰ مورد سوم: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلس شورای عمر
- ۳۹۲ مورد چهارم: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام با طلحه
- ۳۹۳ مورد پنجم: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین در حضور ابوهریره و ابودرداء
- ۳۹۴ مورد ششم: احتجاج امام مجتبی علیه السلام پس از بیعت با او
- ۳۹۶ مورد هفتم: احتجاج امام مجتبی علیه السلام بعد از صلح با معاویه
- ۳۹۸ مورد هشتم: احتجاج سیدالشهداء علیه السلام در سرزمین منی
- ۳۹۹ مورد نهم: شهادت ابن عباس
- ۴۰۰ مورد دهم: شهادت عمروعاص
- ۴۰۱ مورد یازدهم: شهادت حسن بصری
- ۴۰۱ **بحث در سند و دلالت حدیث ثقلین**
- ۴۰۴ رد صاحب عباقت بر گفتار بخاری در منکر بودن حدیث
- ۴۰۶ رد صاحب عباقت بر ابن جوزی در این باره
- ۴۱۰ بحث درباره مفاد حدیث ثقلین
- ۴۱۲ **معنای لغوی ثقلین**
- ۴۱۵ **معنای لغوی اهل بیت و عترت**
- ۴۲۱ **مراد از اهل بیت و عترت**
- ۴۳۴ روایات خاصه و عامه در تعیین دوازده امام
- ۴۳۸ بطلان تفسیر زیدبن ارقم از اهل بیت
- ۴۴۲ مفاد حدیث ثقلین حجیت اهل بیت و عترت است
- ۴۴۵ مفاد حدیث ثقلین عصمت اهل بیت و عترت است
- ۴۴۸ مؤاخذه رسول خدا از امت در روز قیامت نسبت به ثقلین
- ۴۵۰ فضل اهل بیت علیهم السلام به نقل علامه حلی (ره)
- ۴۵۲ خاتمه کتاب

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

وعده داده بودیم که به حول و قوه حضرت باری تعالی شأنه العزیز دوره «امام شناسی» از دوره معارف و علوم اسلام، دوازده مجلد می‌گردد که یکصد و هشتاد درس را استیعاب می‌کند. خداوند سبحانه را سپاسگزاریم که توفیق عنایت نمود تا این دروس در دوازده جلد، در روز دهم شهر جمادی الأولى از سنه یکهزار و چهار صد و هشت هجریه قمریه پایان یافت.

چون عازم بر تحریر دوره «الله شناسی» شدیم، به خاطر آمد که ابتداءً کتاب «توحید علمی و عینی» را تحریر کنیم، و پس از آن کتاب «نور ملکوت قرآن» از دوره أنوار الملکوت تحریر شود، و پس از آن به «الله شناسی» پرداخته شود.

«توحید علمی و عینی» قریب پنج ماه طول کشید، و «نور ملکوت قرآن» که بالغ بر چهار مجلد شد نیز قریب یکسال و هفت ماه به طول انجامید، و در نتیجه قریب به دو سال کتابت «الله شناسی» به تعویق افتاد.

و امروز که روز بیست پنجم از شهر ربیع الثانی یکهزار و چهار صد و ده است، چون خواستم این دوره از کتاب را شروع کنم، به خاطر گذشت که اگر شش جلد بر مجلّات «امام شناسی» اضافه گردد، بهتر خواهد بود. زیرا اولاً این دوره از کتاب گرچه بحمدالله تعالی از هر جهت، کتاب جامع و شاملی است، امّا از حدیث ثقلین به طور تفصیل و مستوفی بحث نشده است گرچه در بسیاری از موارد ذکری از این حدیث آمده و حتی با بعضی از آسانید آن نیز ذکر شده است، لیکن به طور مشروح

در سند و دلالت آن که از عظیم ترین مدارک شیعه است بحث نگردیده است، و سزاوار است برای تبصّر اخوان شیعی و سنّی به طور مشروح و مفصّل بحث شود. و ثانیاً در تعریف شیعه، و حقیقت تشیع، و امتیازات شیعه بر سائر فرق و لازمه شیعه بودن نیز بحث شود.

و این قسمت خود مسائلی را متضمّن است، مثل **مَسْأَلَةُ رَجْعَتِ**، و **وَجُودِ حَضْرَتِ اِمَامِ عَصْرِ** - **عَجَلُ اللّٰهِ تَعَالٰی** فرجه - و **مَسْأَلَةُ بَدَا**، و **مَسْأَلَةُ تَوَلّٰی وَ تَبَرّٰی** هر دو، به طوری که اگر کسی تَوَلّٰی آلِ مُحَمَّد را داشته باشد و از اعدائشان تَبَرّٰی نداشته باشد شیعه نیست؛ و علاوه بر اینها در تحت ولایت آنها در آمدن، و أوامرشان را واجب الإطاعة دانستن است. و از جمله ممیّزات آن است که عامّه به طور کلی، صلاح و عدالت و رشاد را نفس عمل صالح، مثل نماز و روزه و صدق در حدیث می دانند، و در زیر پرچم مرد متجاوز و طاغی و متعدّی بودن، و برای او قتال نمودن، و معاونت به حکومت او را جور و ستم نمی شمرد، مثلاً احمد بن حنبل، خَالِدِ بْنِ عُرْفُطَه را که ترجمه اش در «إصابة» آمده است مرد صالحی می شمرد، با آنکه مقدّمه لشکر عمر بن سعد در روز عاشورا به دست وی بود. و همچنین شمربن ذی الجوشن و عمر بن سعد و أمثالهما را که در تراجم می آورند ثقه می دانند. اثناعشریّه از شیعه، امام را واجب الإطاعة می دانند، قیام به شمشیر بکند یا نکند. اما زیدیّه از شیعه شرط امامت امام را قیام به سیف می دانند.

عامّه مسلمانند و طاهرند، حکم به کفرشان نمی توان کرد، مفتون به دنیا هستند و **اُمیر المؤمنین العَلیّ** با آنها به منزله فتنه رفتار می کرد نه به منزله رده.

معنای امام و اشتقاق آن، و اختصاص آن در عرف و مصطلح شیعه به امام معصوم نه بر معنی لغوی که پیشوا باشد؛ معنای غلو در شیعه - چرا که بسیاری از بزرگان، شیعه را غالی می دانند -، سیر حدیث در شیعه از زمان رسول اکرم **صلی اللّٰه علیّه و آله و سلم** و سیر حدیث در عامّه پس از یکصد سال؛ اجتهاد در شیعه، و انسداد باب اجتهاد در عامّه، و حصر مذاهب در اربعه؛ ولایت امام و حدود آن؛ ولایت فقیه و حدود آن؛

بحث از مقام حضرت صادق عليه السلام و وجه تسمیه مذهب شیعه به جعفری؛ این که جهاد و هجرت در زمان امام به سوی امام است و لَا يَمَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ؛ و ما شبهها از این مسائل در اصول و فروع که ممیز میان شیعه و سنی است باید ذکر شود. فلهدا اینک شروع می‌نمائیم به این مسائل و به حول و قوه خدا پس از انجام این شش جلد در امام شناسی که با مجلدات قبلی هیجده جلد خواهد شد، نوبت به دوره «الله شناسی» می‌رسد و ما توفیقی إلا بالله، علیه توکلت و إليه أنیب.

درس صد و هشتاد و یکم تا صد و هشتاد و پنجم

امر رسول خدا به کتابت حدیث، و حدیث ثقلین°

درس ۱۸۱ تا ۱۸۵

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ
لَعْنَةَ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى
قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ
وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.^۱

«و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولانی آمده‌اند و در گذشته‌اند؛ پس اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا شما بر روی پاشنه‌های پای خود به عقب واژگون می‌شوید؟! و هر کس بر روی دو پاشنه پای خودش به عقب واژگون شود، ابداً به هیچ‌وجه به خداوند ضرری نمی‌رساند، و خداوند بزودی پاداش سپاسگزاران را می‌دهد.»

این آیه در غزوهٔ اُحُد نازل شد دربارهٔ کسانی که در حملهٔ شدید دشمن پا به فرار گذاشته و پیامبر را در آن معرکهٔ خونبار تک و تنها گذاردند و جز وجود مقدس

۱- آیهٔ یکصد و چهل و چهارم، از سورهٔ آل عمران: سومین سوره از قرآن کریم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و افراد معدودی همچون ابودجانه انصاری^۱ و سهل بن حنیف، گرداگرد رسول خدا کسی نبود که از جان اقدسش دفاع کند، و آن حضرت را به کام تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها و سنگ اندازی دشمنان که همه آماده و متعهد برای کشتن خود رسول الله بودند، نسپارد.

این آیه در میان آیاتی واقع است که مجموعاً در سوره آل عمران آمده و وضعیّت را خوب تشریح می‌کند:

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. وَيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ. وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُلْقَوْهُ فَقَدَرُ أَيُّمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ. وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُوَجَّلاً وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ. وَكَأَيُّنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَاثُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ. وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا لَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أقدامنا وَانصُرنا على القوم الكافرين. فَآتاهمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.^۲

«و سستی مکنید و غمگین مباشید، در حالی که شما بالاتر و رفیع‌تر از همه»

۱- مامقانی در «تنقیح المقال»، ج ۲، ص ۶۸ ترجمه حال وی را آورده است و گفته است:

سماک بن خرشه ابودجانه انصاری خزرگی ساعدی در بدر و اُحد و جمیع مشاهد رسول خدا حاضر شد.

۲- آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸، از سوره ۳: آل عمران.

امتهای جهانید، اگر بوده باشید از ایمان آورندگان! اگر به شما زخمی و جراحی در جنگ رسید، تحقیقاً همان گونه زخم و جراحی هم به دشمنان مقابل شما رسید! و این ایام و روزهایی که می‌گذرد، ما آنها را یکی پس از دیگری در میان مردم گردش می‌دهیم (و مصائب و مشکلات و حوادث را به نوبه بر همه مردم وارد می‌سازیم) تا آنکه خداوند بداند: آنان که از شما ایمان آورده‌اند چه کسانی هستند، و برای آنکه خداوند از میان شما گواهانی را اتخاذ کند، و خداوند ظالمین را دوست ندارد. و برای آنکه خداوند مؤمنین را پاک و پاکیزه گردانیده، از عیوب به در کند و برای آنکه کافرین را هلاک و ضایع و نابود سازد.

آیا شما می‌پندارید که داخل بهشت می‌شوید، در صورتی که هنوز خداوند از آنان که از شما جهاد کرده‌اند علمی بهم نرسانیده است؟! و در حالی که هنوز خداوند از صابرین و شکیبایان شما مطلع نگردیده است؟! و هر آینه شما همان کسانی بودید که قبل از معرکه کارزار و غوغای گیرودار، آروزی مرگ در راه خدا را می‌کردید، پس تحقیقاً آن معرکه و مقابله با مرگ را دیدید و نظاره نمودید! (پس چرا پا به فرار گذاردید؟! و نیست محمد مگر فرستاده‌ای از جانب خدا که قبل از او فرستادگانی آمده‌اند و در گذشته‌اند! آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به همان بربریت و جاهلیت دیرینه خود بازگشت می‌کنید؟! و هر کس بر شرک و جاهلیت خود بازگردد، ابداً به قدر ذره‌ای به خدا ضرری نمی‌رساند، و بزودی خداوند سپاسگزاران و شاکران را اجر جمیل و ثواب لاتعدّ و لاتحصی عنایت می‌کند.

و هیچ ذی روحی را توان آن نیست که بدون اذن و اجازه حتمیه خداوند بمیرد مگر در زمان مقدر و معین و اجل مکتوب و مضبوط. و کسی که بهره و پاداش خود را از جنگ و معرکه و غیرها وصول به امر دنیوی بخواهد ما همان را به او می‌دهیم، و هرکس بهره و پاداش خود را وصول به امر آخروی و رضا و رضوان و لقاء خدا بخواهد، ما همان را به او می‌دهیم و بزودی شاکران و سپاسگزاران را جزا و پاداش می‌دهیم.

و چه بسیاری از پیغمبران که با آنها افراد بسیاری از دست پروردگان مؤمن (و با از مردان الهی و ربّانی) در راه خدا کارزار کرده‌اند، که از آنچه به آنها در راه خدا از مشکلات رسیده است سستی نورزیده‌اند و ضعف و کم قدرتی نشان ندادند و به حال ذلت و استکانت و انفعال و پذیرش دشمن در نیامدند. و خداوند شکیبایان را دوست می‌دارد. و نبود سخن و گفتارشان مگر اینکه گفتند: بار پروردگار ما، از گناهانمان درگذر و از زیاده‌روی و تجاوز در امرمان که نموده‌ایم چشم‌پوش و گامهای ما را استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروزی ده. بنابراین خداوند به آنها ثواب و پاداش دنیوی را عنایت نمود و به نیکویی ثواب و پاداش آخروی نیز رسانید و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

حضرت استادنا الأکرم آیه‌الله علامه طباطبائی در ذیل آیه و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ در تفسیر فقره أَفَانُ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ (اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید)، فرموده‌اند: مراد از برگشتن به عقب، فرار از جنگ نیست بلکه به معنی ارتداد و کفر بعد از ایمان است، زیرا ارتباطی میان فرار از معرکه بواسطه موت پیغمبر اکرم ﷺ و یا کشته شدن او نیست، بلکه نسبت و ارتباط، میان موت یا قتل او، و ارتداد و رجوع به کفر بعد از ایمان است.

و دلیل بر آنکه مراد، برگشتن از دین است آیاتی است که پس از ذکر چند آیه ذکر نموده است: وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخَفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَاتَلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ.^۱

۱- آیه ۱۵۴ و آیه ۱۵۵، از سوره ۳: آل عمران.

«وگروهی فقط در غم جان خود بوده و وعده خدا را به غلبه دین و گسترش اسلام، از روی جهل و نادانی مانند گمانهای مردم جاهلی، دروغ پنداشتند و از روی انکار و تعجب می گفتند: آیا ممکن است ما صاحب قدرت و امر بشویم؟ بگو ای پیغمبر که تنها خداست که صاحب قدرت است و امر و فرمان به دست اوست. (صحابه سست ایمان که از ترس مؤمنین راستین) خیالات باطل و اندیشه‌های پلید خود را با تو اظهار نمی دارند، با خود می گویند: اگر کار ما به وحی خدائی و آئین حق بود و ما صاحب امر و قدرت بودیم شکست نمی خوردیم و گروهی از ما در اینجا کشته نمی شدند. بگو ای پیغمبر: اگر شما در خانه‌هایتان هم بودید، باز آنان که سرنوشت آنان در قضای حتمیه الهی کشته شدن بود، با پای خود از خانه‌ها به قتلگاهها می آمدند و در قبور خود می خفتند، و این برای آن است که خداوند نیات و اندیشه‌های شما را برون ریخته و آنچه در دلها و سینه‌ها پنهان کرده‌اید بیازماید و آنچه در قلوبتان نهفته‌اید پاک و خالص کند، و خداوند از راز درونها آگاه است.

تحقیقاً آنان که در روز جنگ اُحُد و معركة کارزار که دو صف اسلام و کفر در مقابل هم واقع شدند و برخورد کردند، از کارزار و رزم فرار کرده پشت به صحنه نمودند، فقط و فقط بواسطه بعضی اعمال و رفتار ناپسند خود آنها، شیطان آنان را به لغزش افکند و دچار تزلزل در ایمان شدند، و هر آینه حقاً خداوند از عقوبتشان درگذشت و تحقیقاً خداوند آمرزنده و شکیباست.»^۱

در این آیات خداوند ایشان را با عنوان تن‌خواهی و جان‌پروری و گمان و پندار

۱- سید شرف الدین عاملی در کتاب «النصّ والاجتهاد» طبع دوم، ص ۲۵۲ و ۲۵۳ آورده است که: رسول اکرم ﷺ در روز اُحُد با أصحاب خود - که هفتصد نفر بودند - در غُدوة الوادی (کناره وادی) نزول کردند و کوه احد را پشت سر خود قرار دادند؛ و مشرکین سه هزار نفر بودند که در میانشان هفتصد زره‌دار، و دویست اسب سوار، و با ایشان پانزده زن بود؛ و در میان مسلمین دویست نفر زره دار و دو نفر اسب سوار بود- انتهى. غُدوة و عِدوة و عِدوة با ضمّه و کسره و فتحه در لغت به معنای کناره و جانب، و غُدوة با ضمّه به معنای مکان دور، و غُدوة و عِدوة با ضمّه و کسره به معنای مکان مرتفع آمده است.

جاهلی یاد می‌فرماید، که در نتیجه برخی از کارهای نکوهیده خود، لغزش در دین پیدا کردند و پیامبر را در چنین واقعه خطیری تنها گذاردند.

علاوه بر این ما می‌بینیم نظیر این فرار از جنگ و پشت کردن به صحنه رزم در غیر اُحُد هم مانند غزوه حُنَین و خَیْبَر پیدا شد و خداوند آنها را بدینگونه خطاب نکرد و از پشت نمودنشان به دشمن و صحنه کارزار بمانند این کلمه تعبیر نکرد و سخن نگفت؛ فرمود: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرْتُكُمْ فَلَمْ تُعْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ^۱» «و در روز غزوه حنین، در وقتی که کثرت سپاهیان و بسیاری لشکریانان شما را به شگفت انداخت، پس این کثرت، هیچ نتوانست به شما قدرتی بخشد و از خدا بی‌نیاز کند، و زمین با این فراخی و گستردگی بر شما تنگ آمد و شما پشت کرده پا به فرار نهادید.»

بنابراین، گفتار راست و درست این است که: مراد از انقلاب و بازگشت بر أعقاب در آیه مبارکه، رجوع به کفر سابق بوده باشد.

و محصل معنی آیه با وجود سیاق عتاب و مؤاخذه و توبیخی که در آن است این می‌شود که: محمد ﷺ نیست مگر فرستاده و رسولی از سوی خدا به مانند سایر رسولان و فرستادگان دگر؛ وظیفه و قدرتی ندارد مگر تبلیغ رسالت پروردگارش را، و چیزی از قدرت و صاحب اختیاری برای او نیست و فقط قدرت و امر و اختیار از برای خداست و دین هم دین خداست و باقی است به بقای خدا. در این صورت اتکاء و دل بستگی و وابستگی ایمان شما به حیات و زندگی او چه معنی دارد، که از شما چنین مشهود می‌شود که: اگر او بمیرد یا کشته شود، شما قیام به امر دین را ترک می‌کنید و عقبگرد نموده به سوی جاهلیت گذشته خود بازمی‌گردید و بعد از هدایت، غوایت و ضلالت را می‌پذیرید؟!!

و این سیاق آیه، قوی‌ترین شاهد است بر آنکه: آنان در روز اُحُد پس از گرم شدن

۱- آیه ۲۵، از سوره ۹: براءت.

معرکه و کارزار، گمان بردند که: رسول اکرم ﷺ کشته شده است و بنابر این دست از جنگ برداشته و از کارزار منصرف شدند و به جانب دیگر گریختند. و این گفتار را تأیید می‌نماید آنچه در روایت و تاریخ وارد است - همچون روایت ابن‌هشام در سیره - که آنس بن نضر که عموی آنس بن مالک است به عمر بن خطاب و طلحة بن عبیدالله و جمعی از مهاجرین و انصار رسید که دست از جنگ برداشته و خود را رها کرده بودند و به آنها گفت: علت دست کشیدن شما از جنگ چیست؟! گفتند: رسول خدا کشته شده است. گفت: شما زندگی را بعد از رسول خدا برای چه می‌خواهید؟! شما هم بمیرید بر آن طریقه‌ای که رسول خدا مرده است. و پس از این در مقابل دشمنان آمد و جنگ کرد تا کشته شد.

و بالجمله، معنی این دست برداشتن از جنگ و رها کردن آن به این برمی‌گردد که ایمانشان قائم به رسول‌الله بوده، با حیات او باقی، و با موت او زوال می‌پذیرد. و این، اراده ثواب دنیا و کامیابی از حیات پیامبر است بواسطه ایمان، که خداوند آنان را بدینگونه ایمان عتاب می‌فرماید. و مؤید این معنی گفتار خداوند است در پایان آیه که: **وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** (و خداوند بزودی شاکران را پاداش می‌دهد).

زیرا خداوند تعالی این جمله را در آیه بعدی نیز پس از **وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا** و **مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا** (و کسی که مرادش پاداش دنیا باشد ما به او از دنیا می‌دهیم و کسی که مرادش پاداش آخرت باشد ما به او از آخرت می‌دهیم) تکرار فرموده و گفته است: **وَسَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ**. و این دقیقه بسیار شایان دقت است.

و این جمله: **وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** طبق آنچه از سیاق استفاده می‌شود به منزله استثناء است برای جمله قبل. و این دلیل است بر اینکه در میان صحابه رسول خدا کسانی بوده‌اند که انقلاب به قهقری از ایشان ظهور پیدا نکرده، و یا آنچه مشعر به ارتداد و کفر باشد مانند دست برداشتن از جنگ و پشت نمودن به دشمن از آنان به وقوع نپیوسته است، و آنها همان شاکران و سپاسگزارانند.

و حقیقت شکر، اظهار نمودن نعمت است؛ همچنانکه حقیقت کفری که در مقابل

آن است، پنهان کردن آن است. اظهار کردن نعمت عبارت است از: استعمال نعمت در همان محلی که نعمت دهنده اراده کرده است با یاد کردن نعمت دهنده با زبان - که این همان ثناء است - و با دل بدون نسیان . و بناءً علیهذا شکر خداوند متعال در برابر نعمتی از نعمت‌های او عبارت می‌شود از آنکه: بنده خدا را در وقت به کار بردن آن نعمت یاد کند، و آن نعمت را در همان جایی که او معین کرده است مصرف نماید و از آن تجاوز ننماید.

و می‌دانیم که: چیزی در عالم نیست مگر آنکه نعمتی است از نعمتهای خداوند تبارک و تعالی، و خدا از بندگان خود نمی‌خواهد مگر آنکه آن نعمت را در راه عبادت او مصرف کنند، و می‌فرماید: وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ.^۱ «و خداوند به شما از هر آنچه که از او خواسته‌اید، (همه یا بعضی را) داده است و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید به اندازه و مقدار آن نمی‌رسید، و حقاً انسان ستمکار و پوشاننده نعمت‌های اوست.»

پس شکر خدا بر نعمت وی آن است که: در آن نعمت، امر خدا اطاعت شود و مقام ربوبیت و ألوهیتش در آن نعمت یاد شود.

و بنابر این شکر مطلق خداوند بدون تقیید عبارت است از: یاد کردن او بدون نسیان، و اطاعت او بدون عصیان. و مفاد و مراد از گفتارش که می‌فرماید: وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ،^۲ این می‌شود که: مرا یاد کنید یادی که با آن فراموشی آمیخته نمی‌باشد، و از امر من پیروی نمائید بگونه‌ای که با گناه مشوب نباشد. و نباید به سخن کسی که می‌گوید: اینگونه امر، امر به مالایطاق است گوش فراداد، زیرا اینگونه سخن ناشی از کمی تدبّر در حقائق دینیّه و دوری از ساحت عبودیت است.

و در برخی از مباحث سابقه معلوم شد که: فعل دلالت بر مجرد تلبّس به مبدأ و مصدر فعل دارد، به خلاف وصف که دلالت بر استقرار تلبّس می‌کند به حیثیتی که

۱- آیه ۳۴، از سوره ۱۴: ابراهیم.

۲- آیه ۱۵۲، از سوره ۲: بقره.

معنی وصفی ملکه انسان شده و هیچگاه از وی مفارقت نمی‌کند. فرق است میان اینکه بگوئیم: الَّذِينَ أَشْرَكُوا، وَالَّذِينَ صَبَرُوا، وَالَّذِينَ ظَلَمُوا، وَالَّذِينَ يَعْتَدُونَ (یعنی آنان که شرک آوردند و آنان که شکیبائی نمودند و آنان که ستم کردند و آنان که تجاوز می‌نمایند) و میان این که بگوئیم: مُشْرِكِينَ، وَ صَابِرِينَ، وَ ظَالِمِينَ، وَ مُعْتَدِينَ (یعنی مشرکان و شکیبایان و ستمکاران و تجاوز کنندگان). و بنابر این شاکرین کسانی هستند که وصف شکر در ایشان ثابت و استوار شده و این فضیلت در آنها استقرار یافته است. و معلوم شد که: شکر مطلق آن است که بنده نعمتی را به یاد نیورد مگر اینکه خدا را با آن نعمت به یاد آورد، و برخورد با چیزی نکند که به آن نعمت گفته می‌شود مگر اینکه امر خدا را در آن اطاعت نماید.

و از آنچه گفتیم به دست آمد که شکر تمام نمی‌شود مگر آنکه بنده علماً و عملاً برای خداوند - سبحانه - اخلاص داشته باشد. پس شاکرین همان برگزیدگان برای خدا (مُخْلِصِينَ لِلَّهِ) هستند که شیطان طمعش را از آنان بریده است و در مقام و منزلتی می‌باشند که ابلیس لعین را بدان بارگه راه نیست.

و این حقیقت از آنچه خداوند از زبان ابلیس حکایت کرده است به دست می‌آید، زیرا می‌گوید: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ.^۱ «ابلیس به خدا گفت: سوگند به مقام عزت تو که من تمام بندگان را اغوا می‌کنم مگر آن بندگان را از میان آنها، که برگزیدگانند.»

و نیز فرمود: قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ، وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ.^۲ «ابلیس به خدا گفت: ای پروردگار من! در برابر اغوائی که مرا نمودی، من در زمین برای بنی‌آدم زینت می‌دهم و همه را اغواء و گمراه می‌نمایم، مگر آن دسته از بندگان را از ایشان که برگزیدگانند.»

۱- آیه ۸۲ و ۸۳، از سوره ۳۸: ص .

۲- آیه ۳۹ و ۴۰، از سوره ۱۵: حجر .

شیطان در این آیات از اغوای خود احدی را استثناء ننموده است مگر مُخْلِصِينَ (برگزیدگان) را و خدا هم آن را بدون رد امضا کرد.

و نیز فرمود: قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا تَبِيتُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ^۱. «إبليس گفت: به تلافی اغواء و گمراهی که مرا نمودی، من نیز در راه راست و صراط مستقیمت که باید از آن عبور کنند می‌نشینم و پس از آن از طرف روبرو و از طرف پشت سر، و از ناحیه راست و از ناحیه چپ به سویشان می‌آیم و اکثریت آنها را شاکر نخواهی یافت.»

در اینجا قوله: وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ به منزله استثناء است یعنی اقلّ قليل از آنها شاکر می‌باشند. و در اینجا تعبیر مخلصین به شاکرین مبدل شده است. و علتی برای این تبدیل نیست مگر اینکه شاکرین همان گروه مخلصین هستند که شیطان را در آنها طمع نیست و کاری از دستش برای خصوص آنها بر نمی‌آید. و معلوم است که عمل و مکر شیطان، به فراموشی انداختن مقام ربوبیت، و دعوت به معصیت است. و برای مخلصین که به طور ملکه و به حالت استمرار، غرق دریای توجه و ذکر خدا هستند و معصیت از آنها متحقق نمی‌شود، آلت برش و سلاح شیطان بر آنها کُند بوده و کارگر نمی‌شود.

و از چیزهایی که در میان آیات نازلۀ درباره غزوه أُحُد گفتار ما را تأیید می‌نماید، آیه‌ای است که بعداً ذکر فرموده است: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ^۲. «حقاً و تحقیقاً آن کسانی از شما که در روز برخورد دو سپاه کفر و ایمان، پشت به جنگ نمودند، فقط به سبب بعضی از اعمال خودشان شیطان آنها را لغزانید، و هر آینه

۱- آیه ۱۶ و ۱۷، از سوره ۷: أعراف.

۲- آیه ۱۵۵، از سوره ۳: آل عمران.

خداوند از آنها گذشت و مورد غفران و آمرزش خود قرار داد، حقاً خداوند آمرزنده و بردبار است.»

این آیه اگر با کلام خداوند در آیه مورد بحث ما: **وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** و گفتار خدا در آیه بعدی آن: **وَسَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ** ضمیمه گردد - و دانستی که معنی و مفاد استثناء دارد - تأیید خود را بطور ابلغ می‌رساند.

در این آیه تدبّر کن و پس از آن در تعجب فرو رو از گفتار کسی که گفته است: این آیه **إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ** ناظر است به آنچه روایت شده است که: شیطان در روز غزوه احد ندا کرد: **أَلَا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ** «آگاه باشید که محمد کشته شد» و این موجب سستی مؤمنین و تفرّقشان از معرکه جنگ شد؛ و بین که چگونه کتاب خدا را از اوج حقائقش فرو می‌ریزند و از مستوای معارف عالی‌اش سقوط می‌دهند؟!

بنابراین آیه مورد گفتار دلالت دارد بر آنکه عده‌ای از مؤمنین در روز احد دست از کارزار نشستند و سستی نکردند و در برابر خدا و اوامرش کوتاهی نورزیدند، و آنان را خداوند به نام و وصف **شاکرین** ستوده است و تصدیق نموده است که شیطان به آنان راه ندارد و مطمعی در ایشان نمی‌یابد، نه تنها در این غزوه، بلکه این عنوان، وصف ثابت و مستقری است که پیوسته با ایشان همراه است.

و لفظ **شاکرین** در هیچ مورد از موارد قرآن به عنوان توصیف وارد نشده است مگر در این دو آیه یعنی در آیه: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ**، و آیه: **وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ**. و نیز در هیچیک از این دو مورد مقدار جزا و پاداش آنها را از جهت عظمت و نفاست بیان نفرموده است.^۱

تمام تواریخ مسلم و مورد قبول عامّه اتفاق دارند بر اینکه: **أبوبکر** در جنگ احد **أبدأ** زخمی و جراحتی ندید، و او با عمر به کوه پناهنده شده، دست از جنگ شستند و محمد را مقتول پنداشتند، و عثمان به طوری فرار کرد که تا سه روز ناپدید

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۴، ص ۳۶ تا ص ۴۰.

بود و پس از سه روز وارد مدینه شد. و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و حضرت حمزه سیدالشهداء علیه السلام و ابودُجانَه و سهل بن حَنیف انصاری بودند که قیام و اقدام به از بین بردن و متفرق نمودن لشکر کردند. آنان بودند که از بدء نبرد تا آخرین لحظه با پیامبر بوده و در مقابل آن حضرت جان خود را بر روی کف داشته و از بیضه اسلام و حیات رسول خدا دفاع می نمودند.

واقدی در «مغازی»، و طبری و ابن اثیر در تواریخ خود نقل کرده اند که: چون کبش کتیبه و علمدار سپاه قریش که از بنی عبدالدار بود و نامش طَلْحَة بنُ اَبی طَلْحَة بود در برابر سپاه اسلام ایستاد و مبارز خواست و گفت: ای اصحاب محمد شما می پندارید که خداوند ما را با شمشیرهایتان فوراً به آتش دوزخ می فرستد و شما را با شمشیرهای ما بزودی به سوی بهشت روانه می کند؟ آیا در میان شما یک نفر هست که خدا او را بزودی با شمشیر من به بهشت روانه سازد و یا مرا با شمشیر وی فوراً به دوزخ بفرستد؟!

حضرت اَسَدالله الغالب شیر بیشه توحید و شجاعت امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - به سوی او رفت و می گفت: آری سوگند به خدا دست از تو بر نمی دارم تا با شمشیرم با شتاب به سوی دوزخ بفرستم و یا تو مرا بزودی به سوی بهشت بفرستی! امیرالمؤمنین با شمشیر پایش را قطع کرد، مکشوف العورة بر روی زمین افتاد، و صدای تکبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست.^۱

و آنگاه جماعتی از بنی عبدالدار یکی پس از دیگری عَلمِ مشرکین را برگرفتند و امیرالمؤمنین علیه السلام همه را کشت و به دوزخ فرستاد و عَلمِ آنها بر روی زمین افتاد و کسی دیگر نبود تا عَلمِ را برگیرد.

طَبَری و ابن اَثیر آورده اند که: چون علی بن ابیطالب علیه السلام لواداران مشرکین

۱- «مغازی» واقدی، طبع اعلمی بیروت، ج ۱، ص ۲۲۵؛ و «تاریخ طبری» طبع دارالمعارف مصر ج ۲، ص ۵۰۹؛ و «الکامل فی التاریخ» طبع دار صادر - دار بیروت، ج ۲، ص

کشت رسول خدا ﷺ جماعتی از مشرکین را به وی نشان دادند و گفتند: ای علی بر آنان حمله کن! علی علیه السلام بر آنها حمله کرد و جماعتشان را پراکنده نمود و عمرو بن عبدالله جُمَحی را کشت. سپس رسول خدا ﷺ نگاهی کرد و جماعتی را به علی علیه السلام نشان داد و فرمود: بر ایشان حمله کن! امیرالمؤمنین علیه السلام بر آنها حمله کرد و جماعتشان را متفرق ساخت و شیبیه بن مالک را که یکی از بنی عامربن لُوی بود کشت. در این حال جبرئیل گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ هَذِهِ لَلْمَوَاسَاةُ «ای رسول خدا! این است مواسات!»

رسول خدا ﷺ گفت: إِنَّهُ مِثِّي وَأَنَا مِنْهُ «او از من است و من از اویم.» جبرائیل گفت: وَأَنَا مِنْكُمْ «و من هم از شما هستم!» در این حال شنیدند صدائی را که: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ^۱ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ^۲ «هیچ شمشیری نیست مگر شمشیر ذوالفقار،

۱- در «قاموس» گوید: ذوالفقار با فتحه، شمشیر عاص بن مبنه است که در غزوه بدر در حال کفر کشته شد و شمشیرش به پیغمبر رسید و آن حضرت به علی داد و سیف مُفَقَّر شمشیری است که فيه حُزُوزٌ مُطْمِئِنَّةٌ عن متنه. و در «نهایه» ابن اثیر گوید: ذوالفقار اسم شمشیر پیغمبر بوده است لانه كان فيه حُزْرٌ صَغَارٌ حَسَانٌ. وَ الْمُفَقَّرُ مِنَ السَّيْفِ الَّذِي فِيهِ حُزُوزٌ مُطْمِئِنَّةٌ «چون در آن حفره‌ها و فرورفتگی‌های ریز کوچکی بود نیکو. و شمشیر مُفَقَّر به آن گویند که در آن بریدگی‌ها و دنداننهائی به شکل استخوان فقرات تعبیه شده باشد که از متن آن (صفحه آن) پائین تر باشد.» و در «لغت نامه دهخدا» گوید: ذوالفقار به معنی صاحب فقرات است. و فقره هر یک از مهره‌های پشت است که ستون فقرات از آن مرکب است. و گفته‌اند که چون بر پشت ذوالفقار خراشهای پست و هموار بود از این رو آن را ذوالفقار گفته‌اند. و آن شمشیر که از مختصات رسول خدا بود آن را در روز احد به علی بن ابی طالب علیه السلام عطا فرمود. و اینکه گمان برند که ذوالفقار دارای دو تیغه یا دو زبانه بوده است بر اصلی نیست. و در «ترجمه تاریخ طبری» در ذکر خبر غزوه احد آمده است که کافران غلبه می‌کردند و گرد مسلمانان اندر گرفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جای ایستاد و بازگشت و خلق را می‌خواند و کس اجابت نکرد چنانچه خدای تعالی گفت: حَتَّىٰ إِذَا فَشَلْتُمْ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ - الْآيَةَ. و پیغمبر صلی الله علیه و آله از جای نجبید و مردمان را بر حرب تحریر می‌کرد و علی علیه السلام اندر پیش حرب بود و کارزار می‌کرد و شمشیری که داشت بر سر کافری زد و کافر به سپر بگرفت، و خود داشت از آهن قوی، و شمشیر بشکست، امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و گفت: یا رسول الله حرب همی کردم و شمشیر من بشکست و شمشیر ندارم، پیغمبر صلی الله علیه و آله ذوالفقار به علی

و هیچ جوانمردی نیست مگر مرتضی علی.»

میرخواند در کتاب «رَوْضَةُ الصَّفَا» شرح این حدیث شریف را ذکر کرده است و پس از بیان مفصلی در ایشار و مواسات امیرالمؤمنین علیه السلام در روز احد که تحقیقاً موجب شگفت است گفته است:

حافظ أبو محمد بن عزیز در کتاب «معالم العترة و النبوة» روایت کرده از مدفوع مادر قیس بن سعد، و او از پدر خویش که از علی شنیدم که در روز احد شانزده ضربت به من رسید به طوری که از اثر آن ضربتها به زمین افتادم و هر بار که افتادم^۳ مردی خوش روی و خوش بوی مرا بر پای می کرد و می گفت که: متوجه کافران شو

داد و گفت: خذها یا علی! علی گرفت و به حرب اندر شد، پیغمبر او را دید دلیر و کار آمد، ذوالفقار از راست و چپ و پیش و پس می زد و می کشت و پیغمبر صلوات الله علیه گفت: لَافَتِي الْإِلَى عَلِيٍّ، لَاسِيفِ الْإِلَى ذَوَالْفَقَارِ.

از گهر لطف او آب دهد ذوالفقار

حیدر کرار کو تا به گه کارزار

(خاقانی)

در اینجا دهخدا ابیات بسیاری را از شعرای پارسی زبان درباره ذوالفقار آورده است. (ماده ذوالفقار- حرف ذال)

۲- «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۵۱۴، و «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۱۵۴، و «ارشاد مفید» طبع سنگی ص ۴۵ و ص ۴۷، و أيضاً حمّوئی در «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۲۵۷ و ص ۲۵۸ حدیث ۱۹۸ آورده است و در حدیث ۱۹۹ این سه بیت را از اخطب خوارزم در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است:

كالصَّخْرِ يَوْمَ صِيَالِهِ وَ النَّابِ

أسدالله و سيفه و قناته

بدم الكمأة بلحّ في التسكاب

جاء النداء من السماء و سيفه

الآعلىّ هازم الأحزاب

لا سيف إلیّ ذوالفقار و لافتی

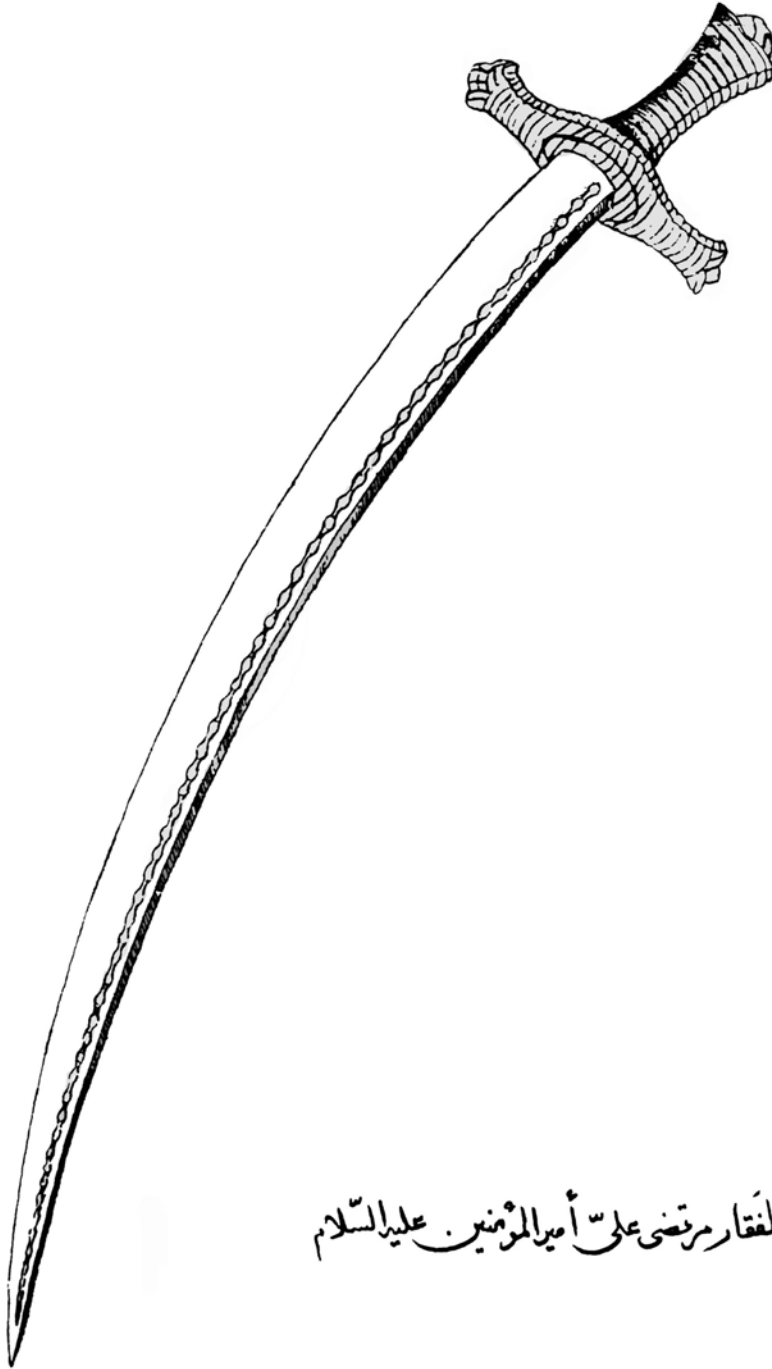
۳- عبدالحليم جندی مستشار مجلس اعلای شؤون اسلامیة مصر در کتاب «الامام جعفر الصادق» ص ۲۱ گوید: و در روز احد، - خطیرترین معارک اسلام - علی در کنار رسول خدا در میان محافظان او بود، در وقتی که در معرکه به پیغمبر زخم رسید، و طبیعی بود که به او شانزده ضربه و زخم برسد که هر زخمی و ضربه ای او را به زمین می چسبانید و همان طور که سعید بن مسیب سید التابعین می گوید: فما كان يرفعه إلاّ جبريل علیه السلام. و چون آتش جنگ شدت یافت و حامل رایت، مُصعب بن عمیر کشته شد، رسول خدا رایت را به علی داد.

که در طاعت خدا و رسول اوئی و ایشان هر دو از تو راضی می‌باشند. و چون جنگ به آخر رسید، این حکایات را به عرض حضرت رسانیدم. آن حضرت فرمود که تو او را می‌شناختی؟! گفتم: نه، اَمَّا بِهِ دَخِيَّةٌ كَلْبِيٌّ مِشَابِهَةٌ دَاخِلَةٌ. حضرت فرمود که: خدای چشم تو را روشن گرداند که آن جبرئیل بود.

محمّد بن حبیب در «أمالی» آورده که: چون معظم سپاه اسلام روی به انهزام آوردند، أفواج لشکر کفر مانند موج دریا متوجه رسول خدا ﷺ شدند و از آن جمله قریب پنجاه سوار از بنی عبد مناف به نزدیک حضرت رسیده: پسران صفوان عوف و أبوالشعثاء و أبوالحمرّاء و شش کس دیگر از اولاد ابوسفیان؛ علی مرتضی العلیّ این جمله را به زخم تیغ آبدار به دارالبوار فرستاد.

و بعضی از صاحبان سیّر نوشته‌اند که: جبرائیل پس از این به رسول خدا گفت: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذَا لِلْمُؤَسَاةِ وَ لَقَدْ عَجِبْتُ لِمُؤَسَاةِ هَذَا الْفَتَى «ای محمّد این است مواسات! و من از مواسات این جوان در شگفتم!»

رسول خدا فرمود: إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ «من از او هستم و او از من است.» جبرائیل گفت: وَأَنَا مِنْكُمْ «و من از شما دو نفر می‌باشم.» وَ سَمِعَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ صَوْتٌ مِنْ قِبَلِ السَّمَاءِ وَ لَا يُرَى شَخْصٌ الصَّارِخُ يُنَادِي مِرَارًا: لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ «و در آن روز کراراً از سوی آسمان شنیده شد صدائی بدون آنکه صدا کننده دیده شود که فریاد می‌زد: جوانمردی نیست مگر علی، و شمشیری نیست مگر ذوالفقار.» از رسول خدا ﷺ پرسیدند: آن صدا زنده چه کسی بود؟! فرمود: جبرائیل بود.



تمثال ذوالفقار مرتضی علی امیرالمؤمنین علیه السلام

آنگاه صاحب «أمالی»: محمّد بن حبيب گفته است: این خبر را جمعی از محدثین روایت کرده‌اند و از اخبار مشهوره است و من بر برخی از نسخه‌های کتاب «مغازی» محمّد بن اسحق برخورد کردم و بعضی از آنان را از ذکر این حدیث خالی دیدم، و از استاد و شیخ خودم عبدالوہاب (رَحْمَةُ اللّٰهِ) از این خبر سؤال کردم، در پاسخ گفت: این خبر صحیح است. گفتم: پس چرا در کتب صحاح نیست؟ گفت: أَوْ كُلُّ مَا كَانَ صَحِيحًا يَسْتَتِيلُ عَلَيْهِ كُتُبُ الصَّحَاحِ مِنَ الْخَبَرِ^۱؟ «مگر کتب صحاح مشتمل بر جمیع خبرهای صحیحه است؟»

و از اینجا معلوم می‌شود که: آنچه در «سیره حلییه» از ابوالعبّاس ابن تیمیّه نقل کرده است که: این حدیث کذب است^۲، چقدر بی‌انصافی و خروج از جاده حقیقت است. أمّا از ابن تیمیّه که دشمن سرسخت امیرالمؤمنین علیه السلام است، و در ردالت و خباثت در زمره ناصبان به شمار می‌رود و حکایات و اخبار صحیحه را منکر می‌شود و به محامل بعیده حمل می‌کند و در هر جا که حدیثی و خبری در فضیلت شاه اولیاء رسیده باشد دامن عناد و لجاج و خصومت بر کمر می‌بندد، جای تعجب نیست. شگفت از بعضی پیروان اوست که با وجود اطلاع و سعه دانش چگونه علی العمیاء کلام وی را می‌پذیرند و بدون تحقیق، حفظاً للسلف، در کتب خود آورده تصدیق می‌نمایند.

ما اینک در اینجا گفتار شیخ مفید (رضوان الله علیه) را در کتاب «ارشاد» می‌آوریم تا درجه کمال و مجاهده امیرالمؤمنین علیه السلام در این غزوه، و نیز نزول جبرائیل و آوردن خبر لَافْتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ را بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معلوم شود. مفید می‌فرماید: رایت جنگ رسول خدا در روز أُحُد به دست امیرالمؤمنین علیه السلام بود، همانند روز غزوه بدر، و سپس در أُحُد لواء هم به امیرالمؤمنین علیه السلام سپرده شد. و

۱- «روضة الصفا» طبع سنگی، جلد دوم، در واقعه غزوه احد، و نیز خواندمیر در «حبيب السیر» مجلد اول، ص ۳۴۵ آورده است.

۲- «سیره حلییه» تصنیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی، ج ۲، ص ۲۴۹.

بنابراین هم وی صاحب رایت بود و هم صاحب لواء^۱. و در این غزوه نیز همانند غزوه بدر بدون هیچ تفاوت، فتح و ظفر از آن حضرت بود. و حُسن بلاء و امتحان و صبر و ثبات قدم در وقتی که قدمهای غیر او متزلزل شد، نیز اختصاص به او داشت. و مشکلات و رنجهایی را که در حفظ رسول الله صلی الله علیه و آله متحمل شد برای هیچ یک از اهل اسلام نبود. و خداوند به شمشیرش رؤسای اهل شرک و ضلالت را کشت، و

۱- در «مجمع البحرین» طبع سنگی ص ۷۶ در ماده لواء گوید: اللوایة پرچم بزرگ است و لواء، از آن کوچکتر است و عرب لواء را در جای شهرت قرار می‌دهد. و از این قبیل است قول رسول خدا صلی الله علیه و آله لواء الحمد بیدی، یعنی او به حمد خداوند در روز قیامت متفرد است و در میان خلائق بدان اشتهار دارد. و در ماده روا در ص ۳۹ گوید: و رایت پرچم بزرگ است و لواء از آن کوچکتر است و رایت همان پرچمی است که صاحب اختیار صحنه کارزار آن را در اختیار دارد و بر آن کارزار می‌کند و جنگجویان به سوی آن می‌گرایند. و لواء علامت کبکبه و حشمت امیر است. هرچا امیر برود لواء هم با او می‌گردد. و در حدیث عنوان رایت آمده است و آن عبارت است از قلاده‌ای که بر گردن غلام فراری می‌گذارند تا شناخته شود او فرار کرده است. و در «لسان العرب» ج ۱۴، ص ۳۵۱ گوید: رایت، عَلم است و عرب آن را با همزه نمی‌خواند و جمعش رایات و رای است و اصل آن همزه است - تا اینکه گوید: در حدیث خیبر وارد است: سَاعَطَى الرَّايَةَ غَدَاً رَجُلًا يَحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ: که مراد عَلم است، گفته می‌شود: رَيَّتُ الرَّايَةَ یعنی رکزتها. و ابن سیده گوید: أَرَأَيْتُ الرَّايَةَ یعنی رکزتها (رایت را به زمین محکم کویدم). و در حدیث آمده است: الدِّينُ رايَةُ اللهِ فِي الْأَرْضِ يَجْعَلُهَا فِي عُنُقِ مَنْ أَدَّلَهُ. و ابن اثیر گوید: رایت، آهنی دائره‌ای شکل است به قدر گردن که بر گرد آن می‌نهند. و در ج ۱۵، ص ۲۶۶ گوید: لواء مراد لواء امیر است و ممدود است، و لواء عَلم است و جمعش أَلویة و أَلویات - تا آنکه گوید: لواء رایت است و آن را نگه نمی‌دارد مگر سرلشگر، و در حدیث آمده است: لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، یعنی علامتی که با آن در میان مردم شناخته می‌شود. چون گذاردن لواء، برای شهرت مکان رئیس است.

و جوهری در «صاح اللغة» در ماده لوی آورده است: و لواء الأَمیر ممدود. و شاعر گفته است: غَدَاةٌ تَسَايَلَتْ مِنْ كُلِّ أَوْبٍ كِتَابُ عَاقِدِينَ لَهُمْ لَوَايَا، و آن (یعنی لَوَايَا بجای لواء) لغت بعضی از عرب است؛ می‌گویند: اِحْتَمَيْتُ اِحْتَمَايَاً (بجای احتماء). و در ماده روی آورده است: و الرَّايَةُ: العَلم. انتهى.

و در غزوه احد رایت به دست امیرالمؤمنین بود و لواء مهاجرین به دست مُصعب بن عُمیر، و لواء جمیع انصار به دست سعدبن عباد. و چون مصعب کشته شد رسول خدا لَوای مهاجرین را هم به علی علیه السلام سپرد و از آن پس هم صاحب لواء بود و هم صاحب رایت.

غم و غصه وارد بر پیامبرش ﷺ را با دست او از بین برد و به فضل و فضیلت او در آن مقام خطیر، جبرائیل علیه السلام در میان فرشتگان زمین و آسمان لب گشود و ندا در داد. و پیامبر هدایت ﷺ از مزایا و خصوصیات وی که در ملازمت و جهاد عظیم و اتصال و اختصاص او با وی داشت و از عامه مردم پنهان بود پرده برداشت.

از این باب است آنچه را که یحیی بن عماره، از حسن بن موسی بن ریاح مولی الأنصار، از ابوالبختری قرشی روایت کرده است که او گفت: رایت و لواء قریش هر دو به دست قُصَیِّ بْنِ كِلَابٍ بود. سپس پیوسته رایت در دست فرزندان عبدالمطلب بود و کسانی از ایشان که در جنگها حاضر بودند آن را حمل می کردند تا اینکه خداوند پیغمبرش را برانگیخت و رایت قریش و غیر قریش به پیغمبر اکرم رسید، و آن حضرت آن را در بنی هاشم نهاد و در غزوه ودان که اولین غزوه‌ای است در اسلام که با پیغمبر اکرم ﷺ رایت حمل شد آن را به علی بن ابی طالب علیه السلام عطا فرمود. از آن به بعد در بقیه مشاهد، از بدر که آن را بَطْشَةُ الْكُبْرَى گویند و در روز أُحُد، رایت به دست او بود. اما لواء (که کوچکتر از رایت است) در آن هنگام در دست بنی عبدالدار بود، و رسول خدا آن را به مُصْعَبِ بْنِ عُمَيْرٍ عطا کرد و او شهید شد و لواء از دستش افتاد؛ در این وقت قبائل مختلفی آرزوی حمل آن را کردند، امّا رسول الله ﷺ آن را هم گرفت و به علی بن ابی طالب علیه السلام داد؛ و بنابراین در آنروز هم رایت و هم لواء برای او جمع شد، و از آن به بعد تا به امروز هر دو در بنی هاشم بماند.

در اینجا شیخ مفید (رضوان الله علیه) فصلی را مستقلاً در مزایا و اختصاصات جهاد عظیم امیرالمؤمنین علیه السلام در غزوه احد منعقد نموده و گفته است:

فصل: مُفَضَّلُ بِنِ عَبْدِاللهِ، از سماک، از عکرمه، از عبدالله بن عباس روایت کرده است که او گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام چهار چیز دارد که برای احدی

۱- در «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع قم، ج ۱، ص ۱۹۲ گویند: رسول خدا ﷺ لواء مهاجرین را به علی علیه السلام و لواء انصار را به سعد بن عبادة داد، و خود در حالی که دو زره پوشیده بود در زیر لواء انصار نشست.

از امت پیغمبر نیست: هُوَ أَوْلُ عَرَبِيٍّ وَ عَجَمِيٍّ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ صَاحِبُ لَوَائِهِ فِي كُلِّ زَحْفٍ، وَ هُوَ الَّذِي ثَبَّتَ مَعَهُ يَوْمَ الْمِهْرَاسِ يَعْنِي يَوْمَ أُحُدٍ وَ فَرَّ النَّاسُ، وَ هُوَ الَّذِي لَدَّخَلَهُ قَبْرَهُ «او اولین مردی است از عرب و عجم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارده است، و اوست صاحب لوائی او در هر جنگ، و اوست کسی که در روز مِهْرَاس^۲ یعنی در روز غزوهٔ احد ثابت ماند و همهٔ مردم فرار کردند، و اوست کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را در داخل قبر نهاد.»

زید بن وهب جُهَنِي، از احمد بن عمّار، از شریک، از عثمان بن مغیره، از زید بن وهب روایت کرده است که او گفت: ما روزی عبدالله بن مسعود را سرحال و بانشاط یافتیم و به او گفتیم: ما تمنا داریم از روز اُحُد و کیفیت آن برای ما بیان کنی! گفت: آری. و شروع کرد به بیان آن تا رسید به موقع جنگ و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای نبرد به سوی کَفَّار با اسم خدا بیرون روید، و ما بیرون شدیم و در مقابل کَفَّار صف طولانی کشیدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردنهٔ کوه (شِعْب جَبَل) پنجاه نفر از انصار را به ریاست مردی از آنها گماشت و گفت: لَا تَبْرَحُوا مِنْ مَكَانِكُمْ هَذَا وَ لَوْ قُتِلْنَا عَنْ آخِرِنَا، فَإِنَّمَا تَوْتِي مِنْ مَوْضِعِكُمْ هَذَا. «از اینجا که این مکان شماست بجای دگر نروید اگر چه تمام ما یکسره تا آخرین فرد کشته شویم، چرا که دشمن به ما فقط از این موضع می تواند حمله کند.»

أبوسفیان صخرین حرب در برابر این گروه، خالد بن ولید را گماشت، و لواء کَفَّار

۱- ابن کثیر دمشقی در «البدایة و النّهایة» ج ۴، ص ۲۰ گوید: از ابن اسحق روایت است که در روز احد ابتداء لواء به دست علی بن ابیطالب علیه السلام بود، اما چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دید لواء مشرکین با بنی عبدالدار است فرمود: نحن أحقّ بالوفاء منهم، «ما در وفا نمودن سزاوارتر از مشرکین می باشیم». فلهمذا لواء را از علی بن ابیطالب علیه السلام گرفت و به مصعب بن عمیر که از بنی عبدالدار بود سپرد و چون مصعب کشته شد، باز رسول خدا صلی الله علیه و آله لواء را به علی بن ابیطالب علیه السلام سپردند. و داستان لواداری امیرالمؤمنین علیه السلام را در روز احد، ابن هشام در «سیره» ج ۳، ص ۵۹۲ ذکر نموده است.

۲- مِهْرَاس آبی است در احد و به همین مناسبت وقعهٔ اُحُد را وقعهٔ مِهْرَاس نامند.

قریش در میان طائفه بنی‌عبدالدار بود و لوای مشرکین با پنجاه نفر به دست طلحة بن ابی طلحة بود که به او کبش کتیبه (قوچ جنگی سپاه) می‌گفتند.

رسول خدا ﷺ لواء مهاجرین را به علی بن ابیطالب رضی الله عنه داد و خودش آمد تا در زیر لوای انصار توقف فرمود. و ابوسفیان به نزد لواداران کفار قریش آمد و گفت: ای لواداران شما می‌دانید که در هر جنگی حمله به جماعت از سوی لوای آنها می‌شود و در روز غزوه بدر هم که شما بنی‌عبدالدار لوا را در دست داشتید، از ناحیه لوایتان به شما حمله‌ور شدند، بنابراین اگر در خود فتور و ضعفی از جهت نگهداری لواء می‌بینید لواء را به ما بسپارید تا شما را از نگهداری آن کفایت نمائیم.

طلحة بن ابی طلحة به غضب درآمد و گفت: آیا به ما چنین نسبتی می‌دهی؟ سوگند به خدا که امروز در زیر همین لواء آنها را در آبگیرهای مرگ وارد سازم!

ابن مسعود می‌گوید: این طلحه که قوچ جنگی لشکر کفار بود به پیش آمد و علی ابن ابیطالب رضی الله عنه نیز به پیش آمد و گفت: کیستی تو؟! گفت: من طلحة بن ابی طلحه‌ام، من کبش کتیبه‌ام! پس بگو بدانم تو کیستی؟! گفت من علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب می‌باشم. در این حال به هم نزدیک شدند و فقط دو ضربه در میانشان رد و بدل شد که ناگاه علی بن ابیطالب رضی الله عنه ضربه‌ای در جلوی سر او زد که چشمش بیرون پرید و چنان فریادی زد که مانند آن شنیده نشده بود و لوا از دستش بر روی زمین افتاد. برادرش مصعب لواء را برداشت و عاصم بن ثابت با تیری وی را هدف ساخت و کشت، برادر دیگرش عثمان لواء را گرفت و عاصم او را نیز با تیری کشت. در این حال غلامی داشتند به نام صواب، که شدیدترین مردم در عناد و لجاج و پیکار بود. او لواء را برداشت که علی رضی الله عنه دستش را قطع نمود، او لواء را با دست چپ گرفت علی رضی الله عنه آن دست را نیز قطع کرد، لواء را بر سینه گرفت و با دست

۱- چون در عبارت طبع سنگی از «ارشاد» و الله لأوردنکم بها اليوم حياض السموت با ضمیر جمع مخاطب بود و ظاهراً اشتباه به نظر می‌رسید ما از روی عبارت طبع حروفی ص ۷۳ که با ضمیر جمع مغایب ضبط شده بود، ترجمه نمودیم.

مقطوع نگه داشت که علی رضی الله عنه بر فرقش زد و به روی زمین سقوط کرد و لشکر کفار هزیمت کردند و مسلمین برای جمع آوری غنائم روی آوردند. و چون افرادی که رسول خدا در گردنه کوه گذارده بودند دیدند که مردم به سوی جمع آوری غنائم می روند گفتند: اینها مشغول جمع کردن غنیمت هستند و ما اینجا هستیم؟! به عبدالله بن عمر [و] بن حزم که رئیسشان بود گفتند: ما می خواهیم مانند سائر مردم به گردآوری غنیمت پردازیم.

عبدالله گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر فرموده است از این مکان تجاوز نکنم و به جای دگر نروم. گفتند: رسول خدا که به تو چنین امری کرده است چون نمی دانسته است که کار جنگ بدین جا منتهی می شود و اینک که می بینی ظفر با مسلمین است معنی ندارد ما اینجا بمانیم. فلذا حرکت نموده و به سوی گردآوری غنیمت شتافتند و عبدالله را تنها گذاردند. عبدالله در جای خود ماند و خالد بن ولید از گردنه به وی حمله کرد و او را کشت و سپس از ناحیه پشت سر رسول خدا وارد شد. رسول خدا را با جمع قلیلی از اصحابش مشاهده کرد. در این حال به همراهان خود گفت: بگریید! این همان مردی است که شما در طلب او هستید، اینک هر چه می خواهید بر سر او بیاورید!

سواران همراه خالد بن ولید با یک صف واحد، مانند حمله مرد واحد به پیامبر حمله ور شدند با زدن شمشیر و پراندن تیر و کوبیدن نیزه و افکندن سنگ. و یاران پیامبر در حال دفاع از آن حضرت برآمدند تا هفتاد تن از آنها کشته شدند و بقیه فرار کردند، و امیرالمؤمنین و ابودجانیه و سهل بن حنیف ثابت بماندند و از پیغمبر اکرم دفاع می نمودند و گروه مشرکین رو به فزونی گذارد.

در این حال که از شدت مصائب و واردات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حال إغماء به او دست داده بود چشمان خود را گشود و به امیرالمؤمنین رضی الله عنه نگریست و فرمود: یا علی! مردم چه شدند؟ علی رضی الله عنه عرض کرد: تَقَضُّوا الْعَهْدَ وَ لَوُوا الدُّبْرَ «پیمان شکستند و پشت کرده رو به فرار نهادند.» رسول خدا فرمود: اینک شر این دسته را

که دارند به من حمله می‌کنند از من کفایت کن! امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها حمله نمود و ایشان را متفرق کرد و به سوی رسول خدا بازآمد. در این حال دسته‌ای دیگر به رسول خدا حمله کردند از ناحیه دیگری. امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها نیز حمله ور شد. و همه را پراکنده ساخت. در این حملات فقط ابودجانة و سهل بن حنیف بودند که بر سر پیغمبر اکرم ایستاده بودند و بر دست هر کدام شمشیری بود که از آن حضرت دفاع می‌کردند.

از اصحابی که فرار کرده بودند چهارده تن به سوی او برگشتند که از آنها طلحة بن عبیدالله و عاصم بن ثابت بودند؛ و بقیه به بالای کوه رفته بودند. در این حال صدائی در مدینه زده شد که: «قُتِلَ رَسُولُ اللَّهِ» «رسول خدا کشته شد.» در این حال دلها از جای خود کنده شد و فراریان متحیر بماندند، نمی‌دانستند چه کنند، و به راست و چپ می‌رفتند. هند دختر عتبه برای وحشی مزدی قرار داده بود که چنانچه رسول خدا و یا امیرالمؤمنین و یا حمزه بن عبدالمطلب علیهم السلام را به قتل برساند آن مزد را به او بدهد.

وحشی گفته بود: «أما محمد، مرا به وی دسترس نیست چون یارانش گرداگرد او می‌چرخند. و اما علی، در موقع کارزار از گرگ بیشتر مواظب خود است که بر وی کمین نکنند. و اما حمزه، من به او امیدمندم، زیرا چون خشمگین شود جلوی خود را نمی‌بیند. و حمزه در روز اُحُد برای خود نشانی از پر شتر مرغ بر سینه داشت!»

وحشی در پای درختی در کمین وی نشست. حمزه او را دید و شمشیری حواله کرد که خطا رفت. وحشی می‌گوید: من فوراً حربه خودم را تکان دادم تا همین که جای مناسبی یافتم پرتاب کردم، در اُربیه او (کش ران که به شکم پیوسته

۱- واقعی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۵۹ گوید: چهار نفر از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جنگها بر خودشان نشانه و علامتی می‌بستند: یکی از آنها ابودجانة است که بر سرش دستمال قرمز می‌بست، و اقوام او می‌دانستند وقتی که او این دستمال را می‌بندد، خوب کارزار می‌کند. و علی امیرالمؤمنین علیه السلام نشانه‌ای از پشم سفید بر خود می‌بست، و زبیر دستمال زرد بر سر می‌بست. و حمزه با پر شتر مرغ علامت می‌نهاد.

است) وارد آمد و نفوذ کرد. من حمزه را رها کردم تا همین که سرد شد، بسوی او رفتم و حربه‌ام را برگرفتم در حالی که همه مسلمین در فرار بوده و توجّهی به من و حمزه نداشتند. و هُند بر جنازه حمزه آمد و امر کرد به شکافتن شکمش و بریدن جگرش و مثله نمودن او. پس دو گوش و بینی‌اش را بریدند و او را مثله نمودند و رسول خدا ﷺ از توجّه به حمزه مشغول بود و نمی‌دانست چه بر سر حمزه آمده است؟

راوی حدیث که زید بن وهب است می‌گوید: من به ابن مسعود گفتم: در آن حال همه مردم از رسول خدا ﷺ گریختند و غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام و ابودجانه و سهل بن حنیف با او کسی نبود؟!

ابن مسعود گفت: همه مردم گریختند و غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام به تنهایی، با او کسی نبود! سپس به سوی رسول خدا چند نفری بازگشتند که اوّل آنها عاصم بن ثابت و ابودجانه و سهل بن حنیف بودند و به ایشان طلحة بن عبیدالله ملحق شد!^۱

من به ابن مسعود گفتم: وَ أَيْنَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ؟! «أبو بكر و عمر کجا بودند؟» گفت: از زمره آنان بودند که از رسول خدا دور شده بودند. گفتم: وَ أَيْنَ كَانَ عُثْمَانُ؟! «عثمان کجا بود؟» گفت: بعد از سه روز از این واقعه برگشت^۲ و رسول خدا ﷺ به

۱- در «إعلام الوری»، ص ۹۱ آورده است که در غزوه احد مجموعاً از مسلمین هفتاد نفر کشته شدند، چهار نفر آنها از مهاجرین بودند: حمزه بن عبدالمطلب، و عبدالله بن جحش، و مُصعب بن عمیر، و شماس بن عثمان بن شرید، و بقیه آنها از انصار بودند. ابی بن خلف که از مشرکین سرسخت بود در حال سواره به رسول الله حمله کرد و می‌گفت: این ابن ابی کبشه است. بُؤْ بِذَنبِكَ، لَانْجُوتُ إِنْ نَجُوتُ «ای محمد به گناهت اعتراف کن! من نجات نیابم اگر تو از دست من نجات بیابی». و رسول خدا میان دو نفر از اصحابش: حارث بن صمّه و سهل بن حنیف بوده و بر آن دو تکیه کرده بودند. ابی بن خلف به رسول الله حمله کرد، مصعب بن عمیر خود را سپر رسول الله قرار داد، ابی نیزه‌ای به مصعب زد و او را کشت. سپس رسول خدا ﷺ غزوه‌ای را که در دست سهل بن حنیف بود گرفته و در گریبان زره ابی پرتاب کردند که مانند صدای گاو نعره می‌کشید تا هلاک شد. (عَنْزَةُ کوتاه‌تر از نیزه و بلندتر از عصاست و در انتهای آن سر نیزه می‌باشد).

۲- دست از جنگ برداشتن و هزیمت عمر و ابوبکر و فرار عثمان را تا سه روز، خواندمیر در «حبيب السیر» مجلد اوّل، ص ۳۴۶ آورده است؛ و نیز می‌خواند با مختصر تفاوتی در «روضه الصفا» ذکر کرده است.

او گفت: لَقَدْ ذَهَبْتَ فِيهَا عَرِيضَةً^۱ «تو در این غزوه فرار واسعی کردی!» من گفتم: تو ای ابن مسعود کجا بودی؟! گفت: من هم از زمرهٔ دورشدگان بودم. گفتم: اگر تو خود حاضر نبودی این مطالب را چه کسی برای تو بیان کرد؟! گفت: عاصم و سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ.

من به ابن مسعود گفتم: ثبات علی عليه السلام در آن روز عجیب است. گفت: اگر تو تعجب کنی جا دارد، عجیب آن است که ملائکه از کار علی به عجب افتادند. مگر نمی‌دانی که جبرائیل در آن روز وقتی می‌خواست به آسمان صعود کند گفت: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ.

گفتم: از کجا دانسته شد که: این سخن از جبرائیل است؟! گفت: مردم صدای صیحه زنده‌ای را از آسمان شنیدند که بدین گفتار صدا بلند کرده بود، چون از رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسیدند، فرمود: آن جبرائیل بوده است.

و در حدیثِ عُمَرَانَ بْنِ حَصِينِ آمده است که: چون در روز احد مردم از رسول خدا صلى الله عليه وآله فرار کردند علی عليه السلام با شمشیر حمایل کرده آمد و در برابر رسول خدا ایستاد. رسول خدا صلى الله عليه وآله سرش را به سوی او بالا کرده و گفت: مَا بِأَلَيْكَ لَمْ تَفِرَّ مَعَ النَّاسِ؟! «اندیشه‌ات چه بوده است که با مردم فرار نکردی؟» علی عليه السلام گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَرَجِعُ كَافِرًا بَعْدَ إِسْلَامِي^۲؟! «من پس از اسلام خودم آیا به کفر بازگشت کنم؟!» و رسول خدا اشاره فرمود به او قومی را از کفار که از کوه پائین می‌آمدند، علی عليه السلام بر ایشان حمله کرد و آنان را فراری داد. سپس رسول خدا به او قومی دیگر را نشان داد، علی عليه السلام آنها را هم فراری داد و پس از آن قومی دگر را نشان داد، علی به آنها هم حمله کرد و آنان را به هزیمت داد. جبرائیل به سوی پیامبر آمد و گفت:

۱- ابن اثیر در «نهایه» ج ۳، ص ۲۱۰ آورده است که عریض در اینجا به معنی واسع است و گفتار رسول خدا صلى الله عليه وآله در روز احد که لَقَدْ ذَهَبْتَ فِيهَا عَرِيضَةً: ای واسعه. این سخن را رسول خدا به منزه‌مین فرمود.

۲- این مطلب را نیز در «روضه الصفا» آورده است.

یا رَسُولَ اللَّهِ! لَقَدْ عَجَبْتَ الْمَلَائِكَةَ وَعَجَبْنَا مَعَهَا مِنْ حُسْنِ مُوَاسَاةٍ عَلَيَّ لَكَ بِنَفْسِهِ! «ای رسول خدا، فرشتگان به شگفت آمدند و ما هم با آنها به شگفت آمديم از حُسنِ مواساتی که علی با نفس خود درباره تو کرد.»

رسول خدا فرمود: وَمَا يَمْنَعُهُ مِنْ هَذَا وَهُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ «چه چیز از این مقام و درجه علی جلوگیری می‌شود در حالی که او از من است و من از او هستم؟!» جبرائیل گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَنَا مِنْكُمْ! «من هم از شما دونفر هستم؟!»

و حَکَمَ بَنَ ظَهْرِي، از سَدَي، از ابو مالک، از ابن عباس روایت کرده است که: طلحة بن ابی طلحه در آن روز خارج شده و در میان دو صف ایستاد و ندا کرد: يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ! إِنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ يُعْجَلُّنَا بِسُيُوفِكُمْ إِلَى النَّارِ، وَنُعْجَلُّكُمْ بِسُيُوفِنَا إِلَى الْجَنَّةِ، فَأَيُّكُمْ يَبْرُزُ إِلَيَّ؟! «ای اصحاب محمد، شما گمان می‌کنید خداوند با شمشیرهای شما ما را با شتاب به آتش می‌فرستد، و ما با شمشیرهایمان شما را شتابان به سوی بهشت می‌فرستیم، اینک کیست از شما به سمت من آید؟!»

امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی او رفت و گفت: سوگند به خدا دست از تو بر نمی‌دارم تا با شمشیرم تو را به سوی آتش نفرستم. دو ضربه رد و بدل شد که علی علیه السلام با شمشیر دو پای او را قطع کرد و او به روی زمین افتاد و علی رفت که او را بکشد، او به آن حضرت گفت: أَشَدُّكَ اللَّهُ - يَا بَنَ عَمِّ (الْعَمَّ - خ ل -) - وَالرَّحِيمِ! «ای پسر عمویم، تو را به خداوند و حق خویشاوندی قسم می‌دهم که دست از من برداری.» حضرت دست برداشت و به موقف خود بازگشت.

مسلمین به حضرتش گفتند: چرا کار او را تمام نکردی؟ حضرت گفت: مرا به خدا و حق رحمت سوگند داد و قسم به خدا پس از این ضربه من دیگر زندگی نخواهد کرد. در همان مَصْرَع، طلحه جان داد، و بشارت به پیامبر دادند و خوشحال شد^۲ و

۱- در بعضی از نسخ «ارشاد» يُعْجَلُّكُمْ دارد، یعنی: و (خداوند) با شمشیرهای ما شما را شتابان به بهشت می‌فرستد. (و این موافق آن چیزی است که در صفحه ۳۰ از طبری و ابن اثیر نقل شد.)

۲- ابن هشام در سیره خود، ج ۳، ص ۵۹۳ این داستان را بتمامه و کماله ذکر کرده است و

گفت: این کبش کتیبه بود^۱ (یعنی سرلشگر وحید).

و محمد بن مروان، از عماره، از عکرمه روایت کرده است که گفت: شنیدم از علی علیه السلام که می گفت: چون در روز احد مردم از پیامبر دست برداشته و همگی منهزم شدند، غصه و جزعی مرا فرا گرفت که در من سابقه نداشت به طوری که نمی توانستم خویشتن داری کنم و من پیش روی پیغمبر بودم و در برابر او شمشیر می زدم. در این حال بازگشتم که او را بجویم اما وی را نیافتم. با خود گفتم: پیغمبر که اهل فرار نیست و من او را در میان کشتگان ندیده ام. پنداشتم که او از میان ما به آسمان صعود کرده است. در این صورت غلاف شمشیرم را شکستم و با خود گفتم: با این شمشیر برای دفاع از پیامبر و آئین او جنگ می کنم تا کشته شوم. و بر قوم حمله می کردم، ایشان از دور و بر من فرار می کردند و راه را برای من باز کردند که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله با حالت غش بر روی زمین افتاده است.

بر بالای سرش ایستادم نگاهی به من نمود و گفت: مَا مَعَ النَّاسِ يَا عَلِيُّ «چرا مردم دست از جنگ برداشته اند ای علی؟!» عرض کردم: كَفَرُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَوَلَّوْا الدُّبَرَ مِنَ الْعَدُوِّ وَاسْلَمُوا! «کافر شدند ای رسول خدا، و به دشمن پشت کردند و تو را تسلیم دشمن نمودند!»^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله نظری فرمود به سوی کتیبه ای از لشکر که به سمت او روان بود،

«گفته است: در روز احد چون نائره جنگ بالا گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر لوای انصار نشسته بودند، و فرستادند نزد علی بن ابی طالب علیه السلام که رایت را پیش بیاور. امیرالمؤمنین علیه السلام رایت را پیش آورده و گفتند: منم ابوالقصم و یا ابوالقصم. ابوسعید طلحة بن ابی طلحه فریاد زد - در حالی که صاحب لوای مشرکین بود - که ای ابوالقصم نیازی به مبارزه داری؟! گفت: آری. و آنگاه شروع کردند به ضربه زدن، - و تا آخر داستان را که ذکر شد با قدری تفاوت آورده است.

۱- در «نهایه» ابن اثیر گوید: کتیبه به معنی قسمت معظمی از لشکر است. در ج ۴، ص ۱۴۸ گوید: و در حدیث سقیفه وارد است: نحن أنصار الله و کتیبه الاسلام، و جمعش کتابت است - انتهی. و کبش در لغت به معنای سید و سالار آمده است، بنابر این کبش کتیبه را باید به معنی تنها فرمانده سپاه و سرلشگر گرفت.

۲- این قضیه را نیز در «روضه الصفا» با مختصر تغییری در عبارت ذکر کرده است.

گفت: ای علی این کتیبه را از من بگردان! من به آن کتیبه حمله‌ور شدم و از راست و چپ زیر تیغ گرفتم تا پشت کردند و رفتند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **أَمَّا تَسْمَعُ يَا عَلِيُّ مَدِيحَكَ فِي السَّمَاءِ، إِنَّ مَلَكًا يَقَالُ لَهَا رِضْوَانٌ يُنَادِي: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ؟!** «آیا مدح خودت را در آسمان نشنیدی ای علی که فرشته‌ای که به او رضوان گفته می‌شود ندا در می‌دهد: شمشیر کوبنده‌ای نیست مگر ذوالفقار و جوانمردی نیست مگر علی؟!» من از شدت سرور گریستم و حمد و سپاس خداوند سبحانه را بر این نعمت گزاردم.

و حسن بن عرفه از عماره بن محمد، از سعد بن طریف، از حضرت أباجعفر: محمد بن علی علیه السلام، از پدران علیه السلام روایت کرده است که فرمود: **تَادَى مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ يَوْمَ أُحُدٍ: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ.** «ملکی در روز احد در آسمان ندا می‌کرد: شمشیری همچون ذوالفقار نیست، و جوانمردی همچون علی نیست.»^۱

و نظیر این حدیث را ابراهیم بن محمد بن میمون، از عمرو بن ثابت، از محمد بن عبیدالله بن ابی رافع، از پدرش، از جدش روایت کرده است که **قَالَ: مَا زِلْنَا نَسْمَعُ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُونَ: تَادَى فِي يَوْمِ أُحُدٍ مُتَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ.** «می‌گفت: ما همیشه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شنیدیم که می‌گفتند: منادی در روز احد از آسمان ندا داد: شمشیری نیست مگر ذوالفقار و جوانمردی نیست مگر علی.»

و سلام بن مسکین، از قتاده، از سعید بن مسیب روایت نموده است که گفت: **لَوْ رَأَيْتَ مَقَامَ عَلِيٍّ علیه السلام يَوْمَ أُحُدٍ لَوَجَدْتَهُ قَائِمًا عَلَى مِئْمَنَةِ رَسُولِ اللَّهِ يَذُبُّ عَنْهُ بِالسَّيْفِ وَ قَدْ وُلِّيَ غَيْرُهُ الْأَدْبَارَ.** «اگر بر مقام و موقعیت علی علیه السلام در روز احد نظری بیفکنی او را در سمت راست رسول خدا خواهی یافت که با شمشیرش مردم را از پیامبر دور

۱- ابن هشام در «سیره» ج ۳، ص ۶۱۵ گوید: بعضی از اهل علم از ابن ابی نجیح روایت

کرده‌اند که منادی در روز احد ندا داد: **لا سيف الا ذوالفقار و لا فتى الا علي.**

می‌کند در حالی که غیر از علی همه فرار کرده بودند.»

و حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابوعبیده، از ابوعبدالله جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که فرمود: برپادارندگان لوای مشرکین در روز أحد مجموعاً نه نفر بودند که همگی آنها را علی بن ابی طالب علیه السلام کشت و سپاهیان منهزم شدند، و طائفه بنی مخزوم به تنگ آمدند و علی علیه السلام در آن روز ایشان را رسوا ساخت. و علی علیه السلام با حکم بن اخنس مبارزه کرد و او را با شمشیر زد و پایش را از میان ران قطع کرد و از آن ضربه هلاک شد. و چون مسلمین آن جولان معروف را دادند امیه بن ابی حذیفه بن مغیره در حالی که زره بر تن داشت جلو آمد و می‌گفت: «يَوْمٌ بِيَوْمٍ بَدْرٌ» «این روز برای تلافی روز بدر است.» مردی از مسلمین متعرض او شد، امیه آن مرد را کشت، و علی بن ابیطالب به قصد امیه رفت و با شمشیر به فرق سرش کوفت اما شمشیر در سطح کلاه خود او نشست و امیه با شمشیرش بر امیرالمؤمنین علیه السلام ضربتی وارد کرد که آن حضرت با سپر خود گرفت، و آن ضربه او نیز در سپر امیرالمؤمنین علیه السلام نشست!

امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیرش را از کلاه خود او بیرون کشید و او هم شمشیرش را از سپر حضرت خلاص کرد و بعداً با همدیگر به نزاع پرداختند. علی علیه السلام می‌گوید: در این میان نگاه من افتاد بر شکافی که در زره او در زیر بغلش بود، از همان شکاف شمشیر زدم و او را کشتم و بازگشتم.

و چون مردم در روز أحد از رسول خدا صلی الله علیه و آله منهزم شدند و امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت بماند، رسول اکرم به او گفتند: مَا لَكَ لَا تَذْهَبُ مَعَ الْقَوْمِ؟! «چطور شد که تو با قوم نرفتی؟!». امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: أَذْهَبُ وَ أَدْعَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! وَاللَّهِ لَا بَرِحْتُ حَتَّى أَقْتَلَ أَوْ يُنْجِزَ اللَّهُ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنَ الثُّبْرَةِ «ای رسول خدا! من بروم و تو را به

۱- داستان جنگ امیه بن ابی حذیفه بن مغیره را بدین گونه و کشته شدن وی را به دست

امیرالمؤمنین علیه السلام واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۷۹ مفصلاً ذکر کرده است.

دشمن واگذارم؟! قسم به خداوند که نمی‌روم تا کشته شوم و یا وعده‌ای را که خدا به تو از نصرت و ظفر داده است برای تو عملی سازد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: أَبَشِّرْ يَا عَلِيُّ فَإِنَّ اللَّهَ مُنْجِزٌ وَعَدَهُ وَلَكِنْ يَأْلُوا لَنَا مِثْلَهَا أَبَدًا^۱. «بشارت باد بر تو ای علی! زیرا که خداوند وعده خود را عملی می‌کند و این کفار و مشرکین دیگر هیچوقت نظیر این مصائب را برای ما پیش نخواهند آورد!»

پس رسول خدا دید یک کتیبه از دشمن روی می‌آورد. گفت: چه خوب است ای علی بر اینها حمله کنی! امیرالمؤمنین علیه السلام حمله نمود و هشام بن أمیه مخزومی را از میان آنها کشت، آنها فرار کردند.

پس از آن کتیبه دیگری روی آور شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بر اینها حمله کن! بر آنها حمله کرد و عمرو بن عبدالله جُمَحی را کشت و آنها ایضاً منهزم شدند و سپس کتیبه دیگری روی آورد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بر اینها حمله کن! علی علیه السلام حمله نمود و از ایشان بشر بن مالک عامری را به قتل رسانید و آن کتیبه روی به هزیمت نهاد و دیگر پس از آن برنگشتند.^۲

و مسلمینی که فرار کرده بودند شروع کردند به مراجعت از فرار به سوی پیامبر اکرم، و مشرکین هم به سوی مکه بازگشتند؛ و مسلمین با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه مراجعت نمودند. فاطمه علیها السلام به استقبال پدر رفت^۳ و در دست او ظرف آبی بود که پیغمبر با آن صورتش را شست^۴ و امیرالمؤمنین علیه السلام به پیغمبر رسید در حالی که خون

۱- این مطلب را نیز در «روضه الصفا» آورده است، و «سیره» ابن هشام ج ۳، ص ۶۱۵.

۲- این مطلب را نیز در «روضه الصفا» آورده است.

۳- فاطمه زهرا سلام الله علیها در موقع حادثه احد یک ماه بود که حضرت امام حسن علیه السلام را زائیده بودند. چون تولد آن حضرت در ۱۵ رمضان سنه سوم از هجرت است و غزوه احد در ۱۵ شوال همان سنه واقع شد. این مطلب را طبری در «تاریخ» ج ۲، ص ۵۳۷ آورده و نیز گفته است: و در همین سال سوم از هجرت، فاطمه سلام الله علیها به حضرت امام حسین علیه السلام آبستن شد و میان تولد امام حسن و آبستن شدن به امام حسین بیش از پنجاه شب فاصله نبوده است.

۴- واقدی در «مغازی» آورده است که: فاطمه (سلام الله علیها) خون را از صورت پدرش شست.

دستهایش تا کتفش را خضاب کرده بود و با او ذوالفقار بود، آن را به فاطمه علیها السلام داد و به او گفت: **حُذِرِي هَذَا السَّيْفَ فَقَدْ صَدَقَنِي الْيَوْمَ**. «بگیر این شمشیر را که امروز برای من با شدت و استحکام عمل کرده است.»

و سپس این آیات را انشاد فرمود:

فَلَسْتُ بِرَعْدِيدٍ وَلَا بِمُلِيمٍ ١	أَفَاطِمُ هَاكِ السَّيْفِ غَيْرَ دَمِيمٍ
وَطَاعَةَ رَبِّي بِالْعِبَادِ عَلِيمٍ ٢	لَعَمْرِي لَقَدْ أَغْدَرْتُ فِي نَصْرِ أَحْمَدٍ
سَقَى آلَ عَبْدِ الدَّارِ كَأْسَ حَمِيمٍ ٣	أَمِيطِي دِمَاءَ الْقَوْمِ عَنْهُ فَإِنَّهُ

۱- «ای فاطمه، این شمشیر را بگیر که امروز حق خود را ادا کرده و مورد مذمت واقع نشده است، زیرا من که آن شمشیر را به کار بستم نه ترسو هستم و نه سزاوار سرزنش و ملامت (و چنان آن را بر دشمنان فرود آوردم که جای سرزنش برای خود نگذاشتم).

۲- سوگند به جان خودم که در نصرت احمد و در اطاعت پروردگارم که به بندگان داناست جهد و کوشش خود را به حد کمال رساندم.

۳- خونهای مشرکین را از آن پاک کن، زیرا که این شمشیر امروز به آل عبدالدار کاسه‌های شربت مرگ را چشانیده است.»

۱- این دو بیت را حمّوئی در «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۲۵۲ و در «بشارة المصطفى» ص ۳۴۶ آورده‌اند و در هر دو جا مصرع اخیر بصورت و مرضاة رب بالعباد رحيم آمده است.

۲- طبری در «تاریخ» خود طبع دوم دارالمعارف مصر ج ۲، ص ۵۳۳ و نیز ابن شهر آشوب در «مناقب» طبع مطبوعه علمیه قم، ج ۱، ص ۱۹۲ از طبری این ابیات را از امیرالمؤمنین علیه السلام چهار بیت ذکر نموده است و بیت سوم و چهارم را بدین عبارت آورده است:

و سِيفِي بِكَفِّي كَالشَّهَابِ أَهْرُهُ	أَجْدُّ بِهِ مِنْ عَاتِقٍ وَ صَمِيمٍ
فَمَا زِلْتُ حَتَّى فَضَّ رَبِّي	وَ حَتَّى شَفَيْنَا نَفْسَ كُلِّ حَلِيمٍ

«و شمشیر من در کف من، همچون برق شهاب آسمانی است که تکان می‌دهم و با آن هر شانه و هر استخوان محکم را قطع می‌کنم. بنابراین من پیوسته به این کار ادامه می‌دادم تا پروردگار من جماعت‌های ایشان را پراکنده ساخت و تا اینکه ما جان هر انسان بردبار را شفا بخشیدیم.»

در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **حُذِيهِ يَا فَاطِمَةُ! فَقَدْ أَدَى بِعُكِّكَ مَا عَلَيَّهِ، وَقَدْ قَتَلَ اللَّهُ بِسَيْفِهِ أَصْنَادِي قُرَيْشٍ**^۲ «ای فاطمه، شمشیر را بگیر، زیرا شوهرت امروز از عهده انجام پیمان و وظیفه‌ای که بر او بوده است برآمده است و خداوند با شمشیر او رؤسا و صناید قریش را کشته است.»

در اینجا شیخ مفید - رضوان الله علیه - در فصل مستقلی نامهای اعلام از مشرکانی که به دست امیرالمؤمنین علیه السلام در غزوه احد به قتل رسیده‌اند ذکر کرده است. و جمهور مقتولین فقط به دست او بوده است. وی می‌فرماید:

فصل: مورخین و سیره نویسان، مقتولین اُحُد از مشرکین را ذکر کرده‌اند و جمهور آن مقتولین، کشته شدگان به دست امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند:

عبدالملک بن هشام روایت کرده است از زیاد بن عبدالله، از محمد بن اسحق که او گفته است: لواء قریش در روز اُحُد به دست طلحة بن ابی طلحة بن عبدالعزیز بن عثمان بن عبدالدار بود و وی را علی بن ابیطالب علیه السلام کشت و همچنین پسرش ابوسعید بن طلحة، و برادرش خالد (کَلْدَة - خ ل) بن ابی طلحة، و عبدالله بن حمید بن زهرة بن حارث بن اسد بن عبدالعزیز، و ابوالحکم بن اُحْسَن بن شَرِيق تَقْفِي، و ولید بن ابی حُذَيْفَة بن مُعْبِرَة، و برادرش: اُمَيَّة بن ابی حُذَيْفَة بن مُعْبِرَة، و اَرْطَاة بن شَرْحَبِيل، و

۱- مراد از این سیف همان ذوالفقار است که در روز اُحُد رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام عطا فرمود. در «ناسخ التواریخ» وارد است که چون در پشت آن فقراتی مانند استخوان پشت بود آن را ذوالفقار می‌خواندند. پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام همچنان به میراث در میان سلسله علوی بود تا به محمد صاحب نفس زکیه پسر عبدالله محض (پسر حسن مثنی) پسر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام رسید و او در جنگ با منصور عباسی چون شهادت خود را نزدیک دید، مردی از بنی النَجَّار را که چهارصد دینار بدو مدیون بود بخواند و ذوالفقار را بدو داده و گفت: این شمشیر را بگیر و نگهدار که هر یک از آل ابی طالب آن را ببینند از تو بگیرند و حقّت را به تو می‌دهند. و چون جعفر بن سلیمان عباسی به ولایت مدینه و یمن نامزد شد، آن مرد را طلب کرد و چهارصد دینار بدو داد و تیغ را از او گرفت.

۲- «ارشاد» شیخ مفید، طبع سنگی، ص ۴۲ تا ۴۸. و اصل این قضیه را بدون اشعار، واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۴۹ ذکر نموده است.

هشام بن اُمیّه، و عمرو بن عبدالله جُمحی، و بشر بن مالک، و صُواب غلام بنی عبدالدار همگی به دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شدند. بنابراین فتح در روز اُحد از آن حضرت بود؛ و بازگشتن مسلمین به سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله - پس از هزیمت آنها - بواسطه ثبات و پایداری امیرالمؤمنین علیه السلام بود که از پیغمبر دفاع می نمود بدون اصحاب. و مؤاخذه و عتاب خداوند تعالی به جهت هزیمتشان در آن روز، به جمیع اصحاب تعلق گرفت بدون تفاوت، مگر به علی بن ابی طالب علیه السلام و چند نفری که با او از اصحاب انصار ثابت ماندند و آنها مجموعاً هشت نفر بودند و بعضی گفته اند: چهار نفر یا پنج نفر بوده اند.

و راجع به کشتاری که آن حضرت از بزرگان و صناید قریش در روز اُحد کرده است و مشکلات و مصائبی که به او رسیده است و به حُسن بلاء یعنی به نیکوترین وجهی از عهده امتحان خداوندی برآمده است حَجَّاج بن عَلاطِ سُلَمی چنین سروده است:

لِلَّهِ أَيُّ مُذِيبٍ عَنْ حَرِيمِهِ ^۱	أَعْنَى ابْنِ فَاطِمَةَ الْمُعِمِّ الْمُخَوْلَا
جَادَتْ يَدَاكَ لَهُ بِعَاجِلِ طَعْنَةٍ	تَرَكَتْ طُلْحَةَ لِلْجَبِينِ مُجَدَّلَا
وَشَدَّدَتْ شِدَّةً بَاسِلٍ فَكَشَفْتَهُمْ	بِالسَّفْحِ لِذِي يَهُوُونَ أَسْفَلَ أَسْفَلَا
وَعَلَّتْ سَيْفَكَ بِالِدِمَاءِ وَلَمْ تَكُنْ	لِتَرْدِهِ حَرَّانَ حَتَّى يَنْهَلَا ^۲

۱- «برای خداست که پاداش دهد آن کسی را که از حریمش می زداید و منع

۱- بجای لفظ حریمه، در نسخه بدل حَزْبِهِ یا حُرْمَتِهِ و در بعضی دیگر از نسخ «ارشاد» حُرْمَةِ آمده است.

۲- «ارشاد» شیخ مفید، طبع سنگی، ص ۴۹. و سه بیت اول را ابن هشام در «سیره» ج ۳، ص ۶۵۵ ذکر کرده است و در بیت سوم بجای أَسْفَلَ أَسْفَلَا، أَخْوَلٌ أَخْوَلَا آورده است. ابن اثیر جزری در «کامل التواریخ» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۵۷ و ۱۵۸ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز اُحد با دست خود به قدری جنگ شدیدی کرد تا همه تیرهایش تمام شد و خُم گوشه کمانش شکست و زه آن پاره شد. و چون آنحضرت جراحت برداشت علی علیه السلام در سپر چرمی خود آب از مهراص که چشمه‌ای است در اُحد می آورد و می شست و خون بند نمی آمد. فاطمه آمد و پدر را در آغوش گرفت و می گریست و حصیری را آتش زد و از خاکستر آن بر روی زخم گذارد تا خون بند آمد.

می‌کند دشمنان دین را که به ساحت اقدسش گزند نرسانند. مقصودم پسر فاطمه بنت اسد است که عموها و دائیهای کریم و ذوالمجدی داشته است.^۱

۲- دو دست توانا و مقتدرت برای خدا عطا نمود یک ضربه فوری که بر طلیحه را بر پیشانی‌اش به روی زمین در خاک و خون نشاندا!

۳- و چون شجاعان روزگار و دلاوران یادگار، کار را بر دشمنان سخت گرفتند و آنها را از دامنه کوه که پائین می‌آمدند در پره گرفتند و همه را مغلوب و منکوب نمودند!

۴- و شمشیرت را از خون آنها پی‌درپی سیراب می‌نمودی و نمی‌گذاشتی که آن شمشیر داغ و آتشین برگردد مگر آنکه از خون آن نابکاران سیر و سیراب شود و خنک و گوارا گردد!

ابن شهر آشوب علاوه بر کسانی که مفید در «ارشاد» نام برده و آنها را مقتولین به دست امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده است اسامی ذیل را ذکر نموده است: مُخَلَّد و کَلْدَه و مَحَالِس، برادران طلحه بن ابی طلحه (که با برادر دیگرش خالد مجموعاً پنج برادر به دست امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل رسیده‌اند)، و ولید بن رَظَاة، و مُسَافِع، و قَاسِط و بَن شَرِیح عَبدِری، و مُغِیرة بن مغیره، غیر از آن کسانی که آن حضرت پس از هزیمت دادن آنها به قتل رسانیده است.

آنگاه ابن شهر آشوب گفته است: إشکالی در هزیمت عمر و عثمان نیست و إشکال فقط در هزیمت ابوبکر است که آیا تا وقت فرج ثابت بماند و یا اینکه او هم هزیمت کرد.^۲

۱- أعم: أي كرم أعمامه؛ وأخول: أي كان له أخوال «أقرب الموارد». المَعْمُ الْمُخُولُ: الكثيرُ الأعمام والأخوال والكریمهم «الصَّحاح». در اینجا مراد آنست که اعمام و أخوال یعنی عموها و دائیهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همگی مردمان کریم النفس و ذوالمجد و الاعتبار بوده‌اند.

۲- «مناقب» طبع قم، ج ۲، ص ۸۲. و در «روضه الصفا» نام بعضی از مقتولین به دست حضرت را ذکر کرده است. و واقعی در «مغازی» ج ۱، ص ۳۰۷ و ص ۳۰۸ کشته شدن طلحه بن ابی طلحه، و أرطاة بن شرحبیل، و ابوالحکم بن أحنس بن شریق، و امیة بن ابی حذیفه بن مغیره را به دست شاه مردان علی بن ابی طالب علیه السلام آورده است.

باری منظور ما از گسترش این بحث، تنها گذاردن خلفای مدعی است، که همانطور که بعداً با وجود حدیث ثقلین حق معادل قرآن را ربودند، اینک خود پیامبر را در شدیدترین لحظات و دقایق - که کتیبه‌های دشمن از هر طرف به سوی او روان بودند و مقصد و مقصودشان کشتن بلکه اسیر کردن و با شکنجه و عذاب زجرکش کردن آن حضرت بود^۱ - تنها گذاردند و فرار را بر قرار اختیار نمودند و جان و نفس کثیف و آلوده خود را از جان پیغمبر، اکرم و اعظم و اعز و احب دانستند. فَوَيْلٌ لَهُمْ ثُمَّ وَيْلٌ.

عرض شد: در این غزوه، ابوبکر و عمر و عثمان هیچ جراحتی ندیدند، بلکه خراشی هم به بدنشان نرسید و بلکه در سایر غزوات رسول خدا همچون بدر و احزاب و حنین نیز اینچنین بوده است. ما در هیچ تاریخی نیافتیم که آنها مجروح شده باشند، در حالی که در غزوه احد به امیرالمؤمنین علیه السلام نود زخم رسید و خودش فرموده است: شانزده زخم از آنها زخمهای عمیق و کاری بوده است و در هر شانزده بار به زمین افتادم و از حال می‌رفتم و دیگر مالک خویشتن نبودم، جبرائیل می‌آمد زیر بغل مرا می‌گرفت و بلند می‌کرد و می‌گفت: ای علی برخیز که محمد جز تو یآوری ندارد! و چون جنگ به پایان رسید و رسول خدا و امیرالمؤمنین با مسلمین به مدینه بازگشتند امیرالمؤمنین علیه السلام در فراش افتاد و برای معالجه

۱- واقعی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۶۰ گوید: کعب بن مالک می‌گفت: در غزوه احد به من زخمهایی رسید، چون مشاهده کردم که مشرکین، مقتولین از مسلمانان را با شدیدترین و قبیح‌ترین وجهی مثله کرده‌اند، برخاستم و از میان کشتگان برکنار آمدم به طوری که از آنجا دور شدم و در همانجا بودم که دیدم خالد بن اُغمم غُفَیْلَی زره بر تن کرده در حالی که سرتا پایش از آهن مستور است، مسلمانان را جمع کرده و می‌راند و می‌گوید: مجتمع و منقاد شوید همان طور که گوسفندان گر منقاد و مطیع صاحبان خود هستند، و فریاد می‌کشد: یا معشر قریش! لا تقتلوا محمداً ائسروه اسیراً حتی نعرفه بما صنع» (ای جماعت قریش! محمد را نکشید، او را اسیر کنید تا به او بفهمانیم چکار کرده است). در این حال قزمان قصد او را کرد و یک شمشیر بر کتفش زد که من از آن ضربه ریّه او را دیدم.

زخمهائی وی به واسطهٔ عمق جراحت، فتیله گذاشتند.

خود رسول اکرم ﷺ در این غزوه چنان سنگ بر چهره‌اش خورد که استخوان شکست و خون جاری شد و قطع نمی‌شد و حلقه‌های کلاه‌خود در استخوان سیمای او فرورفته بود و گیر کرده بود و بیرون نمی‌آمد و با سنگ بر لبان مبارکش چنان زدند که دندانهای رباعیه^۱ او شکست و چندین بار از فشار ضربات وارده و شدت زحمت زره سنگینی که در برداشت بیهوش شد، و در گودالهائی که ابوعامر راهب فاسق به دستکاری مشرکین مکه در زمین اُحُد حفر کرده بود بیفتاد و از حال رفت و نمی‌توانست بیرون آید و چنان تشنگی بر او غلبه کرده بود که بعد از خاتمهٔ جنگ چون آب آوردند و نزدیک دهان برد نتوانست آن را بیاشامد.

و آنقدر تیر و سنگ و نیزه و شمشیر بر او زدند که خدا می‌داند، زیرا کتیبه‌های سیصدنفری و دویست نفری، سواره و پیاده، به ریاست خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل و ضرار بن خطّاب و عتبه بن ابی وقاص و عبدالله بن شهاب و ابن قمیئه و ابی بن خلف، دسته جمعی یکباره به حملهٔ واحد مانند مرد واحدی که حمله کند، حمله می‌کردند. اما چون رسول خدا دو زره به روی هم در تن کرده بود و کلاه‌خود بر سر داشت^۲ و یاران با وفائی همچون ابودجانه و سهل بن حنیف و قلیلی از

۱- چهار دندان از جلوی دهان را ثنایا گویند، دو از بالا و دو از زیر؛ و چهار دندان متصل به آنها را رباعیات گویند، دو از بالا و دو از زیر؛ و چهار دندان متصل به رباعیات را انیاب گویند، دو از بالا و دو از زیر.

۲- علامه سید شرف‌الدین عاملی در کتاب «النصّ و الاجتهاد» طبع دوم، ص ۲۵۴ آورده است که: چون خالد بن ولید دید اصحاب پیغمبر در دهانهٔ کوه کم شده‌اند بر ایشان یورش آورد و همه را کشت و با همراهان خود بر اصحاب رسول الله از پشت سرشان تاخت. در این هنگام فراریان و منهزمان از مشرکین که در خود نشاط جدیدی یافتند مبادرت به جنگ با مسلمین نمودند و پس از آنکه هفتاد نفر از شجاعان آنها را کشتند که از جمله أسدالله و أسد رسوله: حمزه بن عبدالمطلب بود بقیه را فراری دادند. و خود رسول الله در آن روز جنگ شدیدی نمود. آنقدر تیر پرتاب کرد تا تیرهایش تمام شد، و خیم گوشهٔ کمان او شکست، و وترش پاره شد و دو گونه‌اش آسیب دید و پیشانی‌ش نیز

می‌کشم. پس با شمشیرش بر پیغمبر زد، و در همان لحظه‌ای که شمشیر بر پیامبر کشیده بود، عتبه بن ابی وقاص سنگ به آن حضرت زد، و در بدن آن حضرت دو زره بود. در این حال پیغمبر در حفره‌ای که در برابر او حفر کرده بودند افتاد و پوست از دو زانویش کنده شد. و ضربه‌ای که در این حال ابن‌قمیئه زد به واسطه دو زره بودن آن حضرت کارگر نشد اما به واسطه فشار و سنگینی ضربه شمشیر ابن‌قمیئه، پیامبر بدنش سست شد و به واسطه همین ضربه بود که در گودال بیفتاد.^۱ رسول خدا ﷺ از گودال برخاست و طلحه از پشت کمک کرد و علی [الکلیله] دو دست او را گرفت و از گودال بیرون آورده، سرپا بایستاد.^۲

و نیز واقدی آورده است که: ابوسعید خُدَری می‌گفت: چهره رسول اکرم ﷺ در روز احد آسیب دید به طوری که دو حلقه از حلقه‌های کلاه خود در دو استخوان گونه رسول‌الله فرو رفت و چون آنها را بیرون کشیدند خون مانند سیلان مشک جاری شد.^۳

آنگاه با چنین خصوصیات و کیفیاتی، تنها گذاردن پیغمبری که انسان مدعی است از هر جهت باید جان و مال و عرض و ناموس و تمام جهات حیاتی خود را فدای او کند چقدر دور از انصاف است؟! تا آنجا که آیه مبارکه قرآن شرح این فرار را بازگو کند و مسلمین را در برابر این خطیئه عظیمه سرزنش نماید:

۱- در «إعلام الوری» ص ۹۲ آورده است که: چون در غزوه أُحُد به رسول‌الله گفتند: چرا این قوم را نفرین نمی‌کنی؟! گفت: اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَاتَّهَمُوا لِي يَعْلَمُونَ «بار پروردگارا قوم مرا هدایت کن زیرا که آنان نمی‌دانند». ابن‌قمیئه که از مشرکین بود، حربه دستی به آنحضرت پرتاب کرد که به دستش اصابت کرد و شمشیر از دستش افتاد، و به رسول‌الله گفت: خُذْهَا مَعِي و أنا ابن‌قمیئه «بگیر از من این ضربه را! من پسر قمیئه هستم». رسول‌الله ﷺ گفت: أَذَلِكَ اللَّهُ وَأَقْمَاكَ «خدا تو را ذلیل و خوار گرداند». و عتبه بن ابی وقاص چنان ضربه‌ای به رسول‌الله زد که دهانش خون‌آلود شد. و عبدالله بن شهاب سنگی از زمین برداشته و به مرفق آنحضرت زد.

۲- «مغازی واقدی» ج ۱، ص ۲۴۳ و ص ۲۴۴.

۳- «مغازی» ج ۱، ص ۲۴۷.

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُحْرَاكُمْ. ^۱ «در آن وقتی که به جاهای دور می‌رفتید و به احدی در پشت سر خود نظر نمی‌کردید و رسول خدا هم در پشت سر شما در دسته دیگر شما را فرا می‌خواند.»

این داستان منزه‌مین و فراریان است که می‌فرماید: در حال فرار و هزیمت به کوه بالا می‌رفتند و حضرت رسول اکرم ﷺ ایشان را ندا می‌کرد: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! أُنَا رَسُولُ اللَّهِ! إِلَيَّ إِلَيَّ؛ فَلَا يَلْوِي عَلَيْهِ أَحَدٌ ^۲ «ای جماعت مسلمین! من رسول خدایم! به سوی من بیایید! به سوی من بیایید! پس یک نفر به سوی او بر نمی‌گشت.»

واقعی در ضمن آیاتی که در غزوه اُحُد نازل شده است در تفسیر کریمه: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ^۳ گوید: ابلیس در روز احد به صورت جَعَالُ بْنُ سُرَاقَةَ تَعَلَّبِي متصور شد و ندا داد: إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ «محمد حَقًّا و تحقیقاً کشته شد.» و مردم از هر سو پراکنده شدند. ^۴

۱- آیه ۱۵۳، از سوره ۳: آل عمران.

۲- مغازی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۳- آیه ۱۴۴، از سوره ۳: آل عمران.

۴- آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «النص والاجتهاد» طبع دوم، ص ۲۵۴ از «کامل» ابن اثیر حکایت نموده است که چون مردم شروع کردند به گفتن: قُتِلَ مُحَمَّدٌ، قُتِلَ مُحَمَّدٌ، مسلمین رشته کارزار از دستشان رفت و با سرعت و بدون بصیرت و بدون هدف پا به فرار گذاشتند. و لکن کسی که رسول الله را شناخت کعب بن مالک بود که با بلندترین صدای خود ندا کرد: یا معشر المسلمین! بشارت باد، این رسول خداست زنده است و کشته نشده است. رسول خدا به او اشاره کرد که خاموش باش. (برای آنکه دشمن نداند و به آنحضرت هجوم نیاورد). و در ص ۲۵۵ آورده است که پس از غلبه کُفْر و کشته شدن حمزه و مثله کردن او، ابوسفیان بر مسلمانان اشراف پیدا نمود و سه بار گفت: أفي القوم محمد؟ «آیا در میان شما محمد هست؟» حضرت فرمود: لا تُجيبوه! «پاسخش را ندهید!» ابوسفیان گفت: أنشدك الله يا عمر أقتلنا محمداً؟ قال عمر: اللهم لا وائه لسمع كلامك! «سوگند می‌دهم تو را به خدا ای عمر آیا ما محمد را کشتیم؟! عمر گفت: به خدا سوگند نه! و او الان گفتار تو را می‌شنود!» در اینجا می‌بینیم عمر صریحاً با رسول خدا مخالفت کرده و در این موقع که جان رسول خدا در خطر است، حیات او را به دشمن اعلام نموده است.

عمر می‌گوید: من مانند اُرْوِيَّه^۱ (بزماده) از کوه بالا می‌دویدم تا زمانی که به نزد رسول خدا ﷺ رسیدم و بر او این آیه نازل می‌شد: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ - الآية.

و معنی وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ این است که: پشت کند.
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا^۲ و معنی این آیه این است که:
برای هیچ ذی‌روحه‌ای این قدرت نیست که بتواند بدون اذن خدا زودتر از وقت معلوم و مقدر مرگش بمیرد.^۳

و همچنین واقدی، از ضحاک بن عثمان از ضمرة بن سعید آورده است که: رافع ابن خدیج می‌گوید: من در روز غزوه احد کنار ابومسعود انصاری ایستاده بودم و او از آنان که از اقوامش شهید شده بودند یاد می‌کرد و می‌پرسید. چندین نفر را برای او شمردند که از جمله آنها سعْد بن رَبِيع، و خَارِجَةُ بِن زُهَيْر بود و او اِنَّا لِلَّهِ و اِنَّا اِلَيْهِ راجعون می‌گفت و بر آنان طلب رحمت می‌نمود. و بعضی از مسلمین از بعضی دیگر درباره دوستش سؤال می‌کرد، و بعضی از ایشان بعضی دیگر را خیر می‌دادند. در این حال خداوند مشرکین را برگردانید برای اینکه یاد کشتگان و غم و اندوه آنها را از بین ببرد. مسلمین ناگهان دیدند دشمنانشان بر بالای ایشان آمده و از شِعب کوه تفوق پیدا کرده‌اند و ناگهان کتیبه‌های مشرکین یکی پس از دیگری بیامدند و مسلمین فراموش کردند آن مذاکراتی را که با هم داشتند.

پیامبر ﷺ ما را برای جنگ دعوت کرد و بر کارزار و رزم تحریر می‌نمود، و من نگاه می‌کردم که فلان و فلان در دامنه کوه می‌دوند.

عمر می‌گفت: چون شیطان فریاد زد: قُتِلَ مُحَمَّدٌ مِنْ رَاهِ كَوْهٍ رَاہِ شِيبِیٍّ و از کوه همچون اُرْوِيَّه (بزماده) بالا می‌پریدم، تا به سوی پیامبر آمدم و او این آیه را

۱- در «صحاح اللغة» ص ۲۳۶۳ گوید: الأُرْوِيَّةُ: الأُنثَى مِنَ الوَعُولِ (یعنی بز ماده).

۲- آیه ۱۴۵، از سوره ۳: آل عمران.

۳- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۳۲۱ و ص ۳۲۲.

تلاوت می نمود: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ - الْآيَةُ ۱»

و ابوسفیان در دامنه کوه بود. رسول خدا ﷺ عرض کرد: «اللَّهُمَّ لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَعْلُونَا»^۲ ای بار پروردگار من! این مشرکین حق ندارند بر ما برتری جویند، و در مکان بالا محیط و مسیطر بر ما باشند. «فَانْكَشَفُوا»^۳. «با دعای رسول الله مشرکین هزیمت نمودند.»

و همچنین واقدی آورده است که: چون ابلیس ندا در داد: «إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ، همه مردم متفرق شدند، بعضی وارد مدینه شدند، و اولین کسی که به مدینه آمد و خبر قتل رسول خدا ﷺ را آورد، سعد بن عثمان ابو عباده بود، و سپس بعد از او مردانی آمدند و در خانه های خود نزد زنان شان رفتند، تا به جائی که زنان به آنان گفتند: «أَعَنْ رَسُولَ اللَّهِ تَفْرُونَ؟! «آیا شما از رسول خدا فرار می کنید؟!»

ابن امّ مکتوم که رسول خدا ﷺ او را بجای خود در مدینه گماشته بودند و با مردم نماز می خواند، گفت: «أَعَنْ رَسُولَ اللَّهِ تَفْرُونَ؟! و شروع کرد به اُفّ گفتن و تعیب و تعبیر و سرزنش نمودن، و پس از آن گفت: راه اُحد را به من نشان دهید! راه اُحد را به او نشان دادند. در راه که می آمد به هر کس که می رسید از احوال و اوضاع استخبار می نمود تا به اُحد رسید و از سلامتی پیغمبر ﷺ مطلع شد و برگشت. و از کسانی که فرار کردند فلان،^۴ و حارث بن حاطب، و ثعلبة بن حاطب، و سواد

۱- آیه ۱۴۴، از سوره ۳: آل عمران.

۲- و طبری در «تاریخ» خود، طبع دوم، ج ۲، ص ۵۲۱ آورده است که: چون ابوسفیان بر رسول خدا و مسلمین مشرف شد و قصد هلاکت آنها را یکسره داشت رسول خدا ﷺ عرض کرد: لیس لهم أن یعلونا. اللهم إن تُثقل هذه العصابة لا تُعبد «بار پروردگارا اگر این گروه کشته شوند، دیگر کسی در روی زمین عبادت تو را نمی کند». آنگاه رسول خدا اصحاب خود را فراخواند و آن قدر سنگ به آنها پرتاب کردند تا ناچار از کوه به زیر آمدند.

۳- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۹۵.

۴- در تعلیقه گوید: فی ح بجای لفظ فلان «عمر و عثمان» مضبوط است. و بلاذری از واقدی عثمان را ذکر کرده و عمر را ذکر نکرده است («أنساب الأشراف»، ج ۱، ص ۳۲۶).

ابن غزیه، و سعد بن عثمان، و عُقْبَةُ بن عثمان بودند و نیز خارجه بن عامر که به مَلَكُ رسید^۱ و اوس بن قَيْظِي با چند نفر از بنی حارثه که به شُقْرَةَ^۲ رسیدند. اُمّ ایمن آنان را دید و خاک بر صورتشان می‌پاشید و به بعضی از آنها می‌گفت: هَاكَ الْمِعْزَلُ فَاغْزِلْ بِهِ، وَ هَلُمَّ سَيْفَكَ! «این دوک نخ‌ریسی را از من بگیر و بنشین در خانه نخ‌ریسی کن و شمشیرت را به من بده!» آنگاه خودش با جماعتی از زنان مدینه حرکت کردند تا به أحد رسیدند.^۳

و ایضاً واقدی با سند متصل خود از نملة بن اَبی نملة (که اسم اَبی نملة عبدالله ابن معاذ است و پدرش مُعَاذ برادر مادری بَرَاء بن مَعْرور بوده است) روایت نموده است که گفت: چون در آن روز مسلمین فرار کردند، نظرم به رسول خدا ﷺ افتاد و با او هیچکس نبود غیر از نفرات بسیار معدودی، بعداً اصحاب او از مهاجرین و انصار دور او را گرفتند و او را به شِعب بردند. و برای مسلمین نه پرچم برافراشته‌ای بود و نه گروهی و نه اجتماعی، و کتیبه‌های مشرکین در وادی می‌آمد و می‌رفت و مسلمین را به این طرف و آن طرف می‌رانند؛ پیوسته جمع می‌شدند و باز از هم جدا می‌گشتند. مشرکین یک نفر را نمی‌دیدند تا آنها را برگرداند و جلویشان را بگیرد.

و من دنبال رسول خدا ﷺ گشتم و او را یافتم که امامت نموده، با اصحاب خود نماز می‌گزارد. و سپس مشرکین به سوی لشگر خود برگشتند و با همدیگر مشورت نمودند که همدست و همداستان شوند تا به دنبال ما بیایند و برای کشتن و غارت کردن و اسارت زن و مرد مسلمان به مدینه هجوم آورند. ولیکن در این مذاکرات و بحثها در میان خودشان اختلاف داشتند. در این حال چون رسول

۱- مَلَكُ موضعی است در راه مکه بین الحرمین. ابن سکیت گوید: منزلی است در راه مدینه به سوی مکه که تا مدینه بیست و هشت میل فاصله دارد (معجم البلدان ج ۸، ص ۱۵۳).

۲- شُقْرَةَ موضعی است در راه فِئِد در میان کوههائی سرخ رنگ که با نخیل هجده میل فاصله دارد و تا چاه سائب یک روز راه است و تا مدینه دو روز راه است (وفاء الوفا، ج ۲، ص ۳۳۰).

۳- «مغازی» واقدی، ج ۱ ص ۲۷۷ و ص ۲۷۸.

خدا ﷺ به سوی أصحابش بیرون شد و آنها پیغمبر را سالم - یعنی زنده - دیدند، گویا اصلاً گزندى به آنان نرسیده است.^۱

و أيضاً واقدى روایت می کند با سند متصل خود از ابوسفیان مولای ابن ابی احمد که گفت: شنیدم از محمد بن مسلمة که می گفت: سَمِعْتُ اُذُنَايَ وَ اُبْصَرْتُ عَيْنَايَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ يَوْمَئِذٍ وَقَدْ اِنْكَشَفَ النَّاسُ اِلَى الْجَبَلِ هُمْ لَا يَلُوْنَنَ عَلَيْهِ، وَ اِنَّهُ لَيَقُوْلُ: اِلَى يَا فُلَانُ! اِلَى يَا فُلَانُ! اَنَا رَسُولُ اللّٰهِ فَمَا عَرَّجَ مِنْهُمَا وَاحِدٌ عَلَيْهِ وَ مَضِيَا.^۲

«دو گوش من شنیده است و دو چشم من دیده است رسول خدا ﷺ را که در آن روز می گفت، در هنگامی که مردم متواری شده و به سوی کوه فرار می کردند و به او بر نمی گشتند و چهره خود را به او بر نمی گرداندند: به سوی من بیا ای فلان! به سوی من بیا ای فلان! من رسول الله ام! پس هیچ یک از آن دو نفر درنگ ننموده و به رسول خدا توجهی نکردند و گذشتند.»^۳

۱- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» طبع دار احیاء الکتب، ج ۱۵، ص ۲۳ گوید: من حضور پیدا کردم نزد محمد بن معد علوی موسوی فقیه شیعی امامی در بغداد و کسی نزد او «مغازی» واقدی را می خواند، و این روایت را خواند. آن فقیه رو به من کرد و گفت: بشنوا! گفتیم: در این روایت مگر چه چیز است؟ گفت: یا فلان یا فلان کنایه از ابوبکر و عمر است. گفتیم: جایز است که غیر آنها مراد باشد. گفت: در میان صحابه کسی نیست که محترم باشد و از بردن نام او را به فرار و عیوبی مشابه آن حیا کنند تا آنکه گوینده مجبور شود با کنایه اشاره کند مگر آن دو نفر. گفتیم: این پنداری بیش نیست. گفت: ما را از جدال و امتناع خود بازدار. و سپس سوگند یاد کرد که واقدی غیر از آن دو نفر را قصد نداشته است، و اگر غیر از این دو بودند صریحاً ذکر می کرد. و در چهره آن فقیه آثار ناراحتی از مخالفت و گفتار من پیدا شد.

۳- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۳۷.

۴- طبری در «تاریخ» خود، طبع دوم، ج ۲، ص ۵۱۹ و ص ۵۲۰ با سند متصل خود روایت می کند از سُدّی که گفت: ابن قمیئة حارثی - که یکی از اولاد حارث بن عبدمناة بن کنانه است - به سوی پیغمبر آمد و با سنگ پیغمبر ﷺ را نشانه گرفت و بینی و دندان رباعی او را شکست و صورتش را شکافت و مصیبت شدیدی بر او وارد ساخت به طوری که أصحابش از او متفرق

و أيضاً واقدی از ابن ابی سبّرة، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی جهّم که نام ابی جهّم عُبَید است روایت می‌کند که او گفت: خالد بن ولید وقتی که در شام بود برای مردم می‌گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ** «سپاس مر خدای راست که مرا به اسلام رهنمون شد.» من خودم را با عمر بن خطّاب دیدم در وقتی که به حرکت آمده و دور می‌گشتند و پا به فرار گذارده بودند در روز أحد، و با عمر بن خطّاب یک نفر نبود، و من در میان کتیبه و لشگری انبوه بودم و عمر بن خطّاب را احدی از آن کتیبه غیر از من نشناخت، و من راهم را کج کردم و رسیدم اگر او را به بعضی از کسانی که با من بودند معرفی کنم، به سوی او رفته و قصد هلاکتش را بنمایند، و چون به او نظر کردم دیدم رو به شِعب می‌رود.^۲

طبری در تاریخ خود با سند متصل از قاسم بن عبدالرحمن بن رافع روایت کرده است که: **أَنَّ أُنْسَ بْنَ نَضْرٍ - عُمُو أُنْسِ بْنِ مَالِكٍ -** در روز أحد، به عمر بن خطّاب و طلحة بن عبیدالله در میان مردانی از مهاجر و انصار رسید که همگی دست از جنگ

← شدند و بعضی وارد مدینه شدند و بعضی بر بالای کوه بر روی صخره رفتند و بر روی آن صخره ایستادند و رسول خدا ﷺ شروع کرد که مردم را جمع کند و به کارزار وادارد و می‌گفت: **إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ** «به سوی من آئید ای بندگان خدا» پس سی مرد به سوی او گرد آمدند و در پیش روی او حرکت می‌کردند و هیچ یک از آنها توقّف ننمودند مگر طلحه و سهل بن حنیف.

۱- عمر بن خطاب پسر عمه خالد بن ولید است (سیره حلبیه ج ۳، ص ۲۲۴ و تاریخ ابوالفداء ج ۷، ص ۱۱۵).

۲- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۳۷. شیخ طبرسی در «اعلام الوری» ص ۹۰ آورده است که: چون خالد بن ولید با جمعی از مشرکین به شعب آمد و آنجا را خالی دید، خود را به عبدالله بن جبیر رسانده و وی را کشت و از آنجا به پشت سر مسلمین حمله کرد و شمشیر در آنها نهاد. مسلمین گریختند و ابلیس لعنه الله صدا زد: **قُتِلَ مُحَمَّدٌ** «محمد کشته شد». در حالی که رسول خدا ﷺ در میان دسته دیگر از مسلمین که عقب‌تر بودند مسلمین را به خود فرا می‌خواند و می‌گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا رَسُولُ اللَّهِ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ وَعَدَنِي النَّصْرَ فَاإِنِّي الْفَرَارُ؟** و مردم می‌شنیدند اما به رسول خدا منعطف نمی‌شدند. صدای ابلیس تا خانه‌های مدینه رسید و فاطمه سلام الله علیها فریاد برداشت؛ و زن هاشمیّه و زن قرشیّه‌ای در مدینه نماند مگر آنکه دست خود را بر سر گذارده و با فاطمه صیحه‌زنان از مدینه به سوی أحد روان شدند.

برداشته بودند. به آنها گفت: علت دست برداشتن شما از جنگ چیست؟! گفتند: قَتَلَ مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ «محمد رسول خدا کشته شد.» گفت: فَمَا تَصْنَعُونَ بِالْحَيَاةِ بَعْدَهُ؟ قَوْمًا فَمَوُتُوا (کراماً) عَلَيَّ مَا مَاتَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. «پس شما زندگی را بعد از وی برای چه می‌خواهید؟! برخیزید و بزرگوارانه بمیرید بر همان نهجی که رسول خدا ﷺ مرد.» سپس به مقابلهٔ مشرکین شتافت و آنقدر جنگ کرد تا کشته شد. و به واسطهٔ نام او انس بن مالک نامگذاری شده است.^۱

و عجیب اینجاست که برخی از این بی‌غیرتان که بر روی کوه نشسته بودند و خود را یله و رها نموده بودند گفتند: ای کاش کسی بود به نزد عبدالله بن اُبی در مدینه می‌رفت تا از ابوسفیان برای ما خط امان بگیرد!

طبری همچنین در تاریخ خود آورده است که: چون خبر قتل رسول الله ﷺ منتشر شد، بعضی از فراریان به کوه که بر روی صخره (تخته سنگ) بودند، گفتند: لَيْتَ لَنَا رَسُولًا إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِيٍّ، فَيَأْخُذُ لَنَا أَمْنَةً مِنْ أَبِي سَفْيَانَ. يَا قَوْمَ! إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ! فَارْجِعُوا إِلَى قَوْمِكُمْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمْ فَيَقْتُلُوكُمْ «کاش فرستاده‌ای از ما به نزد عبدالله بن اُبی برود و امان نامه‌ای برای ما از ابوسفیان اخذ کند. ای قوم! بدانید: محمد کشته شده است! شما به سوی اقوام خود بازگردید پیش از آنکه بیایند و شما را بکشند.»

انس بن نضر به آنها گفت: يَا قَوْمَ! إِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ قَدْ قُتِلَ فَإِنَّ رَبَّ مُحَمَّدٍ لَمْ يَقْتُلْ، فَقَاتِلُوا عَلَيَّ مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا يَقُولُ هَؤُلَاءِ وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا جَاءَ بِهِ هَؤُلَاءِ! ثُمَّ شَدَّ بِسَيْفِهِ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ^۲ «ای اقوام و خویشان من! اگر محمد کشته شده است، پروردگار محمد کشته نشده است. شما جنگ کنید بر همان اساسی که محمد بر آن اساس جنگ کرده است. بار پروردگار من! من شرمنده و عذرخواهم به سوی تو از آنچه این جماعت می‌گویند، و براثت می‌جویم به سوی

۱- «تاریخ الأمم و الملوك» للطبری، طبع دوم، دارالمعارف مصر، ج ۲، ص ۵۱۷. و این داستان را ابوالفداء ابن کثیر دمشقی نیز در «البدایة و النهایة» ج ۴، ص ۳۴ آورده است.

۲- ابن اثیر نیز در «کامل» ج ۲، ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷ ذکر کرده است.

تو از آنچه این جماعت ابراز داشته‌اند. این بگفت و سپس شمشیرش را محکم بگرفت و کشتار کرد تا کشته شد.^۱

و رسول خدا ﷺ به راه افتاده بود و مردم را به مبارزه و کارزار تحریض می‌نمود تا رسید به اصحاب صَخْرَه (همین افراد دست از جنگ برداشته و روی سنگ کوه کمیده)؛ آنها چون او را دیدند، یکی از آنها تیری در کمان خود نهاد تا او را هدف کند، رسول خدا گفت: منم رسول‌الله.^۲

انس، آن مرد با شخصیت و با غیرت و با حمیت و با منطق استوار و با عزت (یعنی انس بن نصر) که طرز شهادتش را بازگو کردیم، آنقدر تیر و شمشیر خورد که پس از مرگش خواهرش نتوانست جسد او را پیدا کند، عاقبة الأمر از بنان و یا ثنایای او برادرش را شناخت. گویند هفتاد زخم بر بدنش وارد شده بود و جای درستی باقی نمانده بود، فقط از بنان انگشتها و یا از دندانهای پیشین، خواهرش وی را شناخت.^۳

۱- در کتاب «النص و الاجتهاد» طبع دوم، ص ۲۴۸ تصریح دارد که انس بن نصر شنید از جماعتی از فراریان که در میان آنها عمر و طلحه بودند که می‌گفتند: ای کاش ما کسی را داشتیم که به نزد عبدالله بن ابی می‌رفت برای اینکه قبل از آنکه کشته شویم برای ما از ابوسفیان امان بگیرد. آنگاه انس گفت: یا قوم ان کان - الخ.

۲- «تاریخ» طبری، طبع دوم، ج ۲، ص ۵۲۰.

۳- واقعی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۸۰ گوید: و گفتند ما آمدیم و دیدیم عمر بن خطاب در میان گروهی از مسلمین نشسته است، در این حال انس بن نصر بن مضم عموی انس بن مالک از آنها عبور کرد و گفت: چرا نشسته‌اید؟ گفتند: رسول خدا کشته شده است. گفت: زندگی را پس از وی برای چه می‌خواهید؟! برخیزید و بمیرید بر همان چیزی که او مرده است. و سپس با شمشیرش به قدری بر مشرکین زد تا کشته شد. عمر می‌گفت: **إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَبْعَثَهُ اللَّهُ أُمَّةً وَحْدَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.** «من او را به طوری مشاهده کرده‌ام که امید دارم خداوند او را به تنهایی در روز قیامت به عظمت یک اُمت محشور کند». و در چهره او هفتاد ضربه دیدند به طوری که شناخته نشد تا خواهرش از زیبایی سرانگشتان او و یا از زیبایی دندانهای پیشین او وی را شناخت. و ابن اثیر در «کامل» ج ۲، ص ۱۵۶ این داستان انس بن نصر را آورده است.

فرار عثمان و پناه دادن به معاویه بن مغیره

و اما درباره عثمان روایاتی را که از تواریخ معتبر عامه نقل شد، شنیدید. اینک یک سند تاریخی مهم دیگری را از طبری که از معتمدین و موثقین و مورخین در نزد عامه است ذکر می‌نمائیم:

ابوجعفر طبری می‌گوید: مردم در روز احد چنان از رسول خدا ﷺ فرار کردند تا به حدی که بعضی از ایشان به منقی که پائین‌تر از اغوص است رسیدند و عثمان بن عفان و عقبه بن عثمان و سعد بن عثمان (که دو مرد از انصارند) چنان فرار کردند تا جلعب (کوهی است از نواحی مدینه که در پشت اغوص واقع است) رسیدند و در آنجا سه روز توقف کردند و پس از آن به سوی رسول خدا ﷺ برگشتند و پیامبر درباره ایشان است که فرمود: **لَقَدْ ذَهَبْتُمْ فِيهَا عَرِيضَةً^۱** «شما در این گریز، گریز و فرار وسیعی نموده‌اید!»

عثمان نه تنها فرار کرد، بلکه پس از آمدن به مدینه معاویه بن مغیره بن ابی العاص را که از سخت‌ترین دشمنان رسول خدا ﷺ بود و در این جنگ شرکت کرده بود و همان کسی است که خود مدعی است که حمزه سیدالشهداء عليه السلام را مثله کرد^۲ و لبهای رسول خدا را پاره کرد و رباعی او را شکست و رسول خدا خون او را هدر داده بودند، در منزل خود جا و امان داده و چون حضرت رقیه دختر رسول خدا به اصحابی که در پی او می‌گشتند جای او را در خانه نشان داد، آنقدر چوبه‌های شتر به آن بضعه رسول الله زد که بر اثر آن مریض شده و در بستر افتاده و بالأخره جان داد.

۱- «تاریخ» طبری، طبع دوم، ج ۲، ص ۵۲۲. و ایضاً در ج ۱ از «سیره حلیه» ص ۲۴۰ آورده است که از جمله منزهین عثمان بن عفان و ولید بن عقبه، و خارجة بن زید، و رفاعه بن معلی بودند که: **أقاموا ثلاثة أيام ثم رجعوا إلى رسول الله، فقال لهم رسول الله: ذهبتم فيها عريضة.**

۲- ابن اثیر جزری در «کامل التواریخ» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۶۵ داستان معاویه بن مغیره را نیز مشروحاً ذکر کرده و تصریح نموده است که او بود که بینی حمزه را برید و او را مثله کرد.

ما این قضیه را از «مغازی» واقدی که قدیمی‌ترین و معتبرترین اسناد تاریخی نزد عامه است ذکر می‌کنیم:

واقدی گوید: معاویه بن مغیره بن ابی‌العاص آن روز فرار کرد و راه را گرفت و می‌رفت، شب را در نزدیکی مدینه بخوابید. چون صبح شد داخل در مدینه شد و آمد به منزل عثمان بن عفان و در را زد، زوجه او امّ کلثوم^۱ دختر رسول‌الله ﷺ گفت: عثمان منزل نیست، در نزد رسول خدا ﷺ است.

معاویه گفت: بفرست در پی او بیاید چون در اوّل سال شتری را از وی خریده‌ام و پولش را نداده‌ام، اینک پول شتر را آورده‌ام، اگر می‌گیرد و الاّ برمی‌گردد.

امّ کلثوم فرستاد دنبال عثمان و آمد و چون او را دید گفت: وَيَحَاكَ أَهْلَكْتَنِي وَ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ، مَا جَاءَ بِكَ؟ «ای وای بر تو! مرا هلاک کردی و خودت را هلاک کردی! حاجت چیست؟!»

گفت: ای پسر عمو جان! هیچ کس از تو به من نزدیکتر و سزاوارتر نیست! عثمان او را در ناحیه‌ای از خانه داخل کرد و خودش به قصد گرفتن امان برای او از پیغمبر ﷺ به سوی پیغمبر رهسپار شد.

پیغمبر اکرم ﷺ قبل از اینکه عثمان بیاید، به أصحاب فرموده بودند: معاویه امروز صبح در مدینه است، او را بیایید. أصحاب، او را طلبیدند و نیافتند و بعضی به بعض دیگر گفتند: او را در منزل عثمان بن عفان بیایید. داخل در خانه عثمان شدند و

۱- صحیح رقیه است. چون امّ کلثوم بعد از رقیه به نکاح عثمان درآمد و ارتحال او در سنه نهم از هجرت است. توضیح آنکه: مورّخین آورده‌اند و مجلسی نیز در «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۷۰۷ و ص ۷۰۸ تصریح دارند بر اینکه رقیه را عتبه و امّ کلثوم را عتیق که دو پسران ابولهب بودند در زمان قبل از اسلام تزویج کرده بودند و قبل از زفاف به امر ابولهب آنها را طلاق دادند. رقیه را عثمان در مدینه تزویج کرد و از او یک پسر آورد به نام عبدالله که در کودکی در شش سالگی، خروس در چشم او منقار زد و پس از آن فوت کرد. و پس از رقیه، عثمان ام‌کلثوم را تزویج کرد و او در سنه نهم از هجرت رحلت نمود.

از امّ کلثوم پرسیدند. او اشاره به محل او نمود. او را از آن محلّ که در زیر حِمّاره‌ای^۱ بود بیرون کشیده به سوی رسول خدا ﷺ آوردند در حالی که عثمان نزد رسول خدا ﷺ نشسته بود.

چون عثمان دید او را آوردند به رسول الله گفت: سوگند به آن که تو را به حقّ مبعوث کرده است من نزد تو نیامدم مگر از برای آنکه از تو تقاضا کنم به او امان بدهی! پس او را ای رسول خدا به من ببخش!

رسول خدا او را به عثمان بخشیدند و امان دادند و سه روز برای او مهلت قرار دادند به طوری که اگر بعد از سه روز یافت شود، او را بکشند.

عثمان از منزل رسول اکرم بیرون شد و شتری برای او خرید او را به تمام معنی تجهیز کرد و سپس به او گفت: حرکت کن. و او حرکت کرد و رسول خدا ﷺ به دنبال و تعقیب مشرکین قریش آمد تا به حمراء الأسد^۲ رسید، و عثمان نیز با مسلمین تا حمراء الاسد بیرون شد. و معاویة بن مغیره در مدینه ماند تا روز سوم فرا رسید، در این حال بر شترش نشست و آمد تا به وسطهای عقیق رسید. رسول خدا ﷺ فرمود: معاویة بن مغیره شب را در همین نزدیکی به روز آورده است، او را بجوئید. مردم در طلب او بیرون شدند، معلوم شد که راه را اشتباه کرده و هنوز از مدینه دور نشده است. به دنبال او گشتند تا او را در روز چهارم گرفتند.

از میان کسانی که در پی او در جستجو بودند زیدبن حارثه و عمّاربن یاسر در طلبش سرعت نمودند و در ناحیه جمّاء او را یافتند. زیدبن حارثه او را با شمشیر زد و عمّار گفت: من هم در این مرد حقّی دارم. عمّار هم تیری به سوی او افکند و دو

۱- در «نهایة ابن اثیر» ج ۱، ص ۲۵۸ آمده است که حِمّاره سه عدد چوب است که یک طرف از هر سه تا را به هم می‌بندند، و سه پایه آن را باز و جدا می‌گذارند و به آن مشگ و یا ظرف چرمی کوچک را برای خنک شدن آب آویزان می‌کنند.

۲- در «شرح مواهب لدنیة» ج ۲، ص ۷۰ گوید: حمراء الأسد منزلی است در هشت میلی و یا ده میلی مدینه در طرف چپ جاده در صورتی که از ذوالحلیفة مسیر بوده باشد.

نفری او را کشتند، و سپس حضور پیامبر آمده و او را از واقعه باخبر ساختند. و بعضی گفته‌اند: در ثَنِيَّةُ الشَّرِيدِ که در هشت میلی مدینه است او را یافتند، و این به جهت آن بود که راه را خطا کرده بود. عمّار و زید او را یافتند و پس از یافتن پیوسته به او تیر می‌زدند مانند هدّفی که نشانه روند، تا جان داد.^۱

مورّخین گویند: سه روزی که در مدینه ماند پیوسته در جستجوی اوضاع و احوال پیغمبر و مسلمین بود تا آن را برای کفّار قریش خبر ببرد.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» گوید: بلاذُری آورده است که: این معاویة ابن مُغیره در روز أحد، بینی حضرت حمزه سیدالشهداء را برید و او را مثله کرد. و این معنی را از کلبی روایت می‌کند، و می‌گوید: او پسر عموی تحقیقی و نسبی عثمان بود. عثمان پسر عفّان بن ابی العاص است و او معاویة پسر مُغیره بن ابی العاص. و از او یک دختر بیشتر باقی نماند به نام عائشه که او را مروان حَکَم تزویج کرد و از او عبدالملک بن مروان متولّد شد.^۲

و اما داستان کشته شدن رقیه بنت رسول الله ﷺ طبق گفتار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب «کافی»^۳ از این قرار است که: با سلسله سند متصل خود روایت می‌کند از یزید بن خلیفه حارثی که گفت: در وقتی که من حضور داشتم، عیسی بن عبدالله از حضرت صادق علیه السلام از این مسأله سؤال کرد که: آیا جائز است زنان برای حضور بر جنازه از منزل بیرون روند؟!^۴

حضرت از تکیه گاه خود جلو آمده، درست نشستند و گفتند: این مرد فاسق^۴ پسر عموی معاویة بن مغیره را با آنکه رسول الله خون او را هدر کرده بودند پناه داد و به دختر رسول خدا گفت: از مکان او پدرت را خبردار مکن! گویا یقین

۱- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۳۳۳ و ص ۳۳۴.

۲- «شرح نهج البلاغة» طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۱۵ ص ۴۶ و ص ۴۷.

۳- «کافی» طبع اسلامیه، ج ۳، کتاب الجنائز، باب النوادر، حدیث ۸، ص ۲۵۱ تا ص ۲۵۳.

۴- مراد عثمان است. و در روایت، عبارت «عموی او مغیره» آمده است که شاید بواسطه

إسقاط ناسخان بوده؛ و ما در ترجمه «پسر عموی معاویة بن مغیره» آوردیم.

نداشته است که وحی می آمده و به او خبر می داده است.

رقیه گفت: من نمی توانم دشمن پدرم را از او پنهان دارم. عثمان معاویه را در زیر مشجب (سه پایه چوبی که بر روی آن رخت پهن می کنند) قرار داده و قطیفه ای بر روی آن کشید. و به رسول الله ﷺ وحی آمد و او را از مکان وی مطلع کرد. رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شمشیرت را حمایل کن و برو به منزل دختر پسر عمویت، و اگر به معاویه دست یافتی او را بکش.

امیرالمؤمنین علیه السلام به منزل عثمان آمدند و گردش کردند و او را نیافتند و به نزد رسول اکرم ﷺ بازگشته، گفتند: من او را نیافتم. رسول خدا فرمودند: وحی به من رسیده است که در زیر مشجب است.

پس از خروج امیرالمؤمنین علیه السلام، عثمان به منزل رفت و دست پسر عموی خود را گرفت و به حضور رسول الله آورد. چون رسول خدا او را دیدند سر به زیر افکند و توجهی به او ننمودند، و رسول خدا ﷺ بسیار با حیا و مهربان و کریم بودند.

عثمان گفت: یا رسول الله این پسر عموی من است: معاویه بن مغیره بن ابی العاص، و سوگند به آن که تو را به حق برانگیخته است من او را (در جنگ) امان داده ام - سه بار این را تکرار نمود.

حضرت صادق علیه السلام سه بار فرمودند: و عثمان دروغ گفت. سوگند به آن که پیغمبر را به حق مبعوث کرده است، او را امان نداده بود. کجا امان داده بود الا اینکه عثمان از جانب راست پیامبر آمد، و از جانب چپ آمد، در مرتبه چهارم رسول خدا سرش را بلند نموده، فرمود: سه روز به او مهلت دادم، اگر در روز چهارم دستم به وی برسد او را خواهم کشت. چون پشت کردند و رفتند، رسول خدا ﷺ فرمود: **اللَّهُمَّ الْعَن مُعَاوِيَةَ بْنَ الْمُغِيرَةَ وَالْعَن مَن يُؤْوِيهِ، وَالْعَن مَن يَحْمِلُهُ، وَالْعَن مَن يُطْعِمُهُ، وَالْعَن مَن يَسْقِيهِ، وَالْعَن مَن يُجَهِّزُهُ، وَالْعَن مَن يُعْطِيهِ سِقَاءً أَوْ حِذَاءً أَوْ رِشَاءً، لَوْ وَعَاءً!** «خداوندا، معاویه بن مغیره را لعنت کن! و لعنت کن بر کسی که او را جا دهد، و لعنت کن بر کسی که او را بر مرکبی سوار کند، و لعنت کن بر کسی که به او غذا دهد! و لعنت کن بر کسی که به او آب دهد، و لعنت کن بر کسی که اسباب و لوازم سفر او را آماده کند! و لعنت کن بر

کسی که به او مشک دهد یا کفش دهد یا طناب دلو دهد یا ظرف دهد.» این امور را رسول خدا با انگشتهای دست راست خود یکایک می شمرد.

أما عثمان او را برد و پناه داد و طعام داد و آشامیدنی داد و مرکب سواری داد، و تجهیزات سفرش را تهیه کرد تا حدی که تمام چیزهایی را که پیغمبر برکننده آنها لعنت فرستاده بودند همه را انجام داد و سپس در روز چهارم او را روانه کرد.

او هنوز از خانه‌های مدینه خارج نشده بود که خداوند مرکبش را خسته کرد، کفشش پاره شد، قدمهایش خون آمد، و با دست و کنده زانو راه می رفت تا سنگینی تجهیزات او را از پای در آورده، خود را کشان کشان به زیر سایه درخت سمره‌ای رسانید که جای مناسبی هم نبود.

بر حضرت رسول اکرم ﷺ وحی رسید و او را از جریان آگاه کرد پس حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شمشیرت را بگیر و تو با عمار یاسر و شخص سوّمی حرکت کنی که اینک معاویه در فلان جا در زیر درخت سمره است. امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و او کشتند.^۱

۱- مجلسی رحمته الله علیه در «بحار الأنوار» ج ۶ ص ۵۱۶ آورده است که: ابن اثیر در کامل التواریخ راجع به غزوه حمراء الأسد گوید: رسول خدا ﷺ در بین راه این غزوه به معاویه بن مغیره بن ابی العاص و به ابی غرّه جمحی برخورد کرد. ابو غرّه همان بود که در جنگ بدر به دست مسلمین اسیر شد و چون عرض حاجت به پیامبر آورد و گفت: تنگدستم و عیالات بسیار دارم، پیغمبر وی را آزاد نمودند و از او پیمان گرفتند که دیگر با رسول خدا جنگ نکند و کفار را نیز در جنگ با آن حضرت کمک نکند. اما او در جنگ با کفار مکه خارج شده و آنان را علیه مسلمین ترغیب و تحریض به جنگ می نمود. چون او را گرفته و به نزد پیغمبر آوردند گفت: یا محمد! أمئن علیّ «ای محمد بر من منت بگذار». حضرت فرمود: المؤمن لا یلدغ من جحر مرثین «مؤمن دو بار از یک سوراخ نیش نمی خورد». و امر فرمود تا او را کشتند. و اما معاویه همان بود که بینی حمزه را برید و وی را مثله کرد با زمره آنان که حمزه را مثله کردند، و در بازگشت به مکه راه را اشتباه کرد، چون صبح شد به منزل عثمان بن عفان آمد، چون چشم عثمان به وی افتاد گفت: أهلکتنی و أهلکت نفسک «تو مرا به هلاکت افکندی و خود را هلاک نمودی». او به عثمان گفت: خویشاوندی تو به من از همه نزدیکتر است و من آمده‌ام نزد تو تا به من پناه دهی! عثمان او را به داخل خانه برد و در ناحیه‌ای قرار داد. در اینجا مجلسی مفصلاً قضیه را به همان نحوی که ما از

عثمان، دختر رسول خدا را کتک زد و با چوبهٔ جهاز شتر آنقدر به او زد که تو به پدرت خبر دادی، و رسول خدا را از جا و محلّ او در خانهٔ من مطلع گردانیدی. رقیه به نزد رسول خدا ﷺ فرستاد و از این جریان موحش او را با خبر کرد. رسول خدا ﷺ به او پیام داد: **إِقْنِي حَيَاءَكَ، فَمَا أَقْبَحَ بِالْمَرْأَةِ ذَاتِ حَسَبٍ وَ دِينٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ تَشْكُو زَوْجَهَا!** «ملازم حیای خودت باش! چقدر زشت است برای زنی که دارای حَسَب و دیانت است در هر روز از شوهر خودش شکایت کند!»

رقیه چندین باره واسطهٔ این حادثه نزد رسول خدا فرستاد و رسول خدادار هر بار او را امر به تحمل و صبر می نمود. چون بار چهارم فرستاد پیامبر علیؑ را خواند و به او فرمود: شمشیرت را بگیر و به خانهٔ دختر پسر عمویت برو و او را بیاور و اگر کسی بین تو و او حائل شد با شمشیر خُردش کن! و خود رسول خدا ﷺ مانند آدم حیران و واله از منزل خود به طرف منزل عثمان به راه افتادند. پس علیؑ دختر رسول خدا را بیرون

← واقدی آوردیم، او از ابن اثیر بیان می کند و در پایان آن می گوید: این خبر را ابن ابی الحدید ابضاً نقل کرده و به طور تفصیل آورده است و گفته است: و بعضی گفته اند: او را در هشت میلی مدینه یافتند و زیدبن حارثه و عماربن یاسر آنقدر به وی تیر پرتاب کردند تا جان داد. و وی جدّ مادری عبدالملک بن مروان بود. انتهی کلام ابن ابی الحدید. مجلسی گوید: این قضیه سبب شد که عثمان دختر رسول خدا را بکشد، چنانکه شرحش در باب مثالب عثمان و در باب احوال اولاد رسول الله ﷺ خواهد آمد. انتهی کلام مجلسی. حقیر گوید: این گونه جنایات عثمان منحصر و دربارهٔ خصوص معاویه نبوده است. مسعودی در «التّنبیه و الإشراف» ص ۲۳۲ و ۲۳۳ گوید: رسول خدا ﷺ در وقت فتح مکه امر به قتل ابن اخطل و عبدالله بن سعد بن ابی سرح و مقیس ابن حبابه نمود، و عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر مادری عثمان بود و یکی از کاتبین وحی بود که مرتد شد و به مشرکین مکه پیوست. چون رسول خدا امر به قتل وی نمودند عثمان او را پنهان کرد و سپس به حضور پیغمبر آورد و امان خواست، رسول خدا مدتی دراز سکوت نمودند و پس از آن فرمودند: آری! چون عثمان مراجعت کرد رسول خدا به حاضرین فرمود: من سکوت کردم تا یکی از شما برخیزد و فوراً گردنش را بزند. مردی از انصار گفت: چرا تو اشاره ای ننمودی؟ رسول خدا فرمود: **إِنَّ النَّبِيَّ لَا يَقْتُلُ بِالْإِشَارَةِ** «پیامبر با اشاره کسی را نمی کشد». و از این حدیث می توان به حرمت ترور در اسلام پی برد. عبدالله بن سعد بن ابی سرح همان است که عثمان او را در زمان خلافت غاصبهٔ خویش معزّز و مکرم داشت و حکومت مصر را به وی سپرد.

آورد. چون نگاه دختر به پدر افتاد صدای خود را به گریه بلند کرد و اشکهای رسول خدا ﷺ نیز سرازیر شد و گریه کرد. و سپس رسول خدا دختر خود را به منزل آوردند. رقیه داخل منزل رسول خدا شد و پشتش را برهنه کرد چون رسول خدا آن منظره را دید سه بار گفت: ما له؟ قتلک، قتلک الله! «چیست او را؟! تو را کشت، خدا او را بکشد!» و این واقعه در روز یکشنبه بود، و شبها را عثمان در منزل در کنار کنیز خود می خوابید. رقیه دوشنبه و سه‌شنبه درنگ کرد و روز چهارشنبه رخت از جهان بر بست. و چون خواستند جنازه را حرکت دهند، رسول خدا ﷺ امر کردند تا دخترشان فاطمه علیها السلام با جمعی از بانوان مؤمنین بیرون روند.

عثمان نیز حاضر شد برای تشییع جنازه. چون رسول خدا نظرشان به او افتاد فرمودند: کسی که دیشب با اهلش و یا با کنیزش همبستر شده است نباید با جنازه خارج شود. حضرت سه بار این سخن را تکرار کردند ولی عثمان برنگشت. در دفعه چهارم فرمودند: باید بازگردد یا اینکه او را به اسم نام می‌برم. در این حال عثمان در حالیکه بر غلام خود تکیه کرده بود و شکم خود را گرفته بود جلو آمد و گفت: یا رسول الله، من دلم درد می‌کند؛ اگر اجازه می‌دهی برگردم. حضرت فرمودند: برگرد. و فاطمه علیها السلام با بانوان مؤمنین و مهاجرین بیرون شده و بر جنازه رقیه نماز گزارند.^۱

علامه امینی در «الغدیر» در رد کتاب «حیة محمد» که مستشرق امیل در منغم تألیف و یک استاد فلسطینی به نام مُحَمَّد عَادِل زُعَیْتِر ترجمه کرده است، شدیداً از اصل کتاب و از مترجم انتقاد می‌کند. چون مؤلف می‌گوید: دو داماد دیگر پیامبر که اموی بودند (عثمان و ابوالعاص) مدارا و رفقشان بیشتر بوده است. علامه در ضمن جواب از این مطلب می‌گوید: و اینک من مجال تحلیل گفتار این مرد را ندارم که می‌گوید: دو داماد اموی پیامبر رفقشان بیشتر بوده است. أمّا همین قدر درباره

۱- این حدیث را از کلینی، مرحوم مجلسی در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۶، در باب احوال اولاد پیغمبر اکرم ﷺ در ص ۷۰۹ و ۷۱۰ آورده است و نیز در همین کتاب و همین محل در ص ۷۰۹، و در ج ۸، در باب کفر الثلاثة و نفاقهم و فضائح أعمالهم در ص ۲۱۵ از «خرایج و جرایح» راوندی روایتی را قریب به همین مضمون ذکر نموده است.

مدارای عثمان کافی است حدیث آنس از رسول خدا که: چون هنگام دفن رقیه دختر عزیز خود که می‌خواستند جنازه را داخل قبر بگذارند و خود رسول خدا بر لب قبر نشسته بود و از دو چشمش اشک می‌ریخت، گفت: کدام یک از شما دیشب با زنش همبستر نشده است؟! ابوظلحه أنصاری^۱ گفت: من. رسول خدا به او امر کردند در قبر برود و جنازه رقیه را بگذارد.

ابن بطّال می‌گوید: رسول خدا ﷺ می‌خواست عثمان را از نزول در قبر رقیه محروم کند در حالی که سزاوارترین مردم به نزول در قبر رقیه، عثمان بود چون شوهرش بود و غلقه و بستگی خاصی را عثمان از دست داده بود که قابل جبران نبود. اما چون رسول خدا فرمود: کیست از شما که دیشب با اهلش همبستر نشده است؟ عثمان ساکت شد و نگفت: من. او در شبی که زوجه‌اش مرده است غمی از این مصیبت و از انقطاع دامادیش از رسول خدا بر او حاصل نشده و در همان شب از آمیزش خودداری ننموده است و بدین جهت است که پیامبر او را از چیزی که حَقّش بود و از ابوظلحه و غیر ابوظلحه بدان سزاوارتر بود منع کردند.

و این در معنی حدیث روشن است و گویا رسول خدا ﷺ آمیزش او را در آن شب بواسطه وحی می‌دانستند اما به او چیزی نگفتند چون کار حرامی نکرده بود، کارش حلال بوده است اما این مصیبت تا این اندازه در وی اثر نکرده بود که او را از آمیزش با کنیزک خود منع کند. فلهمذا رسول خدا به تعریض غیر صریح او را از داخل شدن در قبر و جنازه زن خود را در قبر نهادن محروم نمودند (الرّوض الأئنف، ج ۲، ص

۱- در «أسدالغابه» در ترجمه ابوظلحه آورده است: او زیدبن سهل بن أسودبن حرام انصاری خزرچی بوده است، که در جنگ بدر و عقبه شرکت داشته و در غزوه احد مقام مشهودی را داشته است. او با جان خود از جان رسول خدا حمایت می‌کرد، و در مقابل او تیر می‌انداخت، و سینه‌اش را بالا می‌کشید که رسول خدا را حفظ کند و می‌گفت: **نحری دون نحرک و نفسی دون نفسک**. و رسول خدا می‌فرمود: بانگ ابوظلحه در جنگ از صد نفر مرد بهتر است. رسول خدا میان او و ابو عبیده جراح عقد اخوت بست و در جمیع مشاهد با رسول الله بود. و او شوهر امّ سلیم مادر انس بن مالک است.

۱۰۷).^۱

درباره فرار کردن عثمان تا سه روز در جنگ احد، خودش به این امر معترف بوده و عمر نیز او را جزء فراریان به شمار می‌آورده است. واقدی گوید: در میان عبدالرحمن بن عوف و عثمان گفتگویی بود، عبدالرحمن فرستاد در پی ولید بن عقبه و او را طلبید و گفت: برو به سوی برادرت و آنچه را که می‌گویم به وی ابلاغ کن، چون من جز تو کسی را سراغ ندارم که بتواند ابلاغ کند. ولید گفت: بگو من ابلاغ می‌نمایم.

عبدالرحمن گفت: بگو: عبدالرحمن می‌گوید: من در غزوه بدر حضور داشتم و تو حضور نداشتی! و در غزوه احد ثابت قدم بماندم و تو فرار کردی! و در بیعت رضوان بودم و تو نبود! ولید آمد و او را ابلاغ کرد.

عثمان گفت: برادرم راست می‌گوید، من در غزوه بدر تخلّف ورزیدم چون دختر رسول خدا ﷺ مریضه بود و رسول خدا سهم من و پاداش مرا به من داد، پس من مانند حاضرین بودم. و در روز احد فرار کردم و خداوند از من درگذشت. و اما در بیعت رضوان، رسول خدا ﷺ مرا به سوی مکه فرستاد و گفت: عثمان در طاعت خدا و رسول خداست، و رسول خدا با یکی از دستهایش با دست دیگر بجای من بیعت کرد و دست چپ پیامبر که به جای دست من بوده است حتماً از دست راست من بهتر است. چون ولید، پیغام را برای عبدالرحمن بیاورد، گفت: برادرم راست می‌گوید.^۲

و واقدی گوید: عمر بن الخطاب نظر به عثمان بن عفان کرد و گفت: این از آن کسانی است که خداوند از او درگذشته است، و قسم به خدا که خدا از چیزی در نمی‌گذرد و سپس او را ردّ کند. و عثمان در یوم التّقی الجمعان پشت به جنگ کرده بود.^۳

۱- «الغدیر» ج ۳، ص ۲۴.

۲ و ۳- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۷۸ و ص ۲۷۹.

و نیز واقدی گوید: مردی از عبدالله بن عمر درباره عثمان سؤال کرد، او گفت: عثمان در روز احد معصیت عظیمی را انجام داد و خدا از او گذشت، زیرا که او مِمَّنْ تَوَلَّى يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ بود؛ اما در میان شما معصیت کوچکی کرد و شما وی را کشتید!^۱

اینک باید دانست که: آیا عثمان بخشوده شده است؟ و همان طور که عُمَر و ابن عُمَر از آیه کریمه قرآن استفاده کرده‌اند، خداوند از او گذشته و او را مورد غفران خود قرار داده است؟ یا نه، مطلب اینچنین نیست و از کریمه مبارکه ابدأً استفاده مغفرت و آمرزش درباره او نمی‌شود؟

قبلاً باید بدانیم که: به طور کلی فرار از صحنه جنگ، بدون عذر شرعی که خدا بیان فرموده است گناه کبیره‌ای است از اشد اقسام معاصی کبیره که در آیه مبارکه قرآن بدان وعید جهنم داده شده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأُدْبَارَ. وَمَنْ يُولُوهُمْ يُومِئِدْ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ.^۲ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر ببینید آنان را که کافر شده‌اند در سپاهی عظیم به شما هجوم آورده‌اند پشت به آنها ننموده از صحنه جنگ مگریزید. و هر کس در چنین روزی پشت کرده و دست از کارزار بدارد - مگر آنکه از گوشه‌ای از میدان به گوشه‌ای دیگر رود تا بهتر رزم کند، و یا از طائفه‌ای بخواهد استمداد کند - تحقیقاً مواجه با خشم و غضب خدا شده است و جایگاه او دوزخ بوده و بد بازگشتنی دارد.»

۱- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۷۹. و این سه روایت را ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» طبع داراحیاء الكتب العربیة، ج ۱۵ ص ۲۱ و ص ۲۲ آورده است و ابن اثیر جزری در «کامل» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۵۸ گوید: هزیمت گروهی از مسلمین به اعوص رسید که در میان آنها عثمان بن عفان و غیره بودند و در آنجا سه روز درنگ کردند و سپس به نزد رسول خدا آمدند و رسول خدا چون آنها را دید فرمود: لقد ذهبتم فیها عریضةً.

۲- آیه ۱۵ و ۱۶، از سوره ۸: انفال.

در این آیه می‌بینیم: فقط در دو صورت اجازه داده شده است مسلمان به دشمن پشت کند: اول آن که از روی مصلحت رزمی بخواهد از میمنه مثلاً به میسر و یا از قلب به جناح آید. دوم آنکه بخواهد خود را به گروهی از مسلمین و یا غیر مسلمین برساند و از آنها برای ازدیاد نیرو و عده و عده کارزار استمداد کند. در غیر این دو صورت گریختن از جنگ با کفار جائز نیست و وعده آتش دوزخ و غضب خداوندی داده شده است.^۱

این مطلب که دانسته شد اینک می‌گوئیم: فرار عثمان تا سه روز در جایی که نقطه دور دست از مدینه است، چه محملی دارد جز غضب خدا و آتش جهنم و بازگشتن بد؟ چگونه خدا او را آمرزیده است؟ آیا آیه قرآن درباره او و همقطاران‌ش منسوخ

۱- خیانتها و جنایت‌های عثمان منحصر در فرار از زحف و پناه دادن معاویه بن مغیره مثله کننده حضرت حمزه و به شهادت رساندن حضرت رقیه را با ضرب نبوده است. از جمله جنایات او پناه دادن (در پنهان نگهداشتن) و آوردن به مدینه عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی او بوده است. طبری و ابن اثیر در تاریخ خود در باب خلافت عثمان گویند: چون در زمان عثمان ابن عفان معارضات بر علیه او زیاد شد و مردم، بسیاری از امور را بر وی منکر شمردند، با مروان ابن حکم و معاویه مشورت کرد. آنها به او گفتند: لشگر برای فتح افریقا بفرست تا مردم بدان مشغول شوند و مجال آن را پیدا نکنند تا درباره تو گفتگو داشته باشند، فلا تکون همّة أحدهم الاّ دبرة خيله و القمّل یجری علی ظهره «در این صورت اهتمام مردم منحصر در آن می‌شود که اسبان خود را تدبیر کنند و شپش را که بر پشتشان روان می‌شود بزایند». و نیز طبری و ابن اثیر و صاحب «استیعاب» در ترجمه عبدالله بن ابی سرح آورده‌اند که عثمان سپاهی به قیادت عبدالله بن ابی سرح برای فتح افریقا روانه نمود. چون عبدالله افریقا را فتح کرد، عثمان تمام خراج آنجا را یکجا به او داد و هیچ کس را با او شریک ننمود. و عبدالله همان کسی است که پس از ایمانش مرتد و کافر شد و رسول خدا خونش را هدر کردند. و چون حضرت رسول الله برای فتح مکه حرکت کردند به اصحاب خود سفارش کردند که هر کجا وی را بیابند بکشند گرچه خودش را به پرده کعبه آویخته باشد. اما در مکه عثمان او را پنهان کرد. چون فتح مکه به پایان رسید عثمان او را نزد رسول خدا آورد و شفاعت کرد. رسول خدا هیچ نگفت و انتظار می‌کشید که یکی از مصاحبان برخیزد و او را بکشد. عمر گفت: چرا ای رسول خدا با گوشه چشم اشاره‌ای به کشتن او نمودی؟! حضرت فرمود: نحن معاشر الانبیاء لا ینبغی ان تکون لنا خائنة الاعین «برای ما جماعت پیامبران سزاوار نیست با غمز و گوشه چشمی کاری را انجام دهیم».

شده است؟ و حتی از عثمان هم چنین به ما نرسیده است که از فعل خود شرمنده شده و در بارگاه خداوند توبه نصوح کرده باشد.

و اما اینکه در غفران وی استدلال کرده‌اند به آیه مبارکه: **و لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ** «هر آینه تحقیقاً خداوند از آنها گذشت، و خداوند آمرزنده و شکبیا است»، این آیه دلالتی بر غفران ندارد. عفو در اینجا به معنی عدم مؤاخذه دنیوی و عدم إجراء کفاره و حکم اعدام درباره اوست. در اسلام حکم متخلف از صحنه کارزار با کفار اعدام است. این حکم را خدا درباره عثمان و هم طرازانش اعمال نکرد و نمی‌توانست اعمال کند و گرنه باید بیش از نیمی از سپاه اسلام حاضر در غزوه اُحد، اعدام شوند و این به صلاح اسلام نوپا نبود و گرنه علی می‌ماند و حوضش، همچنانکه علی ماند و حوضش.

در آیات وارده در سوره آل عمران در دو آیه حکم عفو خدا آمده است و عفو در این دو مورد تفاوت دارد:

مورد اول این آیات است: **ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ. إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُحْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَعُمُ لِكَيْلًا تَحْزِنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ**^۱. «و سپس خداوند شما را از مشرکین قریش منصرف نمود، برای اینکه شما را بیازماید و در بوتۀ ابتلاء بگذارد و تحقیقاً خداوند شما را عفو نموده مورد غفران و رحمت خود قرار داد و خداوند بر مؤمنین بخشاینده فضل است. در آن زمانی که شما به راههای دور دست می‌گریختید و چهره خود را به کسی بر نمی‌گردانیدید تا وی را ببینید، و پیامبر: رسول خدا در میان آن طائفه دیگر که عقب‌تر بودند، شما را صدا می‌زد؛ پس شما را غصه‌ای بر روی غصه‌ای بهم رسید، برای آنکه بر آنچه از دست شما رفته است و بر

۱- آیه ۱۵۲ تا مقداری از آیه ۱۵۴، از سوره ۳: آل عمران.

آنچه از مصیبت به شما رسیده است محزون نشوید و خداوند از آنچه بجای می‌آورد با خبر است. و سپس خداوند پس از این غم و غصه برای شما حال امن و آرامشی آورد که پینگی و چُرت خواب، دسته‌ای از شما را فرا گرفت.»

در این آیات می‌بینیم آنان که فرار کردند، دسته‌ای از آنها به سوی پیامبر برگشتند و در حضور پیامبر بودند، و خداوند ترحم فرموده غصه‌ای را بر غصه‌شان افزود، و سپس آرامش و پینگی خواب آنها را فراگرفت. اینها افرادی هستند که مورد عفو به معنی غفران واقع شده‌اند. و از اینکه به دنبال عفو می‌فرماید: «و خداوند بخشاینده فضل و رحمت به مؤمنین است» این معنی تأیید می‌شود.

أما آن کسانی که فرار کردند و به حضور پیامبر در معرکه کارزار برگشتند آنان هستند که درباره آنها می‌فرماید: وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ. «و دسته‌ای به دنبال حفظ جان بودند و بر خداوند گمانی ناحق، گمان جاهلی می‌بردند.»

تا این که می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَمَى الْجَمْعَانَ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ^۱. «آنانی از شما که در روز کارزار که دو لشکر ایمان و کفر با هم روبرو شدند، پشت کرده و فرار نمودند فقط به علت آن بود که شیطان به واسطه برخی از اعمالی که انجام داده بودند ایشان را لغزاید، و خداوند آنها را عفو نمود، و حَقًّا خداوند آمرزنده و بردبار است.»

درباره اینها یعنی آنان که فرار کردند و برگشتند و در مقام حفظ و مصونیت خود بودند، غفران و رحمتی نیامده است؛ و عفو به معنی گذشت و عدم محاکمه دنیوی است. و شاهدش آن که می‌فرماید: خداوند پوشاننده و بردبار است، در برابر اعمالشان شکیبائی می‌کند، و نمی‌فرماید: رحیم است یعنی رحمت و عطف می‌دارد.

۱- مقداری از آیه ۱۵۴ و آیه ۱۵۵، از سوره ۳: آل عمران.

بنابر این آن عفو اول راجع به کسانی است که از فرار خود نادم شدند و به پیامبر بازگشتند و این در وقتی بود که رسول خدا ﷺ از مشرکین مفارقت کرده به سوی شِعب آمد، اگر چه بازگشتن این دسته از مؤمنین تدریجاً و پس از علم به عدم قتل رسول الله بوده است. و درباره آنها است: **وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.**

و عفو دوم راجع به کسانی است که بر فرار ادامه دادند و به پیامبر گمان بد بردند و گفتند: اگر ما بر حق بودیم نمی‌بایست کشته شویم. و درباره آنهاست: **وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ.**

البته سخن در اصحاب رسول الله و مؤمنین است که به این دو گروه تقسیم شدند، و این مربوط به منافقین نیست. زیرا حال منافقین همچون عبدالله بن ابی و دار و دسته‌اش را خداوند مستقلاً در آیات آتیه بیان می‌کند.^۱

عمر نیز خودش معترف است که در روز احد فرار کرده است. ابن ابی الحدید می‌گوید: کسانی که استدلال می‌کنند به فرار عمر در روز احد، شاهد می‌آورند روایتی را که وارد شده است که: در ایام خلافت عمر زنی نزد او آمد و یکی از بُردهائی را که در حضور وی بود طلب نمود و با آن زن دختر عمر بن خطاب نیز آمده بود، او هم طلب بُرد می‌کرد. عمر به آن زن بُرد را داد و به دخترش نداد. از علت این کار پرسیدند، گفت: پدر آن زن در روز احد ثابت بماند و پدر این زن فرار کرد و ثابت نماند. ۲، ۳، ۴

۱- در این مطالب استفاده از «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۴، ص ۴۳ تا ص ۵۴ شده است که به طور خلاصه و فشرده بیان شد.

۲- «شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۱۵، ص ۲۲.

۳- ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۱۱، ص ۱۰۰ از فضیل بن عیاض روایتی را درباره عمر نقل می‌کند از جمله می‌گوید: **أَعْطَى رَجُلًا عِظَاءَهُ أَرْبَعَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ ثُمَّ زَادَهُ أَلْفًا. فَقِيلَ لَهُ: أَلَا تَزِيدُ ابْنَكَ عَبْدَ اللَّهِ كَمَا تَزِيدُ هَذَا؟ فَقَالَ: لَنْ هَذَا ثَبِتَ أَبُوهُ يَوْمَ أُحُدٍ، وَابْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَرَّ أَبُوهُ وَ لَمْ يَثْبِتْ.**

۴- واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۷۱ گوید: حدیث کرد از برای ما یعقوب بن محمد از

و از جمله ادلّه متقنه بر فرار عمر بن خطاب روایتی است که واقدی در کتاب «مغازی» خود در قصّه حُدیبیّه ذکر کرده است^۱ از ابوسعید خُدّری که می‌گوید: من روزی نزد عمر بن خطاب نشسته بودم و گفتم: در روز حُدیبیّه در رسالت پیغمبر

← موسی بن ضمره بن سعید از پدرش که گفت: چند عدد مرط (کسائی است از خز یا کتان) برای عمر بن خطاب آوردند که در میان آنها یک عدد آن خوب و وسیع بود. بعضی گفتند: خوب است این را برای صفیه دختر ابی عُبَید که زوجه عبدالله بن عمر است بفرستی، چون او دختری است جوان و هنوز با عبدالله زفافشان واقع نشده است. چون ابن مرط (شبهه پتوهای امروز ما) فلان و فلان مقدار ارزش دارد. عمر گفت: من آن را می‌فرستم برای کسی که بدان سزاوارتر است و او امّ عماره نسبیّه دختر کعب است. من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: در روز اُحُد: ما التفت یمیناً و لا شمالاً إلاّ و انا اراها تقاتل دونی. «من به راست یا چپ متوجّه نمی‌شدم مگر اینکه می‌دیدم امّ عماره برای حفظ من مشغول جنگ است.» این داستان نیز با داستان قبل بی شباهت نیست.

۱- و از جمله ادلّه فرار عمر و عثمان نسبت تشیعی است که بعضی به واقدی داده‌اند به جهت آنکه در بسیاری از مواضع کتابش عمر و عثمان را در مکانت مورد نظر قرار نمی‌دهد، از جمله آنکه در کتاب خود عثمان و عمر، و یا عمر، و یا عثمان را با اسم نام برده است و جزء فراریان از غزوه اُحُد شمرده است. دکتر مارسدن جونس که مقدمه‌ای بر کتاب «مغازی» واقدی نوشته است در ص ۱۸ می‌گوید: مثلاً در نسخه خطی ما که ما آن را اصل و مصدر برای این طبع «مغازی» قرار داده‌ایم یک ستونی را ملاحظه می‌کنیم که نام فراریان از غزوه اُحُد را برده است و با این کلمات شروع می‌کند: «و از جمله فراریان فلان، و حارث بن حاطب و ثعلبه بن حاطب، و سواد بن غزیه، و سعد بن عثمان و عقبه بن عثمان، و خارجه بن عامر که به ملل رسید، و اوس بن قیظی در میان جمعی از بنی حارثه بوده‌اند» در صورتی که می‌بینیم ابن ابی‌الحدید، به جای لفظ فلان، عمر و عثمان را ذکر کرده است و بلاذری از واقدی عثمان را ذکر کرده است. و از اینجا با روشنی و وضوح ظاهر می‌شود که صریح عبارت واقدی در نسخه خطی اصل، عثمان و عمر و یا عمر تنها یا عثمان تنها بوده است که در روز احد پشت کرده و فرار نموده‌اند امّا ناسخ از روی آن نسخه اصل دلش حاضر نشده است این فرار را در حق عمر یا عثمان بپذیرد فلّهذا نام آن دو نفر و یا نام یکی از آنها را به لفظ فلان تبدیل نموده است. و ما شک نداریم که عبارت نصّ و صریح واقدی به دست جماعتی از شیعه افتاده است، و در آن این اخباری را که در حق عمر و عثمان ذکر کرده است، خوانده‌اند و بر این اساس معتقد شده‌اند که او شیعه بوده است. تمام شد محلّ حاجت از گفتار دکتر مارسدن جونس.

اکرم ﷺ برای من شک پیدا شد و چنان بر خوردی با پیغمبر نمودم که نظیر آن بر خورد از من مشاهده نشده است و برای کفاره آن خیال باطلی که آن روز در دل من آمد، بندگانی را آزاد کرده‌ام و پیوسته روزه گرفته‌ام.

در اینجا عمر داستان را مفصلاً نقل می‌کند تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: عمر و مردانی که با او همراه بودند از اصحاب رسول الله ﷺ گفتند: یا رسول الله! مگر تو به ما نگفتی که داخل مسجد الحرام می‌شوی و کلید کعبه را می‌گیری و با واقفین در زمین عرفات وقوف می‌کنی؟! و ما اینک می‌بینیم قربانی ما به بیت الله نرسیده است و ما نیز نرسیده‌ایم!

رسول خدا ﷺ فرمود: قُلْتُ لَكُمْ فِي سَفَرِكُمْ هَذَا؟! «آیا من به شما گفتم که در این سفرتان داخل می‌شوید؟!» عمر گفت: لا. «نه» رسول خدا ﷺ فرمود: أَمَا إِنَّكُمْ سَتَدْخُلُونَهُ، وَ آخِذُوا بِمِفْتَاحِ الْكَعْبَةِ، وَ أَحْلِقُوا رَأْسِي وَ رُؤُوسَكُمْ بِبَيْتِنِ مَكَّةَ، وَ أَعْرِفُوا مَعَ الْمُعَرِّفِينَ «آگاه باشید! شما داخل مکه خواهید شد و من کلید کعبه را می‌گیرم و سر خود و سر شما را در داخل مکه می‌تراشم و با کسانی که در عرفات وقوف دارند من نیز وقوف می‌کنم!»

سپس رسول خدا ﷺ رو کردند به عمر، گفتند: أَسَيْبْتُمْ يَوْمَ أَحُدٍ إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلَوْنَ عَلَيَّ أَحَدٍ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ؟! أَسَيْبْتُمْ يَوْمَ الْأَحْزَابِ إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلِ مِنْكُمْ وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ؟! أَسَيْبْتُمْ يَوْمَ كَذَا؟! وَ

۱- مستشار عبدالحلیم جندی در کتاب «الامام جعفر الصادق» ص ۲۱ گوید: و در روز خندق اُزفت الأذفة (قیامتی بپاشد) در وقتی که مشرکین جای تنگی را در خندق قصد کرده و از آن مکان تنگ با فشار با اسبانشان وارد شدند و علی بن ابی طالب با اندی از مسلمین به سوی ایشان بیرون جست تا آن شکافی را که از آن داخل شده بودند بر آنها بست. و عمرو بن عبدود - فارس العرب - می‌خواست جلالت و منزلت خود را نشان دهد؛ از فراز اسبان فریاد برداشت: هَلْ مِنْ مِبَارِزٍ؟ علی در برابرش ظاهر شد. عمرو به او گفت: مَا أَحَبُّ أَنْ أَقْتَلَكَ لِمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ أَيْبِكَ. علی اصرار کرد و عمرو از اسبش فرود آمد و با هم درآویختند. هنوز گرد و غبار ننشسته بود که علی او را کشت و اصحاب آن شکاف همه با اسبهایشان پا به فرار گذاردند.

جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُذَكِّرُهُمْ أُمُورًا أُنْسِيْتُمْ يَوْمَ كَذَا؟ «آیا فراموش کرده‌اید روز احد را در وقتی که به مکان دور فرار می‌کردید و چهرهٔ خود را به احدی بر نمی‌گردانیدید و من در دستهٔ دیگر در پشت سر شما، شما را صدا می‌زدم؟! آیا فراموش کرده‌اید روز غزوهٔ خندق را در وقتی که دشمنان از بالای شما و از پائین شما آمدند و در وقتی که چشمها از اضطراب بدین سو و آن سو حرکت می‌کرد و دلها به حنجره‌ها رسیده بود؟! آیا فراموش کردید روز فلان را؟ و شروع کرد رسول خدا ﷺ اموری را برای آنها می‌شمرد و متذکرشان می‌ساخت که آیا فراموش کردید روز فلان را؟»

و مسلمین شروع کردند به گفتار به اینکه: خدا راست گفت، و رسول خدا راست گفت. ای پیغمبر خدا، ما فکرمان نمی‌رسید به آنچه تو در آن فکر می‌کردی. تو داناتری به خدا و امر خدا از ما.

و چون در سال قضیه (عمرة القضاء) رسول خدا ﷺ داخل مکه شد و سر خود را تراشید، فرمود: این است وعده‌ای که به شما داده‌ام، و چون روز فتح مکه شد و کلید کعبه را گرفت، گفت: بگوئید عمر بن خطاب نزد من بیاید؛ به او گفت: این است آنچه به شما گفتم. و چون در حجة الوداع در زمین عرفات وقوف کرد، گفت: ای عمر، این است آنچه به شما گفتم.^{۱، ۲}

۱- «مغازی» واقدی، ج ۲، ص ۶۰۹.

۲- شیخ مفید در «ارشاد» طبع سنگی ص ۸۲ آورده است که چون بعد از فتح مکه رسول خدا ﷺ طائف را محاصره کرد، در حال حصار طائف که ده روز و اندی طول کشید، آن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را برای شکستن بت‌های اطراف فرستاد. امیرالمؤمنین بت‌ها را شکست و به حضور رسول خدا برگشت. چون رسول خدا او را دید تکبیر گفت و دستش را گرفت و با وی خلوت کرد و به پنهانی مدتی دراز با وی نجوی کرد و راز می‌گفت. عمر بن خطاب آمد و به رسول خدا گفت: أتناجیه دوننا، و تخلو به؟! «تو بدون معیت ما با علی سخن به تنهایی می‌گوئی و بدون ما با او خلوت کرده‌ای؟!» حضرت فرمود: یا عمر ما أنا انتجیته، بل الله انتجاه! «من با او نجوی نکردم بلکه خدا با او نجوی کرد.» عمر روی خود را بگردانید و می‌گفت: هذا کما قلت لنا یوم الحدیبیه: لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله آمین، فلم ندخله و صددنا عنه. «این مانند همان ←

استدلال کنندگان بر فرار عمر می‌گویند: اگر عمر در روز احد فرار نکرده بود، رسول خدا به او نمی‌گفت: آیا فراموش کرده‌اید روز احد را در وقتی که به مکان دور می‌گریختید و چهره خود را به کسی بر نمی‌گردانید؟^۱

رسول خدا ﷺ شهادت داد بر اینکه جمیع کشته شدگان در غزوه احد اهل بهشت‌اند و نامه عمل آنها به خیر خاتمه یافته و از عهده امتحان برآمده‌اند و سعادت در دار آخرت برای آنها حتمی است.

اما این اختصاص به شهداء احد دارد نه هر کس که در احد شرکت کرده و مجاهده هم نموده باشد. زیرا ممکن است پس از احد امتحاناتی پیش آید و مغرورین به شخصیت و مقام و مدعیان به تقوا و صلاح از عهده آن آزمایش برنیامده باشند و در نتیجه در آن نکات دقیق و باریک، متوجه عالم غرور بوده و نفس آنان با تمام سرمایه‌های سابقه به صورت یک فرعون در اُمت طلوع کند و در آن مرحله باریک انکار حق کند و انانیت خود را در برابر حق و انقیاد محض در برابر آن مقدم بدارد. در این صورت چگونه عاقبتشان به خیر خواهد بود اگر با این استکبار و بلندمنشی و خودپسندی چشم از جهان بر بسته باشند؟ گرچه در تزهّد شاخص و به علوم قرآن، وارد و سالیان دراز در صحبت رسول الله بسر برده باشند، همچنانکه شهدای بدر نیز اهل بهشتند نه هر کس که در بدر حضور داشته گرچه بعداً دچار امتحان شده و از آزمایش به سلامت رها نشده باشد.

← سخن تو در روز حدیبیه است که به ما گفتی: انشاءالله با امن و امان داخل مسجد الحرام می‌شوید، و ما داخل نشدیم و ما را از ورود در آن باز داشتند.» فناداه التّبی: لم أقل لكم انکم تدخلونه فی ذلك العام «در این حال پیغمبر با صدای بلند از پشت سرش فریاد زد: من به شما نگفتم که شما در آن سال داخل مسجدالحرام می‌شوید!»

درباره نجوای رسول الله با امیرالمؤمنین علیه السلام در «غایة المرام» از ص ۵۲۶ از طریق عامّه هشت حدیث، و از ص ۵۲۷ از طریق خاصّه هجده حدیث وارد است.

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، طبع دار احیاء الکتب العربیّه، ج ۱۵، ص ۲۵. ابن ابی الحدید به طور تفصیل شرح غزوه احد را در همین مجلّد از ص ۳ تا ص ۶۰ ذکر کرده است.

آیات وارده در قرآن راجع به مجاهدین بدر و بیعت رضوان (تحت شجره)، تمجید و تعریف فعلی و موقتی به حسب حال ایشان است نه مطلقاً و الی الأبد، و در قضیه بدر شواهدی است و در احد نیز شواهدی است.

از کسانی که در غزوه احد نگریخت و به پیامبر هم کمک بسیار نمود طلحة بن عبیدالله است، اما پس از رسول خدا با امیرالمؤمنین علیه السلام نقض بیعت کرد و خون هزاران بیگناه ریخته شد. و همچنین زبیر بن عوام و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص، باختلاف مراتبهم و درجاتهم.

روایت عجیبی را مالک در «موطأ» خود آورده است که از آن می توان به مناط کلی، استفاده های بیشتری نمود:

حَدَّثَنِي عَنْ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِشُهَدَاءِ أُحُدٍ: هَؤُلَاءِ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: أَلَسْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِخْوَانُهُمْ؟ أَسَلَّمْنَا كَمَا أَسَلَّمُوا، وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَلَى وَلَكِنْ لَا أَدْرِي مَا تُحَدِّثُونَ بَعْدِي؟! فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ بَكَى ثُمَّ قَالَ: أَيُّنَا لَكَائِنُونَ بَعْدَكَ؟!^۱

۱- «موطأ» مالک، با تحقیق و تعلیقه محمد فواد عبدالباقی، ج ۲، کتاب جهاد، باب الشهداء فی سبیل الله، ص ۶۶۱ و ص ۶۶۲، حدیث شماره ۳۲. و کتاب «تنویر الحوالک» سیوطی در شرح «موطأ» مالک، ج ۲، همین کتاب و همین باب، ص ۱۸ در صدر صفحه اصل حدیث و در ذیل آن شرح و تفسیر آن است.

و نظیر این روایت را با زیادتى، محمد بن عمر واقفی در سنه ۲۰۷ در کتاب «مغازی» ج ۱، ص ۳۱۰ ذکر کرده است. او می گوید: طلحة بن عبیدالله و ابن عباس و جابر بن عبدالله گفته اند: رسول خدا ﷺ بر کشتگان احد نماز خواند و گفت: انا علی هؤلاء شهید. «من بر سعادت و صحت طریق و ایمان و اسلام و بهشتی بودن این گروه گواهی می دهم!» ابوبکر گفت: یا رسول الله! الیسوا إخواننا أسلموا كما أسلمنا و جاهدوا كما جاهدنا؟ «ای پیامبر خدا! آیا این گروه برادران ما نیستند که اسلام آورده اند به مانند اسلام ما و جهاد کرده اند به مانند جهاد ما؟!» قال: بلی، ولكن هؤلاء لم يأكلوا من أجورهم شيئاً و لا أدري ما تحدثون بعدی؟! «گفت: آری ولیکن آنها هیچ چیز از مزدهای اعمالشان نخورده اند و من نمی دانم شما پس از من چه بدعت ها و حوادثی در دین ایجاد ←

«یحیی بن یحیی لثی می گوید: حدیث کرد برای من مالک از ابونضر هم پیمان عمر بن عبدالله که به او چنین رسیده است که: رسول خدا ﷺ درباره شهدای احد فرمود: اینها جمعیتی هستند که من شهادت می دهم بر آنها. ابوبکر گفت: ای رسول خدا! آیا ما برادران آنها نیستیم که اسلام آوردیم همان طور که آنان اسلام آوردند، و جهاد کردیم همان طور که آنان جهاد کردند؟! رسول خدا ﷺ گفت: آری! ولیکن من نمی دانم شما پس از من چه کاری را انجام می دهید؟! در اثر این کلام رسول خدا، ابوبکر گریه کرد باز هم گریه کرد و سپس گفت: آیا ما پس از تو زنده ایم؟!»^۱

محمد فؤاد عبدالباقی در تعلیقه خود گوید: ابن عبدالبر گفته است: این روایت در نزد جمیع روات، مرسل است ولیکن معنی آن مستند است از وجوه صحاح کثیری.^۲ و نیز این عبارت را سیوطی در شرح خود آورده است.^۳

و سیوطی در شرح خود در معنی هَوْلَاءِ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ می گوید: أَى أَشْهَدُ لَهُمْ بِالْإِيمَانِ الصَّحِيحِ وَالسَّلَامَةِ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُؤَبَّاتِ وَمِنَ التَّبْدِيلِ وَالتَّغْيِيرِ وَالتَّمَنَافَسَةِ فِي الدُّنْيَا وَنَحْوِ ذَلِكَ. قَالَ ابْنُ عَبْدِالْبَرِّ ۴. «ابن عبدالبر این قسمت حدیث را این طور معنی کرده است که: یعنی من در باره شهدای احد شهادت می دهم به ایمان صحیح و سلامت از گناهان هلاک کننده و از تبدیل و تغییر و تنافس در دنیا طلبی و امثال

← می کنید؟!» فیکى ابوبکر و قال: إنا لكائون بعدك؟! «پس ابوبکر گریه کرد و گفت: آیا ما پس از تو زنده می مانیم؟!» و نیز واقدی در همین کتاب در ص ۳۰۹ آورده است که: رسول الله ﷺ درباره حمزه و سایر شهدای معركة احد فرموده است: أنا الشَّهيد على هؤلاء يوم القيامة! «من گواه بر عاقبت به خیری این جماعت هستم در روز قیامت.»

۱- نظیر این روایت را ملاً علی متقی در «کنز العمال» طبع بیروت، ج ۱۱، ص ۱۷۹، حدیث ۳۱۱۲۲ از رسول خدا ﷺ آورده است که فرمود: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ! لَوْ تَعْلَمُونَ مَا نَجَّاهُمْ اللَّهُ مِنْهُ مِمَّا هُوَ كَائِنٌ بَعْدَكُمْ! هَوْلَاءِ خَيْرٌ مِنْكُمْ، لَنْ هَوْلَاءِ خَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَأْكُلُوا مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئاً وَخَرَجُوا وَأَنَا الشَّهيد عَلَيْهِمْ، وَأَنْتُمْ قَدْ أَكَلْتُمْ مِنْ أَجْرِكُمْ وَلا أَدْرِي مَا تَحْدِثُونَ مِنْ بَعْدِي. (ابن المبارک - عن الحسن مرسلًا)

۲- «موطأ» مالک، با تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۲، ص ۴۶۱.

۳ و ۴- «تنویر الحوالک» ج ۲، ص ۱۸.

اینها.»

از این روایت اولاً می‌فهمیم که: جهاد در احد برای ابوبکر فائده‌ای نداشته و رسول خدا ﷺ امضای سلامت در دین، و رهائی از گناهان موبقه مهلکه، و از تغییر و تبدیل در عقیده و نیت، و حوادث، و تنافس و پیش افتادن در ریاست و حبّ جاه، و ایمان صحیح را درباره‌ی وی نموده‌اند، و به عبارت مختصر امضای بهشتی بودن او را نکرده‌اند.

و ثانیاً چون پیامبر عالم به غیب بوده و از وقایع و حوادث سالیان درازی قبل از آن حادثه و واقعه خبر داده‌اند، عبارت ایشان که می‌گویند: من نمی‌دانم پس از من چه کاری انجام می‌دهید و چه حادثه‌ای می‌آفرینید، به منزله این است که: چون می‌دانم پس از من چه بدعت‌هایی به وجود می‌آورد و چه حوادثی بپا می‌کنید، فلهدا شما مانند شهدای احد که پاک و پاکیزه از جهان رفتند نیستید و بنابر این حتماً دوزخی خواهید بود!

و ثالثاً اگر ابوبکر مرد حق‌جو و حق‌طلبی بود، می‌بایست پس از این اخبار رسول خدا و گریه‌اش، از پیامبر پرسد: ما چه کاری انجام می‌دهیم؟ شما به ما راه نجات از آن حوادث و کوارث را نشان دهید، تا ما دچار به آن گناهان موبقه و مهلکه نگردیم و آن بدعتها را پیش نیاوریم و به سلامت بمانیم تا هم‌طراز شهدای احد روسپید و سرافراز باشیم! اما او سخن رسول خدا را قطع کرد و با گریه و گفتار به اینکه: ما پس از تو زنده نباشیم، مطلب را برید.^۱

۱- شیخ مفید در «امالی» طبع جامعه المدرّسین ص ۳۷ و ص ۳۸ با سند متصل خود

روایت می‌کند از ابن ابی ملیکه از عائشه که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: إني على الحوض أنظر من يرد عليّ منكم و ليقطعنّ برجال دُوني، فأقول: يا ربّ أصحابي أصحابي، فيقال: إنك لا تدري ما عملوا بعدك! إنهم ما زالوا يرجعون عليّ أعتابهم القهقري. «من بر کنار حوض کوثر هستم که می‌نگرم افرادی از شما بر من وارد می‌شوند و بعضی از مردان را از من می‌برند و از دسترسی به من باز می‌دارند و من می‌گویم: ای پروردگار من! اینان اصحاب منند، اصحاب منند، در این

اینک که گفتار ما بدینجا رسید سزاوار است که یادی از آیه‌الله العظمی بروجردی - تغمده‌الله برضوانه و نعیمه - بنمائیم و مطلبی را که دوست ارجمند و گرامی و رفیق شفیق و راستین ما که صحبت بیش از چهل سال با ایشان داریم، یعنی حضرت آیه‌الله حاج شیخ اسمعیل مُعزّی ملایری - دامت برکاته - از ایشان نقل نمود، بیاوریم.

ایشان قریب به سی سال قبل برای من شفاهاً بیان فرمودند و سپس به تقاضای

← حال گفته می‌شود: تو نمی‌دانی کارهایی را که پس از تو کرده‌اند! ایشان پیوسته و به طور مداوم به قهقری و جاهلیت برگشتند و از دین و آئین تو دست شستند.»

در تعلیقه گوید: مجلسی می‌گوید: بدانکه اکثر عامّه برآنند که اصحاب پیغمبر همگی عادل می‌باشند، و گفته شده است: آنها هم مانند غیرشان هستند مطلقاً، و گفته شده است: آنها مانند غیرشان هستند تا هنگام ظهور فتنه‌ای که در میان علی و معاویه پیدا شد و اما پس از این واقعه، کسانی را که در این قضیه داخل شده‌اند مطلقاً قبول نمی‌شوند. معتزله می‌گویند: صحابه همگی عادل هستند مگر آنان که دانسته شود که با علی علیه السلام جنگ کرده‌اند در این صورت مردود می‌باشند. و امامیه می‌گویند: صحابه مانند سایر افراد مردم هستند، در میان آنها (همچنان که عادل وجود دارد) منافق و فاسق و گمراه نیز وجود دارد بلکه اکثریت آنها از این قبیل می‌باشند! و من گمان نمی‌کنم پس از اخبار متواتر معنوی‌ای که وارد شده است و از دو جانب شیعه و عامّه به ثبوت رسیده است تو در صحت این گفتار شکّی داشته باشی! - انتهی کلام مجلسی رضوان الله علیه.

شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «الشیعة والتشیع» ص ۱۳ آورده است که در حدیث نبوی آمده است: انّ محمداً یری یوم القیمة اکثر اُمتّه تدخل النار. و حین یسأل عن السبب یقال له: إنّهم ارتدّوا بعدک علی أدبارهم القهقری (کتاب الجمع بین الصحیحین الحدیث ۲۶۷). در «صحیح» بخاری ج ۴، ص ۱۴۴ و در ج ۸ ص ۱۵۱ آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: ستتبعون سنن من کان قبلکم شبراً بشبر و ذراعاً بذراع حتّی لو دخلوا جحر ضبّ لدخلتموه! قالوا: أترأهم اليهود والنصارى؟! قال: فمن إذن؟ و در «صحیح بخاری» ج ۷، ص ۲۰۹ و «صحیح» مسلم در باب حوض آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یوتی بأصحابی یوم القیمة إلی ذات الشّمال. فأقول: إلی آین، فیقال إلی النار و الله، فأقول: یا ربّ هؤلاء أصحابی! فیقال: انک لاتدری ما أحدثوا بعدک! فأقول: سحفاً لمن بدّل بعدی و لا أراه یخلص منهم إلاّ مثل همّال النّعم. و در «سنن» ترمذی کتاب ایمان و «مسند» أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۲۰ و «سنن» ابن ماجه کتاب «فتن» ج ۲ حدیث شماره ۳۹۹۳ آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ستفترق اُمتی إلی ثلاث و سبعین فرقة، کلّها فی النار إلاّ فرقة واحدة.

بنده در نامه‌ای آن مطالب شفاهی را نوشته و به وسیله پست از قم به طهران فرستادند. و اینک دستخط ایشان حاضر است و حقیر مطلب زیر را از عین سواد نوشته ایشان ذکر می‌کنم:

بعد از بسمله و تحمید و صلوات و سلام و احوالپرسی و تعارفات معموله، این طور مرقوم داشته‌اند:

«و اما جریان حدیث: ظاهراً در سال ۱۳۷۸ هجری قمری بود که حقیر عازم زیارت بیت‌الله اعظم بودم. برای خدا حافظی به محضر مرحوم آیه الله العظمی آقای بروجردی رحمته الله علیه شرفیاب شدم و کتاب «موطأ» مالک در دست ایشان بود. چند ورق زدند و کتاب را به بنده مرحمت فرمودند و گفتند: فلانی این حدیث را حفظ کن به دردت می‌خورد! و در ضمن مذاکرات فرمودند: ابوبکر از بس زیرک و ناقلا بود خودش را به گریه زد و دنبال مطلب را قطع کرد. بنده هم حدیث را حفظ و ضبط کردم و پس از مشرف شدن به مکه، به جده آمدم که به ایران حرکت کنیم، سرهنگی بود به نام سنبل و سرپرست اداره امور حجاج بود، و هنگامی که من برای تسریع گذرنامه پیشش رفتم، کم‌کم سخن و گفتگو به اینجا کشید که ایشان سؤال کردند: شما شیخین را جزء حاضرین در بیعت رضوان می‌دانید؟!^۱

۱- در کتب عامه بسیار به چشم می‌خورد که: شیخین در بیعت رضوان بوده‌اند و وعده رضی الله عن المؤمنین درباره آنها داده شده است، بنابراین از اهل بهشت می‌باشند. ما در پیرامون این موضوع به تفصیل بحث نموده‌ایم و گفته‌ایم که: اولاً رضایت در اینجا رضایت مقطعی و موقتی است بحسب حال فعلی. و آنچه در بهشت لازم است عدم عدول، و رضایت دائمی است که مسلماً با انحراف و گناه و آلودگی پس از این بیعت سازگار نمی‌باشد. و ثانیاً روایتی از رسول خدا نقل شد در ج ۱۰ «امام شناسی» درس ۱۴۲ تا درس ۱۴۸، ص ۳۴۷ از «مستدرک» حاکم که در آنجا رسول اکرم به عمر می‌گویند: آیه اعملوا ما شئتم إنه بما تعملون بصیر از بهشتی بودنشان جلوگیری می‌کند. اینک در اینجا می‌گوئیم: به اجماع شیعه و عامه عبدالله بن ابی رئیس المنافقین و الجاحدین اهل جهنم است، و او در بیعت رضوان حضور داشته و با رسول خدا بیعت کرده است. اگر بنا بود مجرد بیعت در حدیبیه در تحت شجره، موجب بهشتی شدن باشد،

بنده گفتم: در بعضی احادیث وارد است که آنها حضور داشته‌اند و با رسول خدا ﷺ نیز بیعت کرده‌اند. گفت: با این وصف چرا آنها را اهل جهنم می‌دانید؟!

من گفتم: نه، اهل جهنم نمی‌دانیم. گفت: اهل بهشت می‌دانید؟! گفتم: نه، بهشت و جهنم مال خداست. ما نمی‌دانیم چه کسی را به بهشت و چه کسی را به جهنم می‌برد. **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ بِمَا يُرِيدُ**. گفت: شما هیچ کس را یقین ندارید که به بهشت می‌رود؟ گفتم: چرا، ما یقین داریم که رسول خدا به بهشت می‌رود. گفت: از چه راه این را می‌گوئی؟ گفتم: اگر او که برگزیده خلاق است بهشت نرود، پس برای چه بهشت را خداوند خلق فرموده است؟ گفت: جز رسول‌الله کسی دیگر را یقین ندارید که به بهشت می‌رود؟

گفتم: **حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ** را نیز یقین داریم؟ گفت: به چه دلیل؟

گفتم: چون رسول خدا ﷺ فرمود: آن دو، آقایان جوانان اهل بهشتند.

گفت: دیگر غیر از این دو هیچ کس را یقین ندارید که به بهشت می‌رود؟

گفتم: علی بن ابی طالب را نیز یقین داریم که به بهشت می‌رود. گفت: به چه دلیل؟

گفتم: چون ذیل این حدیثی که پیغمبر درباره **حَسَنِینِ** فرموده‌اند دارد که: رسول خدا فرمود: **أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا**. اگر آنها بهشت بروند، پدرشان که از آن دو بهتر است، به طریق اولی باید بهشت برود.

← باید وی هم از اهل بهشت باشد.

آیه‌الله سید شرف‌الدین عاملی در کتاب «النصّ و الاجتهاد» طبع دوم ص ۱۵۳ در متن و تعلیقه گوید: در اول ذوالقعدة سنه ۶ از هجرت رسول خدا مهاجرین و انصار و غیر ایشان را از اعراب برای عمره تجهیز نمود. مجموعاً یک‌هزار و چهارصد نفر بودند؛ و از کسانی که با او بودند، مغیره بن شعبه و عبدالله بن ابی سلول بودند، و آنها با رسول خدا در زیر درخت بیعت نمودند. و در ص ۱۵۶ گوید: پیامبر از همگی که هزار و چهارصد تن بودند بیعت گرفت تا پای مرگ همگی بایستند، و در میان اینها کهف المنافقین: ابن سلول بود؛ و از تمام این جمعیت کثیر فقط یک نفر بیعت نمود، و او جدّ بن قیس أنصاری بود.

گفت: دیگر کسی را باور ندارید که حتماً بهشت برود؟ گفتم: فاطمه زهرا علیها السلام را نیز یقین داریم. گفت: به چه دلیل؟ گفتم: چون در حدیث دارد که پیغمبر فرمود: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ - الخ.** اگر فاطمه را خدا به جهنم ببرد، فاطمه و پیغمبر را اذیت کرده و هرگز خدا پیغمبر را اذیت نمی کند.

گفت: خبیث، فقط ابوبکر و عمر را قطع نداری که به بهشت می روند؟ گفتم: من خبیث تر از خودم را نگاه می کنم و آن تو هستی! شما باید همیشه از روی دلیل و مدرک صحبت کنی و تعصب را کنار بگذاری. اگر پیغمبر و ابوبکر در بهشت رفتن ابوبکر شک داشته باشند تو می گوئی: من یقین داشته باشم؟ گفت: در کجا دارد که این دو در بهشت رفتن او شک داشته اند؟! من حدیث را خواندم و گفتم: نه تنها از این حدیث معلوم می شود که پیغمبر شک داشته اند، بلکه استشمام عدم ایمان و دخول در جهنم آنان نیز می شود. چون بالصراحه رسول الله می فرماید: شهادت نمی دهم.

علی ای حال با این حدیث شما به من می گوئی: یقین داشته باشم؟! اگر ابوبکر شک ندارد، چرا سؤال کرد؟ اگر رسول خدا شک ندارد چرا فرمود: نه؟ و نیز از این حدیث معلوم می شود که بیعت با رسول و قتال با دشمنان دین و أداء سائر فرائض، نفعش موقوف به این است که انسان تا آخر عمر کاری که بر خلاف رضای خدا و پیغمبر است انجام ندهد و الاً ممکن است بعضی معاصی اثر عبادات سابق را خشی کند.

بعداً ایشان گفتند: این حدیث را به من نشان دهید! گفتم: «مَوْطَأُ» مالک را بیاور تا به تو معرفی کنم. خلاصه بنده دربرگشتن، قضیه را خدمت مرحوم آیه الله العظمی عرض کردم و ایشان هم خیلی مسرور شدند.»

تا اینجا نامه ایشان درباره این حدیث خاتمه می یابد. ایشان گفتند: چون سال بعد به حج مشرف شدم، سرهنگ سنبل را ملاقات کردم و از حال او پرسیدم. گفت:

من حدیث را در «موطأ» مالک پیدا کرده‌ام.^۱

در اینجا اشاره به چند نکته لازم است:

نکته اول: دهخدا در «لغتنامه» خود در ماده ذوالفقار از ترجمه «تاریخ طبری»

۱- عالم خبیر و متضلع مصری شیخ محمود ابوریّه در کتاب گرانقدر «أضواء علی السّنة المحمّدیة» طبع دوم ص ۲۹۵ و ۲۹۶ گوید: شافعی گوید: صحیح‌ترین کتاب پس از کتاب الله، «موطأ» مالک است.^{*} و دهلوی در «حجّة الله البالغة» گوید: طبقه اول از کتب حدیث منحصر است در سه کتاب: «موطأ»، و «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم». و طبقه دوم به قدر و قیمت طبقه اول نمی‌رسد ولیکن در رتبه پس از آنهاست و عبارتند از «سنن» ابی داود، و ترمذی، و نسائی. و طبقه سوم مسانید و مصنّفاتی است که قبل از بخاری و مسلم تصنیف شده است و یا در آن زمان و بعد از آن بوده است اما میان احادیث صحیح و حسنه و ضعیفه و معروفه و غریبه و شاذّه و منکره و خطا و صواب را جمع نموده است. و در میان آنها نیز ثابت و مقلوب وجود دارد. و عمل و کار محدّثین مستند به طبقه دوم از احادیث است. سیوطی در «تنویر الحوالک» از قاضی ابوبکر بن عربی نقل کرده است که او گفته است: ولیکن اصل در کتب حدیث «موطأ» است، و بخاری اصل دوم شمرده می‌شود. مالک یکصد هزار حدیث روایت کرده است و از میان آنها ده هزار حدیث برگزیده است. و سپس پیوسته آنها را بر کتاب و سنّت (یعنی سنّت عملیه) عرضه می‌داشته است تا آنکه به ۵۰۰ حدیث رسید - یعنی حدیث مسند * * و در روایت ابن الهباب آمده است که: پیوسته مالک آن روایات را بر کتاب و سنّت عرضه می‌داشت و با آثار و اخبار می‌سنجید و آزمایش می‌نمود تا به ۵۰۰ حدیث بازگشت.

* و در اینجا روایات دیگری آمده است که: در روی زمین پس از کتاب خدا کتاب صحیحی همچون «موطأ» نیامده است و من در روی زمین کتابی را که صواب آن بیشتر باشد از کتاب مالک نیافته‌ام. کتابی در روی زمین نزدیکتر به قرآن از کتاب مالک نیست. پس از کتاب الله کتابی ثمر بخش‌تر از «موطأ» نیست و گروهی بر «موطأ» نام صحیح نهاده‌اند. (شرح زرقانی بر موطأ، ج ۱، ص ۹).

* * حدیث مسند حدیثی است که صحابی به رسول اکرم نسبت می‌دهد، و سند آن تا صحابی در ظاهر متصل می‌باشد، و حدیث مرسل حدیثی است که از سلسله سندش صحابی ساقط شده است و راوی تابعی آن را مباشرة از رسول خدا روایت می‌نماید، و حدیث موقوف حدیثی است که به صحابی نسبت داده شده است قولاً یا فعلاً و یا مانند آن، متصل باشد یا منقطع. و حدیث مرفوع حدیثی است که صحابی در آن از رسول خدا خبر می‌دهد. (شیخ محمود ابوریّه)

حکایت کرده است که: در غزوه احد به ابوبکر و عمر جراحت رسید و بازگشتند.^۱ بازگشتن ابوبکر و عمر از جنگ معلوم شد ولی جراحت رسیدن به آنها کذب محض است یا در ترجمه «تاریخ طبری» تعمّد بر تحریف شده است و یا در نقل از ترجمه. به هر حال اینک نزد حقیر دو دوره مختلف از «تاریخ طبری» موجود است و در هیچکدام چنین مطلبی نیست و نیز در تاریخ «البدایة و النّهایة» ابن کثیر دمشقی با شدت تعصّبش در ستی‌گری نیست و در «سیره حلبیه» و «سیره ابن هشام» نیست و در تاریخ «کامل التواریخ» ابن اثیر جزری و «روضه الصفا» میرخواند، و «حیب السیر» خواند میر و «تاریخ مسعودی» و «تاریخ یعقوبی» و حتی در «مغازی» واقدی که قدیم‌ترین اسناد تاریخی است به این مطلب اشاره‌ای هم نشده است، و ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج البلاغه» نیاورده است.^۲

نکته دوم: ما در اینجا فقط از آیه: و ما محمد الا رسول و شأن نزول آن در غزوه احد ذکری نمودیم اما تمام خصوصیات و وقایع روز احد بسیار است، هر کس به تاریخ مفصل آن پردازد می‌بیند که مشرکین قریش در این روز با مسلمین جنگ نکرده‌اند بلکه قصّابی نموده‌اند و در زیر ساطور خود تکه‌تکه کرده‌اند. معذک پیغمبر اکرم ﷺ در صدد خونریزی و کشتار نبود و در مقام تلافی و فرونشاندن احساسات نبود، فقط او دفاع می‌کرد. هر وقت حمله می‌کردند دفاع می‌نمودند، و پس از پایان جنگ دستور قتل و غارت و یورش نداد. زیرا مأموریت او از جانب خداوند کشتار نبود، مأموریت او هدایت و ارشاد آنان به اسلام بود که با اخلاق عظیم و صفات کریمه خود همانها را مسلمان کرد و بسیاری از سرکردگان آن جیش همچون خالد بن ولید و عکرمه بن ابی‌جهل مسلمان شدند. حالا شما ببینید چقدر مأموریت او دقیق است، که هم باید دفاع کند و بکشد و هم باید دست نگه دارد به

۱- حرف ذال، ص ۸۶، ستون سوم.

۲- همانطور که قبلاً گذشت داستان غزوه احد را ابن ابی‌الحدید مفصلاً در «شرح نهج البلاغه» از طبع داراحیاء الکتب العربیة ج ۱۵، از ص ۳ تا ص ۶۰ آورده است.

امید اسلام و هدایتشان .

همه آن کافران از ارحام بلکه بعضی از ارحام قریب رسول خدا بودند و در حقیقت حکم وصله تن و فرزند را داشتند اما فرزند خودخواه و مغرور، که برای اطفاء نور پیامبر قریب پانصد کیلومتر از مکه به مدینه حرکت می‌کنند آن هم با چنین کیفیتی برای آنکه ریاست و امارت دست تو نیفتد و ما زیر بار حکم تو نرویم.

اما این جهالت بود، جهالت عمیق توأم با صفات کبر و حسد و کینه توزی و انتقام و طمع . و در برابر این همه زشتیها پیامبر می‌فرمود: **اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**^۱. «بار پروردگار من! قوم مرا هدایت کن، زیرا این کردار آنها ناشی از جهل است. ابن ابی‌الحدید، از واقدی نقل می‌کند که: سعدبن ابی وقاص می‌گوید: سوگند

۱- «روضۃ الصفا» میرخواند طبع سنگی، جلد دوم و در «سفینة البحار» ج ۱، ص ۴۱۲ گوید: قال القاضي عياض في «الشفاء»: وروى انه لما كسرت رباعيته و شجَّ وجهه يوم أُحد، شقَّ ذلك على أصحابه شديداً و قالوا: لو دعوت عليهم! فقال: إني لم أبعث لعاناً ولكني بعثت داعياً و رحمةً. اللهم اهد قومي فإنهم لا يعلمون! ثم قال القاضي بعد رواية أخرى قريبة من ذلك، انظر ما في هذا القول من جماع الفضل و درجات الإحسان و حسن الخلق و كرم النفس و غاية الصبر و الحلم اذ لم يقتصر ﷺ على السكوت عنهم حتى عفى عنهم ثم أشفق عليهم و رحمهم و دعا و شفَّع لهم فقال: اللهم اغفر أو اهد، ثم أظهر بسبب الشفقة و الرحمة بقوله: لقومي، ثم اعتذر عنهم بجهلهم فقال: فإنهم لا يعلمون.

أقول: چه خوب شاعر پارسی زبان در وصف آنحضرت سروده است:

ای قمر طلعت و مکی مطلع	مَدَنی مهد و یمانی برقع
شقه برقع تو برق افروز	لمعة نور رخت برقع سوز
لیلة القدر ز مویت تاری	وحی منزل ز لب ت گفتاری
با تو آنان که در جنگ زدند	دردندان تو را سنگ زدند
گوهرین جام لب ت را خستند	ساغر دولت خود بشکستند
دردندان ت به خون پنهان شد	رشته لؤلؤ تو مرجان شد
گوئیا صیرفی مُلک و مَلک	زد از آن سنگ زرت را به محک
لاجرم حقهات از ضربت سنگ	اهد قومی به برون داد آهنگ

به خدا که من خیلی حریص بودم در غزوه احد برادرم عُبَیْدَةُ بْنُ ابِی وَقَاصٍ را که از معاندین سرسخت و دشمنان صلیبی اسلام و پیامبر بود، بکشم و به قدری به اینکار حریص بودم که مانند آن برای من پیش نیامده است و می دانستم که برادرم عاق پدر است و بسیار بد اخلاق است. دوبار صفوف مشرکین را شکافتم تا به او دست یابم اما وی مانند روباه خود را به این طرف و آن طرف می زد و از من مخفی می داشت.

در بار سوم که خواستم حمله کنم و او را به چنگ آورم، رسول خدا ﷺ به من گفت: «يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا تُرِيدُ؟! أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَ نَفْسَكَ؟!» ای بنده خدا چکار می خواهی بکنی؟ آیا می خواهی خودت را بکشی؟! «من دست برداشتم. و رسول خدا فرمود: خداوندا، تا یکسال آنها را زنده مگذار!»^۱

ابن ابی الحدید از واقعی نقل می کند که: چون رسول خدا بر سر جنازه حمزه مثله شده شکم پاره شده آمدند و آن منظره فظیح و فجیع را دیدند، ابوقتاده انصاری برخاست و شروع کرد به سب و لعن و شتم قریش؛ و در تمام این گفتارها پیامبر به او اشاره می کرد: بنشین! تا سه بار فرمود: بنشین! آنگاه رسول خدا فرمود: يَا أَبَا قَتَادَةَ! إِنَّ قُرَيْشًا أَهْلُ أَمَانَةٍ، مَنْ بَغَاهُمْ الْعَوَائِرُ^۲ كَبَّهُ اللَّهُ لِفِيهِ! وَعَسَىٰ أَنْ طَالَتْ بِكَ مُدَّةٌ لَنْ تَحْقِرَ عَمَلَكَ مَعَ أَعْمَالِهِمْ، وَفِعَالِكَ مَعَ فِعَالِهِمْ! لَوْلَا لَنْ تَبْطُرَ قُرَيْشٌ لِأَخْبَرْتَهَا بِمَا لَهَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى «ای ابوقتاده! قریش اهل امانت هستند، کسی که برای آنها دامهائی بگسترده خداوند او را بر روی دهانش واژگون می کند. و امید است که خداوند به تو عمر دهد تا عملت را در مقابل اعمال آنها حقیر بشماری و کارهایت را در برابر کارهایشان کوچک بدانی. و اگر کبر و خودپسندی قریش را نمی گرفت من آنان را به مقامات و درجاتشان در نزد خدا خبر می دادم.»

ابوقتاده گفت: واللہ یا رسول اللہ! من غضب نکردم مگر از برای خدا و رسول او

۱- «شرح نهج البلاغه» طبع داراحیاء الکتب العربیة ج ۱۵، ص ۵.

۲- عاثر، حفره ای است که برای شیر حفر می نمایند. به معنی چاه نیز آید. جمعش عواثر

و عواثر است.

در وقتی که دیدم بر سر حمزه چه آورده‌اند! رسول خدا ﷺ فرمود: راست می‌گوئی! **بِئْسَ الْقَوْمُ كَانُوا لِنَبِيِّهِمْ** «بدقومی برای پیغمبرشان بوده‌اند.»^۱

نکته سوم: ابن ابی الحدید از واقدی آورده است که: گویند: آن کس که پیشانی رسول الله را شکافت ابن شهاب بود، و آن کس که باطن دندان رباعی او را شکست و لبان پیامبر را خون آورد **عُثْبَةُ بن ابی وقاص** بود، و آن کس که دو برآمدگی استخوانهای گونه‌های حضرت را شکست تا حلقه‌های کلاه خود در آن فرو رفت **ابن قَمِیْثَةَ** بود و خون از شکست پیشانی حضرت به طوری جاری شد که محاسنش را آغشته کرد. و سالم غلام ابو حذیفه خون را از چهره او می‌شست و رسول خدا می‌فرمود: **كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ فَعَلُوا هَذَا بِنَبِيِّهِمْ وَ هُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؟** «چگونه ممکن است سعادت‌مند شوند قومی که اینگونه با پیغمبرشان عمل می‌کنند در حالی که او آنها را به خدا می‌خواند؟!»

پس این آیه نازل شد: **لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ**^۲، «تو به هیچ وجه صاحب اختیار نیستی! خداست که اگر بخواهد از آنان می‌گذرد و اگر بخواهد ایشان را عذاب می‌کند به سبب آنکه ستمکارند.»

در اینجاست که مقام عزت و عظمت ذات اقدس احدیت حتی یک خواهش هم برای پیامبرش باقی نمی‌گذارد و حکم به عدم رستگاری و فلاح را از او می‌گیرد و جداً می‌گوید: تو بنده من هستی و حق دخالت در امر مرا نداری! به چه مناسبت حکم به عدم فلاح ایشان کردی؟! منم که خداوندم. منم که دارای عزت و جلالم. در

۱- «شرح نهج البلاغة» طبع دارالاحیاء الکتب العربیة، ج ۱۵، ص ۱۷ و ص ۱۸.

۲- آیه ۱۲۸، از سوره ۳: آل عمران.

۳- «شرح نهج البلاغة» ج ۱۵، ص ۴، و نیز ابن هشام در «سیره»، ج ۳، ص ۵۹۷، و میرخواند در «روضه الصفا» طبع سنگی ج ۲، و طبری در «تاریخ» طبع دارالمعارف مصر، ج ۲، ص ۵۱۵ آورده است. و واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۳۲۰ پس از ذکر این آیه مبارکه تا **فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ** در تفسیر آن گوید: یعنی آن کسانی که در روز اُخْد هزیمت نمودند.

عظمت من حتی یک خواهش و یک حکم غیر، گرچه از پیامبر خاتم الانبیاء و المرسلین باشد، وارد نمی‌شود.

نکته چهارم: شیخ طبرسی: امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن، در کتاب «إعلام الوری» از حضرت صادق علیه السلام آورده است که: در روز أحد همه مردم از رسول خدا فرار کردند و رسول خدا خشمگین شد به خشم شدیدی، و کَانَ إِذَا غَضِبَ انْحَدَرَ مِنْ وَجْهِهِ وَجَبْهَتِهِ مِثْلُ اللُّؤْلُؤِ مِنَ العَرَقِ. «و عادت پیغمبر این بود که چون غضب می‌کرد از صورت و پیشانی‌اش مانند دانه‌های لؤلؤ عرق می‌ریخت.»

پیامبر نگاهی نمود، دید فقط علی علیه السلام در کنار اوست، گفت: مَا لَكَ لَمْ تُلْحَقْ بِنَبِيِّ أَبِيكَ؟ «چرا تو به پسران پدرت ملحق نشدی؟!» علی علیه السلام عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكْفَرُ بَعْدَ الإِسْلَامِ؟ إِنَّ لِي بِكَ أُسْوَةً - الحديث^۱ «آیا بعد از اسلام، کافر شوم؟ من به تو تاسی دارم.»

با اینکه می‌دانیم آن مقام و عظمت و ایثار و برادری و فداکاری و آن سوابق رخشنده مولای متقیان علیه السلام را، ولی اینجا جای عزت است، و رسول خدا در آن مقام وحدت منیع نمی‌تواند غیری را حتی به عنوان علی ببیند. و لهذا می‌گوید: چرا تو نرفتی؟! مگر اینکه علی در اینجا عین نفس پیامبر شود و همین هم شد و عرض کرد: من با تو هستم! من تاسی به تو دارم!

این خطاب از جانب رسول خدا باید بشود و آن پاسخ هم از امیر موحدین باید داده شود، نظیر خطاب سیدالشهداء علیه السلام در لیلۀ عاشورا به برادرش ابوالفضل و اولاد عقیل.

نکته پنجم: ابن هشام در «سیره» آورده است که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بدن مثله شده حمزه را دیدند گفتند: لَوْلَا أَنْ تَحْزَنَ صَفِيَّةُ، وَيَكُونُ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي لَتَرَكْتُهُ حَتَّى يَكُونَ فِي بَطُونِ السَّبَاعِ وَ حَوَاصِلِ الطَّيْرِ، وَلَئِنْ أَظْهَرْتَنِي اللَّهُ عَلَى قُرَيْشٍ فِي مَوْطِنٍ مِنْ

۱- «إعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۹۱.

الْمَوَاطِنَ لِأَمْثَلِنَ بِثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْهُمْ^۱. «اگر صفیه خواهر حمزه غمگین نمی‌شد، و اگر این عمل بعد از من سنت نمی‌شد، من جسد حمزه را وامی‌گذاردم تا مکانش شکم درندگان و معده‌های مرغان آسمان باشد. و اگر در محلی از محل‌ها خداوند مرا بر قریش نصرت دهد، به ازاء مثله‌ای که از حمزه نمودند سی تن از آنان را مثله می‌کنم.»

ابن هشام از ابن اسحاق آورده است که این آیه فرود آمد: **وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ. وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ.**^{۲، ۳}

«و اگر شما پاداش عقوبت به کسی می‌دهید باید عقوبتتان به مقدار و اندازه‌ای باشد که خودتان عقوبت شده‌اید، و هر آینه اگر صبر و تحمل کنید و از عقوبت صرف‌نظر کنید البته آن برای صابرين و شکیبایان خوب و مورد انتخاب و اختیار است. و شکیبایان؛ و نیست شکیبائی تو مگر به واسطه مدد و نیرو از جانب خدا، و بر مشرکان غمگین مباش و از آنچه مکر و خدعه بجای می‌آورند خودت را در ضیق و تنگی می‌فکن.»

در اینجا نیز می‌بینیم در سایه ذلّ عبودیت محضه، خداوند پیامبرش را قرار داده است و به وی خطاب می‌کند که: تو حقّ حکمفرمائی نداری، حکم به دست خداست و او این طور معین کرده است که جزا و مکافات باید به قدر جرم باشد نه بیشتر اما در عین حال، رفع ید از مکافات بسیار بهتر و برای مؤمنین به خدا

۱- «سیره» ابن هشام، ج ۳، ص ۶۱۰ و ص ۶۱۱، و طبری در «تاریخ» طبع دارالمعارف مصر، ج ۲، ص ۵۲۹ آورده است که: صفیه خواهر پدر و مادری حمزه بود و رسول خدا به زبیر پسر صفیه فرمود: مادرت را دیدار کن و او را بر گردان و مگذار جسد مثله شده حمزه را ببیند. زبیر مادر را دیدار کرد و پیام را داد. اما صفیه گفت: چرا برگردم؟ این در راه خدا کم و کوچک است. فما أرضانا بما كان من ذلك! لا تحسبنّ و لأصبرنّ إن شاء الله.

۲- آیه ۱۲۶ و ۱۲۷، از سوره ۱۶: نحل.

۳- «سیره» ابن هشام، ج ۳، ص ۶۱۱.

پیوسته پسندیده است.

این آیه هم بر اساس قانون عدالت و هم بر اصل قانون اخلاق کریم است، و این دو قانون هر دو محمود و پسندیده است و به طریق اولی باید در پیغمبر خدا که متخلّق به اخلاق خداست تجلّی کند، و بهتر و بیشتر از همه کس باید او عامل بدین عمل گردد. فلهدا در ناحیه عبودیت مطلقه اش اظهار می کند: صبر می کنم. و در هر موطن و محلّی رسول خدا صبر می نمود و کارهای خود را بر اساس انتقام انجام نمی داد و پیوسته با جمیع خلق خدا با نظر مواسات و مساوات رفتار می نمود. صلّی الله علیک یا رسول الله!

در تواریخ همگی آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: اگر دستم برسد سی نفر از آنان را مثله می کنم؛ مگر در «رَوْضَةُ الصِّفَا» که هفتاد نفر وارد است. و شاید درجه و مقام احسان از این گونه صبرها و تحمل ها نصیب مؤمن شود، چون بلافاصله پس از این دو آیه می فرماید: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.^۱ «خداوند معیت دارد با کسانی که تقوی پیشه دارند و با کسانی که محسن هستند.»

در روایت از رسول خدا ﷺ از مقام احسان پرسیدند، در جواب فرمود: أُعْبِدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ! «معنی و مفاد احسان آن است که: طوری خدا را عبادت کنی که گوئی او را می بینی، و اگر نمی توانی بدین گونه عبادت کنی، لا اقل او را طوری عبادت کن که بدانی او تو را می بیند.»

باری، مراد و منظور ما در اینجا از تطویل قضیه غزوه أحد در شرح آیه وافی هدایه: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ^۲ این بود که دانسته شود: یگانه فاتح و دلسوز صمیم و فداکار و از خود گذشته و دلباخته و دل و جان داده به

۱- آیه ۱۲۸، از سوره ۱۶: نحل.

۲- آیه ۱۴۴، از سوره ۳: آل عمران.

رسول خدا، و یگانه حامی و محامی و مدافع حقیقی اسلام و قرآن، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود، و ابوبکر و عمر و عثمان از فراریان بوده‌اند، و آیه: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ... أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا درباره ایشان و همقطاران و هم‌مرزانشان فرود آمده است.

اینان که پس از رسول خدا سنگ اسلام را به سینه می‌زدند و فریاد و اسلامای آنان بلند بود دیروز پیغمبر را تنها گذاشته و در میان صفوف آهن و آتش به دست دلیران و رزمجویان مشرک قریش سپردند و جان شیرین خود را برداشته و به گفتار خود مانند اُرویه (بزماده) بر فراز کوه پای به هزیمت نهادند.

بدون جهت و علت نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر مرگ که کاغذ و کتف و دوات می‌طلبد تا امر علی بن ابیطالب را محکم کند، او را به هجر و هذیان و یاوه نسبت می‌دهند؛ در این حال رسول خدا این آیه را برای پاره جگرش فاطمه زهرا علیها السلام می‌خواند و به او می‌گوید: فاطمه جان! این آیه را بخوان: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ تا آخر آیه.

شیخ کبیر، مفسر عظیم صاحب «مجمع البیان»: امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن طبرسی - قدس الله نفسه - در کتاب نفیس و ممتع خود «اعلام الوری» گوید: علی بن ابیطالب علیه السلام سر رسول خدا را در دامن خود گذارد. رسول خدا بیهوش شد و فاطمه با تمام وجود خود بدو روی آورده در سیمایش نگاه می‌کرد و ناله می‌نمود و می‌گریست و می‌گفت:

وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْعَمَامَ بِوَجْهِهِ ثَمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

«او سپیدروئی است که از برکت سیمای او از ابر، باران طلب می‌شود. اوست

ملاذ و پناه یتیمان، و حافظ و پاسدار بیوه‌گان و ضعیفان.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمان خود را گشود و با آواز ضعیف و آرامی فرمود: يَا بُنَيَّةُ! هَذَا قَوْلُ عَمِّكَ أَبِي طَالِبٍ، لَا تَقُولِيهِ! وَلَكِنْ قَوْلِي: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ. «ای نور چشمم، دخترکم! این سخن

عمویت ابوطالب است، آن را مگو، ولیکن بگو: و نیست محمد مگر فرستاده‌ای از جانب خدا که پیش از وی فرستادگانی آمده‌اند و گذشته‌اند، پس اگر بمیرد و یا کشته شود آیا شما به همان جاهلیت و دوران بربریت پیش خود بازگشت می‌کنید؟!»

فاطمه گریه‌ای طولانی نمود. رسول خدا به او اشاره کرد که جلو بیا. فاطمه نزدیک پیامبر شد و رسول خدا با او در پنهانی رازی گفت که چهره‌اش برافروخته و خوشحال شد.^۱ و در این حال که دست راست امیرالمؤمنین علیه السلام در زیر چنگ رسول خدا بود، رسول خدا جان داد و امیرالمؤمنین علیه السلام نفس رسول خدا را که بیرون آمد به سوی چهره خود برده و صورت خود را با آن مسح نمودند. و سپس جسد او را مستقیم و راست نموده و چشمانش را بهم نهادند، و ازارش را بر رویش گسترده و مشغول امر تجهیزات از غسل و کفن او شدند.

چون از فاطمه علیها السلام پرسیدند: رسول خدا به تو چه گفت که غصه‌ات زدوده شد و خوشحال شدی؟! فاطمه گفت: پدرم به من خیر داد که: تو اولین کسی می‌باشی از اهل بیت من که به من ملحق می‌شود و بعد از من مدت زیادی عمر نخواهی کرد تا به من می‌رسی. این خبر رسول خدا بشارتی بود برای من که مرا خوشحال نمود.^۲

۱- بخاری در «صحیح» خود، طبع بولاق ج ۶ باب مرض النبی از کتاب النبی ص ۱۰ با سند خود از عائشه روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن مرضی که به رحلتش انجامید فاطمه علیها السلام را به نزد خود خواست و با او در پنهانی راز گفت. فاطمه گریه کرد، و سپس او را خواند و با او در پنهانی راز گفت، و فاطمه علیها السلام خندید، و ما از فاطمه علتش را جویا شدیم. فاطمه گفت: پیامبر به من در پنهانی گفت من در این مرض می‌میرم و من گریه کردم و سپس به من در پنهانی گفت: من اولین کسی هستم از اهل بیت او که به دنبال او می‌روم و من خندیدم.

۲- «إعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۱۴۳. و این داستان را نیز شیخ مفید در «ارشاد» طبع حروفی اسلامیة سنه ۱۳۶۴، در ص ۱۷۳ ذکر نموده است. و ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۱۹۳، با سند خود از ابن عباس آورده است که چون سوره إذا جاء نصرالله و الفتح نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را طلب کردند و به او گفتند خبر مرگ من به من داده شده است. فاطمه می‌گوید: من گریه کردم، رسول خدا فرمود: گریه مکن چون تو اولین کسی هستی که به من ملحق

در اینجا معلوم است که رسول خدا نمی‌خواهد فاطمه را از حقیقت و مفاد آن شعر راقی و عالی ابوطالب رضی الله عنه منع کند. می‌خواهد بفهماند که روزگار خطیری در پیش‌داری و به عقب برگشتگان از اسلام طبق این آیه تو را می‌کشند و حَقَّتْ و حَقَّ شوهرت را غصب می‌کنند و همه آنها به بربریت و جاهلیت بازمی‌گردند و تو و علی بن ابیطالب از شاکرین هستید و ذیل آیه **وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشّٰكِرِيْنَ** برای شما خواهد بود.

چگونه متصور است رسول خدا دخترش را از شعر یگانه حامی و مُعین و ناصرش در مکه منع کند در حالی که خودش وقتی که یاد این شعر ابوطالب نمود به قدری فرحناک شد که از شدت فرح خندید؟

علی بن عیسیٰ اربلی در باب معجزات رسول خدا آورده است که: از جمله معجزات، آمدن باران است به دعای رسول الله صلی الله علیه و آله در وقتی که اهل مدینه را خشکی رسید، و از وی طلب باران کردند و شکایت به سوی او بردند. آن حضرت دعا فرمود، باران آمد به حدی که ترسیدند خانه‌هایشان خراب شود.

دوباره از او خواستند تا دعا کند و باران بایستد. آن حضرت به خدا عرض کرد: **اللّٰهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا. فَاسْتَدَارَ حَتَّى صَارَ كَالْأَكْلِيلِ وَالشَّمْسُ طَالِعَةٌ فِي الْمَدِينَةِ، وَالْمَطَرُ يَجِيءُ عَلَيَّ مَا حَوْلَهَا. بَرَى ذَلِكَ مُؤْمِنُهُمْ وَكَافِرُهُمْ.** «بار پروردگارا، این باران بر اطراف ما بیارد نه بر ما. در این حال ابرها کنار رفتند و به صورت دایره‌ای شکل همچون تاج اطراف مدینه را احاطه کردند، و در مدینه خورشید درخشان بود، و در

← می‌شوی! فاطمه می‌گوید: من خندیدم و رسول‌الله فرمود: «اذا جاء نصر الله و الفتح» و جاء اهل اليمين و هم أرق أفئدة و الايمان يمان، و الحكمة يمانية. «زمانی که نصرت و ظفر خداوند بیاید...» و در این حال اهل یمن بیایند که ایشان دارای عواطف لطیف هستند و ایمان از مردم یمن است و حکمت از ناحیه یمن می‌باشد «تو حاضر برای ارتحال به سوی خدایت باش، و با حمد و ستایش پروردگارت تسبیح گوی که حقاً او بسیار قبول کننده توبه و رجعت به سوی اوست.»

حومه مدینه باران می بارید. و این داستان را مؤمن و کافر مشاهده نمودند.»
 در این حال رسول خدا خندید و گفت لِلَّهِ دَرُّ أَبِي طَالِبٍ لَوْ كَانَ حَيًّا قَرَّتْ عَيْنَاهُ.
 «خدا رحمتش را بر ابوطالب بریزد، اگر زنده بود چشمانش خنک و روشن می شد.»
 امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام برخاست و گفت: یا رسول الله! گویا مراد تو
 این شعر ابوطالب بوده است:

وَأَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْعَمَامَ بِوَجْهِهِ
 تَمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةً لِلْأَرَامِلِ
 يَطُوفُ بِهِ الْهَلَاكُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
 فَهُمْ عِنْدَهُ فِي نِعْمَةٍ وَفَوَاضِلٍ

«او سپیدروئی است که از برکت سیمای او از ابرها طلب باران می شود و اوست
 پناه و ملجأ یتیمان و پاسدار و محافظ ضعیفان و مستمندان و بیوه گان. تمام آل هاشم
 از مردمان مستمند و از دست رفته به گرداگرد وجود او دور می زنند، و از ناحیه
 برکات او از نعمت ها و بهره های سرشار متمتع می گردند.»

بخاری در «صحیح» خود از عبدالله بن عمر تخریج کرده است که او گفت: چه
 بسا از اوقات به یاد می آورم گفتار ابوطالب را در حالی که من نظر می کردم به چهره
 رسول خدا ﷺ که بر فراز منبر باران می طلبید و هنوز از منبر فرود نیامده بود که از
 ناودانهای مدینه از هر سو، آب فراوان می ریخت:

وَأَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْعَمَامَ بِوَجْهِهِ
 تَمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةً لِلْأَرَامِلِ

۱- «کشف الغمّة» طبع سنگی، ص ۹.

۲- در «جامع الشواهد» گوید: غمام منصوب است به نزع خافض. یعنی من الغمام - انتهی.
 و بنابراین بوجه نائب فاعل برای فعل مجهول يستسقى خواهد شد.

۳- «شرح شواهد المغنی» جلال الدین سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۸. باید دانست که ابن هشام
 صاحب کتاب «مغنی اللیب» این بیت را در مغنی در باب اول حرف رُب آورده است و گفته است
 که: و أبيض در اینجا مجرور است به رب محذوف یعنی و ربّ أبيض. و ربّ در اینجا به معنای
 تقلیل است. و بر همین نهج در «جامع الشواهد» این بیت را با ضمیمه دو بیت ذکر کرده است. اما
 سیوطی در «شرح شواهد مغنی» گوید: أبيض در اینجا منصوب است بنابر عطف بر گفتار سَيِّدًا و

و بیهقی در «دلائل التّبوة» از انس روایت کرده است که: یک مرد اعرابی به حضور رسول خدا آمده و گفت: مَا لَنَا بَعِيرٌ يَنْطُ^۱ وَلَا صَبِيٌّ يَصِيحُ «دیگر از شدت خشکسالی در میان ما شتری نمانده است که بتواند به صحرا رود و کودکی نمانده است که گریه و صدا کند.»

رسول خدا ﷺ بر منبر بالا رفتند و دستهای خود را بلند نموده، عرضه داشتند: اللَّهُمَّ اسْقِنَا عَيْنًا مُغِيثًا، مَرِيًّا مَرِيعًا، غَدَقًا طَبَقًا، عَاجِلًا غَيْرَ آبِثٍ^۲، نَافِعًا غَيْرَ ضَارٍّ! «بار خدایا! باران عامّ و شامل خود را بر ما ببار که ما را سیراب کند، باران فراوان و حاصل دهنده آباد کننده، سرشار و شیرین، فراگیر و گسترده، فوری و بدون درنگ، و سودمند بدون ضرر.»

هنوز رسول خدا دستهای بالا برده خود را تا گردن خود پائین نیاورده بود که ابرهای پشت سر هم در آسمان پیدا شدند و چنان بارانی آمد که آمدند و با ضجّه و التماس می گفتند: العَرَقُ العَرَقُ «در سیلاب آب غرق خواهیم شد.»

رسول خدا ﷺ به طوری خندید که دندانهای کرسی اش ظاهر شد و فرمود: لِلّهِ دَرُّ أَبِي طَالِبٍ لَوْ كَانَ حَيًّا قَرَّتْ عَيْنَاهُ. مَنْ يُشِدُّنَا قَوْلَهُ؟! «خداوند رحمت سرشار و فائض خود را بر ابوطالب بریزد، اگر زنده بود دو چشمانش روشن می شد. کیست که اینک سخن او را برای ما انشاد کند؟!»

علی عليه السلام برخاست و گفت: یا رسول الله! گویا شما منظورتان این اشعار اوست که می گوید:

← مجرور نیست به ربّ محذوف، و واو در اینجا واو عطف است نه واو ربّ. و از کسانی که متوجه این امر شده اند یکی دماینی است و یکی ابن حجر در شرح بخاری - (اتتهی). أقول: این کلام وقتی تمام است که سیداً در بیت قبل از بیت و ابيض بوده باشد و اما بنا بر فرض بعد بودن همان طور که از عبارات سیوطی پیداست تمام نیست.

۱- در «أمالی» مفید: يَنْطُ است، و أَطُّ الأَبِل: حَتَّت. یعنی ناله کرد.

۲- در «أمالی» مفید: غير راث است، و راث: أَبْطَأ. یعنی تأخیر کرد.

وَأَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْعَمَامَ بِوَجْهِهِ
ثَمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ
يَلُودُ بِهِ الْهَلَاكُ مِنْ لَهَا شِمِ
فَهُمْ عِنْدَهُ فِي نِعْمَةٍ وَفَوَاضِلِ

و نیز سیوطی گوید: این بیت از قصیده ابوطالب است که رسول خدا ﷺ را در آن مدح می‌کند، و دشمنی و عداوت قریش را با او توصیف می‌کند، و اول آن این است:

وَلَمَّارَ آيَتِ الْقَوْمِ لَا وَدَّ فِيهِمْ
وَقَدْ قَطَعُوا كُلَّ الْعُرَى وَالْوَسَائِلِ

«و چون من دیدم که در میان قبیله قریش و اولاد عبدمناف یک نفر نیست که با محمد دوست یگانه باشد و قریش تمام دستاویزهای یگانگی را بریده‌اند و جمیع اسباب اتصال و پیوند را گسیخته‌اند...»

تا می‌رسد به این ابیات که می‌گوید:

كَذَبْتُمْ وَبَيْتَ اللَّهِ يُبْزَى مُحَمَّدًا
وَلَمَّا نَطَاعَنْ حَوْلَهُ وَنُضَائِلِ
وَأَسْلَمْتُمْ حَتَّى نُصْرَعَ حَوْلَهُ
وَنَذَهْلَ عَنَّا أَبْنَائِنَا وَالْحَلَائِلِ

«سوگند به بیت‌الله الحرام که شما دروغ می‌گوئید که بتوانید ما را وادار کنید که محمد را مقهور و ذلیل نموده و ما برای حفظ و مصونیت او با تیرهای خود پیوسته گرداگرد او نگریدید و تیر و نیزه نزیم و با تیرها و کمانهای خود به دفاع برنیامده و آنچه را که در ترکش داریم به سوی شما پرتاب نمائیم!»

و دروغ می‌گوئید که بتوانید ما را مجبور کنید که او را به شما تسلیم نمائیم و ما برای پاسداری و نگهداری او آغشته به خون در خاک نیفتیم، و فرزندان و زنهای خود را در راه او فراموش نمائیم!»

تا می‌رسد به این بیت که می‌گوید:

وَمَا تَرَكُ قَوْمٍ لَا أَبَا لَكَ سَيِّدًا
يَحُوطُ الذَّمَّارَ فِي مَكْرٍ وَنَائِلِ

۱- «شرح شواهد المغنی» سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۲- «شرح شواهد المغنی» سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۵ تا ص ۳۹۸.

«ای بی‌پدران! سبب آن چیست که قومی و گروهی سید و سالار خود را ترک کرده‌اند؟ سید و سالاری مثل محمد که پیوسته متعهد در حمایت و حفظ حقوق ذوی‌الحقوق و ذوی‌الحمایت است، در مرآت عدیده و کرات کثیره، در کارهای معروف و پسندیده؟!»

و علامه امینی پس از دو بیت: وَ أَيْبُضُ، وَ يَلُودُ بِهِ الْهَلَاكُ این بیت را هم اضافه دارد:

و مِيزَانُ عَدْلٍ لَا يَخِيْسُ شَعِيْرَةً وَوَزَانُ صِدْقٍ وَزُهُ غَيْرُ هَائِلٍ^۱

«محمد ترازوی عدلی است که به قدر وزن یک دانه جو انحراف ندارد و میزانگر

راستینی است که وزن او صحیح بوده و به هیچ‌وجه در آن جای نگرانی نیست.»

از این مطالب روشن می‌شود که رسول خدا ﷺ به حضرت ابوطالب کمال علاقه را داشته است، و به شعرش کمال توجه و عنایت را داشته است، اما در این وهله و مرحله خطیر، رسول خدا در بستر مرگ وقایعی را مشاهده می‌کند که به قدری نگران کننده است که شعر ابوطالب فراموش می‌شود.^۲

۱- «الغدیر» ج ۷، ص ۳۴۶ از «شرح صحیح بخاری» قسطلانی، ج ۲، ص ۲۲۷، و «المواهب اللدنیة» ج ۱، ص ۴۸، و «الخصائص الكبرى» ج ۱، ص ۸۶ و ۱۲۴، و «شرح بهجة المحافل» ج ۱، ص ۱۱۹، و «السيرة الحلبيّة» ج ۱، ص ۱۲۵، و «السيرة النبویّة» زینی دحلان در حاشیة حلییة، ج ۱، ص ۸۷، و «طلبة الطالب» ص ۴۲.

۲- و شاهد و دلیل روشن بر آنکه منظور حضرت رسول اکرم ﷺ از نخواندن شعر ابوطالب و خواندن این آیه، عطف توجه مسلمین را به ارتداد و کفر صحابه ریاست طلب بوده است، آنست که در قرآن کریم آیات بسیاری در مقام و شأن و عظمت پیغمبر و مؤمنین واقعی وارد شده است مثل آیه ۲۹، از سوره ۴۸: فتح: مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ اَشْدَاءُ عَلٰى الْكٰفِرِ اَرْحَمًاۗۢ بَيْنَهُمْ تَرْبِيْهُمۡ رُكْعًاۙ سَجْدًاۙ يَتَّخُوْنَ فِضْلًاۙ مِّنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانًاۙ سِيْمَاهُمْ فِىۡ جَوْهَرٍ مِّنۡ اَثَرِ السَّجْدِ - تا آخر آیه، و مثل آیه ۲ از سوره ۴۷: محمد ﷺ: وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ اٰمَنُوْا بِمَا نَزَّلَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّۙ مِّنۡ رَبِّهِمْ كَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ اٰصْلَحۡۙۢ بِالْهَمِّ. در این صورت چه داعی برای رسول خدا بود که از خواندن این آیات صرف نظر کند و آیه‌ای را که دلالت بر ارتداد و کفر اصحاب پس از رحلت خود می‌کند، بخواند؟

آیا خطری از آن بالاتر متصور است که به رسول خدا نسبت هذیان و یاوه‌گوئی دهند؟ و برای ریاست و زعامت بر مسلمین، ولیّ والای دین: علیّ مرتضی سیدالوصیین را که یکی از دو ثقل است، خانه‌نشین کنند؟ و چون رسول خدا کتف و دوات می‌خواهد تا امر علی را محکم کند، و وصایتش را - گذشته از خطبه‌ها و خطابه‌های شفاهی - اینک با دستور اُکید کتّباً به مردم اعلان نماید، او را منسوب به یاوه‌سرائی و هذیان‌گوئی نمایند؟ و با بلند کردن صدا به کفّائنا کِتَابُ اللّهِ و ایجاد مغلطه و هیاهو و اضطراب، جنجال به راه اندازند؟ و رسول خدا را آزرده و دل‌شکسته نمایند، تا در پی بیست و سه سال تحمّل نبوت الآن با یک دنیا غم و غصّه، و اندوه و حُزن رخت از جهان بریندد؟

میرخواند که خود سنّی مذهب است در کتاب «روضه الصفا» آورده است که: امّ سلمة گوید که: رسول الله در حین مرض عصابه‌ای بر سر مبارک بسته، بر بالای منبر رفت و نخست جهت شهادی احد آمرزش طلبید، بعد از آن فرمان داد که ابواب بیوت اصحاب را که به طرف مسجد مفتوح بود مسدود گردانند، الا در خانه علی. و فرمود که: مرا از صحبت او گریز نیست و او را از صحبت من.

عمر گفت: یا رسول الله! مرا رخصت فرمای تا آن مقدار سوراخی بگذارم که برون آمدن تو را از خانه به مسجد از آن شکاف ببینم!
حضرت تجویز این معنی نفرمود. یکی از یاران گفت: یا رسول الله! مراد به فتح ابواب چه بود؟! و سبب مسدود ساختن آنها چیست؟!
پیغمبر فرمود که: نه گشادن به فرمان من بود و نه بستن.

(تا آنکه گوید): علماء سیر روایت کرده‌اند که: در زمانی که مرض رسول‌الله اشتداد یافت و اصحاب در حجره همایون او مجتمع بودند فرمود که: دوات و صحیفه را بیاورید تا از جهت شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. ایشان اختلاف کردند. بعضی گفتند که آنچه فرموده بدان عمل باید کرد، و برخی گفتند که: آیا این سخنان مثل آن سخنانی است که در شدت مرض گویند، یا از سر

جدّ می‌گوید؟ عمر گفت: درد و آلم بر رسول الله مستولی شده و قرآن در میان ماست که ما را پسندیده است. و جمعی با عمر در این باب اتفاق کردند و زمره‌ای بر مخالفت اصرار نمودند و گفتند: آنچه فرمود حاضر باید کرد؛ و مهمّ به خصومت و نزاع انجامیده، در مجلس همایون اصوات مرتفع شده و اختلاف از حد اعتدال تجاوز نمود.

پس حضرت مقدس نبوی ﷺ فرمود که: برخیزید از پیش من که لایق نیست منازعت در حضور هیچ پیغمبری! و معذک گفت: سه وصیت می‌کنم شما را: یکی آنکه مشرکان را از جزیره عرب إخراج کنید! دیگر آنکه وفود عرب که نزد شما آیند، ایشان را جوایز و صلوات بدهید چنانچه من به آن جماعت می‌دادم.

سلیمان این حکایت را از سعیدبن جبیر روایت کرده و می‌گوید: نمی‌دانم که وصیت سیّم را سعیدبن جبیر مصلحت گفتن ندید، یا آنکه گفت و عناکب نسیان در خاطر من تنید؟

ابن عباس گوید: مصیبت عظیم آن بود که بعضی از اصحاب نگذاشتند که رسول الله وصیت نامه نویسد^۱. (تا آنکه گوید:)

أمیرالمؤمنین علی العلیّ گوید که: پیغمبر در مرض موت وصیت فرمود و چون از آن امر فارغ گشت سوره اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ نازل شد. گفتم: يَا رَسُولَ اللَّهِ! این وصیت به وصیت وداع کنندگان می‌نماید!

فرمود: آری ای علی! دل من از این عالم به تنگ آمده. آنگاه تکیه کرده، لحظه‌ای

۱- تمام مطالب میرخواند را در اینجا که در «روضه الصفا» است خواند میر در «حیب السیر» ج ۱، ص ۴۱۹ آورده است. و نیز گوید: عقیده علمای شیعه آن است که سبب عدم رضای اصحاب به تحریر آن کتاب، آن بود که رسول ﷺ می‌خواست که در باب ولایت امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - وصیت نامه‌ای قلمی گرداند و این دو بیت که در «کشف الغمّة» ثبت شده مشعر به این معنی است. شعر

قد ضلّ يهجر سيّد البشر
يهجر وقد أوصى إلى عمر

أوصى النبيُّ فقال قائلهم
وادي أبابكر أصاب و لم

چشم بر هم نهاد و چون بیدار شد گفت: ای جبرئیل! مرا دریاب و به وعده‌ای که نموده‌ای وفا نمای! بعد از آن مرا پیش خود طلبید و سر مبارک بر کنار من نهاد و رنگ رخسار همایونش متغیّر گشت، و جبین مُبَیْنش غرق عرق شد. فاطمه که این حالت مشاهده کرد از بی طاقتی برجست، و دست حسن و حسین گرفته افغان برآورد که: یا أَبَتَاهُ بعد از این بر حال دختر تو فاطمه نظرِ مرحمت که اندازد؟! و به تیمار فرزندان تو حسن و حسین که پردازد؟! و به صیانت طبقات اُمم که از اطراف آفاق بیایند که اهتمام نمایند؟! یا أَبَتَاهُ جان من فدای تو باد! وای بر گوش من که گفتار شیرین تو را نشنود و چشم من رخسار رنگین تو را نبیند!

حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله چون نوحه و زاری فاطمه را شنید، دیده‌ها بگشاد و او را نزد خود آواز داد، دست مبارک بر سینه فرزند ارجمند خود نهاده فرمود: بار خدایا، فاطمه را صبری کرامت فرمای! بعد از آن فرمود: ای فاطمه بشارت باد تو را که پیش از همه به من خواهی پیوست!

علی علیه السلام گوید: گفتم که: فاطمه خاموش باش و نمک بر جراحت رسول الله میاش! آن سرور فرمود که: بگذار آب چشم خود بر پدر خویش بریزد! بعد از آن دیده‌های خسته بر هم نهاد. فاطمه با حسن و حسین گفت: برخیزید و پیش پدر مهربان خویش آئید! شاید که شما را نصیحتی کند که موجب آرام دل شما شود. و دو قرّة العین به قول مادر نزد رسول‌الله آمدند، حسن گفت: ای پدر مصابرت بر مفارقت تو چگونه توان نمود؟! و راز خاطر پریشان پیش که توان گشود؟! و بعد از تو به مراسم مهربانی من و برادر و پدرم که پردازد؟!...

علی بن ابیطالب گوید که: من از بی طاقتی گریان شدم...^۱

۱- سلیم بن قیس در کتاب خود طبع سوم نجف ص ۲۱۳ از ابن عباس آورده است که از علی علیه السلام حدیثی شنیدم که معنی و مفادش را نفهمیدم. شنیدم که می‌گفت: ان رسول الله أسرَّ إلیّ فی مرضه و علّمتنی مفتاح ألف باب من العلم یفتح کلّ باب ألف باب. و إلیّ لجالس بذی قار فی

رسول خدا به عائشه فرمود که: ای عائشه بر شما باد که کنج خانه‌های خویش بنشینید، و دست در عروة الوثقی صبر و ستر و صیانت زیند چنانچه حق تعالی می‌فرماید: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ^۱ «و در خانه‌های خود مستقر باشید!»

این سخن گفته، چنان گریست که از آب دیده آن حضرت آتش مصیبت در کانون همگان اشتعال یافت. اُمُّ سَلِمَةَ گفت: چون مجموع جرایم تو مغفور است، سبب این گریه از چیست؟!

فرمود: إِنَّمَا بَكَيْتُ رَحْمَةً لِّأُمَّتِي یعنی گریه من جز برای اُمت نیست، بعد از آن فاطمه را بشارت داد. فاطمه پرسید که: در روز فَزَعِ أَكْبَرَ تو را کجا یابم؟! آن حضرت جواب داد که: بر در جَنَّتِ در زیر لواء الْحَمْدِ مرا دریابی، در آن زمان که من از رحمت رحمن به استغفار جرایم اُمتان مشغول باشم...

← فسطاط عَلِيٍّ و قد بعث الحسن و عَمَّاراً يستنفران النَّاسَ إِذْ أَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا بَنَ عَبَّاسِ! يَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ الْحَسَنُ وَمَعَهُ أَحَدُ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ غَيْرِ رَجُلٍ أَوْ رَجُلَيْنِ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِنَّ كَانَ كَمَا قَالَ فَهُوَ مِنْ تِلْكَ الْأَلْفِ بَابٍ. فَلَمَّا أَظْلَمْنَا الْحَسَنَ بِذَلِكَ الْجَنْدِ اسْتَقْبَلْتُ الْحَسَنَ، فَقُلْتُ لِكِتَابِ الْجَيْشِ الَّذِي مَعَهُ أَسْمَاؤُهُمْ: كَمْ رَجُلٍ مَعَكُمْ؟ فَقَالَ: أَحَدُ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ غَيْرِ رَجُلٍ أَوْ رَجُلَيْنِ.

«رسول خدا ﷺ در مرض خود با من به پنهانی راز گفت و هزار باب علم بر من گشود که از هر یک آنها هزار باب گشوده می‌شود. من در ذی قار در خیمه علی نشسته بودم و این هنگامی بود که حسن و عمار را فرستاده بود تا مردم را برای جنگ با معاویه حرکت دهند. در این حال علی آمد و گفت: ای ابن عباس! حسن اینک بر تو وارد می‌شود و با او یازده هزار مرد غیر از یکی یا دو نفر می‌باشد. من با خود گفتم: این جیش اگر طبق سخن او باشد، بدون شک از همان هزار باب از علم است. چون حسن با آن سپاه وارد شد من به استقبالش رفتم و از لشگرنویس که مأمور نوشتن اسامی سپاه بود پرسیدم چند تن با شماست؟! گفت: یازده هزار نفر غیر از یکی یا دو نفر.»

۱- آیه ۳۳ از سوره ۳۳: أَحْزَاب: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى. «و در خانه‌های خود متمکّن و مستقر گردید و مانند دوران جاهلیت با خود آرایشی بیرون مشوید.» این آیه خطاب به زنهای رسول خدا ﷺ است و رسول خدا با نصیحت به عائشه اشاره می‌فرماید که تو را با جنگ جَمَل و شتر سواری در میدان جنگ به عنوان سر کرده سپاه چکار؟! ای زن در خانه خود بنشین و بر اساس شهوت و حب ریاست و کینه دیرینه با علی التلیخ از قعر خانه خود بیرون مشو!

عزرائیل به صورت اعرابی به در حجره همایون رسول الله بایستاد و گفت:
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ! رخصت می فرمائید که در آئیم که
رحمت خدا بر شما باد؟!

در آن حین فاطمه زهراء بر بالین آن حضرت نشسته، جواب داد که: رسول الله به
حال خود مشغول است و اکنون ملاقات با او میسر نیست.

بار دیگر مَلَكُ الْمَوْتِ رخصت طلبیده جواب اول شنید. در بار سیم آواز خویش
چنان بلند برداشت و رخصت طلبید که هر که در منزل مقدس بود از هیبت آن بر
خویش بلرزید.

در آن اثناء حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بیهوش شده بود، به حال خود بازآمده،
چشمهای مبارک باز کرده استفسار نمود که: چه می شود؟! صورت واقعه معروض
داشتند. فرمود که: ای فاطمه! دانستی که با که سخن می کردی؟! جواب داد که: اللَّهُ
وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ.

فرمود که: این مَلَكُ الْمَوْتِ است هَادِمُ اللَّذَاتِ است و قاطع آرزوها و متمنیات
است، مفرق جماعات، بیه کننده زنان و یتیم سازنده فرزندان.

فاطمه که این حدیث استماع نمود گفت: يَا مَدِينَتَاهُ! حَرَبَتِ الْمَدِينَةَ «ای وای بر
شهر مدینه؛ شهر مدینه خراب شد.»

آنگاه رسول خدا دست فاطمه را گرفته بر سینه مبارک خویش ضم نمود، و
زمانی ممتد چشمهای خود نگشود چنانچه حاضران تصور کردند که مرغ روحش بر
فراز کنگره عرش پرواز نموده. فاطمه سر در پیش گوش آن سرور برده گفت: يَا أَبَتَاهُ!
هیچ جوابی نشنید. گفت: جان من فدای تو باد! به حال من نظر کن و یک سخن با من
بگوی!

حضرت مقدس نبوی چشمها باز کرده فرمود: ای دختر من! گریه را موقوف دار
که حَمَلَةُ عَرْشِ بَرِّكَاءِ تُوْمِيْ غَرِيْنِدْ وَ بَه دَسْتِ خُوْدِ قَطْرَاتِ عِبْرَاتِ از رخسار آن
فرزند ارجمند پاک کرد و در تسکین خاطر فاطمه زهراء کوشیده او را بشارتها داد و

گفت: بارخدا یا وی را در فرقت من صبر کرامت فرمای! و با وی گفت: چون روح مرا قبض کنند بگوی: **إِنَّا لِلَّهِ وِإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ای فاطمه هر مصیبتی که به کسی رسد در برابر آن عوضی خواهد یافت.

فاطمه گفت: یا رسول‌الله! کدام کس و کدام چیز تو را عوض تواند بود؟! بعد از آن، حضرت باز دیده‌های مبارک بر هم نهاده، فاطمه گفت: **وَأَكْرَبَاهُ** رسول‌الله فرمود که: هیچ کرب و غم بعد از این بر پدر تو نخواهد بود. یعنی اندوه و پریشانی که بر افراد انسان روی می‌نماید به واسطه تعلقات جسمانی است و اکنون قطع علایق بشریت دست داد، ندای **إِرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً** به گوش جان رسید. جان نازنین به جوار رحمت **رَبِّ الْعَالَمِينَ** خواهد شتافت. همه **رَوْح و ریحان و جنت و نعیم** مشاهده گشت، هیچ حسرت و اندوه و **أَلَم** باقی نخواهد ماند!

۱- آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب ارزشمند خود «النص و الاجتهاد» طبع دوم ص ۹۳ تا ص ۹۵ در متن و تعلیقه مطالبی آورده است که حاصلش این است: **وَأَلَمَ فَاطِمَةُ** زهراء سلام‌الله علیها هموزن و هم مقام حضرت مریم دختر عمران است به دلالت نصوص صریحه در اخبار متظافره صحیحه، از جمله روایتی است که ابن عبدالبر در «استیعاب» و غیر او از اعلام صاحب نظران عامه آورده‌اند که رسول خدا **ﷺ** به دیدن فاطمه **رضی الله عنها** در حالی که فاطمه مریض بود به عیادت رفت و فرمود: ای نور چشم من! ای دخترک من! حالت چطور است؟! فاطمه گفت: دردناکم و علاوه طعامی ندارم که بخورم. رسول خدا فرمود: ای دخترکم! آیا راضی نیستی که سیده و سرور و سالار زنان جهانیان باشی؟! گفت: ای پدر جان! پس مریم بنت عمران کجاست؟! فرمود او سید و سالار زنان عالم خود است و تو سید و سرور زنان عالم خودت هستی! آگاه باش که من تو را به شوهری دادم که او سید و سالار است در دنیا و آخرت - تا آخر روایت. ثانیاً فاطمه سلام‌الله علیها از مریم افضل است و افضلیت او بر مریم نزد ائمه عترت طاهره و اولیاء آنها چه از امامیه و غیر امامیه مسلم است. و بر افضلیت وی بر سایر زنان حتی سیده مریم بسیاری از محققین اهل سنت و جماعت تصریح کرده‌اند مانند تقی سبکی، و جلال سیوطی، و بدر، و زرکشی، و تقی مقریزی، و ابن ابی داود، و مناوی بنابر آنچه علامه نبهانی در کتاب «الشرف المؤید» در فضایل زهراء ص ۵۹ آورده است. ثالثاً فاطمه و مریم و خدیجه و آسیه افضل زنان اهل بهشتند. و این خبر را امام احمد از حدیث ابن عباس در ص ۲۹۳ از ج ۱ «مسند» ←

میرخواند مطلب را دنبال می‌کند تا می‌رسد به اینجا که: چون رسول خدا را دفن کردند و جمله یاران از سر خاک برگشتند نخست به در خانه فاطمه زهرا علیها السلام آمده،

← خود آورده و أبو داود در ترجمه خدیجه از «استیعاب» و قاسم بن محمد در ترجمه زهراء ایضاً از «استیعاب» روایت نموده است رابعاً فاطمه و آن سه زن بزرگوار سیده و بهترین زنان جهانیان هستند. این خبر را ابوداود در ترجمه خدیجه با اسناد خود به انس در «استیعاب» آورده است. و عبدالوارث بن سفیان در ترجمه زهراء و خدیجه ایضاً در «استیعاب» روایت کرده است. خامساً فاطمه سیده زنان مؤمنین و یا سیده زنان این امت است. و این خبر را بخاری در ص ۶۴ از جزء ۴ از «صحیح» خود و مسلم در باب فضایل زهراء از جزء دوم از «صحیح» خود، و ترمذی در «صحیح» خود، و صاحب «جمع بین صحیحین» و صاحب «جمع بین صحاح سته» و امام أحمد از حدیث زهراء ص ۲۸۲ از جزء ششم از «مسند» خود، و ابن عبدالبر در ترجمه زهراء از «استیعاب» خود، و محمدبن سعد در ترجمه زهراء از جزء هشتم از «طبقات» خود، و ایضاً در «طبقات» در باب ما قاله النبی فی مرضه، در مجلد ثانی آورده‌اند. و ما اینک این خبر را با لفظ بخاری در آخرین ورقه از کتاب استیدان از جزء چهارم از «صحیح» او در اینجا می‌آوریم: حدیث کرد برای ما موسی از ابوعوانه از فراس از عامر از مسروق که گفت: أم المؤمنین عائشه برای ما روایت کرده و گفت: ما همگی زنان پیغمبر در نزد او جمع بودیم و هیچ یک از ما نبود که نباشد. در این حال فاطمه روی آورد و سوگند به خدا که راه رفتنش عین راه رفتن رسول خدا بود. رسول خدا چون وی را دید، مرحباً گفت: آنگاه در طرف راست و یا چپ خود بنشانند. و سپس با فاطمه به طور پنهانی راز گفت. فاطمه گریه شدیدی کرد. چون رسول خدا وی را گریان یافت، برای بار دوم راز گفت و فاطمه بختیدید. من از میان زنهای رسول خدا به او گفتم: رسول خدا از میان ما همه زنان تو را اختصاص به راز داده است و در عین حال گریه می‌کنی؟ چون رسول خدا برخاست، من از او پرسیدم: رازی که به تو گفت چه بود؟! فاطمه گفت: من راز رسول خدا را افشا نمی‌کنم! چون رسول خدا رحلت نمود من به او گفتم: به حقی که من بر تو دارم، رازی که به تو گفت، چه بود؟! فاطمه گفت: اینک من به تو می‌گویم. اما رازی را که در مرتبه اول گفت آن بود که جبرئیل در هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه می‌داشت و در این سال دو بار عرضه داشته است و من چنین می‌دانم که اجل من نزدیک شده است، پس ای فاطمه خود را به خدا بسپار و صبر را پیشه کن، زیرا که من سلف خوبی بودم و برای تو هستم! فلماذا من گریه کردم گریه‌ای را که تو دیدی. رسول خدا چون مرا گریان دید برای مرتبه دوم به من راز گفت و چنین فرمود: یا فاطمة ألا ترضین أن تكونی سیده نساء المؤمنین، او نساء هذه الأمة؟! و من خندان شدم. باید دانست که این دو روایت را سید شرف‌الدین در کتاب دیگر خود که به نام «الکلمة الغراء» است در ص ۲۴۲ و ص ۲۴۳ ایضاً آورده است.

شرایط تعزیت بجای آوردند.

قرّة العین رسول الله از ایشان پرسید که: پیغمبر را دفن کردید؟! جواب دادند که: آری! فرمود که: چون از دل خود رخصت یافتید که خاک بر آن حضرت پاشیدید؟! آخر او نَبِیُّ الرَّحْمَةِ بود! گفتند: ای دختر رسول خدای! خاطر ما نیز از این صورت ملول و محزون است، اما نسبت به حکم باری سبحانه و تعالی جز انقیاد امر تصور نمی‌گردد.

و در «مَقْصَدِ أَقْصَى» مذکور است که: فاطمه هر ساعت در روی حسن و حسین نگاه می‌کرد و بر یتیمی خود و نامرادی فرزندان خویش ناله و آه می‌کرد، به طوری که آتش از دل خویش می‌انگیخت و خون دل از دیده مردم می‌ریخت، همه احباب و اصحاب به موافقت ایشان می‌گریستند و در مخاطبه خواجه کاینات و خلاصه موجودات این آیات می‌خواندند:

ای خواجه! زین شکسته دلان تاجچه دیده‌ای	کز ما رمیده جای دگر آرمیده‌ای؟
نشناختیم قدر تو ای سایه خدای	زان روی سایه از سر ما در کشیده‌ای
این تنگنای فرش چو در خور تو نبود	مسکن فراز عرش مُعَلَّاً گزیده‌ای
بی بدرقه به کوی وصالش گذشته‌ای	بی واسطه به حضرت خاصش رسیده‌ای
تو مرغ آشیانه قدسی! غریب نیست	گرباز ازین قفس سوی گلشن پریده‌ای
ما را شمامه‌ای بفرست ای گل امید	زان شمه کز ریاض حقایق شنیده‌ای
در کام جان تشنه دلان جرعه‌ای بریز	زان خمر بی‌خمار که از حق چشیده‌ای ^۱

باری گرفتاری و شدت حال رسول خدا در مرض مرگ، عمده به واسطه رحمتی بود که بر مسلمین داشته و اُمت را بدون حامی و سرپرست می‌دیده و نقشه‌های از پیش طرح شده برای به عُنزت درآوردن و خانه‌نشین نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام و

۱- «روضه الصفا» طبع سنگی، جلد دوم، باب رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله. و نیز خواند میر در «حیب السیر» ج ۱، ص ۴۱۹ تا ص ۴۲۲ حالات آن حضرت را در ایام مرض موت ذکر کرده است.

بدون امام و ولی گذاردن امت را خوب ادراک می کرده و می دانسته است.

پیامبر مانند آفتاب روشن ملاحظه می نموده است که: بقاء و پاسداری نبوت خویشتن و برقراری و استحکام قرآن فقط منوط و مربوط به وجود علی بن ابیطالب است، و اینک سران و سرشناسان با نقشه های مرموز کمر بسته اند تا این درخت را از ریشه برکنند و خود در مقام و مسند امامت بنشینند. و وای به حال امت بخت برگشته اگر شخص غیر بصیر و مطلع، زمام امورشان را به دست گیرد، و در این گلستان نور و وحدت و عرفان و معرفت بخواهد زاغ و زغن بر شاخسار بلبل قرار گیرد و طوطی شکرخای بوستان علم و درایت و بصیرت در کنج قفس با بال و پر شکسته زندانی گردد، و جلادان و صیادان تیغ بر کف به نام یار و حامی و معین و ناصح و دلسوز و حمیم بر آریکه امر و نهی و حکومت تکیه زده و نبوت را به حکومت و ریاست ظاهری تبدیل کنند.

أبو بکر و عُمَر و عُثْمَان و عُبَیْدَةُ بن جَرَّاح و مُغْبِرَةُ بن شُعْبَةَ و أَسَیْدُ بن خُضَیْر و خَالِدُ بن ولید و قُنْفُذ بن عُمَیْر و سَالِم مولى أبی حذیفه از افراد معروفی بوده اند که برای درهم کوبیدن نور ولایت، دیوانه وار سر از پا نشناختند.^۱

۱- شیخ مفید در «امالی» طبع جامعه المدرّسین ص ۴۹ و ص ۵۰ با سند متصل خود روایت می کند از مروان بن عثمان که گفت: چون مردم با ابوبکر بیعت کردند علی علیه السلام و زبیر و مقداد داخل خانه فاطمه علیها السلام شدند و از خروج امتناع نمودند. عمر بن خطاب گفت: اضرموا علیهم البیت ناراً «خانه را بر سرشان آتش زنید». زبیر با شمشیر بر آنها خروج نمود. ابوبکر گفت: علیکم بالکلب «این سگ را بگیرید». همه متوجه زبیر شدند پای زبیر بلغزید و روی زمین افتاد و شمشیر از دستش رها شد. ابوبکر گفت: شمشیر را به سنگ بزنید، آنقدر آن را به سنگ زدند تا شکست. و علی بن ابیطالب علیه السلام از منزل بیرون آمده و به سمت عالییه روان شد (نواحی اطراف مدینه را از قراء و قصبات تا برسد به تهمه از جانب نجد عالییه گویند و اطراف پائین تر از آن را سافله نامند). در راه او را ثابت بن قیس بن شماس دیدار کرد و گفت: ما شأنک یا أبا الحسن؟! «وضعیت چطور است ای ابوالحسن؟!». حضرت فرمود: أرادوا أن یُحرقوا علیّ بیته و ابوبکر علی المنبر یبایع و لا یدفع عن ذلك و لا ینکره! «خواستند خانه ام را بر سرم آتش زنند، و ابوبکر بر روی

ابن ابی الحدید می‌گوید: افرادی که با عَمْر و جماعتش وارد خانه فاطمه شدند عبارت بودند از: اُسَید بن حُضَیْر و سَلَمَة بن سَلَامَة بن قُرَیْش، و قَیسُ بن شماس، و عبدالرَّحمن بن عَوْف، و مُحَمَّد بن مَسْلَمَة و این همان کسی است که شمشیر زُبَیْر را گرفت و شکست.^۱

اینها مردمان معروف و مشهور و سرشناس بودند که با اقدامشان، توده عوام مردم، گول خورده و چون سیاهی لشگر به دنبالشان دویدند. حرکت به سوی کفر و ضلالت و ارتداد از محور ولایت که روح و حقیقت نبوت بود، فقط توسط چند نفر صورت گرفت و بقیه مردم چون هَمَج رَعَاغ از آنها پیروی نمودند.

پیامبر در بستر مرگ برای نوجوانی به نام اُسَامَه لوای جنگ می‌بندد و او را فوراً مأمور به خروج از مدینه می‌کند و امر حتمی و جدی صادر می‌نماید که: تمام این وجوه و سرشناسان، که یکایک نام می‌برد، باید در تحت لوای اُسَامَه بیرون روند. این تأکید و ابرام و اصرار بعد از اصرار، و لعنت بر تخلف کنندگان از لشکر اُسَامَه با این فوریت و تشدید فقط و فقط برای آن است که رسول خدا که خود را در آستانه مردن می‌بیند، مدینه را از شر وجود این مدعیان و دایگان مهربانتر از مادر خالی کند و زمینه را به تمام معنی برای برقراری و استقرار حکومت و ولایت امیرالمؤمنین

← منبر است و مردم با او بیعت می‌کنند، و از آتش زدن خانه منعی نمی‌نماید و آن را ناپسند نمی‌دارد!» ثابت بن قیس به حضرت گفت: لا تفارق کفّی یدک حتّی اُقْتل دونک! «من دستم را از دست تو جدا نمی‌کنم تا در نصرت تو کشته شوم!» هر دو به مدینه برگشتند که دیدند فاطمه علیها السلام در خانه خود ایستاده است و خانه خالی است و هیچ یک از آن قوم در منزل نیست و می‌گفت: لا عَهْدَ لى ب قوم اسوأ محضراً منکم، ترکتم رسول الله صلی الله علیه و آله جنازه بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم تستأمرونا و صنعتم بنا ما صنعتم و لم تروا لنا حقاً «من هیچ به یاد ندارم گروهی را که حضورشان و برخوردشان از شما زشت‌تر باشد! شما جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر روی دست ما گذاردید و امر امارت را خودتان در میان خود بریدید و قاطعانه تحکیم نمودید بدون آنکه از ما امیری بخواهید (و یا با ما در این امر مشورت نمائید) و با ما این گونه عمل کردید که کردید و حقّی برای ما ندیدید.»

۱- «شرح نهج البلاغه» ۴ جلدی، ج ۲، ص ۱۹.

علی بن ابیطالب رضی الله عنه آماده و مهیا سازد تا امر خلافت بدون هیچ منازعی بر او تحقق گیرد و خاری سدّ راه نباشد.

آیا حرکت دادن این سپاه عظیم به سرداری نوجوانی همچون اسامه که پیران و سالخوردهگان را در زیر پرچم و فرمان او قرار داده و به فوریت امر به حرکت و خروج می‌کند، جز این غرض و منظور، محملی دارد؟^۱

ابن سعد در «طبقات» می‌گوید: در اواخر ماه صفر از سنه دهم از هجرت روز چهارشنبه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابتدای مرضش بود که تب کرد و سردرد گرفت. چون روز پنجشنبه شد با دست خود لوائی برای اسامه بست و گفت: در راه خدا جنگ کن و با کافرین به خدا مقاتله نما!

اسامه از مدینه بیرون رفت و در جُرف آماده جمع‌آوری سپاه شد. رسول خدا از هیچ یک از وجوه و سرشناسان صرف‌نظر ننمود مگر آنکه او را به این غزوه و تحت لوائی اسامه فرا خواند که میانشان ابوبکر، و عمر بن خطاب، و ابو عبیده جراح، و سعد بن ابی وقاص، و سعید بن زید، و قتاده بن نعمان، و سلمه بن اسلم بن خریش بودند. در اینجا جمعی سخن به اعتراض گشودند و گفتند: این نوجوان را بر مهاجرین اولین امارت و ریاست می‌دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت خشمگین شد و در حالی که دستمالی بر سر بسته بود و قطیفه‌ای بر دوش افکنده بود بیرون شد و بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و سپس گفت:

أَمَا بَعْدُ! ای مردم این گفتار چه سخنی است که از بعضی از شما درباره امارت اسامه به من رسیده است؟! شما که اکنون بر امارت او به من طعن می‌زنید و ایراد

۱- در «غایة المرام» ص ۶۰۲ تا ص ۶۰۶ باب ۷۵ و ۷۶ از طریق عامه دوازده حدیث و از طریق خاصه یک حدیث درباره جیش اسامه آورده است که رسول خدا در آن ابوبکر و عمر و عثمان و ابو عبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحة و زبیر و غیرهم را قرار داده بودند؛ و درباره آنان که از جیش اسامه تخلف نمودند، و درباره گفتار رسول خدا که: إذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الأخير منهما، و این درباره ابوبکر روایت شده است، ذکر نموده است.

می‌گیرید، همانهایی هستید که قبلاً بر امارت پدرش زید بن حارثه طعن زده، خرده می‌گرفتید! سوگند به خدا او لایق امارت بود و اینک پسرش پس از او لایق امارت است، و اُسامه از محبوبترین مردمان نزد من است. اُسامه و پدرش حقاً نشانه و علامت هر خیری هستند. شما سفارش و وصیت مرا در باره وی به خوبی بپذیرید! چون اسامه از خوبان شماست^۱.

این بگفت و از منبر فرود آمد و این در روز شنبه بود...

کم‌کم حال پیغمبر سنگین می‌شد و پیوسته می‌فرمود: **أَنْفِذُوا بَعَثَ أُسَامَةَ**^۲ «سپاه اسامه را حرکت دهید! سپاه اسامه را روان سازید! سپاه اسامه را بیرون برید!»

ابن هشام در «سیره» آورده است که: رسول خدا ﷺ دید که مردم در حرکت به سوی جیش اسامه کندی می‌نمایند. در حالی که در شدت مرض خود بود دستمالی بر سر بسته، و از منزل بیرون شد، تا بر روی منبر نشست؛ و مردم گفته بودند درباره امارت اسامه: جوان تازه‌ای را بر تمام مهاجرین و انصار حاکم کرده است. پیامبر حمد و ثنای خداوندی را بجای آورده آن طور که خداوند سزاوار حمد و ثنا بود، و سپس گفت: ای مردم لشگر اسامه را حرکت دهید! سوگند به جان خودم که شما همین ایرادی را که درباره پدرش داشتید درباره او دارید. او مرد لایقی است برای

۱- ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۲۴۸ تا ص ۲۵۰ در تحت عنوان ما قال رسول الله ﷺ فی مرضه لأُسامَةَ بن زید رحمه الله، پنج روایت درباره تأکید و اصرار حضرت رسول اکرم به اُسامه در تجهیز جیش روایت کرده است و از جمله همین روایت است و از جمله روایتی با سند خود از عروة بن زبیر ذکر می‌کند که او گفت: رسول خدا ﷺ اسامه را برای جنگ برانگیختند و او را امر کردند تا با اسبان جنگی تا بقاء همان جایی که پدرش و جعفر کشته شده بودند برود. اسامه و اصحابش مجهز حرکت شدند و لشکرگاه خود را در جُرف قرار دادند. در این حال پیامبر مریض شد و بر حال مرض بود سپس فی الجمله راحتی در خود احساس کرد، در این حال دستمالی بر سر بسته از منزل بیرون رفت و گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ أَنْفِذُوا بَعَثَ أُسَامَةَ**. - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ فَاسْتَوِزَّ بِهِ فَتَوَفَّى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ . «ای مردم! جیش اسامه را حرکت دهید! سه بار فرمود. آنگاه داخل منزل شد، و از شدت درد بیهوش شد و از دنیا رحلت کرد.»

۲- «طبقات» طبع بیروت ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۹۰.

ریاست لشگر همانند پدرش که لایق بود^۱.

آنگاه رسول خدا ﷺ از منبر پائین آمد و مردم در رفتن و تجهیز لشکر سرعت کردند^۲.

ابن سعد با سند خود از ابوسعید خُدَری از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: اِنِّي اَوْشِكُ اَنْ اُدْعَى فَاَجِيبَ، وَ اِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلَيْنِ : كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِي، كِتَابُ اللّٰهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِّنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ وَ عِثْرَتِي اَهْلُ بَيْتِي. وَ اِنَّ اللّٰطِيفَ الْخَبِيرَ اَخْبَرَنِي: اَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْوَحْضَ، فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا! ^۳

۱- «السيرة النبوية» طبع بیروت، دار إحياء التراث العربی، ج ۴، ص ۲۹۹ و ص ۳۰۰ و «تاریخ طبری» طبع استقامت، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲- «طبقات» ابن سعد، طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۹۴.

۳- از ادله عظمت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که او را رسول خدا ﷺ در هیچ لشگری تحت فرمان کسی قرار نداد و در هر لشگری که او را می‌فرستاد، فرمانده بود. در سپاهی که برای فتح خیبر ابوبکر و سپس عمر را فرمانده کرد و آنها پا به هزیمت و فرار نهادند، امیرالمؤمنین علیه السلام نبود. اما فردا که فرمود: علم جنگ را به کسی می‌دهم که فرار نیست و کزار است و محب و محبوب خدا و رسول خداست، و به علی علیه السلام داد و او را فرمانده نمود، ابوبکر و عمر را در زیر لوای آن حضرت مأمور کرد. در سریه اسامه بن زید که وجوه و اعلام مهاجرین و انصار را تحت فرمان و مأمور امر اسامه نمود امیرالمؤمنین علیه السلام را مأمور نکرد. و این برای آن بود که به همه نشان دهد اسامه هفده ساله - و یا هجده ساله و یا نوزده ساله، و یا بیست ساله، و هیچ‌کس از این مقدار بیشتر نگفته است - را فرمانده کرده و دیگران را از قابلیت فرماندگی انداخته است. در اینجا می‌بینیم ابن ابی الحدید معتزلی در قصیده راثیه خود که از قصائد سبع علویات است در مقام افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید:

و لا كان في بعث ابن زيد مؤمراً	عَلَيْهِ لِيُضْحِيَ لَابْنَ زَيْدٍ مُّؤَمَّرًا
و لا كان يوم الغار يهفؤ جنائهُ	حِذَارًا وَ لا يَوْمَ الْعَرِيشِ تَسْتَرًا
و لا كان معزولاً غداة براءة	وَ لا فِي صَلْوَةِ أُمَّ فِيهَا مُؤَخَّرًا
فتى لم يعرق فيه ثيم ابن مرة	وَ لا عَبَدَ اللَّاتِ الْخَبِيثَةَ أَغْصَا
إمام هدى بالقرص أتر فاقضى	لَهُ الْقُرْصُ رَدَّ الْقُرْصِ أَيْضَ أَزْهَرَا
بِزاجمه جبريل تحت عباءة	لَهَا قَبْلُ: كَذَا الصِّيدِ فِي جَانِبِ الْفَرَا

←

«نزدیک است که من از طرف پروردگارم دعوت شوم و اجابت کنم، و من در میان شما دو متاع نفیس و گرانبه باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترت خود را! کتاب خداوند که ریسمانی است که میان آسمان و زمین کشیده شده است، و عترت من که اهل بیت من می‌باشند. و تحقیقاً خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که: آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. اینک شما بنگرید که چگونه حق مرا در این دو یادگار بجا مانده، رعایت می‌کنید؟!»

شیخ مفید در «ارشاد» گوید: و از اموری که بر فضیلت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام می‌افزاید و او را به جلالت رتبه و منزلت اختصاص می‌دهد، امور مختلف و

← (از قصیده دوم ابن ابی الحدید، با شرح سید محمد صاحب «مدارک» که با معلقات سبعة و قصیده برده در یک مجموعه طبع سنگی شده است.)

در اینجا ابن ابی الحدید در برابر مثالب ابوبکر، مناقب آن حضرت را می‌شمرد و می‌گوید که او در سپاه أسامة بن زید که او را رسول خدا امیر قرار داده بود قرار نگرفت تا اسامه امیر وی باشد. و در وقت هجرت که امیرالمؤمنین تا صبح در بستر پیامبر خسید و ابوبکر در غار به پیغمبر پیوست و قلبش از ترس می‌تپید، دلش نپدید. و در جنگ بدر که امیرالمؤمنین به تنهایی سی و پنج نفر را کشت و سی و پنج نفر دیگر را مسلمانان با معاونت ملائکه کشتند، و ابوبکر در سایبانی که برای پیغمبر درست کرده بودند و خود را پنهان نموده بود؛ امیرالمؤمنین خود را پنهان نکرد. و در وقتی که ابوبکر را برای ارسال سوره برائت به مکه فرستاد و سپس او را عزل نمود و مأموریت را به امیرالمؤمنین داد، امیرالمؤمنین را معزول نساخت و هرگز در نماز جماعت مؤخر قرار نگرفت. علی آن جوانمردی است که رگ و ریشه تیم بن مره در خون او نبوده چون از طائفه و قبیله ابوبکر نبود، و رگ و ریشه اجداد رسول خدا در او بود، و او در زمانهای دراز و عصرهای متوالی همانند ابوبکر در مقابل بت لات خیث به سجده در نیامد و آن را نپرستید. علی پیشوا و امام هدایت است که در حال افطار قرص نان خود را به سائل داد و بدین سبب قرص خورشید سپید و درخشان برای او برگشت. علی کسی است که در روز مباحله با نصاری نجران پیامبر او را با خود و فاطمه و حسنین علیهم السلام در زیر کسای یمانی برد و جبرائیل نیز خود را در زیر کسا داخل کرد و به افتخار همنشینی با وی مفتخر آمد. بدین جهت است که علی جامع فضایل و مناقب است، چنانچه در مثل مشهور آمده است که: تمام و کمال تمام صیدها و شکارهای خوش خوراک صحرائی را که بخواهی بیابی آن را در داخل شکم حمار وحشی جستجو کن که از همه لذیذتر و شکارش مشکل تر است.

متعددی است که بعد از حجّة الوداع برای رسول الله رخ داد و قضایا و حوادثی است که به قضا و قدر خداوندی اتفاق افتاد. از جمله آنکه چون رسول الله دانست که ارتحالش از این جهان نزدیک است بنابراین آنچه را که بیانش لازم بود برای امت خویش بازگو کرد؛ فلذا برای خود قائم مقام و خلیفه‌ای در میان مسلمین قرار داد و آنها را از اختلاف و فتنه پس از خود بر حذر داشت، و اکیداً آنان را به تمسک به سنت خود و اجماع و اتفاق توصیه و سفارش نمود، و بر اقتداء به عترت خود و اطاعت و نصرت و حراست و محافظت از آنها، و اعتصام و تمسک به ایشان در دین توصیه نمود، و از مخالفت و کناره‌گیری بر حذر داشت. و از جمله بیاناتی که به اتفاق و اجماع بیان فرمود و روایات بر آن دلالت دارد این است که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ. أَلَا وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونَنِي فِيهِمَا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ تَبَّأَنِي أَتُهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَلْقَيَانِي. وَ سَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ فَأَعْطَانِيهِ. أَلَا وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُهُمَا فِيكُمْ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَفَرَّقُوا، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ!

أَيُّهَا النَّاسُ! لَا أَفِيئَتُكُمْ بَعْدِي تَرْجِعُونَ كُفَّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ! فَتَلْقَوْنِي فِي كِتَابَةِ كَبْحَرِ السَّيْلِ الْجَرَّارِ! أَلَا وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِي وَ وَصِيِّي، يُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَثْرِيهِ.

وَ كَانَ ﷺ يَقُومُ مَجْلِساً بَعْدَ مَجْلِسٍ بِمِثْلِ هَذَا الْكَلَامِ وَ نَحْوِهِ.

«ای مردم! من جلودار شما هستم و پیشاپیش شما می‌روم، و شما پس از من بر من در کنار حوض کوثر وارد می‌شوید! آگاه باشید که من از دو چیز ذیقیمت و پربها از شما مواخذه می‌کنم، پس بنگرید که چگونه مرا در آن دو حفظ نموده، شرائط خلافت را بجای می‌آورید؟! چون خدای لطیف و خبیر به من خبر داده است که آن دو از هم تفرق پیدا نمی‌کنند تا مرا دیدار کنند، و من از خدایم این تمنی را نموده‌ام و او مسئله مرا برآورده و خواهم را به من عطا نموده است. آگاه باشید که من آن دو چیز را در میان شما باقی گذاردم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند،

شما از ایشان سبقت نگیرید که متفرّق و متشتّت می‌گردید، و از آنها عقب نیفتید و عمداً کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید، و شما به آنان چیزی را نیاموزید چرا که از شما داناترند.

ای مردم من پس از خودم شما را چنین نیابم که به کفر برگشته و بعضی گردن دیگر را بزیند آنگاه در میان سپاهی همانند دریای سیل خروشان مرا دیدار کنید! آگاه باشید که علی بن ابیطالب برادر من و وصی من است، بعد از من با مردم برای قبول مفاد و تأویل قرآن جنگ می‌کند همان طور که من برای قبول ظاهر و تنزیل آن جنگ نموده‌ام.

و رسول خدا ﷺ پیوسته در مجلسی پس از مجلس دیگر این گفتار را تکرار نموده و تذکر می‌داد.

سپس پرچم امارت را برای اُسامة بن زید بن حارثه بست، و به او امر کرد تا با تمامی امت حرکت کند، و به سوی همان جایی که پدرش در بلاد روم شهید شد، برسد. و رأی رسول الله بر این شد که جماعتی از متقدمان از مهاجرین و انصار در عسکر اسامه باشند، تا اینکه هنگام رحلتش در مدینه کسی نباشد تا در ریاست اختلاف کند و طمع بر تقدّم در ریاست بر مردم داشته باشد، و امر خلافت و امامت برای آن کسی که خودش معین کرده است، محکم و مستحکم گردد و مُنازعی در این بین پیدا نشود.

رسول خدا ﷺ روی همین منظور عقد امارت را برای اسامه بست و در بیرون رفتن مخالفان و إخراجشان از مدینه جدّ و جَهد داشت و اُسامه را مأمور نمود که مُعسّکَر خود را در یک فرسخی (جُرْف) خارج مدینه قرار دهد و مردم را تحریض و ترغیب بر خروج می‌نمود و از دو دلی و تلوّن و کندی و سستی جدّاً منع می‌نمود.

رسول خدا در همین امر بود که مرضی که در آن رحلت کرد به او عارض شد. و

چون احساس مرض مرگ نمود دست علی را گرفت و به دنبال او جماعتی از مردم بودند و متوجه به سوی بقیع شد و به همراهانش گفت: من مأمور شده‌ام برای مردگان بقیع استغفار کنم. مردم با پیامبر آمدند تا در میان قبور بقیع رسیدند. پیامبر گفت: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، لِيَهْنُتُكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ مِمَّا فِيهِ النَّاسُ! أَقْبَلْتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ أَوْلَهَا آخِرَهَا. «سلام بر شما خفتگان در میان قبرها! گوارا باد برای شما سعادت و نجاتی که با آن از دنیا رفته‌اید و به فساد و فتنه امروز مردم مبتلا نشدید! فتنه‌ها همانند پاره‌های سیاه شب ظلمانی روی آورده است که آخرین آنها به دنبال و پیرو اولین آنهاست!»

پس از آن رسول خدا ﷺ برای اهل بقیع استغفار و طلب غفران طولانی نمود و روی به امیرالمؤمنین علیه السلام کرده گفت: جبرائیل در هر سال قرآن را یکبار عرضه می‌داشت و در امسال دوبار عرضه داشته است و من محملی برای آن نمی‌یابم مگر

۱- علامه آیه‌الله سیّد عبدالحسین شرف‌الدین عاملی در «الفصول المهمّة» طبع دوم، ص ۸۶ گوید: روزی که رسول اکرم ﷺ جیش اسامه را تجهیز کردند و مرتب نمودند و وجوه مهاجرین و انصار مثل ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سعد و امثالهم را در آن نهادند، چهار شب به آخر ماه صفر (۲۶ صفر) از سنه یازدهم هجرت بوده است. و فردای آن روز (۲۷ صفر) اسامه را طلبیدند و فرمودند: برو به سوی مقتل پدرت و با اسبان غازی آن زمین را فراگیر، من تو را امیر بر این لشکر قرار دادم. و در فردای آن روز (۲۸ صفر) مرض بر رسول خدا ﷺ روی داد و تب کرد، و در روز (۲۹ صفر) رسول خدا دید که آن جماعت در حرکت سنگینی می‌کنند حضرت به سوی آنان بیرون شد و آنها را بر سیر و حرکت ترغیب نمود و با دست مبارک خود، لواء جنگ را برای اسامه بست. و در ص ۸۷ گوید: جیش اسامه تا روز دهم شهر ربیع الأول از حرکت کنده و خودداری کرد تا حضرت در این روز که روز شنبه بود و دو روز به ارتحالش مانده بود، دستمال بر سر بسته و با حالت شدت مرض بیرون رفت و خطبه خواند و با حال غضب آنان را در طعن بر امارت اسامه نکوهش و سرزنش فرمود:

و در ص ۸۸ گوید: در روز ۱۲ ربیع الأول اسامه با عمر و ابو عبیده به مدینه برگشتند در حالی که آنحضرت در حال جان دادن بود. فرجع الجیش باللّواء إلى المدینة.

أقول: این بنا بر مشهور نزد عامّه است ولیکن خاصّه رحلت آنحضرت را در روز ۲۸ از ماه صفر گفته‌اند.

رسیدن اجل و مردنم را.

و سپس فرمود: ای علی! مرا مخیر گردانیدند میان خزائن دنیا و جاودان زیستن در دنیا و میان بهشت، و من لقاء پروردگارم و بهشت را اختیار نمودم. چون مرگ من فرارسید، مرا غسل بده و عورت مرا بپوشان، زیرا اگر کسی چشمش بدان افتد کور می شود.

در این حال رسول خدا به منزل مراجعت نمود و سه روز به حالت تب گذرانند، و سپس در حالی که سر خود را با دستمالی بسته بود و با دست راست بر امیرالمؤمنین علیه السلام و بر دست چپ بر فضل بن عباس تکیه داده بود به سوی مسجد روان شد و بر منبر بالا رفت و بروی آن نشست و گفت:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! قَدْ حَانَ مِنِّي حُقُوقٌ مِّنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي عِدَّةٌ فَلْيَأْتِنِي
أَعْطِهِ إِيَّاهَا! وَمَنْ كَانَ لَهُ عَلَىَّ دَيْنٌ فَلْيُخْبِرْنِي بِهِ! مَعَاشِرَ النَّاسِ! لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ
شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ! أَيُّهَا النَّاسُ! لَا يَدْعِي مُدَّعٍ وَلَا يَتَمَتَّى
مُتَمِّنًّا، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَّعَ رَحْمَةٍ، وَلَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ. اللَّهُمَّ
هَلْ بَلَّغْتُ؟! ^۱

«ای جماعت مردم نزدیک است که من از میان شما پنهان شوم! به هر کس که وعده‌ای داده‌ام بیاید وعده‌اش را بدهم. و کسی که از من طلبی دارد مرا اعلام نماید! ای جماعت مردم! میان خدا و مردم واسطه و سببی نیست که خداوند بدان علت خیری را بدون عنایت کند و یا شرّی را از او برگرداند، مگر عمل. ای جماعت مردم!

۱- این روایت را ابن ابی‌الحدید نیز در «شرح نهج البلاغة» خود از طبع مصر در داراحیاء الکتب العربیة الکبری، ج ۲، ص ۵۶۱ در شرح خطبه شماره ۱۹۵ از «نهج البلاغة» روایت نموده است و آن خطبه در دعوت آن حضرت است به جهاد مردم و بیان منزلت و خصوصیت خود نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و کیفیت مرگ رسول خدا و هبوط و صعود فرشتگان. و خطبه با این عبارت شروع می‌شود: وَلَقَدْ عَلِمَ الْمَسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله: أَنِّي لَمْ أَرِدْ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ.

بنابراین هیچ مدّعی نمی‌تواند ادّعا کند و هیچ آرزومندی نمی‌تواند آرزو داشته باشد که وی بدون عمل به جهت دیگری به بهشت می‌رود و یا از جهنّم برکنار می‌شود. قسم به آن خدائی که مرا به حقّ برانگیخته است، چیزی نمی‌تواند نجات دهد مگر عمل انسان توأم با رحمت خداوند. و اگر من هم گناه کنم سقوط می‌کنم. بار پروردگارا! تو گواه باش که آیا من تبلیغ کردم و آنچه بر عهده داشتم رساندم؟!^۱»

پس از این خطبه، پیغمبر اکرم ﷺ از منبر به زیر آمد و با مردم نماز خفیفی ادا کرد و داخل منزلش شد و در آن وقت، در حجرهٔ امّ سلمه بود، و یکروز یا دو روز در آنجا توقّف فرمود. آنگاه عائشه به سوی امّ سلمه - رضی الله عنها - آمد، و از او درخواست کرد تا رسول خدا را به حجرهٔ خود برد و خود مباشرت مرض او کند، و از سایر زنان رسول الله نیز درخواست کرد، همگی اذن دادند، و رسول خدا به حجره‌ای که عائشه در آن سکنی داشت منتقل شد، و چند روز مرضش به طول انجامید و شدّت کرد. بلال هنگام نماز صبح آمد و رسول الله ﷺ در تاب مرض بود، بلال ندا کرد: الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ. رسول خدا از ندای بلال متوجّه موقع نماز شد و گفت: بعضی از مردم با مردم نماز بخوانند. من الآن به توجّه نفس خویش

۱- در «غایة المرام» ص ۲۱۷ و ص ۲۱۸ حدیث اول از خاصّه از شیخ صدوق با سند متصل خود از حذیفه بن اُسَید روایت می‌کند که گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌فرمود: معاشر الناس! اِنِّی فَرَطُکُمْ و اَنْتُمْ وَاَرْدُونَ عَلَیَّ الْحَوْضِ، حَوْضًا مَا بَیْنَ بَصْرَی وِ صَنْعَاءَ، فِیْهِ عَدَدُ النُّجُومِ قَدْحَانِ مِنْ فِضَّةٍ، و اِنِّی سَأَلْتُکُمْ حَتّٰی تَرْدُونَ عَلَیَّ الْحَوْضَ عَنِ النَّقْلِیْنِ، فَانظُرُوا کَیْفَ تَخْلُقُوْنِی فِیْهِمَا؟ النُّقْلُ الْاَکْبَرُ کِتَابُ اللّٰهِ سَبَبُ طَرَفِ بَیْدِ اللّٰهِ و طَرَفِ بَیْدِکُمْ، فَاسْتَمْسِکُوا بِه و لَنْ تَضَلُّوْا و لَا تَبْدَلُوْا فِی عِتْرَتِیْ اَهْلِ بَیْتِیْ فَانِّه قَدْ نَبَّأَنِی اللّٰطِیْفُ الْخَبِیْرُ اَنْهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ. مَعَاشِرَ اَصْحَابِیْ! کَأَنْیَ عَلِیَّ الْحَوْضِ اَنْتَظِرُ مَنْ یَرِدُ عَلَیَّ مِنْکُمْ؛ و سَوْفَ تَوْخِرُ اُنَّاسٌ دُوْنِیْ فَاَقُوْلُ یَا رَبِّ! مَتّٰی و مِنْ اُمَّتِیْ. فِیْقَالَ: یَا مُحَمَّدُ هَلْ شَعَرْتَ بِمَا عَمِلُوْا؟ اِنَّهُمْ مَا رَجَعُوْا بِعَدِّکَ یَرْجِعُوْنَ عَلَیَّ اَعْقَابِهِمْ. ثُمَّ قَالَ: اَوْصِیْکُمْ فِی عِتْرَتِیْ خَیْرًا و اَهْلِ بَیْتِیْ. فَقَامَ اِلَیْهِ سَلْمَانٌ فَقَالَ: یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ! مَنْ الْاِثْمَةُ بِعَدِّکَ؟ اَمَّا هُمْ مِنْ عِتْرَتِکَ؟ فَقَالَ: هُمُ الْاِثْمَةُ مِنْ بَعْدِیْ مِنْ عِتْرَتِیْ عَدَدُ نَقَبَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ تَسْعَةَ مِنْ صُلْبِ الْحَسَنِ، اَعْطَاهُمُ اللّٰهُ عِلْمِیْ و فَهْمِیْ، فَلَاتَعْلَمُوْهُمْ فَاَنْتُمْ اَعْلَمُ مِنْکُمْ، و اَتَّبِعُوْهُمْ فَاَنْتُمْ مَعَ الْحَقِّ و الْحَقُّ مَعَهُمْ الْعَلَّیْلَةُ. .

مشغولم. عائشه گفت: امر کنید ابوبکر نماز کند، حفصه گفت: امر کنید عمر نماز کند.

رسول خدا ﷺ چون دید این دو نفر در حالی که هنوز خودش زنده است این طور حریصند در اینکه آوازه پدر خود را بلند کنند و جلال و عظمتش را بنمایانند، و مفتون و شیفته این نام و نشان هستند، فرمود: **أَكْفُنْ فَإِنَّكَ نَصُوبٌ حَيَاتُ يُوسُفَ!** «دست از این شخصیت طلبی بردارید، شما تحقیقاً مانند زنان فتنه‌گر زمان یوسف می‌باشید که هر یک در پنهانی برای یوسف پیغام عمل شنیع و مراوده فرستادند!»

پیامبر خدا ﷺ از ترس آنکه مبادا یکی از آن دو نفر با مردم نماز بخوانند، خود برخاست که به مسجد برود. پیامبر آن دو را امر کرده بود که با اسامه از مدینه خارج گردند، و خبری از تخلف آنها نداشت. اما چون از عائشه و حفصه آن گفتارشان را شنید، دانست که آنها از امر وی تخلف نموده‌اند.

پیامبر ﷺ در رفتن به مسجد مبادرت کرد برای آنکه فتنه را بخواباند و شبهه را زایل نماید. و چون ایستاد از شدت ضعف قدرت آن را نداشت که بر روی زمین قرار گیرد. دستهای او را علی بن ابیطالب رضی الله عنه و فضل بن عباس گرفتند و او بر آنها تکیه داده و در حالی که از شدت مرض و ضعف پایهای مبارکش بر زمین کشیده می‌شد داخل مسجد شد.

چون داخل مسجد شد، دید ابوبکر مبادرت به نماز کرده است و در محراب ایستاده است. حضرت با دست خود اشاره فرمود که: عقب برو! ابوبکر عقب رفت، و رسول خدا جای او ایستاد و تکبیر گفت و همان نمازی را که ابوبکر خوانده بود از اوّل شروع کرد و اعتنائی بر مقداری از نماز که ابوبکر خوانده بود ننمود.

چون رسول خدا به منزل بازگشت ابوبکر و عمر را با جماعتی که در مسجد حضور داشتند نزد خود فراخواند، و سپس فرمود: **أَلَمْ أَمُرْكُمْ أَنْ تُنْفِذُوا حَيْثَ أَسَامَةُ؟!** «آیا من به شما امر نکردم که لشکر اسامه را روان سازید؟!»

گفتند: بلی یا رسول الله! «آری ای رسول خدا!»

حضرت فرمود: **فَلِمَ تَأَخَّرْتُمْ عَنْ أَمْرِي؟!** «پس چرا از اجراء امر من تأخیر کردید؟!»

ابوبکر گفت: من خارج شدم پس از آن برگشتم تا دیدار و عهدم را با تو تجدید نمایم! عمر گفت: من از مدینه بیرون نرفتم برای آنکه دوست نداشتم احوال تو را از قافله بپرسم!

رسول خدا ﷺ فرمود: **تَقْدُوا جَيْشَ أُسَامَةَ! تَقْدُوا جَيْشَ أُسَامَةَ!** سه بار فرمود: «جیش اسامه را بیرون برید! جیش اسامه را حرکت دهید.» و سپس از ناراحتی و تعب‌ی که پیدا کرده بود و از غصه و آسفی که بر وی عارض شده بود، بیهوش شد.^۱ لحظه‌ای بیهوش ماند و مسلمین صدا به گریه بلند کردند و ناله و زاری از زنان و اولاد آن حضرت و زنان مسلمین و جمیع حضار از مسلمانان بالا گرفت. در این حال رسول خدا ﷺ به هوش آمد و نگاهی به آنها نمود و گفت: **اِثْنُونِي بِدَوَاةٍ وَ كَتِفٍ لِأَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ أَبَدًا!** «دوات و کتف برای من بیاورید تا من برای شما نوشته‌ای بنویسم که در اثر آن ابداً گمراه نشوید!»

در این حال نیز پیامبر بیهوش شد. بعضی از حاضران برخاستند تا دوات و کتفی بیاورند. عُمَرُ گفت: **ارْجِعْ فَإِنَّهُ يَهْجُرُ!** «برگرد! او هذیان می‌گوید.» آن مرد برگشت و

۱- آیه‌الله سید شرف‌الدین عاملی در «الفصول المهمّة» طبع دوم ص ۹۰ گوید: اسامه هفده ساله بود که رسول خدا وی را بر آنان امارت داد بنابر قول اظهر. و گفته شده است: هجده ساله، و گفته شده است: نوزده ساله، و گفته شده است بیست ساله. و کسی نگفته است که از بیست سال بیشتر داشته است. رسول اکرم این جوان نوحاسته را امیر آنها نمود برای آنکه گردن بعضی از گردنکشان را بپیچد و سرکشی و شوموسی (چموشی) چموشان و قلداران را برگرداند و زمینه امن و ایمنی فراهم آورد برای آینده که در صورت تأمیر یکی از آنان تنافس و نزاعی پیدا نشود. اما ایشان به خوبی از تدبیر رسول خدا آگاه بودند، و ولأدر تأمیر اسامه طعن زدند، و ثانیاً از سیر و حرکت با وی تشاقل ورزیدند، و ثالثاً از جُرُف تجاوز نکردند تا رسول خدا به پروردگارش ملحق شد، و رابعاً اهتمام نمودند تا بعث اسامه را لغو کنند و لواء برافراشته را بکشایند و فرود آورند و اسامه را عزل نمایند، و خامساً افراد کثیری از ایشان از معیت و همراهی با اسامه تخلف نمودند. این پنج مورد است که در این سرّیه نصوص صریح رسول الله و تأکید جلی او را زیر پا گذاشتند و رأی خود را در این گونه از امور سیاسی بر رأی رسول خدا مقدم داشتند و اجتهاد روشن در برابر تعبد و نص نمودند.

حاضران در مجلس از کوتاهی کردن در احضار دوات و کتف پشیمان بودند و در میان خود زبان به ملامت یکدیگر گشوده می‌گفتند: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. ما از مخالفت امر رسول خدا ترسناکیم.

چون رسول خدا به هوش آمد، بعضی گفتند: اینک برای تو دوات و کتف بیاوریم ای رسول خدا؟!

فرمود: **أَبْعَدَ الَّذِي قُلْتُمْ؟! لَا، وَلَكِنِّي أَوْصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي حَيْرًا**. «آیا پس از آنچه گفتید؟! نه، ولیکن من به شما سفارش می‌کنم که با اهل بیت من به خوبی عمل کنید!» پیامبر روی خود را از آن مردم برگردانید. آنها برخاستند و عباس و فضل بن عباس و علی بن ابیطالب علیهم‌السلام و اهل بیت او فقط باقی ماندند.

عباس گفت: اگر امر امارت پس از تو در ما مستقر می‌شود ما را بدان بشارت بده و اگر می‌دانی که ما محکوم امارتهای غیر خواهیم شد، سفارش ما را به آنها بنما! رسول خدا فرمود: **أَنْتُمْ الْمُسْتَضَعْفُونَ مِنْ بَعْدِي!** «شما بعد از من مورد تعدی و ستم قرار خواهید گرفت.» و دیگر رسول خدا سکوت کرد.^۱

جماعت حاضر برخاستند و از حیات رسول الله مایوس شده و در حال گریه بیرون رفتند.^۲

۱- شیخ مفید در «امالی» طبع جامعه المدرّسین، ص ۲۱۲ با سند متصل خود از زیدبن علی بن الحسین از پدرش علیه‌السلام روایت کرده است که گفت: رسول خدا در مرضی که با آن رحلت نمود، سرش را در دامن امّ الفضل گذارد و بیهوش شد، قطره‌ای از قطرات اشک امّ الفضل بر گونه رسول خدا افتاده چشمان خود را گشود و گفت: **مَالِكُ يَا أُمَّ الْفَضْلِ؟! «چرا گریه می‌کنی ای امّ الفضل؟! امّ الفضل گفت: نُبِعْتُ إِلَيْنَا نَفْسُكَ، وَ أَخْبَرْتَنَا أَنَّكَ مَيِّتٌ. فَاِنْ يَكُنُ الْأَمْرُ لَنَا فَبِشْرْنَا، وَ إِنْ يَكُنُ فِى غَيْرِنَا فَأَوْصِ بِنَا. «خبر مرگت به ما رسیده است، و تو ما را مطلع نموده‌ای که می‌میری! پس اگر امارت در ماست ما را بشارت بده! و اگر در غیر ماست سفارش ما را بکن.» رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: أَنْتُمْ الْمَقْهُورُونَ الْمُسْتَضَعْفُونَ بَعْدِي!** «شما پس از من مقهور می‌شوید و مورد ظلم و تعدی قرار می‌گیرید بدون آنکه یار و یآوری داشته باشید!»

۲- «ارشاد مفید» طبع سنگی ص ۹۷ تا ص ۱۰۱ و طبع حرفی ص ۱۶۵ تا ص ۱۷۱، فصل ۵۲.

آنچه را که ما در اینجا آوردیم از عالم بصیر فقیه و متکلم شیعه اَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَعْمَانَ، شیخ مفید است که در سال ۳۳۶ و یا ۳۳۸ متولد، و در سنه ۴۱۳ هجری قمری رحلت کرده و عظمت و جلالش از توصیف بیرون است.

علمای شیعه می‌گویند: عمر می‌دانست که رسول خدا ﷺ می‌خواهند کتباً وصیت به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و امامان از ذریه او تا حضرت قائم بنمایند فلذا از آوردن دوات و کتف جلوگیری کرد و مجلس را بهم زد و نسبت هذیان و یاوه‌گویی به رسول الله داد و به همین جهت در مدینه ماند و از خارج شدن با جیش آسامه تخلف کرد و صریحاً نقض سنت رسول خدا را نموده، و به گفتار آن حضرت: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلِ بَيْتِي** نه تنها ترتیب اثر نداد، بلکه با تمام قوا خود و دستیارانش در هدم آن کوشیدند.

ما در اینجا اینک به حول الله و قوته از معتبرترین کتب و صحاح اهل سنت همین مطالب را می‌آوریم و اثبات می‌کنیم جمیع این مطالب و قضایا را خودشان ذکر کرده‌اند و معذک کورکورانه و علی‌العمیاء بنابر تعصب جاهلی از او تبعیت می‌کنند و از آن زمان تا به حال و تا ظهور امام بحق حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - ظالمانه و ستمگرانه شیعه را منکوب و مخذول و مظلوم قرار داده و می‌دهند. و بنابراین اثبات امام شناسی ما بر اساس قول اجماعی و اتفافی است نه بر اساس خصوص اقوال علماء شیعه و روایات و منهاج ائمه آنها علیهم‌السلام.

ما در اینجا به طوری بحث خواهیم نمود که هر عالم متبّع از اهل سنت را متقاعد کند و خواه ناخواه او را در سلک تشیع و امامت کشد. زیرا بحث اجتهادی بر اساس مبانی مسلمة خود آنها در اصول عقائد برای آنها الزامی است.

ابن سعّد در «طبقات» با سند خود از اَبُو مُؤَيَّبِ بْنِ غَلَامِ رَسُولِ خِدا روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ در وسط شب گفتند: من مأمور شده‌ام برای اهل بقیع استغفار کنم، بیا با هم برویم!

آن حضرت به راه افتاد، من هم با او بودم تا به بقیع آمد و برای مردگان آنجا دعا

و استغفار طولانی نمود و سپس خطاب به آنها گفت: **لِيَهْتِكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ مِمَّا أَصْبَحَ فِيهِ النَّاسُ فِيهِ! أَقْبَلْتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا، يَتَّبِعُ آخِرُهَا أَوْلَهَا، الْآخِرَةُ شَرٌّ مِنَ الْأُولَى** ۱، ۲. «گوارا باد برای شما سعادت و نجاتی که با آن از دنیا رفته‌اید و به فساد و فتنه امروز مردم مبتلا نشدید! فتنه‌ها به مثابه پاره‌های ظلمانی شب تاریک روی آورده است بعضی به دنبالش بعضی دیگر، فتنه آخر به دنبال و پیرو فتنه اول است، و فتنه آخر از فتنه اول بدتر و شرّ آفرین تر است.»

این دعا و استغفار همان مطلب شیخ مفید است، منتهی در آنجا می‌گوید با علی بن ابیطالب به بقیع رفته و در اینجا با ابو مؤیبه. اصل مطلب که اخبار از فتنه‌های تاریک و ظلمانی است، در هر دو تفاوتی ندارد.

حاکم در «مستدرک» با سند خود از جماعتی از عائشه نقل می‌کند که: اولین وقتی که مرض بر رسول الله عارض شد در حجره می‌مونه بود. از آنجا بیرون آمد در

۱- «الطبقات الكبرى» ج ۲، ص ۲۰۴ در ذکر خروج رسول الله ﷺ الى البقيع و استغفاره لأهله و الشهداء. و «تاریخ طبری» طبع مطبعة استقامت، ج ۲، ص ۴۳۲، و «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۵۲.

۲- در «تاریخ المدينة» ابن شُبَّه ابو زید عمر بن شُبَّه النمیری البصری که تولدش در ۱۷۳ و وفاتش در ۲۶۲ هجری بوده است از طبع منشورات دارالفکر قم سنه ۱۴۱۰ هجری قمری، در ج ۱، ص ۸۷ با سند متصل خود روایت کرده است از عبدالله بن عمرو بن العاص از ابو مؤیبه که گفت: **أَهْبَنِي رَسُولُ اللَّهِ** یعنی بیدار کرد مرا رسول خدا و این در دل شب بود و گفت: من مأمور شده‌ام که برای اهل بقیع استغفار کنم. من با او به راه افتادم. چون بر بقیع مشرف شد گفت: **السَّلَامَ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْمُقَابِرِ، لَوْ تَعْلَمُونَ مَا نَجَّأَكُمُ اللَّهُ مِنْهُ لَيَهِنَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ مِمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ فِيهِ. أَقْبَلْتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ آخِرُهَا أَوْلَهَا. الْآخِرَةُ شَرٌّ مِنَ الْأُولَى.** و سپس برای آنها طلب مغفرت نمود و سپس فرمود: ای ابو مؤیبه! به من کلیدهای خزائن دنیا را دادند به طوری که در آن جاودان بمانم و مرا بین آن و بین لقاء پروردگارم که در دنبالش بهشت است مخیر کردند. من به رسول خدا گفتم: پدر و مادرم به فدایت! کلید خزائن دنیا و مخلد زیستن در آن را بگیر و پس از آن بهشت را! فرمود: لا والله ای ابو مؤیبه من لقاء پروردگارم را برگزیدم و پس از آن بهشت را.

حالی که دستمالی بر سر بسته بود در میان دو مرد به طوری که پایهایش به زمین کشیده می‌شد. در طرف راست او عباس بود و در طرف چپ مردی دگر. عبیدالله راوی روایت گوید: ابن عباس به من گفت: آن مرد دگر که در طرف چپ حضرت بود علی بود!^۱

و طبری در تاریخ خود، با سند خود از عائشه روایت می‌کند که گفت: چون مرض به رسول الله رسید و او در حجره‌های همسرانش به نوبه خودشان گردش می‌نمود، و در حال بدو مرض در حجره میمونه بود، از زنان خود خواست در حجره من پرستاری شود، آنها اجازه دادند.^۲ رسول خدا از آنجا در میان دو مرد که از اهلش بودند خارج شد، یکی فضل بن عباس و مردی دیگر، به طوری که گامهایش بر روی زمین کشیده می‌شد و سر خود را بسته بود، تا در حجره من داخل شد. عبیدالله راوی حدیث می‌گوید: من این حدیث را برای ابن عباس نقل کردم. گفت: می‌دانی آن مرد دگر که بود؟! گفتم: نه. گفت: او علی بن ابیطالب بود، ولیکن عائشه قدرت ندارد نام علی را به نیکی برد، در حالی که می‌توانست بگوید میان فضل بن عباس و علی بن ابیطالب.^۳

این روایات نیز به مضمون همان روایت شیخ مفید است لیکن در اینجا فقط عائشه بجای زبان باز کردن به نام علی که طاقتش را نداشته است به عبارت رَجُلٌ آخِر (مردی دیگر) بیان کرده است.

۱- «المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث» ج ۳، ص ۵۶.

۲- در «طبقات» ابن سعد، ج ۲ ص ۲۳۲ گوید: در روایت ابن شهاب است که گوید: فاطمه زهراء سلام الله علیها به زنان رسول خدا گفت: در خانه‌های زنها گردیدن برای رسول خدا مشقت دارد، و از آنها اذن گرفت تا از حجره میمونه در حجره عائشه بیاید.

۳- «تاریخ طبری» طبع مطبعة استقامت، ج ۲، ص ۴۳۳. و نظیر این روایت را ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۲۳۱ و ص ۲۳۲ آورده است. و ابن هشام در «سیره» طبع چهارم بیروت، ج ۱، ص ۲۹۸.

روایات وارده در منع عمر از کتابت

رسول خدا ﷺ در مرض موت

۱- بخاری در «صحیح» خود، با سند خود از عبیدالله بن عبدالله از ابن عباس روایت می‌کند که او گفت: لَمَّا حَضِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ فِي الْبَيْتِ رَجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ! فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ. حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ، فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاحْتَصَمُوا، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ النَّبِيُّ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَه عُمَرُ.

فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَ الْاِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ، قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَوْمُوا. فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اِخْتِلَافِهِمْ وَ لَعَطِهِمْ.^{۲، ۳}

«چون زمان مرگ رسول خدا ﷺ فرارسید و در حجره آن حضرت مردانی بودند که از جمله آنها عمر بن خطاب بود، رسول خدا ﷺ فرمود: بیایید برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید! عمر گفت: تحقیقاً مرض و درد بر

۱- هَلُمَّ به معنای تَعَال است یعنی بیا، و لازم است و گاهی متعدی استعمال می‌شود، مثل هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ یعنی گواهانتان را بیاورید. هَلُمَّ از اسماء افعال است و در آن واحد و جمع و مذکر و مؤنث یکسان است. و آن را صرف می‌کنند و فعل قرار می‌دهند و به آن ضمیر را ملحق می‌نمایند، و در تشبیه هَلُمَّ و در مؤنث هَلُمَّی و در جمع هَلُمَّوا می‌گویند.

۲- لَعَطَ با فتحه غین به معنای درهم شدن صداها و فریاد است.

۳- این حدیث را بخاری در کتاب طب و مرضی، در باب قول المریض: قوموا عنی، ذکر کرده است، از طبع بولاق سنه ۱۳۱۲ هجریه قمریه، ج ۷، ص ۱۲۰، و از طبع مطبعة عثمانیه مصریه سنه ۱۳۵۱ ج ۴، ص ۵، و از طبع مطبعة داراحیاء الکتب العربیة با حاشیه سنندی، ج ۴، ص ۶. و ایضاً بخاری در کتاب النبوی، باب مرضه، از طبع بولاق ج ۶، ص ۹ و ۱۰ آورده است و بجای «قال عمر»، «قال بعضهم» ذکر کرده است.

پیغمبر غلبه کرده است و در نزد شما قرآن است و ما را کتاب خدا بس است. اهل خانه اختلاف کردند و کار به منازعه کشید. بعضی از آنها می گفتند: نزدیک بیاورید تا پیغمبر برای شما نوشته‌ای بنویسد که پس از آن گمراه نشوید! و بعضی از آنها می گفتند همان گفتار عمر است.

چون کار منازعه و خصومت بالا کشید و در حضور پیغمبر اختلاف و سخنان لغو و ردّ و بدل‌ها را زیاد کردند رسول خدا ﷺ فرمود: برخیزید!

عادت ابن عباس این بود که پیوسته می گفت: حقیقهٔ مصیبت بزرگ که تمام مصیبت‌ها را در برداشت این بود که میان رسول الله ﷺ و میان اینکه آن نوشته را برای آنان بنویسد، حائل شده و به واسطهٔ اختلافشان و سخنان در هم و برهم و غیر مفهوم و مبهم نگذارند، منظور رسول الله عملی گردد.»

این حدیث از احادیثی است که در نزد عامه شکی در صحّت و صدور آن نیست،^۱ زیرا بخاری از ابراهیم بن موسی، از هشام، از معمر، و نیز از عبدالله بن محمد، از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس روایت کرده است. و در توثیق و تعدیل اینها در نزد عامه شبهه‌ای نیست.

۲- و نیز بخاری در «صحیح» خود، از یحیی بن سلیمان، از ابن وهب، از یونس بن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس روایت کرده است که او گفت: لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَجَعُهُ قَالَ: ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ! قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا. فَاحْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ.

۱- و أيضاً این روایت را شیخ مفید در «امالی» طبع جامعهٔ المدرّسین ص ۳۶ و ۳۷ با سند متصل خود از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه از ابن عباس با عین همین متن آورده است و پس از کلمه «بعده» کلمه «أبدأ» آمده، و بجای «قریوا»، «قوموا» آمده، و در گفتار عمر: «لاتأتوه بشيء» نیز اضافه دارد و در تعلیقه گوید: علامهٔ مجلسی (ره) گوید: خبر طلب رسول خدا ﷺ دوات و کتف و منع کردن عمر از آن با اختلافی که در الفاظ آن است از جهت معنی متواتر است. بخاری و مسلم در صحیحشان آن را روایت نموده‌اند و دیگر از محدّثین عامه در کتبشان آورده‌اند و بخاری در جاهای متعدّد از «صحیح» خود آورده است، از جمله در صفحهٔ دوم از ابتدای آن کتاب است.

قَالَ: قَوْمُوا عَنِّي وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ. فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ كِتَابِهِ.^۱

«چون مرض و درد عارض بر رسول خدا ﷺ شدت یافت فرمود: کتابی برای من بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید! عمر گفت: تحقیقاً بر رسول ﷺ درد و مرض غلبه کرده است و در نزد ما کتاب خداست که ما را کافی است. پس اختلاف کردند و سخنان بلند و داد و فریاد زیاد شد.

رسول خدا فرمود: از نزد من برخیزید و در حضور من تنازع و مخاصمه سزاوار نیست! ابن عباس از مجلس خارج شده می‌گفت: تحقیقاً مصیبت بزرگ، آن مصیبتی که تمام مصائب را در بردارد آن است که: در میان رسول‌الله ﷺ و میان نوشته‌ای که می‌خواست بنویسد جدائی افتاد.»

این حدیث نیز از احادیث صحیحه در نزد عامه است و در روای آن شبهه و تردیدی وجود ندارد.

۳- و همچنین بخاری از قَبِيصَةَ، از ابن عُبَيْنَةَ، از سَلِيمَانَ أَحْمَدَ، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که او گفت:

يَوْمَ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمَ الْخَمِيسِ؟ ثُمَّ بَكَى حَتَّى حَضَبَ دَمْعُهُ الْحَصْبَاءَ. فَقَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ فَقَالَ: ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا. فَتَنَازَعُوا - وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ - فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

قَالَ: دَعُونِي! فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ. وَ أَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم، ونسيت الثالثة.^۲

۱- «صحیح بخاری» کتاب العلم، باب کتابة العلم، از طبع بولاق مصر، ج ۱، ص ۳۰، و از طبع مطبعة عثمانية مصریه، ج ۱، ص ۲۲ و ص ۲۳، و از طبع داراحیاء الکتب العربیة با حاشیة سندی، ج ۱، ص ۳۲ و ص ۳۳.

۲- «صحیح بخاری» کتاب الجهاد و السیر، باب جوائز الوفد. از طبع بولاق، ج ۴، ص ۶۹ و

«روز پنجشنبه، و هیچ می‌دانی روز پنجشنبه چیست؟! در این حال به قدری ابن عباس گریه کرد که اشکهایش ریگهای زمین را تر کرد. آنگاه گفت: مرض و درد رسول الله ﷺ در روز پنجشنبه شدت کرد، فلذا گفت: کتابی بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن هیچ وقت گمراه نشوید. در این حال حاضران با هم تنازع کردند - در صورتی که به هیچ گونه و هیچ قسم در حضور پیغمبری تنازع و دعوا جایز نیست - پس گفتند: رسول خدا ﷺ یاوه و هذیان می‌گوید.

پیامبر گفت: واگذارید مرا، زیرا آنچه من در آن هستم بهتر است از آنچه شما مرا به سوی آن می‌خوانید. و در وقت مرگش درباره سه چیز وصیت نمود: اول آنکه مشرکین را از جزیره العرب خارج کنید! دوم آنکه: به میهمانان وارد که دسته‌جمعی از نقاط مختلف می‌آیند، به همان طوری که من جایزه می‌دادم شما هم جایزه بدهید! و سوم وصیتی را که نمود من فراموش کرده‌ام.»

مُسْلِم نیز در «صحیح» خود، در آخر کتاب وصایا، سه روایت در این باره ذکر کرده است. اولی بعینها همین مضمون روایت سومی است که ما از بخاری ذکر کردیم، با این تفاوت که اولاً بجای عبارت فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ دَارِد: وَقَالُوا: مَا شَأْنُهُ؟ أَهَجَرَ؟ اسْتَفْهَمُوهُ!

«و گفتند: رسول خدا در چه حالی است؟ آیا هذیان می‌گوید؟ از او سؤال کنید!» و ثانیاً در عبارت وَ نَسِيتُ الثَّالِثَةَ آورده است: وَ سَكَتَ عَنِ الثَّالِثَةِ، لَوْ قَالَهَا

← ص ۷۰ و از طبع مطبعة عثمانیه مصر، ج ۲، ص ۱۱۷، و از طبع دارالاحیاء الکتب العربیة، ج ۲، ص ۱۷۸.

۳- تتمه حدیث این است که: یعقوب بن محمد می‌گوید: من از مغیره بن عبدالرحمن پرسیدم که جزیره العرب کجاست؟ گفت: مکه و مدینه و یمامه و یمن. و یعقوب گفت: عرج، اول تهامه است.

فَأُتِيَتْهَا^۱ «و از سومی ساکت شد و یا اینکه آن را گفت و من فراموش کردم.»

و سومی بعینها همین مضمون روایت اولی است که ما از بخاری نقل کردیم.^۲

باید دانست که این دو روایت را مسلم با اسناد دیگری غیر از اسناد بخاری ذکر کرده است، و فقط در جهت مضمون تطابق دارند. و دومی را از اسحق بن ابراهیم، از وکیع، از مالک بن مغول، از طلحة بن مصرف از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت می کند که او گفت: **يَوْمَ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ؟ ثُمَّ جَعَلَ تَسِيلُ دُمُوعَهُ حَتَّى رَأَيْتُ عَلَى حَدِيثِهِ كَأَنَّهَا نِظَامُ اللَّوْءِ. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ائْتُونِي بِالْكَتِفِ وَالِدَوَاةِ (أَوْ اللَّوْحِ وَالِدَوَاةِ) أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا. فَقَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَهْجُرُ^۳.**

«روز پنجشنبه، و اگر بدانی روز پنجشنبه چیست؟ دراین هنگام اشکهای ابن عباس چنان جاری شد که من بر سیما و دوگونه او دیدم گویا دو رشته از لؤلؤ سرازیر است. ابن عباس گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: برای من کتف و دواتی (یا لوح و دواتی)^۴ بیاورید، تا من برای شما نوشته‌ای بنویسم که أبداً پس از آن گمراه نشوید! گفتند: تحقیقاً رسول خدا ﷺ هذیان می گوید.»

احمد بن حنبل سه حدیثی را که از بخاری ذکر کردیم، به عین همان اسناد و همان عبارات به ترتیب در ص ۳۲۵ و ص ۲۲۲ و ص ۳۵۵ از جزء اول «مُسْنَد» خود روایت کرده است.

باری این حدیث خواستن دوات و کتف، و منع عمر و نسبت یاوه سرائی به رسول خدا، و رزیه یوم الخمیس که ابن عباس بر آن می گریست هرگاه که یاد آن روز و

۱ و ۲- «صحیح» مسلم، از طبیع عیسی البابی الحلبی بمصر، ج ۲، ص ۱۵ و ص ۱۶، و از داراحیاء التراث العربی با تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۳، ص ۱۲۵۷ و ص ۱۲۵۸، احادیث شماره ۲۰ و ۲۱ و ۲۲. و معنای سکت عن الثالثة این است که ابن عباس از بیان آن خودداری نمود، و معنای اُتیتها این است که سعید بن جبیر فراموش کرده است.

۳- در «مصباح» گوید: لوح صفحه‌ای است چوبی و یا از کتف، که چون بر روی آن بنویسند به آن لوح گویند؛ و دوات عبارت است از ماده‌ای که با آن می‌نویسند.

آن داستان را می‌نمود، از قضایای مشهوره و معروفه در نزد اصحاب سیر و سُنن و اخبار است. بزرگان از عامه در کتب خود ذکر کرده‌اند و بدان اعتراف دارند^۱.

ابن سعد در «طبقات» در این زمینه، نه حدیث ذکر می‌کند. حدیث اول و سوم را که ما از بخاری آوردیم با حدیث مروی از مسلم، و حدیثی از یحیی بن حماد با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس، که در آن بدین عبارت است: **فَقَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لَيَهْجُرُ.** «پس بعضی از آنان که نزد رسول خدا بودند، گفتند: تحقیقاً پیغمبر خدا هذیان می‌گوید.»

و یک حدیث از محمد بن عبدالله انصاری، با سند خود از جابر بن عبدالله انصاری، و یک حدیث از حفص بن عمر حَوْضِي، با سند خود از امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب عليه السلام، و یک حدیث از محمد بن عمر با سند خود از جابر با دو حدیث دیگر: اول از محمد بن عمر، از هشام بن سعد، از زید بن أسلم، از پدرش، از عمر بن خطاب که او گفت:

كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ النَّسَاءِ حِجَابٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اغْسِلُونِي بِسَبْعِ قَرَبٍ وَ أَتُونِي بِصَحِيفَةٍ وَ دَوَاةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا! فَقَالَ النَّسَوَةُ: أَتُّوْا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِحَاجَتِهِ! قَالَ عُمَرُ: فَقُلْتُ: اسْكُنْ فَإِنَّكَ صَوَاحِبُهُ، إِذَا مَرِضَ عَصْرْتَنَ أَعْيُنُكَ، وَ إِذَا صَحَّ أَحْذُنْ بَعْتِهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هُنَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ!

«ما در نزد رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودیم در میان ما و زنان پرده و حجابی فاصله بود. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: مرا با هفت مشک آب غسل دهید و صحیفه و دواتی بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن به هیچ وجه گمراه نشوید؟ زنان گفتند:

۱- روایت سوم را که ما از بخاری نقل کردیم، ابن اثیر جزری در «الکامل فی التاریخ» طبع بیروت ۱۳۸۵ هجری قمری، ج ۲، ص ۳۲۰ ذکر کرده است. وأبوالفداء دمشقی در «البدایة و النهایة» ج ۵ و ص ۲۲۷، حدیثی را که ما از مسلم در صحیحش آوردیم که در آن عبارت ما شأنه؟ یهجو استفهمه آمده است، او از مسلم و بخاری هر دو آورده است، و حدیث اولی را که ما از بخاری و مسلم آوردیم، او نیز از بخاری و مسلم آورده است.

حاجت رسول الله ﷺ را برآوردید! عُمَر گفت: من به آنها گفتم: ساکت شوید! زیرا که شما همخوابگان او هستید که چون مریض شود چشمهای خود را می فشارید به ریختن اشک! و چون صحّت یابد دست به گردن او می برید (و معاشقه می کنید) ^۱.
رسول خدا ﷺ فرمود: این زنان از شما بهترند!»

این روایت را نیز طبرانی در «أوسط» خود از عمر تخریج کرده است ^۲.

دوم از محمدبن عمر با سند خود از عکرمه، از ابن عباس که او گفت: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: اِتُّونِي بِدَوَاةٍ وَ صَحِيفَةٍ اُكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا! فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: مَنْ لِفَلَانَةٍ وَ فِلَانَةٍ مَدَائِنِ الرُّومِ؟ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ بِمَيِّتٍ حَتَّى تَفْتَحَهَا، وَ لَوَمَاتٍ لَا تَنْتَظِرُ تَاهُ كَمَا اِنتَظَرْتَ بَنُو إِسْرَائِيلَ مُوسَى. فَقَالَتْ زَيْنَبُ زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ: أَلَا تَسْمَعُونَ النَّبِيَّ ﷺ يَعْهَدُ إِلَيْكُمْ؟! فَلَعَطُوا، فَقَالَ: قَوْمُوا! فَلَمَّا قَامُوا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَاتَهُ ^۳.

«رسول خدا ﷺ در همان مرضی که رحلت کردند فرمودند: دوات و صحیفه‌ای بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که ابداً پس از آن گمراه نگردید! عمر بن خطاب گفت: کیست برای فتح فلان شهر و فلان شهر، شهرهای روم؟ رسول خدا ﷺ نمی میرد تا وقتی که ما آن شهرها را فتح نمائیم. و اگر بمیرد انتظار وی را خواهیم کشید همان طور که بنی اسرائیل انتظار موسی را کشیدند. زینب زوجه رسول خدا ﷺ گفت: آیا شما نمی شنوید که پیغمبر ﷺ دارد به شما وصیّت می کند؟! آنان صدای خود را بلند کرده و به داد و بیداد و منازعه و دعوا پرداختند. رسول خدا فرمود: برخیزید! چون برخاستند، در همان لحظه رسول خدا ﷺ جان

۱- و ممکن است معنی آن این طور باشد که: چون مریض شود بر او گریه می کنید، و چون صحت یابد گردن او را می گیرید (کنایه از آنکه او را به زحمت و مشقت می اندازید).

۲- بنابر روایت ملاً علی متقی هندی در «کنز العمال» طبع اول، ج ۳، ص ۱۳۸.

۳- «الطبقات الكبرى» طبع بیروت سنه ۱۳۷۶ ج ۲، ص ۲۴۲ تا ص ۲۴۵: ذکر الكتاب الذی

أراد رسول الله ﷺ أن يكتبه لأُمَّته في مرضه الذي مات فيه.

تسلیم کرد.»

الآن که مصادر این حدیث در این رزیه از کتب صحاح و سُنن معتبر و درجه اولِ اهل سنت مشخص شد،^۱ ما در پیرامون مفاد و ماحصل از آن چند بحث داریم. **بحث اول:** از این روایات به دست می‌آید که: این واقعه، واقعه دفعیه نبوده است که به مجرد طرح رسول خدا بر کتابت، آنها هم بدها اِنکار نموده باشند بلکه از قرائن مشهوده به دست می‌آید که رسول خدا از توطئه آنان بر ضد حکومت علی علیه السلام خبر داشته، و بنابر همین اساس جیش اسامه را بعث فرموده است. و چون از اخبار داخل منزل حضرت از سوی حزب نسوان مخالف، و از اخبار خارج که به سمع مبارکش در تأخیر جیش اسامه و تخلف ابوبکر و عمر می‌رسید، خوب فهمیده بود که چه نقشه‌هایی در کار است، فلذا بر اساس این شواهد و مشهودات، در چنین زمینه‌ای دوات و کتف طلب فرمود.

عمر و دستیارانش نیز بدها و ابتداء در این مجلس به طور تصادف و ناگهانی جمع نشده‌اند بلکه آنها پیوسته در مجالس خود گرد هم آمده و در راه اخذ ولایت و امارت مسلمین نقشه‌ها می‌کشیدند، و این اجتماع او با همقطاران و همصداها با نقشه قبلی بوده است. چطور متصور است که حضور عمر با تمام اعوانش که به

۱- بسیاری از مطالب شیخ مفید در «ارشاد» که ما در اینجا آوردیم و روایات عامه از بخاری و مسلم را مرحوم آیه الله حاج سید محسن جبل عاملی رحمه الله در کتاب «اعیان الشیعة» طبع دوم، ج ۲، ص ۲۲۶ تا ص ۲۳۲ ذکر کرده است. و بسیاری از این روایات را سیدین طاووس در «طرائف» طبع مطبوعه خیام قم از ص ۴۳۱ تا ص ۴۳۵ تحت عنوان: «منع عمر النبوی علیه السلام عند وفاته أن یکتب کتاباً لایضل بعده أبداً» از محمدبن علی مازندرانی در کتاب «اسباب نزول قرآن» و از حمیدی در «جمع بین الصحیحین» و از «مسند» احمد حنبل و «صحیح» مسلم و «صحیح» بخاری ذکر نموده است و بحث کلامی دقیق فرموده است. خود به نام عبدالمحمود عمر را در چندین مورد، مورد خطاب و محاکمه و عتاب قرار داده است و با محکومیت قطعی وی، گناه تمام امت و علت جمیع اختلافات و پیدایش جنگ‌ها و کشتارها و نهب و غارت‌ها و گمراهی‌های امت را پس از رسول خدا بر دوش عمر می‌نهد و او را یگانه علت و سبب انحراف معرفی می‌کند.

قدری بوده‌اند که در مجلس رسول الله ایجاد دو دستگی کردند و فریاد برآوردند و حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ گفتند، تا به جائی که با اصحاب مؤمن و مطیع که در حجره رسول خدا بودند دو صف متمایز شده و بر آنها غلبه کنند، صدفه بوده و به‌طور عادی خود بخود تحقق یافته باشد؟ آن هم در این مجلسی که پیشدار حاضران عمر است، و متکلم اوست و رفقاییش به دنبال سخن او بر گفتار رسول الله اعتراض کردند^۱.

در حدیث اول بخاری دیدیم که ابن عباس می‌گوید: اهل حجره اختلاف کردند و کار به خصومت کشید. بعضی از ایشان گفتار رسول الله را تأیید می‌نمودند که: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ النَّبِيُّ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، و بعضی از ایشان قول عمر را می‌گفتند یعنی «رسول خدا هذیان می‌گوید.» از اینجا معلوم می‌شود: او پیشوا و پیشدار اعتراض بوده، و او اول ناطق به هجر رسول الله بوده است.

بحث دوم: بدون هیچ شبهه جمله‌ای را که عمر گفته است، عبارت **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ**

يَهْجُرُ «رسول خدا یاوه و هذیان می‌گوید» بوده است، اما اصحاب سنن و اخبار

۱- از اخبار و احادیث عامه به دست می‌آید که عمر در مقابل رسول خدا که اصحابی داشته است، خود او نیز اصحاب و پیروان و دارودسته‌ای داشته است. در کتاب «النص و الاجتهاد» طبع دوم ص ۱۷۷ از «سنن» ابی داود که در هامش شرح زرقانی بر «موطأ» مالک است و أيضاً در ص ۱۰۳ از جزء دوم شرح زرقانی که در هامش صفحه است در باب حج تمتع و کراهت عمر از تمتع بانوان در میان عمره تا زمان حج روایت می‌کند که: و هذا ما كَرِهَهُ عُمَرُ و بعضُ أَتْبَاعِهِ فَقَالَ قَائِلُهُمْ: أَنْتَ تَطْرُقُ؟ «این امری بود که عمر و بعضی از مریدان و پیروان او نپسندیدند و گوینده آنان گفت: آیا ما برای حج به راه بیفتیم و از آلت‌های ما آب منی قطره قطره بریزد؟!» و از طرفی چون ابوموسی اشعری از این مسأله از عمر پرسید بنابر روایت امام احمد در ص ۵۰ از جزء اول مسندش از حدیث عمر، عمر در پاسخ او می‌گوید: قد علمت أن النبي ﷺ قد فعله هو و أصحابه ولكن كرهت أن يضلوا بهن معرّسين في الأراك ثم يروحون بالحج تططر رؤوسهم! «من دانستم که پیغمبر و اصحابش این کار را کرده‌اند، و اما من ناپسند داشتم که مردان با زانوشان در زیر درخت‌های اراک آمیزش کنند و سپس در حالی که از سرهایشان آب غسل جنابت جاری است به سوی حج رهسپار شوند!» در اینجا درست می‌بینیم که عمر و اصحابش یک جانب و رسول خدا و اصحابش در جانب دیگر قرار گرفته‌اند. فافهم و تأمل و اغتم.

چون دیدند که این عبارت از عمر بسیار مستهجن است به جهت تقلیل استهجان و دفاع از ادب عمر، این عبارت را به کلمه **إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ** «درد و مرض بر پیغمبر غلبه کرده است» تبدیل کردند.

شاهد گفتار ما روایتی است که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» با تخریج ابوبکر أحمد بن عبد العزیز جوهری در کتاب «السقیفة» با إسناد خود به ابن عباس آورده است که او گفت: **لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ الْوَفَاةُ وَفِي الْبَيْتِ رَجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَتُونِي بِدَوَاةٍ وَصَحِيفَةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ (قال): فَقَالَ عُمَرُ كَلِمَةً مَعْنَاهَا أَنَّ الْوَجَعَ قَدْ غَلَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: عِنْدَنَا الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ.**

فَاخْتَلَفَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَاخْتَصَمُوا فَمِنْ قَائِلٍ: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ النَّبِيُّ، وَمِنْ قَائِلٍ: مَا قَالَ عُمَرُ. فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّعْطَ وَاللُّغُورَ وَالْإِخْتِلَافَ غَضِبَ ﷺ فَقَالَ: قَوْمُوا! إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِنَبِيِّ لَنْ يُخْتَلَفَ عِنْدَهُ هَكَذَا. فَقَامُوا، فَمَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.

فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزْيَةَ مَا حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. يَعْنِي الْإِخْتِلَافَ وَاللُّغْطَ.

ابن ابی الحدید می گوید: این حدیث را شیخین: محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری در دو «صحیح» خود تخریج کرده اند، و کافه محدثین بر روایت آن اتفاق دارند^۱.

چون ترجمه معنای این حدیث از جهت مضمون و مفاد با احادیثی که در اینجا آوردیم مشابه است، لهذا از ترجمه آن خودداری نموده، و فقط به ذکر این نکته که شاهد ماست اکتفا می کنیم و آن این است که:

در اینجا می گوید: عمر کلمه ای گفت که معنایش آن است که درد و مرض بر رسول الله غلبه کرده است. و این صریح است در آنکه سخن عمر چیز دیگری بوده

۱- «شرح نهج البلاغة» طبع دارالکتب العربية الكبرى مصر، ج ۲، ص ۲۰.

است و چون نخواستند عین آن سخن را بیاورند آن را تبدیل به مفاد و معنی نموده‌اند. و آن کلمه همان هَجْرٌ^۱ است که در پارسی به آن هذیان و یاوه گویند.

شاهد دیگر ما مقایسه و مقارنه فیما بین همین روایات مذکوره است که چون آنها را ردیف نموده و با هم مقایسه کنیم بدون شبهه به دست می‌آید که: *گفتار عمر إِنَّ النَّبِيَّ يَهْجُرُ* بوده است.

بخاری در صحیحهُ اوّل و دوم که نام معترض را صریحاً ذکر کرده است که عمر بوده است گفته است که: سخن او *قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ* (بر او درد غلبه کرده است) بوده است و *أَمَّا* او در صحیحهُ سوم و نیز مسلم در صحیحهُ خود، نام او را بخصوصه نبرده، و با عنوان *كَلَى قَالُوا* (گفتند) ذکر کرده است و عین مقول قول عمر را که *يَهْجُرُ* بوده است آورده‌اند. *فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ. فَقَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَيَهْجُرُ^۲*. و ابن سعد در «طبقات» در روایتی که از سعید بن جبیر ذکر کردیم می‌گوید: *فَقَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لَيَهْجُرُ* (بعضی از آنان که در حضور او بودند گفتند: پیغمبر خدا هذیان می‌گوید). در اینجاها چون گوینده *يَهْجُرُ* بخصوصه مشخص نشده است و با عبارت *قَالُوا* (گفتند) و *يَا قَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ* (بعضی از کسانی که در حضور او بودند) ذکر شده است، آوردن کلمه *هَجَرَ* و *يَهْجُرُ* (هذیان گفت، و هذیان می‌گوید) را مستهجن نشمرده‌اند و ذکر کرده‌اند.

أما ما که این روایات را تطبیق و مقایسه می‌نمائیم به خوبی برای ما روشن است که: گوینده *يَهْجُرُ* در *قَالُوا*، و *يَا بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ*، همان عمر است که در آن روایات، *حِمَايَةً* له و *لِشَأْنِهِ* این محرّفین و مُبدّلین و محامیان از اریکه استبداد و ستم، آن را

۱- هَجَرَ يَهْجُرُ هَجْرًا فِي نَوْمِهِ أَوْ مَرَضِهِ: خَلَطَ وَ هَذَى.

۲- و حتی بخاری روایت اول را که ما از او از کتاب طب فی باب قول المریض: قوموا عنی با عبارت *فَقَالَ* عمر ذکر کرده است آوردیم، عین این روایت را با همین لفظ و سند در کتاب *النَّبِيَّ* باب مرضه از طبع بولاق ج ۶، ص ۹ و ۱۰، قال بعضهم آورده است و بجای «و من قائل: ما قال عمر»، «و منهم من يقول غير ذلك» آورده است.

تبدیل به قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْعُ کرده‌اند.

و ما در یکی از روایات مُسْلِمِ بْنِ حَجَّاجٍ دیدیم که: از عَمْرٍا با عبارت اَهْجَرَ؟ اسْتَفْهَمُوهُ! (آیا هذیان می‌گویید؟ از او پرسید!) آورده است. و معلوم است که عبارت عمر استفهام و تردید نبوده است و او به طور قطع گفته است، هَجَرَ (یاوه گفت). آنگاه بعضی از محامیان گفته‌اند: شاید هَجَرَ را به عنوان استفهام گفته است، و در کتابت که فرق ندارد، آنگاه بعضی دیگر برای تثبیت و تأیید این استفهام آمده‌اند و یک همزه استفهام بر سرش درآوردند و اَهْجَرَ گفته‌اند و نوشته‌اند، و سپس محامیان دیگر برای تثبیت اَهْجَرَ یک جمله اسْتَفْهَمُوهُ (بروید و از رسول خدا سؤال کنید که آیا سخنش راست و جدی بوده و یا هذیان می‌گفته است؟) را زیاد کرده‌اند.

و ما از این قبیل تصرفات، در روایات بسیار داریم که برای شخص خیبر، مواقع و مواضع تغییر و تحریف روشن می‌شود. و با بحثی که ما در اینجا نمودیم و آن عبارت از مقارنه و مقایسه روایات بخاری و مسلم و ابن سعد بود، خوب روشن شد که کلام عمر هَجَرَ و يَهْجُرُ بوده است، و بدون شک تغییرات در کیفیت عبارت روایات مختلفه ناشی از دستبرد و دخالت راویان و حدیث پردازان می‌باشد.

بحث سوم: مراد و منظور رسول خدا ﷺ از نوشته چه بوده است؟ رسول خدا چه مطلبی را می‌خواسته است بنویسد تا اُمّتش پس از او ابداً گمراه نشوند؟

ما بَدْءاً این جواب را می‌توانیم از خود گفتار عمر که گفت: عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ (در نزد شما قرآن است! برای ما کتاب خدا کافی است) که در صحیحۀ اول بخاری آمده است و دیگر: عِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا (در نزد ما کتاب خداست که ما را بس است) که در صحیحۀ دوم وی آمده است، استخراج کنیم. یعنی بدون مراجعه به اخبار و شواهد تاریخ، و روایات و قرائن موجوده، از خود کلام عمر می‌توان مقصود رسول‌الله را از خواستن دوات و کتف به دست آورد که چه می‌خواستند بنویسند؟ و آن عبارت حَسْبُنَا وَ كَفَانَا است. چون او در مقام اعتراض بر نوشته رسول‌الله می‌گوید: قرآن برای ما بس است، کتاب‌الله برای ما کفایت می‌کند. معلوم

می‌شود رسول‌خدا ﷺ می‌خواسته است چیز دیگری را ضمیمه قرآن کند، و یا آن را حجّت برای مسلمین قرار دهد، و عمر از ضمیمه آن به قرآن و یا حجّیت و ولایت آن مستقلاًّ جلوگیری می‌نماید و آن غیر از عترت و وجود مقدّس علی بن ابیطالب و فرزندان معصومش چیز دیگر نیست.

و این همان روایات متواتره، بلکه ما فوق تواتر است که شیعه و عامّه با صدها سند در کتب خود ذکر کرده‌اند که رسول‌الله در مواقع متعدّدی از جمله در همین مرض مرگ به مسجد رفته و خطبه خواند و فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي!** «من دو چیز ذیقیمت و متاع نفیس در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من است.» و ما در همین بحث از شیخ مفید در «ارشاد»^۱، و از ابن سعد در «طبقات»^۲ خطبه رسول‌الله را در حال مرض در مسجد در پیرامون حجّیت و خلافت قرآن و عترت با همین عبارت ذکر کردیم.^{۳، ۴}

۱- «ارشاد»، طبع سنگی، ص ۹۷.

۲- «طبقات» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۹۴.

۳- همین کتاب، درس ۱۸۱ تا ۱۸۵ ص ۷۵ و ۷۶.

۴- از جمله ادله فاضحه و واضحه، اعتراف شهرستانی و کلام اوست بر اینکه: گوینده آن سخن عمر بوده است. علامه حلی در کتاب «منهاج الكرامة» از طبع عبدالرحیم، ص ۴۸ و ص ۴۹ گوید: و قد ذکر الشهرستانی و هو أشدّ المتعصّبين علی الامامیّة: إن منشأ الفساد بعد إبلیس الاختلافات الواقعة فی مرض النبی ﷺ، فأولّ تنازع فی مرضه فی ما رواه البخاری بإسناده الی ابن عباس قال: لما اشتدّ بالنبی ﷺ مرضه الذی توفّی فیهِ، قال: اتّونی بدواة و قرطاس اکتب لکم کتاباً لا تضلّوا بعدی! فقال عمر: لّن صاحبکم لیهجر حسبنا کتاب الله! و کثر اللّعط. فقال التّبی ﷺ: قوموا عتی لا ینبغی عندی التنازع!

«شهرستانی که از مخالفین سرسخت شیعه امامیه است می‌گوید: منشأ افساد و خرابی پس از

ابلیس، اختلافی بود که در مرض رسول خدا ﷺ واقع شد. زیرا اولین نزاعی که بنابر روایت بخاری با اسناد خود از ابن‌عباس روی داده است آن بود که: چون مرض رسول خدا - همان مرضی که در آن رحلت کرد - شدت یافت، فرمود: برای من کاغذ و دوای بی‌اورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن پس از من گمراه نشوید! عمر گفت: تحقیقاً این صاحب مصاحب شما

ولی چون نگذاشتند آن خطبه‌های شفاهی صورت عمل بپوشد، و در صد معارضه و برکندن آن برآمدند و رسول‌الله این موضوع را می‌دانست، برای تحکیم آن اینک در بستر رحلت خواست کتباً آن را تحکیم کند و روز پنجشنبه که به گفتار ابن عباس روز رزیه است، عمر با هیاهو و جنجال و غلط اندازی و لغط و فریاد و سخنان لغو، اختلاف انداخت و رسول‌الله را آزرده خاطر ساخت، تا چهره خود را از آنها برگردانید و گفت برخیزید!

فلهذا چون گفتند: آیا اینک برای تو دوات و کتف را بیاوریم؟ فرمود: أَبْعَدَ الَّذِي قُلْتُمْ؟ لَا، وَلَكِنِّي أَوْصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا! «آیا بعد از اینکه شما چنان سخنانی گفتید؟ نه. ولیکن شما را وصیت می‌کنم که با اهل بیت من به نیکی رفتار کنید!» معلوم می‌شود مورد کتابت همان اهل بیت بوده‌اند که رسول خدا پس از عدم قدرت بر وصیت کتبی، به وصیت شفاهی نیز اکتفا فرموده است.

و در روایت سوم بخاری و اول مسلم که ما در اینجا آوردیم، پیامبر سه وصیت می‌کند، و راوی خبر، سعید بن جبیر از ابن عباس است و می‌گوید: وَ سَكَتَ عَنِ الثَّلَاثَةِ أَوْ أُنْسِيئُهَا و ابن عباس از بیان وصیت سوم ساکت شد، و یا گفت: و من که سعید بن جبیر راوی روایتیم، فراموش کرده‌ام. واضح است که آن وصیت همان امر به تمسک به عترت، و حجیت امارت و ولایت امیرالمؤمنین و ذریه او تا امام دوازدهمین علیه السلام است که در حدیث ثقلین آمده است. و محققاً نه ابن عباس ساکت شده و نه ابن جبیر فراموش کرده است، امّا تاریکی زمان سیاست و ظلمت استبداد زمان که منتهی به تیغ حجاج بن یوسف ثقفی شد، سعید بن جبیر را از ذکر آن بازداشته است.^۱

← هذیان می‌گوید، برای ما کتاب الله کافی است. و سخنانی مبهم که خصوصیت آنها فهمیده نمی‌شد در این حال در میان جالسنین از صحابه از طرفین زیاد درگرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از نزد من برخیزید! چرا که تنازع و داد و بیداد کردن در نزد من سزاوار نیست.

۱- آیا معقول است که اصحاب حاضر در مجلس، وصیت رسول خدا را فراموش کنند در

و اما احتمال آن چیز سوم که توصیه به جیش اُسامه باشد، در اینجا بی مورد است به طوری که محمد فؤاد عبدالباقی در تعلیقه «صحیح مسلم» از مهلب نقل کرده است؛ این امری نبوده است که از جهت گرانی ابن عباس را إسکات دهد و یا ابن جبیر را به فراموشی اندازد.^۱

دلیل روشن و واضحی که مراد از نوشته رسول الله ﷺ، وصیت به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است آن است که خود عمر می گوید: من می دانستم که رسول خدا در مرضش می خواهد وصیت به علی بن ابیطالب کند فلهاذا مخالفت کردم و نگذاشتم وصیتش عملی شود.

ابن ابی الحدید در بیان مسافرتی که ابن عباس با عمر به شام کرد و در راه، عمر به ابن عباس از امیرالمؤمنین علیه السلام گله می کند که او در جزو همراهان من با من در این سفر به شام نیامد و من او را خشمگین می بینم، می رسد به اینجا که می گوید: جواب عمر به ابن عباس، به طریقی دگر نیز ذکر شده است و آن این است که: **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَرَادَ أَنْ يُذَكَّرَهُ لِلْأَمْرِ فِي مَرَضِهِ فَصَدَدْتُهُ عَنْهُ حَوْفًا مِنَ الْفِتْنَةِ وَانْتِشَارِ أَمْرِ الْإِسْلَامِ، فَعَلِمَ مَا فِي نَفْسِي وَأَمْسَكَ، وَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِمْضَاءَ مَا حَتَمَ ۲.** «رسول خدا ﷺ در مرض ارتحالش اراده کرد او را برای خلافت نصب کند، من او را از این کار بازداشتم به جهت ترس از فتنه و انتشار امر اسلام. رسول خدا از نیت من مطلع شد و

← حالی که ازجودت حفظ و قدرت ذهنی آنها مطالبی بیان شده است که قصائد شعری طویل را چون یک بار بر آنان خوانده می شد حفظ می شدند، و خطبه های بدیع و مفصل را بدون اندک تغییر حفظ می شدند؟ آیا این چنین کسانی متصور است که وصیت سوم رسول خدا را فراموش کرده باشند؟! ابدأ این طور نیست، اما سیاست حاکم جائر ایشان را مجبور به نسیان و عدم ذکر کرده است، آن سیاستی که ملعبه دست بازیگران و محل تمسخر آن صحابه بی مایه قرار گرفت. بدون اندکی تردید آن وصیت، وصیت به استخلاف امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است که راوی آن را ذکر نموده است.

۱- «صحیح مسلم، طبع داراحیاء التراث ج ۳، ص ۱۲۵۸، تعلیقه شماره ۴.

۲- «شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء الکتب العربیة الکبری، ج ۳، ص ۱۱۴، سطر ۲۷ و ۲۸.

دست از اراده خود برداشت، و خداوند هم در تقدیر همان را که حتمی بود پیش آورد.^۱ ما شرح این مسافرت را در ج ۷ از «امام شناسی» مفصلاً آورده‌ایم. و نیز در بعضی از موارد از داستان منع عمر کتابت رسول الله را سخن به میان آورده‌ایم^۲ ولی در هر جا به جهت و مناسبت مخصوصی بوده است و اینک در اینجا نیز به جهت امر به کتابت و حدیث ثقلین است. بنابر این علاوه بر آنکه در هر جا بخصوصه مطالب بدیع و روشنی به کار رفته است در اینجا نیز با این تفصیل فی الجمله، ابداً جنبه تکراری ندارد و مطالب بدیع است.

بحث چهارم: از وصایت به امیرالمؤمنین علیه السلام بگذریم، عبارت **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ فِي حَدْ نَفْسِهِ**، غلط است چه پیامبر درباره امیرالمؤمنین و خلافتش وصیتی بکند یا نکند، زیرا به نص قرآن کریم، کلام رسول الله حجیت دارد در هر موضوعی از موضوعات: **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ**^۳. «آن کسی که از این پیغمبر اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده است.» **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**^۴. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا اطاعت کنید! و از پیغمبرتان و صاحبان امرتان که از شما هستند اطاعت کنید!» **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطِيعَ بِإِذْنِ اللَّهِ**^۵. «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه مردم از وی به اذن خدا

۱- در «غایة المرام» ص ۵۹۵ تا ص ۶۲۰ درباره جرأت عمر بن خطاب بر رسول خدا چون دانست که آن حضرت می‌خواهد نصی بر ولایت علی علیه السلام بنویسد در مرض موت، از طریق عامه هفده روایت، هشت تا از ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» و هفت تا از صاحب کتاب «سیر الصحابة»، و از طریق خاصه دو روایت: یکی بسیار مفصل از کتاب سلیم بن قیس هلالی و دیگری از صاحب کتاب «الصراط المستقیم» ذکر نموده است.

۲- مانند ص ۲۷۰ تا ص ۲۷۲ درس ۱۴، از ج ۱ «امام شناسی» و ص ۳۱ تا ص ۳۳ درس ۹۱ تا ۹۳ از ج ۷، و ص ۱۴۴ تا ص ۱۵۱ درس ۱۱۰ تا ۱۱۵ از ج ۸ «امام شناسی».

۳- آیه ۸۰، از سوره ۴: نساء.

۴- آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء.

۵- آیه ۶۴، از سوره ۴: نساء.

اطاعت کنند.» و مَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا^۱. «و آنچه را که پیغمبر به شما می‌دهد بگیرید، و از آنچه شما را بر حذر می‌دارد، اجتناب ورزید!» إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ. وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ^۲. «تحقیقاً قرآن گفتار فرستاده‌ای بزرگوار (جبرئیل) است که دارای قوت است و در نزد خدای ذی‌عرش دارای مکنت و مقام است، و در آنجا مورد اطاعت است و مورد امانت، و صاحب و همنشین شما (پیغمبر) دیوانه نیست.»

بنابراین آیات و آیات کثیره دیگری که در قرآن است، اطاعت از رسول واجب است به عین اطاعت از خدا که کتاب الله است. تفکیک میان حجیت قرآن و حجیت گفتار رسول، به جمع میان متناقضین برمی‌گردد.^۳

علاوه خود قرآن و کتاب الله، اثبات و جوب قبول گفتار پیغمبر را می‌کند، و عمل به کتاب بدون اطاعت از رسول، نقض عمل به کتاب است. بنابر این عمر اولین کسی است که رفض سنت کرده است یعنی گفتار رسول خدا را نادیده گرفته است. و بنابراین به حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ هَمَّ عَمَلٌ نَكْرَدَه، هم رفض کتاب و هم رفض سنت نموده، هر دو را بوسیده و کنار زده است. شیعه هم عمل به کتاب نموده و هم به سنت. در حقیقت شیعیان سنّیان حقیقی هستند، و سنّیان نه کتاب دارند نه سنت.

۱- آیه ۷، از سوره ۵۹: حشر.

۲- آیه ۱۹ تا ۲۲، از سوره ۸۱: تکویر.

۳- احمد امین مصری کتابی در آخر عمر خود نوشته است و در آن از بسیاری از اتهاماتی که در «فجر الاسلام» و «ضحی الاسلام» به شیعه زده است، رفع ید کرده است و در حقیقت توبه نامه‌ای است از او بدون آنکه لفظ توبه و عذرخواهی را بر زبان آورده باشد. در ص ۱۲ از این کتاب می‌گوید: و أَمَّا السُّنَّةُ فَهِيَ أَهَمُّ مَصْدَرٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ، وَ قَدْ تَجَرَّأَ قَوْمٌ فَأَنْكَرُواهَا وَ اِكْتَفَوْا بِالْعَمَلِ بِالْقُرْآنِ وَ حَدَه. وَ هَذَا خَطَاءٌ. فَفِي السُّنَّةِ تَفْسِيرٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْقُرْآنِ. «و اما سنت پس آن مهمترین مصدر است پس از قرآن. و حقاً بعضی از مردم تجرّی و تعدّی نمودند تا سنت را انکار کردند و تنها به عمل به قرآن اکتفا نمودند. و این کار، کار خطا و غلط است. زیرا در سنت تفسیر بسیاری از رسول اکرم ﷺ درباره آیاتی که در قرآن است وجود دارد.» آنگاه احمد امین شرحی نسبتاً مفصل راجع به این موضوع می‌دهد.

خود، رفض سنت و بالتیجه رفض کتاب کرده‌اند، معذک نام خود را بدون مسمی و محتوی سنی یعنی اهل سنت و پیرو گفتار رسول خدا گذارده‌اند و شیعیان را رافضی می‌گویند، با آنکه رافضی خودشان هستند و شیعیان سنی واقعی و حقیقی. اینهم یکی از ترفندهای آنهاست که با اسم و نسبت غیر صحیح، خود را مُحِقّ و شیعه را مبطل می‌شمرند.

بحث پنجم: آیا نسبت هجر و هذیان به رسول‌الله، و یا گفتار قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، و بلند کردن صدا و فریاد و رأی رسول‌الله را کنار زدن و رأی خود را مقدم داشتن از روی هر نظریه و هر نیتی باشد، موافق قرآن است؟ قرآن که می‌گوید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ^۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، جلوی خدا و پیغمبر نیفتید!» در عمل و اراده اظهار نظر نکنید، رأی و عقیده خود را مقدم ندارید و پیوسته از آنها تبعیت کنید و تابع و پیرو باشید!

قرآن که می‌گوید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ لَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ^۲. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صداهای خود را بلندتر از صدای پیغمبر نکنید، و با گفتار معمولی خود که با یکدیگر سخن می‌گوئید و تُنِ صدا شنیده می‌شود، با وی گفتگو نکنید، زیرا در این صورت، بدون توجه و ادراک خودتان، تمام اعمال حسنه و نیک شما حَبَط و نابود می‌گردد.»

و به دنبال آن می‌گوید: إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ^۳، «تحقیقاً آنان که صداهای خود را

۱ تا ۳- به ترتیب آیه ۱ تا ۳ از سوره ۴۹: حجرات.

۴- حقیقه شگفت‌آور است که شأن نزول خود این آیات درباره ابوبکر و عمر است که در محضر رسول‌الله داد و فریاد راه انداخته و با هم نزاع کردند. سید شرف‌الدین عاملی در کتاب «النص و الاجتهاد» طبع دوم ص ۱۹۶ و ۱۹۷ گوید: سبب نزول این آیات، آن بود که بر رسول

در حضور رسول خدا پائین آورده فروکش می‌دهند، آنها هستند کسانی که خداوند دل‌هایشان را برای تقوی و پاکی آزمایش نموده است؛ برای ایشان غفران الهی و اجر عظیمی است.»

در این صورت برای از بین بردن امامت علیّ معصوم و خاندان طاهرینش، صدا بلند کردن و غوغا و جنجال راه انداختن با موازین قرآن چه مناسبت دارد؟ آنها هم لَعَط و صداهای بلندی که رسول الله را آزرده کند!

بحث ششم: عمر می‌دانست که رسول الله ﷺ یگانه اسوه حق و حقیقت و الگوی واقعیت و نفی باطل است: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.^۱ «و از برای شماست در رسول خدا ماده و منشأ تأسی نیکو، برای کسی که امید در خدا و آخرت بندد، و خدا را زیاد یاد کند.»

و می‌دانست که هر دعوت رسول الله ﷺ خواندن به سوی حیات و زندگی

← خدا ﷺ جماعتی از بنی تمیم وارد شدند و درخواست نمودند از آن حضرت که از میان خودشان امیری را بر آنان بگمارد. بخاری در «صحیح» خود ص ۱۲۷، از جزء سوم در تفسیر سوره حجرات تخریح کرده است که ابوبکر گفت: ای رسول خدا قعقاع بن معید را امیرشان گردان! به این گفتار مبادرت کرد و رأی خود را فوراً زودتر از رأی خود رسول الله وانمود کرد. پس از او عمر بدون درنگ فوراً گفت: بلکه أقرع بن حابس أخوا بنی مجاشع را ای رسول خدا امیرشان گردان! ابوبکر گفت: ای عمر! تو پیوسته راه خلاف مرا داری! ابوبکر و عمر، مرء و جدال و مخاصمه کردند و صداهایشان بلند شد. خداوند به پیرو آن، این آیات را نازل فرمود. به علت سرعت ایشان در رأی و مقدم داشتن نظریه خود در برابر رسول خدا و بلند نمودن صدای خود را بالاتر از صدای رسول خدا.

آنگاه سید شرف الدین آیه لاترفعوا أصواتكم فوق صوت النبى را این طور تفسیر کرده است که خداوند آنان را از گفتاری که مشعر باشد که ایشان در امور دخالت دارند نهی نموده است و یا گفتاری که مشعر باشد که ایشان عندالله و رسوله دارای وزنی هستند، چون کسی که صدایش را بلندتر از صدای دیگری می‌کند برای خود اعتبار خاصی قائل است و صلاحیت مخصوصی می‌داند و این امر از هیچ کس در نزد رسول خدا جایز و نیکو نیست.

۱- آیه ۲۱، از سوره ۳۳: أحزاب.

واقعی است. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و رسول او شما را بخوانند برای امری که در آن حیات شماست، اجابت کنید!»

و می‌دانست که مخالفت و ستیزه با رسول خدا ﷺ نتیجه‌اش دوزخ است، وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا^۲. «و کسی که با پیغمبر مخالفت و معاندت کند پس از آنکه راه هدایت برای او مبین شده است، و از راهی غیر از راه مؤمنین به رسول خدا پیروی کند ما او را بازگشت می‌دهیم به آن بازگشتی که خود برای خودش انتخاب می‌کند و ما مأوی و مسکن وی را جهنم قرار دهیم، و بد بازگشتی است جهنم.»^۳

و می‌دانست که: وَ النَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ. وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ.^۴ «سوگند به ستاره آسمانی در وقتی که پائین می‌آید، که همنشین شما (رسول خدا) نه گمراه شده است و نه دچار خبط و اشتباه؛ او از روی دل بخواه و هوای نفس خود سخن نمی‌گوید، نیست قرآن مگر وحیی که به او نازل شده است، و آن وحی را خداوند با تمکین و پر قدرت و قوت به او تعلیم نموده است.»

و می‌دانست که: ابدأً گفتار پیامبر گفتار شاعرانه و تخیلانه و درهم‌بافی نیست. إِنَّهُ

۱- آیه ۲۴، از سوره ۸: انفال.

۲- آیه ۱۱۵، از سوره ۴: نساء.

۳- آیه الله علامه سید شرف الدین عاملی در خطبه کتاب «النص و الاجتهاد» طبع اول، ۱۳۷۵، ص ۵۰ پس از استشهاد به این آیه در تعلیقه گوید: ابن مردویه در تفسیر این آیه تخریج کرده است که مراد از مشافقه با رسول خدا در اینجا مشافقه در شأن علی بن ابیطالب است. و مراد از هدایت در قول خدا: بعد ما تبین له الهدی نیز، شأن او عليه السلام است. و عیاشی در تفسیر خود به همین گونه تخریج نموده است، و صحاح متواتره از طریق عترت طاهره وارد است که سبیل مؤمنین فقط سبیل ایشان عليهم السلام است.

۴- آیه ۵ تا ۵، از سوره ۵۳: و النجم.

لَقَوْلُ رَسُولِ كَرِيمٍ. وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ. وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدْكُرُونَ. تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱ «تحقیقاً آن گفتار، سخن رسول و فرستاده‌ای بزرگوار است و گفتار شاعرانه شاعری نیست، بسیار کم شما بدین نکته ایمان می‌آورید! و گفتار غیب‌گویی مرتبط با شیطان و نفوس خبیثه نیست، و بسیار کم است که بدین نکته متذکر می‌گردید! بلکه گفتاری است که از ناحیه پروردگار عالمیان فرود آمده است.»

عمر همه اینها را به خوبی می‌دانست، اینها آیاتی است که هر روز و شب تلاوت می‌شد و شاید بچه‌های مدینه هم می‌دانستند، و نسبت هجر و هذیان و یا گفتاری که ناشی از شدت درد، سرزند و از پیامبر بدون معنی و عبث و لغو بیرون آید، ابداً برای احدی از مسلمین معقول نبود.

عمر همه اینها را می‌دانست و نسبت هجر و یاه‌ای که به رسول الله داد خودش هم از روی صدق نمی‌گفت یعنی خودش هم پیامبر را هذیان‌گو نمی‌دانست، اما این کلام را بدین عبارت رکیک به میان آورد تا مغلطه کند، و ایجاد آشوب و غلغله نماید و خود با دستیارانش که در مجلس حاضر شده بودند، با ایجاد این صحنه زشت، پیغمبر را آزرده کنند و بالتّیجه نگذارند مقصود آن حضرت لباس عمل پوشد و به این منظور هم رسیدند.

فلهذا وقتی پیغمبر فرمود: قُومُوا (برخیزید) همه برخاستند و رفتند و هیچ یک از آنها نگفت این سخن پیغمبر که می‌گوید: برخیزید، هذیان است، و ما باید بنشینیم و نرویم.

نامه رسول خدا بر وصایت امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - باید در چنین مجلسی که سران قوم و معنویان از قریش و دست اندرکاران، و به عبارتی آخری اهل حلّ و عقد هستند، نوشته شود تا حجّت باشد و گرنه پیغمبر می‌توانست

۱ آیه ۴۰ تا ۴۳، از سوره ۶۹: الحاقّة .

در پنهان و یا در حضور بعضی از صحابه پاکدل و روشن ضمیر خود بنویسد، ولی آن نامه را انکار می‌کردند. نه اینکه بگویند: املاء و مهر پیغمبر نیست، بلکه می‌گفتند از روی هجر و غلبه مرض نوشته است. آنان که با جمعیت متشکله خود در حضور پیغمبر، او را به یاوه‌گویی نسبت دهند، آیا در غیابش چنین کاری را نمی‌کنند؟

همچنانکه دعوت بر وصایت و خلافت علی علیه السلام را پیغمبر در مدت طولانی دوران نبوت خویش از اولین روز دعوت عمومی، در خانه ابوطالب و دعوت عشیره با آیه انذار و حدیث عشیره شروع کرد و تا آخرین رمق حیات بر آن اصل ادامه داد، اما برای رسمیت آن مأمور شد در زمین غدیر خم درنگ کند، و تمام قافلله را نگهدارد و آن خطبه غراء و شامل و کامل را بخواند.

اما اینک چون می‌بیند آن مدعیان خلافت با هم‌مرزانشان به آن خطبه ترتیب اثر نمی‌دهند و جان و روح نبوت به واسطه انعزال علی در خطر است بر خود لازم می‌بیند آن صورت شفاهی را مسجل نماید فلهدا به نوشتن نامه و مهر کردن به مهر نبوت مبادرت می‌ورزد.

عمر در زمان خلافت خود روزی که با ابن عباس از موضوع علی بن ابیطالب سخن به میان می‌آورد و اعتراف می‌کند که بعد از رسول خدا کسی مانند وی سزاوار خلافت نبود و علت برکنار گذاردن او حوادث سن و محبتش به بنی‌المطلب بود^۱ صریحاً می‌گوید: ابوبکر از روز نخست بر سرهمین موضوع با خلافت علی مخالف بود^۲.

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، طبع دارالاحیاء، ج ۲، ص ۵۷ ضمن خطبه ۲۶، که عمر به ابن عباس می‌گوید: خشیناه علی حدیثه سنه و حبه بنی‌المطلب.

۲- «شرح نهج البلاغه» طبع دارالاحیاء، ج ۲، ص ۵۸ ضمن خطبه ۲۶ که عمر به ابن عباس می‌گوید: یا بن عباس! ان اول من ریئکم عن هذا الأمر ابوبکر! ان قومکم کرها ان یجمعوا لکم الخلفه و النبوة. «ای پسر عباس و لکن کسی که شما را از خلافت دور داشت و در رسیدن خلافت به شما کندی نمود، ابوبکر بود. قوم شما نمی‌پسندیدند که نبوت و خلافت را در شما جمع کنند.»

و روی همین امر است که ما همیشه عمر را با ابوبکر چه در حیات رسول خدا و چه در مماتش یار و شفیق و رفیق همدیگر می‌یابیم و در وقت عقد اُخوت، دو برادر و در آستانه رحلت رسول خدا هر دو از جیش اُسامه تخلّف کردند و تائی و سستی و عذر و بهانه آوردند، تا رسول‌الله جان سپرد و آن وقت به قدری تند و سریع به سوی سقیفه می‌رفتند که طبق نقل ابن اُبی الحدید: **وَ كَأَنَّا يَسْأَبِقَانِ** (از هم جلو می‌زدند). بر اساس همین مطلب است که عمر در حضور رسول‌الله که زنده است در همین مجلس رزیه می‌گوید: پیغمبر اگر بمیرد ما انتظار او را می‌کشیم تا بیاید و فلان و فلان شهر روم را فتح کند، مانند اُصحاب موسی که انتظارش را کشیدند و او برگشت. این گفتار عمر برای آن است که بمجرد ارتحال پیغمبر بگوید پیغمبر نمرده است و همین کار را هم کرد و شمشیرش را برهنه کرد و در کوچه‌های مدینه می‌گشت و می‌گفت: پیغمبر نمرده است، هر کس بگوید مرده است سرش را با این شمشیرم برمی‌دارم. چرا؟ برای اینکه ابوبکر در مدینه نبود. در یکفرسخی مدینه به نام **سُنْح** نزد زوجه‌اش رفته بود.

بدون آمدن ابوبکر کار خلافت تمام نمی‌شد، و نگران بود از آنکه به مجرد خبر ارتحال رسول خدا مردم روی به امیرالمؤمنین آورند، انصار و مهاجر به خانه رسول‌الله که در آن امیرالمؤمنین است بیایند و بیعت کنند، و تمام رشته‌های بافته آنها پنبه شود و نقشه‌ها و زمینه‌چینی‌ها هدر رود. فلذا با شمشیر کشیده و فریادی که پیغمبر نمرده است به حدی که از دو طرف دهان او کف جاری شده بود، مردم را نگاه‌داشت تا ابوبکر از **سُنْح** رسید.

همین که ابوبکر گفت: پیغمبر مرده است **وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ تَا آخِرَ آيَةٍ**، عمر گفت: صحیح است، پیغمبر مرده است. و نه او و نه ابوبکر به طرف خانه پیغمبر نیامدند، و جنازه او را ندیده و نمازی نگزارده، به سوی سقیفه بنی ساعده رفتند و با تردستی و عباراتی که در تاریخ ضبط است، خود را خلیفه المسلمین کردند. روشن است که این راه ضلال و گمراهی است. اگر آنها به نص رسول‌الله

تعبد داشتند، و به آن نوشته تن درمی دادند **أَمْثُوا مِنَ الضَّلَالِ**، تحقیقاً از ضلالت مصون بوده و در وادی خصب آمن و امان و در جاده هموار و صراط مستقیم بودند. زیرا پیغمبر فرمود: **لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَداً** «پس از نوشتن من دیگر أبداً گمراه نخواهید شد.»^۱ اما در ضلالتی غرق شدند که اولین مرتبه آن نسبت هجر و هذیان به رسول الله است.

ای کاش فقط به عدم امتثال امر رسول خدا، و نیاوردن دوات و کتف اکتفا می کردند و دیگر سخن پیامبر را به گفته شان: **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** «کتاب خدا ما را بس است» رد نمی کردند. گویا پیغمبر مکانت و منزلت کتاب الله را در میان آنها نمی دانسته است! و یا آنها از پیامبر داناتر به خواص و فوائد و آثار کتاب الله بوده اند و خواسته اند پیغمبر را بدین نکته توجه دهند!

و ای کاش فقط به گفتار **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** اکتفا می کردند و در سیمای آن پیامبر

۱- عمر با علم و ادراک اینکه پس از رسول خدا ﷺ علی بهترین افراد بشر است، اقدام به غصب خلافت نمود، مرحوم سید بن طاووس در «طرائف» طبع مطبوعه خیام در قم ص ۱۳۳ از کتاب فقیه شافعی ابن مغزالی در کتاب «مناقب» خود با اسنادش به نافع غلام پسر عمر روایت می کند که گفت: من به ابن عمر گفتم - و می دانیم که نظریه ابن عمر با خود عمر در این گونه مسائل یکی است - من خیر الناس بعد رسول الله ﷺ؟ «بهترین مردم بعد از رسول خدا کیست؟» ابن عمر گفت: ما انت و ذاك، **لَأُمُّ لَكَ؟** «تو را به این پرسش چکار ای بی مادر؟» سپس گفت: **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ**، خیرهم بعده من كان **يحلّ له ما يحلّ له**، و **يحرم عليه ما يحرم عليه**. «من از خدا مغفرت می طلبم، بهترین مردم پس از رسول خدا آن کسی است که برای او حلال است آنچه برای رسول خدا حلال بوده است و حرام است برای او آنچه برای رسول خدا حرام بوده است.» گفتم: آن کیست؟! گفت: علی بن ابیطالب عليه السلام. **سَدَّ ابْوَابَ الْمَسْجِدِ وَ تَرَكَ بَابَ عَلِيٍّ وَ قَالَ لَهُ: لَكَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ مَالِي وَ عَلَيْكَ فِيهِ مَا عَلِيٌّ، وَ اَنْتَ وَارِثِي وَ وَصِيٌّ تَقْضِي دِينِي وَ تَجْزِ عِدَاتِي وَ تَقْتُلُ عَلِيَّ سَنَتِي**، کذب من زعم أنه **بيغضك و يحبني**. «پیغمبر دستور داد درهای مسجد را بستند و در علی را بازگذازد و به او گفت: برای تو در این مسجد جایز است آنچه برای من جایز است، و تو وارث من هستی و وصی من هستی، دین مرا ادا می کنی و به وعده های من وفا می کنی و بر سنت من جنگ می کنی، دروغ می گوید کسی که می پندارد تو را دشمن دارد و مرا دوست دارد.» این روایت در «مناقب» ابن مغزالی ص ۲۶۱، و «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۳۹، ص ۳۳ موجود است.

مهربان رحمةً للعالمین، در دم مرگ و حالت احتضار کلمهٔ زشت هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ را نمی‌گفتند. آنها در این لحظات آخر عمر پیغمبر اکرم کلمهٔ وداعشان با او چه بوده است؟ با هَجَرَ رَسُولِ اللَّهِ برخاستند و مجلس را ترک کردند!

و ای کاش یک لحظه می‌فهمیدند که نیاز مبرم و قطعی به همان نصِّ و کتابت رسول‌الله دارند و قرآن بر ایشان کفایت نمی‌کند. زیرا قرآن است که گفتار رسول خدا را حجت کرده، و مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا^۱ را با صدای بلند در خود گنجانیده است، و می‌فهمیدند که پیغمبر و امام روح قرآن است، گفتار پیامبر و امام سند قرآن است، قرآن بدون امام همچون مشک خالی و بدون آب است. اما ای کاش و صدهزار کاش که می‌فهمیدند و خودشان و اُمت را به دنبال آرائشان تا روز بازپسین به ضلالت نمی‌بردند.

ما چون به گفتار رسول‌الله ﷺ: اِثْنُونِي لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ «کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن گمراه نخواهید شد!» و به گفتار دیگرش در حدیث ثقلین: اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي! «من در میان شما دو متاع پربها و گرانبه را به یادگار از خود باقی می‌گذارم، هنگامی که شما بدان تمسک جستید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا، و عترت من که اهل بیت من است» نگاه می‌کنیم، و این دو را با هم تطبیق و مقایسه می‌نمائیم، هر دو تالی آنها دارای مفاد واحدی هستند که عدم گمراهی و ضلالت ابدی، به یک نهج در هر دو تضمین شده است. بنابر این وجود ثَقَلَيْنِ (کتاب و عترت) لازم است و در آن نوشته‌ای که رسول خدا می‌خواست بنویسد، بدون شک «عَلَيْكُمْ بَعْلِي ابْنِ اَبِي طَالِبٍ وَ وُلْدِهِ الْمَعْصُومِينَ مِنْ بَعْدِي اِمَامًا وَ خَلِيفَةً» و امثال این عبارات بوده است. و در حقیقت این نوشته، تفصیل اجمال حدیث ثَقَلَيْنِ است که رسول‌الله می‌خواست است آن ثَقَلِ دیگر را مشخص و معین و با نام

۱- آیهٔ ۷، از سورهٔ ۵۹: حشر.

و نشان کتباً اعلام کند.^۱

بحث هفتم: علت عدم کتابت رسول خدا ﷺ است در وقتی که عمر و همراهانش برنخاسته بودند و نرفته بودند، که چون بعضی از حضار از پیامبر خواستند که: اینک ما برای تو آنچه را خواسته بودی بیاوریم؟! فرمود: نه! بعد از این سخنانی که گفتید، لازم نیست.

در اینجا ممکن است کسی بگوید: چه اشکال داشت که رسول خدا ﷺ بعداً چنین مکتوبی را مرقوم می فرمودند و نزد امیرالمؤمنین و یا عباس عموی خود می گذاردند تا برای همه حجّتی قاطع باشد، آن هم در مثل این موضوع خطیر که سعادت امت را متکفل است و ایشان را از ضلالت نجات می دهد؟

پاسخ آن است که: شرائط و موقعیت چنان بود که اگر رسول خدا ﷺ این کار را می کردند حزب مخالف می گفت این کاغذ را رسول خدا از روی هجر و خبط دماغ - عیاداً بالله - نوشته است و در این صورت تمام کلمات او در حال مرض حجّیت ندارد. قرائن و شواهد طوری نشان می دهد که بدین مرحله تعدی می نمودند. آن کسی که در حضور رسول خدا و در نزد جمعیت اصحاب و زنان در پشت پرده چنین نسبتی بدهد آن انکار و نسبت هجر نیز برای او آسان بود کما اینکه به صدیقه کبری

۱- ابن حجر در «الصواعق المحرقة» در اواخر فصل ۲ از باب ۹، ص ۷۵ گوید: رسول خدا ﷺ در مرض موت در حجره مبارکه خود در وقتی که مملو از جمعیت بود فرمود: أَيْهَا النَّاسُ يُوشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضاً سَرِيحاً فَيَنْطَلِقُ بِي، وَ قَدْ قَدِمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعذرةً إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزْوُ جَلٍّ وَ عترتی اهل بیته. ثم أخذ بيد عليّ فرفعها فقال: هذا عليّ مع القرآن، و القرآن مع عليّ لا يفترقان حتّى يردا عليّ الحوض. الحديث. «ای مردم نزدیک است مرا به زودی و به سرعت قبض کنند و ببرند و برای رفع عذر شما نزد خدا من گفتارم را برای شما تقدیم می کنم: آگاه باشید که من در میان شما دو جانشین از خود می گذارم، کتاب پروردگارم و عترتم که اهل بیت منند. و سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت: این علی با قرآن است و قرآن با علی است و این دو تا از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» این حدیث را نیز در «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵ و ۱۶ از «الصواعق» نقل کرده است.

فاطمه زهرا سلام الله علیها که تمام مجامیع و کتب اصول أهل سنت پر است درباره او که رسول خدا فرموده است: «او سیده زنان أهل بهشت است» و آیه تطهیر در قرآن کریم درباره او و حسنین دو فرزندش، و شوهرش و پدرش فرود آمده است، ابوبکر صریحاً نسبت دروغ داد و درباره فدک از او شاهد خواست، و با روایت ساختگی و مجعول که معلوم است خودش ساخته و پرداخته و به یک اعرابی بوال علی عقیبه نسبت داده است که «ما جماعت انبیاء از خود ارث نمی گذاریم، آنچه از ما باقی می ماند صدقه برای مسلمین است» فدک را از او گرفت.

آن کسی که با ریسمان به گردن امیرالمؤمنین علیه السلام انداختن آنحضرت را برای بیعت به مسجد می برد، و صدیقه اش را در میان خاک و خون می کشاند، و جنینش را سقط می کند، و تازیانه بر بازوی او می زند که تا دم مرگ همچون بازوبند نمایان بود، از انکار نوشته رسول خدا چه باک دارد؟ و از هجر و یاوه شمردن و پنداشتن تمام نوشته ها و کلمات او در حال مرضش چه باک دارد؟ مطلب مهم این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهت احترام سنت و نشکستن این حریم و حجیت گفتارش که عدل و هم ترازوی کتاب الله است از این امر درگذشت به جهت حفظ اجتماع و شوکت مسلمین، به جهت بقاء کتاب الله از این مهم صرف نظر نمود. همچنانکه از خوف شقاق و انشقاق در مسلمین، خطبه غدیریّه را که قبلاً مأمور بود بخواند و علی را معرفی کند به تأخیر می انداخت تا جائی که جبرائیل با تهدید و **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** فرود آمد.

عمر در موارد متعددی با رسول الله روبرو شد و با آن حضرت با خشونت شدید رفتار کرد. قضیه یوم الخمیس که ابن عباس برای آن گریه می کند تا جائی که زمین تر می شود و دانه های اشک از صورتش می ریزد، اولین برخورد خشونت آمیز او با مقام رسالت نبوده است.

۱- آیه ۶۷، از سوره ۵: مائده.

در صلح حدیبیه، آن واقعه تاریخی را پیش آورد و خود جلو دار و سردسته مخالف و اتهام رسول الله به دروغ بود.^۱ به طوری که خودش برای کفاره آن می گوید: مَا زَلْتُ أَصُومَ وَأُتْصَدِّقُ وَأُصَلِّي وَأُعْتِقُ مَخَافَةَ كَلَامِي الَّذِي تَكَلَّمْتُ بِهِ.^۲ «پیوسته از آن روز تا امروز، من روزه می گیرم و صدقه می دهم و نماز می خوانم و بنده آزاد می کنم از ترس آن کلامی که به رسول خدا گفته ام.»^۳

در قضیه نماز گزاردن پیامبر بر جنازه عبدالله بن ابی چنان با پیغمبر برخورد زشت و ناهنجار نمود و پیغمبر را از نماز بر جنازه او بازداشت که بر مرد منافق چرا نماز می خوانی؟ و این را همه تواریخ نوشته اند.^۴

أما در رزیه یوم الخمیس شدت، قدری بیشتر بود زیرا خود و همراهانش همگی در مجلس رسول خدا حاضر شدند و مجلس را بهم زدند، و خود او نسبت هجر و یاوه و هذیان داد، و همقطارانش او را تأیید کردند، یعنی همگی نسبت هجر و یاوه و هذیان دادند به طوری که مجلس را فلج کردند، و پیامبر نتوانست به مرادش برسد.

۱- داستان نفاق و ارتداد عمر را در صلح حدیبیه با تفصیل، اصحاب سیر و تواریخ در کتب خود ذکر کرده اند، از جمله بخاری در «صحیح» خود، در کتاب شروط، باب شروط در جهاد، ج ۲، ص ۱۲۲، و مسلم در «صحیح» خود، در باب صلح حدیبیه ج ۲ ذکر کرده است.

۲- سیره حلبیه، باب صلح حدیبیه ج ۲، ص ۷۰۶.

۳- آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «النص والاجتهاد» طبع دوم ص ۱۶۰ گوید: امام احمد در مسندش از حدیث مسور بن مخرمه و مروان بن حکم تخریج کرده است و حلبی در سیره خود و بسیاری دیگر از روایان اخبار در غزوه حدیبیه، تصریح نموده اند که عمر شروع کرد به رد کردن گفتار رسول خدا. در این حال ابو عبیده جراح به او گفت: ألا تسمع یا ابن الخطاب رسول الله ﷺ يقول ما يقول؟! نعوذ بالله من الشيطان الرجيم! «آیا نمی شنوی ای پسر خطاب که رسول خدا ﷺ می گوید آنچه را که می گوید. از شیطان رانده شده به خداوند پناه می بریم.» و حلبی و غیر او گفته اند که: رسول خدا ﷺ در آن روز به عمر گفت: یا عمر إني رضيت و تأبى! «ای عمر من راضی شدم به حکم خدا و تو امتناع ورزیدی!»

۴- ما داستان عبدالله بن ابی را مفصلاً در ج ۱۰، از «امام شناسی» در درس ۱۴۲ تا ۱۴۸ از ص ۳۲۱ تا ص ۳۴۵ آورده ایم.

آیا در چنین وضعیّت و زمینه‌ای اگر پیامبر نامه‌ای هم می‌نوشت، پاره نمی‌کردند؟ مگر عمر سند فدک را که فاطمه علیها السلام از ابوبکر گرفته بود، در راه پاره نکرد؟ و با خشونت نزد ابوبکر آمد و گفت: در این موقعیّتی که مسلمین نیاز به مال دارند چرا سند را به فاطمه برگردانیدی؟!

حقیق روزی در محضر مبارک حضرت سیدالأساتید، آیه‌الله علامه طباطبائی قدس الله نفسه الزکیّة عرض کردم: اگر خداوند نام علی را صریحاً مانند نام محمد در قرآن می‌آورد تا این اختلاف عمیق پیدا نشود، چه می‌شد؟ فرمودند: به آسانی آن را از قرآن برمی‌داشتند. فلهدا خداوند حفظاً لکتابه العظیم آن را در آنجا ذکر نفرمود. بنابراین با عدم ذکر نام علی در قرآن ضرری به اسلام و ایمان و ولایت و مؤمنین نمی‌رسد، آنان که تابع سنّت و گفتار رسول‌الله هستند، در زمان خود آنحضرت شیعه و شیفته علی بوده‌اند. اینک هم در یوم الخمیس که رسول خدا نتوانست مکتوب را بنویسد، باز هم از آن زمان تا به حال مؤمنین حقیقی شیعه و شیفته او می‌باشند و امروز تشیع چنان در سطح مورّب به طوری صعودی بالا می‌رود که در هر سال مبالغ خطیری از اصناف و مذاهب مختلف دنیا، بدین مکتب و مذهب روی می‌آورند!^۱

۱- همچون عالم جلیل و علامه کبیر مجاهد قاضی قضاة سوریا - حلب، الشیخ محمد مرعی امین انطاکی که به مذهب تشیع درآمد و کتاب «لماذا اخترت مذهب الشيعة مذهب أهل البيت» را نوشت و این اشعار از اوست:

و حاربت الأرقاب فی ولاها	لماذا اخترت مذهب آل طه
و عیشاً کان ممتلئاً رفاها	و عفت دیار آبائی و أهلی
و ربّ البيت لم یألف سواها	لائی قد رأیت الحقّ نصّاً
لمن رام الحقیقة و امتطأها	فمذهبی التشیع و هو فخر
مشی فی غیر مذهب آل طه	و هل ینجو بیوم الحشر فرد

حقیق این کتاب را مطالعه نموده‌ام الحقّ کتاب نفیس و ارزشمندی است. و همچون دکتر سید محمد تیجانی سماوی که از اهل قفصه تونس است و کتابش به نام «ثمّ اهتدیت» می‌باشد، در

بحث هشتم: با تقدّم عمر بر کلام و سنّت رسول خدا ﷺ در یوم الخمیس، ولایت شکست و باب اجتهاد در برابر نصّ باز شد. عمر و ابوبکر به عنوان مصلحت بین مسلمین آراء خود را بر سنّت رسول الله مقدّم داشتند، و بالتّیجه هم سنّت و هم کتاب الله کنار رفت، و آراء فاسده در مقابل قرآن صف زدند و در هر موضوعی از موضوعات به بهانه مصلحت، حقایق را از بین بردند و باب اجتهاد در برابر کتاب الله و در مقابل سنّت رسول الله که تا آن روز ابداً سابقه نداشت باز شد و هر روزه مطلبی تازه بر خلاف کتاب و سنّت به چشم خورد و در پوشش و لایه مصلحت روز حقایق و اصل دین در خطر افتاد، تا نوبت به عثمان رسید او هم صریحاً نظر خود را بر کتاب مقدّم داشت و عملاً سنّت رسول الله را شکست، و معاویه در شام کوس انا اللهی و فرعونیت زد، و بالأخره در مدّت هشتاد سال بنی امیه و پانصد سال بنی عباس به عنوان امارت و ولایت و مصلحت بین مسلمین، بر کتاب و سنّت تاختند و حقیقت کتاب و ولایت را مهجور و غریب و مستمند شمردند، و این بابی بود که تا قیام قائم آل محمد ﷺ باز شد.

فقهایی عامّه و شریحها به عنوان **تَأْوَلٌ فَأَخْطَأُ** (این طور معنی را فهمید و خطا کرد) تمام جنایات حکام جور و امرای ستمپیشه را امضا نموده و صحّه نهادند و در باب ولایت فقیه و حاکم، احکام مسلّمه قرآن و سنّت قطعیه رسول الله را حبط و خراب کردند یا نسیان نموده و یا تناسی کردند که ولایت فقیه در موضوعات شخصیّه اجتماعیّه است، نه در تبدیل و تغییر کتاب و احکام سنّت. و امرای جور را

← این کتاب سفر خود را به حجاز و عراق و ملاقات با علمای شیعه در نجف اشرف بیان کرده است و بیشتر تحت تأثیر منطق و گفتار مرحوم آیه الله سید محمد باقر صدر شهید حزب بعث - اعلی الله مقامه - قرار گرفته است و سپس با تحقیق عمیق خود در کتب صحاح و سنن عامّه پس از سه سال تحقیق و مطالعه مذهب تشیع را اختیار نموده است، این کتاب در همین سال جاری به دست حقیر رسید از اوّل تا آخر مطالعه کردم، بسیار شیرین و جالب و در عین حال مستدلّ نوشته است. أطال الله بقاءه و نصر الله به الحقّ فی تأیید المذهب المبین.

طبق سنت عمر و ابوبکر، خلفای واجب‌الإطاعة خواندند و نام اولوالأمر بر آنها گذاردند. و مخالفین را به اتهام خلاف رأی فقیه و حاکم واجب‌الطاعة زیر مهمیز تازیانه و شلاق و شکنجه و حبس و اعدام و دارآویختن و خانه بر سر خراب کردن، نابود نمودند.

بحث نهم: معلوم است که با چنین وضعی که حزب مخالف امیرالمؤمنین علیه السلام از آن هنگام پیش آوردند، و این حزب در داخل خانه رسول (عائشه و حفصه و بعضی دیگر) و در خارج از خانه به طور شبکه‌اتصالیّه از هم خبر داشتند و کار می‌کردند و با ندائی که به هذیان و یاوه گوئی رسول الله، عمر به میدان آورد و سنت را شکست، دیگر این حزب پیروز اگر بخواهد سرکار بماند، نمی‌تواند بر همان نهج زمان رسول خدا کار کند، زیرا آن منهج قرائت و تدبیر کتاب الله و نقل و بیان حدیث رسول الله بود. در هر مجلس و محفل ذکر رسول خدا و بیان مواعظ و احکام و خطبه‌های او بود. اینک این حزب اگر بخواهد مردم را در بیان حدیث و سنت آزاد بگذارد، بدون شک سخن از مقام و منزلت اهل بیت عترت و علوم بی‌پایان و فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام و سیره و منهاج صدیقه کبری، و طهارت و عصمت آل عبا و امثال این مطالب را که مؤمنین پیوسته از رسول خدا از ابتدای نبوت تا به حال شنیده‌اند، پیش می‌آید و از مثالب و سیئات خلفای بر روی کار آمده و حزبشان در داخل خانه (عائشه و حفصه) و در خارج خانه از فراریان در جنگها، و از تعدّیات به رسول‌الله و کشتن رقیه دختر رسول خدا به دست عثمان، و کشتن صدیقه کبری با حمله و هجوم حزب پیروز بر خانه فاطمه برای اخراج متحصّنین در آن برای بیعت و سرسپردگی به این نظام ظالمانه، و از تفسیر آیات قرآن که همه به وسیله پیغمبر بیان شده است و همه مشحون از ذکر و نام و مقام و شأن نزول آن درباره مولای متّقیان، و از بیان حقایق و اسراری که طبعاً این حزب با آن سر و کار ندارد، گفتگو می‌شود.

فلهذا همین که دوران دو ساله ابوبکر سپری شد و نوبت به عمر رسید، بیان سنت رسول الله را به کلی قدغن کرد، و تا یکصد و پنجاه سال ذکری از آن در مساجد

و محافل و مدارس و در خطبه‌های عید و جمعه نمی‌شد، و تا قریب یکصد سال کتاب حدیث و سنتی نوشته نشد.

یعنی ردّ عمر کلام رسول خدا را، این لوازم گسترده و وسیع را به دنبال آورد و سپس در زمان معاویه حدیث سازان درباری او همچون ابوهریره و ابودرداء که از اصحاب رسول خدا بوده‌اند، به قدری حدیث در منقبت ابوبکر و عمر و عثمان ساختند و در شأن عایشه بالأخصّ روایت ساختند که در کتب و طوامیر مسانید و صحاحشان جا گرفت، و از احادیث فضائل امیرالمؤمنین و آل عبا به قدری کاستند که به ندرت روایتی در آنها گنجانیده شد.

بر این اساس، جمیع روایات وارده در این زمینه، ساختگی و مجعول است و شیعه در امثال این موارد نگاه به صحّت سند نمی‌کند متن روایت را دلیل کذبش می‌داند، زیرا پر واضح است حزبی که پیروز شده و مخالفانش را زیر تیغ و نیزه و شمشیر و سنگ و قتل صبر می‌برد همچون روز عاشورا، و واقعه محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض، و واقعه زید بن علی بن الحسین و یحیی، و واقعه حسین بن علی در وقعه فحّ قریب به مدینه که مثابه وقعه طّف بود، و سپس بنی عباس که خود را حاکم و آمر داشته و تا حدّ امکان در اطفاء نور و حیات و علم و حتّی زندگی مادّی رقیبشان که از اولاد فاطمه علیها السلام بودند می‌کوشند، از دستبرد به سنت رسول خدا دریغ نمی‌کند و تا سر حدّ قدرت در جعل و تزویر روایات دروغین و نسبت آنها به رسول خدا که همه مردم می‌پذیرند و قبول می‌نمایند دریغ نمی‌نماید.

از جمله روایات مجعول و دروغین که با تردستی هر چه تمارت جعل شده و آثار کذب به قرائن و شواهد عدیده‌ای در آن مشهود است روایتی است که بخاری در «صحیح» خود آورده است، و ما عین آن را با سندش می‌آوریم و سپس ترجمه و بحث می‌کنیم:

حدیث کرد از برای من إسحق از بشر بن شعیب بن ابی حمزة، گفت: حدیث کرد برای من پدرم از زهّری، گفت: خبر داد به من عبدالله بن کعب بن مالک أنصاری - و کعب بن مالک یکی از آن سه نفر بوده است که توبه‌شان بخشیده شد - که عبدالله

ابن عباس به او خبر داد که:

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا حَسَنٍ! كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟! فَقَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارئًا! فَأَخَذَ يَبْدَهُ عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلَاثِ عِبْدِ الْعَصَا! وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَوْفَ يُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا. إِنِّي لَأَعْرِفُ وَجُوهَ بَنِي - عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ، إِذْ هَبَّ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلْتَسْأَلُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ؟ إِنْ كَانَ فِينَا عِلْمًا ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عِلْمَتَاهُ فَأَوْصِي بِنَا!

فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّا وَاللَّهِ لَنُؤْتِيَنَّ سَأَلِنَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَنْعَتَاهَا لَا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ.^۱

«علی بن ابیطالب علیه السلام از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان مرضی که با آن وفات یافت بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای ابوالحسن حال رسول الله چطور است؟! گفت: بحمدالله حالش خوب است. عباس بن عبدالمطلب دست علی را گرفت و به او گفت: سوگند به خدا تو پس از سه روز بنده ای خواهی شد که با عصا تو را حرکت دهند!^۲ و قسم به خدا من رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین می بینم که بزودی در اثر این مرض فوت می کند. من از چهره و سیمای فرزندان عبدالمطلب هنگام مرگشان را می شناسم. ما را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر! تا از او بپرسیم امر حکومت درباره که خواهد بود؟ اگر راجع به ماست که آن را بدانیم، و اگر در غیر ماست نیز بدانیم و پیغمبر درباره ما سفارش کند.

۱- «صحیح» بخاری، طبع بولاق، ج ۶، کتاب النبوی، باب مرضه ص ۱۲. و این روایت را ابن ابی الحدید، در ج ۲، ص ۵۱ از شرح بر «نهج البلاغه» ذکر نموده است. و ایضاً مقریزی در کتاب «النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم» طبع نجف، سنه ۱۳۸۶، ص ۳۲ از بخاری از حدیث زهری نقل کرده است.

۲- یعنی پس از سه روز چنان خواهی شد که مورد آزار و اذیت قرارگیری و تو را به وحشت اندازند. در «اقراب الموارد» آورده است: الناس عبیدالعصا: بهابون من آذاهم.

علی علیه السلام گفت: سوگند به خدا اگر ما از امر خلافت از رسول خدا سؤالی بکنیم و او ما را از خلافت منع کند، دیگر پس از او مردم هیچ وقت آن را به ما نمی دهند، و من قسم به خدا که از رسول الله سؤال نخواهم کرد.»

این روایت را فقط بخاری آورده است و در هیچ یک از کتب اهل سنت و صحاح آنها دیده نمی شود و کتب سیر و تاریخی که پس از بخاری آمده اند همه از او اخذ کرده اند. حالا بخاری خودش جعل کرده است و یا از جاعل دیگری اخذ کرده است خدا می داند؟ در اینکه بخاری با شخص امیرالمؤمنین علیه السلام خرده حسابی داشته و در روایات مناقب و فضایل آن حضرت تقطیع به عمل می آورد، جای شبهه نیست. ما خودمان موارد بسیاری را از این گونه سراغ داریم.

ابن کثیر در کتاب تاریخش که این روایت را نقل می کند می گوید: انْفَرَدَ بِهِ الْبُخَارِيُّ^۱. «فقط از بخاری است.»

این داستان را میرخواند در «روضه الصفا» به وجه تقریباً معقول ذکر کرده است و شاید اصل روایت هم همین بوده است آنگاه در روایت بخاری دست برده شده و بدان صورت غیر معقول درآمده است.

میرخواند می گوید: نقل است که در ایام مرض موت، روزی علی علیه السلام از پیش آن سرور بیرون آمده، اصحاب با او گفتند که: يَا أَبَا الْحَسَنِ حَالُ رَسُولِ اللَّهِ امْرُوزَ بَرِ چِه وجه است؟! جواب داد که شکر مرخدای را که بر وجه احسن است. عباس دست علی را گرفته آهسته با او گفت که بعد از سه روز پیغمبر به جوار رحمت رب العالمین واصل می شود، چه من علامت مرگ در روی مبارک او مشاهده می کنم. اکنون مصلحت آنکه نزد وی رفته پرسیم که امر خلافت بعد از آن سرور به که مفوض خواهد بود؟! اگر از ما باشد فَبِهَا و إِلَّا از دیگری باشد تا ما را به او سفارش نماید.

۱- «البدایة و النهایة» أبو الفداء ابن کثیر دمشقی، ج ۵، ص ۲۲۷، و ابن سعد در «طبقات»

طبع بیروت، ج ۲، ص ۲۴۵، و «السیرة النبویة» ابن هشام طبع چهارم بیروت، ج ۴، ص ۳۰۴.

علی علیه السلام از این معنی سرباز زده جواب داد: به خدا سوگند که من از آن حضرت این سؤال نکنم و دنیا طلب ننمایم^۱.

در جعل این حدیث در پاسخی که علی علیه السلام به ابن عباس می‌دهد چند نکته مهم تزویر و تدسیس شده است:

نخست آنکه: می‌رساند که علی علیه السلام از خلافت خویش خبر نداشته و به طور کلی تعیین خلیفه‌ای برای رسول خدا نشده بود و نیاز به سؤال و پرسش از آن حضرت داشت، و این مهمترین دقیقه‌ای است که حزب مخالف بر آن تکیه می‌زند و می‌خواهد حقیقت خود را بر همین اصل اثبات کند.

دوم آنکه: احتمال می‌رود پس از پرسش از رسول‌الله، وی علی علیه السلام را از خلافت منع کند و در این صورت دیگر خلافت نصیب او نخواهد شد، و این نیز از بدیعترین ترفندهای تزویر است و احتمال جَوَلان بیشتری را برای حزب مخالف می‌دهد و مجال وُسعی در تحکیم اساس خود به او می‌بخشد.

سوم آنکه: علی علیه السلام را یک مرد طالب دنیا و ریاست و امارت قلمداد می‌کند که در صورت منع رسول‌الله، مردم دیگر او را خلیفه نمی‌کنند، پس بگذار تا نپرسیم، زیرا در آن صورت احتمال ریاست و امارت گرچه در زمان‌های دور هم باشد می‌رود. این احتمالات وارده در این حدیث، و این موارد تزویر به قدری روشن است که

هر کس از تاریخ و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از تاریخ و سیره امیرالمؤمنین علیه السلام فی‌الجمله خبردار باشد، می‌فهمد که این مطالب دروغ است. خلافت او از قبل تعیین شده است و رسول خدا او را یگانه خلیفه و حید و فرید خود می‌شمرد و خود علی از این مطلب مطلع بود، و ایجاد سقیفه بنی‌ساعده و کاندیدا شدن ابوبکر برای خلافت، در نزد او امری مبهم و غیر قابل قبول به نظر می‌رسید. خُطَب «نهج‌البلاغه» و سایر خطبه‌ها و سایر روایات وارده از شیعه و عامه از این مطلب حاکی است و

۱- «روضه‌الصفا» طبع سنگی، جلد دوم، تاریخ رسول‌الله، ذکر مرض موت رسول‌الله صلی الله علیه و آله.

تمام عالم می‌دانند حتّی مورّخین از یهود و نصاری و مستشرقین، که علی علیه السلام طالب ریاست نبود. او یک مرد به تمام معنی الکلمه الهی بود و ریاست و خلافت برای او زینت نبود، او بود که به خلافت زینت بخشید. و حتّی بعضی از عامّه اعتراف دارند که علی علیه السلام اهل سیاست نبود و او و أصحاب خاصّ خودش همچون حضرت مسیح با حواریانش بودند که باید پیوسته به امور معنوی و روحانی و الهیات مشغول باشند. علی علیه السلام به مثابه فرشته آسمانی بود، او را به سرگرم کردن به امور دنیوی و رتق و فتق و سیاست بازی چکار؟

این روایت و أمثال آن به قدری روشن است که مجعول و دروغ است که هر شخص مختصر مطلع از اخبار و تاریخ، تا آن را ببیند حکم به تزویرش می‌کند. وقتی ما از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله مأموریم که اخبار را به کتاب خدا عرضه کنیم آنچه موافق بود بپذیریم و آنچه مخالف بود ردّ کنیم، در این صورت که می‌بینیم غالب آیات قرآن در شأن و فضائل او آمده است و حتّی به تصدیق معاریف و اثبات عامّه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَعَلَى رَأْسِهَا وَأَمِيرُهَا^۱ «خداوند آیه‌ای را در قرآن که در آن یا ایها الذّین آمنوا باشد نازل ننموده است مگر آنکه علی سردسته و امیر در آن آیه است»؛

وقتی می‌بینیم معاریف عامّه درباره او روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به انصار گفت: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! أَلَا لَكُمْ عَلَيَّ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا؟! قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: هَذَا عَلَيٌّ فَأَجِبُوهُ بِحُبِّي وَأَكْرَمُوهُ بِكَرَامَتِي، فَإِنْ جَبْرِيَلٌ أَمَرَنِي بِالَّذِي قُلْتُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۲.

۱- حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفّی در سنه ۴۳۰ در کتاب «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۴ و «مناقب خوارزمی» طبع سنگی، ص ۱۷۹ با سند متصل خود از ابن عباس از

رسول خدا صلی الله علیه و آله

۲- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۳ با سند متصل خود از رسول خدا که فرمود: ادعوا لی سیّد

«ای جماعت انصار! آیا من شما را راهنمایی نکنم به چیزی که اگر به آن تمسک جوئید پس از آن ابداً گمراه نشوید؟! گفتند: آری ای رسول خدا! گفت: این علی است! پس او را به دوستی من دوست داشته باشید و به کرامتی که از من دارید کریم و بزرگواری بدانید. زیرا جبرائیل مرا امر کرده است که از طرف خداوند عزوجل این را به شما بگویم»؛

وقتی می‌بینیم، معاریف عامه روایت می‌کنند که رسول خدا ﷺ به او گفت: **يَا عَلِيُّ أَحْصِمَكَ بِالْتَّبُوءَةِ وَلَا نُبُوءَةَ بَعْدِي!** «ای علی فقط من از جهت نبوت می‌توانم با تو خصومت کنم و بر تو غالب آیم، زیرا نبوتی پس از من نیست» و تو با هفت خصلت از جمیع مردم برتری؛ و آیات وارده در قرآن شأن نزول آنها را در تفاسیر معتبره اهل سنت همچون **تَعْلَبِي وَ قُرْطُبِي** و «الدُّرُّ الْمَثُور» درباره امیرالمؤمنین **السَّلَامَةَ** می‌بینیم، درمی‌یابیم که این حدیث مجعول است.

از مقارنه و مقایسه میان روایات می‌توان به صدق و کذب آن پی‌برد، و آن را رد یا قبول نمود.

همچنین چون می‌بینیم که در قرآن مجید جزا و پاداش کسانی را که در برابر پیغمبر صدا بلند کنند، حَبْطُ عمل قرار داده است یعنی به مجرد این عمل تمام حسنات و کارهای خوبی که سابقاً انجام داده‌اند همگی فرو می‌ریزد و نابود و فانی می‌شود (این است معنی حَبْطُ عمل)، و از طرفی می‌بینیم که عمر صدای خود را در

← العرب! یعنی علی بن ابیطالب. عائشه گفت: أَلَسْتَ سَيِّدَ الْعَرَبِ؟! فقال: انا سيّد ولد آدم و عليّ سيد العرب. و چون علی آمد به طائفة انصار گفت: يا معشر الانصار...

۱- «حلیة الاولیاء» ج ۱، ص ۶۵ و ص ۶۶ با سند متصل خود از معاذبن جبل، قال: قال

رسول الله ﷺ: يا علي احصمك بالتبوءة ولا نبوة بعدى، و تخصم الناس بسبع ولا يحاجك فيها أحد من قريش: أنت أولهم إيماناً باللّه، و أوفاهم بعهداللّه، و أقومهم بأمراللّه، و أقسمهم بالسّوئية، و أعدلهم فى الرعية، و أبصرهم بالقضية، و أعلمهم عنداللّه مزيةً.

برابر رسول‌الله به بلندی کشانده و نسبت هجر و یاوه داده است و در حقیقت مجلس تعدی و تجاوز فراهم آورده‌اند، در این صورت به جمیع روایاتی که در فضایل و مناقب او در کتب عامه بر خورد می‌نمائیم می‌فهمیم همه مجعول و ساختگی است. زیرا رسول خدا فرموده است: صحّت روایت را با کتاب‌الله بسنجید! وقتی کتاب‌الله پاداش رفع صوت را در حضور رسول حبّط و نابودی اعمال مقرر داشته است، چگونه می‌توانیم به این مناقب ساختگی تن در دهیم؟!

بحث دهم، ابوالفداء ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود پس از آنکه روایت اولی را که ما از بخاری نقل کردیم، و سپس از مسلم آوردیم، او نیز از بخاری و مسلم روایت می‌کند و روایت اولی را که از مسلم نقل کردیم و در آن عبارت ما شأنه؟ أهجر؟ استفهّموه! آمده بود، او از مسلم و بخاری هر دو روایت می‌کند، آنگاه می‌گوید: وَ هَذَا الْحَدِيثُ مِمَّا قَدْ تَوَهَّم بِهِ بَعْضُ الْأَغْيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبِدْعِ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ غَيْرِهِمْ؛ كُلُّ مُدْعٍ أَنَّهُ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يُكْتَبَ فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ مَا يَرْمُونَ إِلَيْهِ مِنْ مَقَالَاتِهِمْ. «و این حدیث از آن روایاتی است که بعضی از احمقان از اهل بدعت از شیعیان و غیر آنها پندار باطل نموده و همگی ادعا کرده‌اند که رسول خدا در آن کتاب می‌خواست عقائد و مقالات آنها را که خود پنداشته‌اند و مذهب خود قرار داده‌اند، بنویسد.» سپس می‌گوید: این توهم باطل، أخذ به متشابه و ترک محکّمات است و اهل سنت پیوسته حدیث محکم را أخذ می‌کنند، و متشابّهات را به محکّمات ارجاع می‌دهند. و این طریقه راسخین در علم است همان طور که خداوند عزّوجلّ در کتابش آنان را توصیف نموده است.

آنگاه می‌گوید: و این جایی است که قدم‌های بسیاری از اهل ضلال و گمراهان لغزیده شده است. و اما اهل سنت، مذهبی ندارند مگر پیروی از حق، هر جا حق بگردد آنها هم با حق می‌گردند.

و آن مطلبی که رسول خدا ﷺ می‌خواست است بنویسد در بسیاری از احادیث صحیحّه آمده و مرادش مکشوف افتاده است. امام احمد حنبل از مؤمل، از نافع، از

ابن عمر، و ابن ابی ملیکه از عائشه برای ما روایت می‌کنند که رسول خدا ﷺ در مرض مرگش گفت: «أَدْعُوا لِي أَبَا بَكْرٍ وَابْنَهُ لِكَيْ لَا يَطْمَعَ فِي أَمْرِ أَبِي بَكْرٍ طَامِعٌ وَلَا يَتَمَنَّاهُ مُتَمَنِّئٌ.» «به سوی من ابوبکر و پسرش را بخوانید، برای اینکه در امر خلافت او کسی طمع نبندد، و آرزو کننده‌ای آرزو ننماید.» و سپس گفت: «يَأْبَى اللَّهُ ذَلِكَ وَالْمُؤْمِنُونَ مَرْتَبِينَ.» «دو بار فرمود: خداوند و مؤمنین ابا دارند از اینکه کسی در خلافت او طمع کند و آرزو نماید.» احمد حنبل در این طرق روایتی که ما ذکر کردیم متفرّد است.

و نیز احمد حنبل از ابومعاویه، از عبدالرحمن بن ابی بکر قرشی، از ابن ابی ملیکه از عائشه روایت می‌کند که او گفت: چون مرض رسول الله سنگین شد، به عبدالرحمن بن ابی بکر گفت: «أَتِنِّي بِكَتْفٍ لَوْ لَوْحٍ حَتَّى أَكْتُبَ لِأَبِي بَكْرٍ كِتَابًا لَا يَخْتَلِفُ عَلَيْهِ أَحَدٌ.» «برای من کتفی یا لوحی بیاورید تا برای ابوبکر نوشته‌ای بنویسم تا یک نفر درباره او اختلاف نکند.»

همین که عبدالرحمن خواست از جا برخیزد پیغمبر گفت: «أَبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ أَنْ يَخْتَلِفَ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ!» «ای ابوبکر! خداوند و مؤمنین ابا دارند از اینکه کسی درباره تو اختلاف کند!» باز در این طریق روایت، احمد متفرّد است.

و بخاری از یحیی بن یحیی، از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید، از قاسم بن محمد، از عایشه روایت می‌کند که او گفت: رسول الله گفت: «لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ فَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّى مُتَمَنِّئُونَ، فَقَالَ: يَا أَبَى اللَّهِ - أَوْ يَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَ يَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ.»^۱ «من قصد کردم که به سوی ابوبکر و پسرش بفرستم و خلافت را برای او قرار دهم تا اینکه گویندگان چیزی نگویند و آرزومندان آرزو نمایند. پس پیغمبر گفت: خداوند ابا می‌کند- و یا مؤمنین نمی‌گذارند، و یا خداوند نمی‌گذارد، و مؤمنین ابا دارند از اینکه خلافت به غیر ابوبکر برسد.»

ما شک نداریم که این روایات ساخته و پرداخته خود عائشه است که برای

۱- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

تحکیم پدرش، و برادرش عبدالرحمن که در قرآن کریم عذاب ابدی برای او طبق آیه: وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا دِيهِ أَفْ لَكُمْ مَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعِيبَانِ اللَّهَ وَيَلُوكَ آمِينَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ^۱ مقرر شده است جعل و وضع نموده است، همان عائشه‌ای که جنگ جمل را به راه انداخت و دوازده هزار نفر از نفوس مسلمین را به کشتن داد و خود سوار شتر شده ریاست لشکر را به عهده داشت برای کشتن و نابود ساختن نور امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب امام به حق و حجت بر خلق و کانون ولایت و مصدر صدق و حقیقت. همان عائشه‌ای که گفت: عثمان را بکشید کافر شده است (افْتُلُوا نَعْتَلًا فَفَدَّ كَفْرًا). اما پس از آنکه مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، گفت: علی قاتل عثمان است و به شهرها نامه نوشت و آنها را برای جنگ با امیرالمؤمنین به بهانه اینک عثمان مظلوم کشته شده است و علی قاتل اوست، دعوت کرد.

۱- آیه ۱۷ و ۱۸، از سوره ۴۶: احقاف: «و آن کسی که به پدر و مادرش گفت: اف باد بر شما، آیا شما مرا وعده می‌دهید که سر از قبر بیرون می‌آورم و مبعوث می‌شوم در حالی که مردمان در قرون عدیده مردانند و ابداً برنگشته‌اند؟! و آن پدر و مادر استغاثه به خدا می‌نمودند که ای پسر وای بر تو، ایمان بیاور، حقاً وعده خدا حق است. و او در جواب می‌گفت: این عقیده شما نیست مگر خرافات و عقیده‌های سخیف پیشینیان. آنها که منکر معاذند کسانی هستند که کلمه عذاب حق بر آنها محقق شده است در زمره افرادی که قبل از آنها از جن و انس بوده‌اند. حقاً آنان از زیانکارانند.»

در «المیزان» ج ۱۸، ص ۲۲۵ از تفسیر «الذّرّ المثلثور» روایتی را نقل می‌کند که این آیه درباره عبدالرحمن بن ابی‌بکر نازل شده است و می‌فرماید: داستان خطبه مروان در مسجد مدینه و دعوت مردم به پذیرش استخلاف معاویه یزید را و انکار عبدالرحمن بر او و جواب او به این که: أَلَسْتُ الَّذِي قَالَ لَوْلَا دِيهِ أَفْ لَكُمْ؟ و پاسخ عبدالرحمن به اینکه: أَلَسْتُ ابْنَ اللَّعِينِ الَّذِي لَعَنَ إِبْرَاهِيمَ رَسُولَ اللَّهِ؟ معروف است. علامه می‌خواهند از این آیه استفاده کنند که چون به عنوان حقّ علیهم القول آورده شده است می‌توان فهمید که اسلام عبدالرحمن صوری بوده و اثری نداشته است و وی از مخلصین در آتش و از خاسرین است مگر اینکه این روایات و تاریخ را درباره او انکار کنیم همچنان که خواهرش عائشه انکار نمود.

اما چه کنیم که این برادران سنی ما، عائشه را نه تنها راستگو، بلکه صدیق‌ه می‌دانند و با نام و لقب حبیبه رسول‌الله، او را طاهر و مطهر و پاک و امین و صادق می‌دانند و روایات وارده از او را صحیح می‌شمرند.

ما برای روشن شدن احوال و روایات او، خوانندگان ارجمند را به مطالعه دوره کتابهای «احادیث أم المؤمنین عائشه» که توسط علامه مجاهد و عالم جلیل‌القدر، دائی‌زاده مکرّم ما، حضرت آیه‌الله آقای سید مرتضی عسکری^۱ اطال‌الله‌بقائه و امدّ فی عمره الشریف و نفع‌المسلمین بدوام حیاته و مؤلّفاته، تألیف شده است دعوت می‌کنیم. ما اینک با عائشه و روایات مجعوله و موضوعه او در اینجا و سایر جاها کار نداریم، سخن ما فقط با صاحب «البدایة و النهایة» أبو‌الفداء دمشقی است که روایات رزیه یوم‌الخمیس را از ابن‌عبّاس که رسول‌الله کتف و دوات طلید متشابه شمرده و این احادیث مجعوله عایشه را محکم، و آنها را به اینها ارجاع داده است و نسبت غباوت و حماقت به شیعه داده است که آنها را دلیل بر ولایت و خلافت امیرمؤمنان گرفته‌اند.

ما در شرح و توضیح بطلان کلام این مرد متعصب، فقط و فقط بدین جمله اکتفا می‌کنیم که: شما آنها را متشابه گرفتید، و اینها را از محکّمات پنداشتید بسیار خوب. ما هم هیچ نمی‌گوئیم اما با دم خروس چه می‌کنید؟! اگر مراد رسول خدا از آن نوشته، وصیت ابوبکر بود، چرا عمر و یاراناش پرخاش کردند؟ چرا عمر نسبت هجر و هذیان به رسول‌الله داد؟ چرا مجلس را بهم زدند و لَعَط و فریاد بلند شد؟ چرا رسول خدا گفت: این زنان بهتر از شما هستند؟ چرا پیغمبر گفت: قُومُوا برخیزید بروید؟ چرا ابن‌عبّاس آن را رزیه یعنی مصیبت خواند؟ چرا با یَوْمِ‌الْخَمِيسِ و ما یوم الخمیس شدت و صعوبت آن مصیبت را یادآور شد؟ چرا آنقدر گریه کرد که ریگهای

۱- علامه حاج سید مرتضی عسکری، سبط و نوه دختری مرحوم محدث عظیم آیه‌الله میرزا محمد طهرانی شریف عسگری است و مرحوم آقای میرزا محمد - قدس‌الله‌نفسه - دائی پدر حقیر که نامشان سید محمد صادق بوده است، بوده‌اند.

زمین تر شد و از صورت او دانه‌های اشک همچون لؤلؤ می‌ریخت؟

عمر که یگانه یار و معین و ناصر و برادر و مدیر عامل ابوبکر بود! در این صورت که می‌دید پیامبر می‌خواهد به او وصیت کند، باید خوشحال شود، و پیغمبر را تأیید کند، و گفتارش را وَحیِ مُنَزَّل بدانند. چرا این آشوب را بر خلاف رسول الله برپا کرد تا بعداً بعضی بگویند: طبق گفته رسول الله کتف و کاغذ بیاورید و بعضی بگویند: طبق گفتار عمر لازم نیست؟

اینها همه قرائن و شواهدی است که چون آفتاب، روشن می‌کند که مراد از نوشته رسول الله، کتابت خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و تفصیل حدیث مکررۀ ثَقَلَيْن است.

اگر آن روایات واردۀ از عایشه هم صحیح بود، شما می‌بایستی با این قرائن کثیره، در این روایات عدیده که بخاری و مسلم و احمد و غیرهم آورده‌اند، و سندشان هم صحیح است، اینها را محکم بدانید و آن روایات أحمد را متشابه، و آنها را به اینها ارجاع دهید، تا هم کار عقلائی کرده باشید، و هم خودتان و مسلمین پیرو مکتبتان را راحت کنید و با شهادت أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ از پرده جهل و اصرار بر عناد بیرون آئید! این است صراط مستقیم. اما چنین نکردید! و با نسبت غباوت و حماقت به شیعه، آنان را اهل ضلال و گمراهی دانستید و تصور کردید کار به همین جا خاتمه پیدا می‌کند! هیئات هیئات! این دم خروس علامت پنهان کردن خروس است. ما شیعیان، گناه اُمّت بیچاره را به عهده شما علماء و مصنفین و مؤلفین می‌دانیم که با وجود علم و تدبیر، تزویر به کار می‌برید! شما با این روایات صحیحۀ مرویۀ از ابن عباس در کتب صحاح خودتان که از جهت دلالت أظهر من الشمس است نتوانستید کاری بکنید! نتوانستید در صحّت آنها خدشه کنید! نتوانستید آنها را نادیده گرفته خود را از شرّش خلاص کنید! آمدید آنها را بدین تزویر متشابه انگاشتید و خود را راسخ در علم شمرده بر کرسی و الرَّاسِخُونَ

فِي الْعِلْمِ نَسْتَيْدُ. اَمَّا صَدْحِيْفُ كِه نَدَانَسْتَيْدُ اَز اِيْن كُرْسِي شَمَا رَا فَرُو مِي كَشْنَدُ.

بحث یازدهم: پاسخهایی است که علماء عامّه از این حدیث داده‌اند که مراد رسول‌الله ﷺ از این کتابت وصیّت به علی بن ابیطالب عليه السلام نبوده است، و حاصل آن پاسخها به چند جواب برمی‌گردد:

أوّل آنکه ممکن است امر رسول خدا به احضار دوات و کتف، این نبوده است که بخواهد چیزی را بنویسد بلکه فقط مقصودش این بوده است که بخواهد آنها را آزمایش کند که آیا کسی امر وی را اطاعت می‌کند یا نه؟ نظیر امر آزمایشی که خداوند به حضرت ابراهیم در ذبح فرزندش نمود، که مراد حقیقت ذبح نبوده بلکه امتحان ابراهیم بوده است.

و در اینجا عمر فاروق بدین نکته متوجه شد، و صحابه دیگر نفهمیدند که امر امتحانی است، فلذا آنها را از احضار منع کرد، و این را باید از جمله کرامات عمر و موافقاتش با اراده پروردگار تعالی به شمار آورد.

این جواب نادرست است زیرا **أَوَّلًا** عبارت **لَا تَضِلُّوْا** (گمراه نخواهید شد) با این توجیه منافات دارد چون **لَا تَضِلُّوْا** جواب دوم است برای امر رسول‌الله که **اِنَّتُوْنِي** باشد و جواب اولش **اَكْتُبْ** است، یعنی بیاورید دوات و کتفی برای اینکه بنویسم، و برای اینکه در اثر نوشتن گمراه نشوید! یعنی اگر بنویسم گمراه نمی‌شوید! و بدیهی است که این گونه اخبار برای مجرد امتحان، نوعی از کذب واضح است که ساحت انبیاء عليهم السلام از آن منزّه است **بِالْاَخْصِ** در جائی که ترک احضار دوات و کتف از احضار آنها بهتر باشد.

و علاوه، صریح حدیث دلالت دارد بر آنکه این واقعه در حال احتضار و ارتحال رسول‌الله بوده است و این وقت، وقت امتحان نیست، وقت **إِعْذَارٍ** و **إِنذَارٍ** است، وقت وصیّت به مهمّات است، وقت رسیدگی به امور فوت شدنی و **وَاجِبِ الذِّكْرِ**

۱- آیه ۷، از سوره ۳: آل عمران.

است، وقت نصیحت تامّ و تمام برای اُمّت است.

محتضر در این حال از شوخی و سخنان فکاهی دور است، مشغول به خود و مهمّات خود است، مشغول به امور ضروریّه بستگان خود است، بخصوص آنکه پیغمبر باشد. و چنانکه در مدّت طولانی رسالتش وقت آن را نداشته است که آنها را امتحان کند چگونه در این ساعات کوتاه احتضار چنین فرصتی را دارد؟

علاوه بر این، از این سخن پیامبر که در وقتی که در مجلس لُغو و لَغَط و اختلاف زیاد شد، فرمود: «برخیزید»، فهمیده می‌شود که پیغمبر از آنها ناراحت شده است و اگر منع کنندگان در منعشان مصیب بودند، باید پیغمبر خوشش بیاید و این منع را مستحسن بشمارد و اظهار راحتی بنماید.

و کسی که به اطراف و جوانب این قضیه نظر کند، بالأخص به قول عمر که گفت: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ، یقین پیدا می‌کند که پیغمبر اراده نوشتن چیزی را داشته است که اینها ناپسند داشته‌اند، فلذا زبان به هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ گشودند و لغو و لَغَط و اختلاف را بالا بردند، و گریه ابن عبّاس پس از این حادثه و اینکه آن را رَزِيَه (مصیبت) شمرده است، دلیل است بر بطلان این جواب.

دیگر آنکه: اگر این امر امتحانی هم بوده است باز هم دلیل بر نکوهش عمر است نه ستایش او، زیرا وی در این امر امتحانی مردود شده است! ما در امر امتحانی مانند داستان ابراهیم عليه السلام مشاهده می‌کنیم که آنحضرت مطابق دستور عمل کرد و خداوند مانع از انجام عمل وی شد. ولی در اینجا عمر پی دستور نرفت و از همان آغاز مخالفت کرد. اگر وی برمی‌خاست و در پی آوردن کاغذ و قلم می‌شد و رسول خدا صلى الله عليه وآله جلو او را می‌گرفت، این توجیه وجیه بود، ولی مطلب برعکس است!

دوم آنکه امر رسول خدا صلى الله عليه وآله در اینجا امر ایجابی و عزیمتی نبوده است که ردّش جایز نباشد و ردّ کننده‌اش گنهکار به حساب آید بلکه امر مشورتی بوده است زیرا مردم در بعضی از امثال این موارد سخن پیغمبر را ردّ می‌کرده‌اند بالأخصّ عمر که خود را در تشخیص این گونه از امور موقّق می‌دانست که رأیش مطابق صواب

است، و در ادراک مصالح به واقع می‌رسد، و از طرف پروردگار دارای الهام بود. در این صورت خواست تا بر مشقتی که بر پیغمبر به سبب اِملاء کتاب در حال درد و مرض عارض می‌شود از محبتی که بر او داشت تخفیفی حاصل شود، فلهدا دید ترک احضار دوات و بیاض بهتر است.

و چه بسا می‌ترسید پیغمبر چیزی را بنویسد که مردم از بجا آوردنش عاجز باشند و بدین جهت مستحق عقوبت گردند، زیرا در صورت نوشتن در زمره امور منصوصه در می‌آمد و راهی برای اجتهاد و اظهار نظر باقی نمی‌گذارد.

و شاید عُمر از منافقین می‌ترسید که بگویند: چون این نوشته، در حال مرض رسول الله بوده است اعتبار ندارد؛ و این موجب فتنه گردد، لذا گفت: **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** بر اساس قول خداوند تعالی: **مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ**^۱. و قول دیگر او: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اٰمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**^۲. و چون عمر به واسطه کامل بودن دین و تمام بودن نعمت بر اُمّت، نگرانی خاطر نداشت که آنها در ضلالت افتند لذا **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** گفت.

این جواب نیز نادرست است، زیرا گفتار رسول خدا ﷺ که می‌فرماید: **لَا تَضِلُّوا** (در آن صورت گمراه نمی‌شوید) می‌رساند که امر، امر ایجاب و عزیمت است نه مشورت. چون بدون شک سعی و کوشش در آنچه موجب اُمْنِیت از ضلالت و گمراهی شود، در صورت قدرت، واجب است. و ناراحت شدن پیغمبر و گفتارش به اینکه **قَوْمُوا** (برخیزید) در وقتی که امثال امر او را ننمودند، دلیل دگری است بر اینکه امر رسول الله برای ایجاب بوده است نه مشورت.

و علاوه این که گفته‌اند عمر در ادراک مصالح مصیب بوده است، و از طرف خدا دارای الهام بوده است، از جمله سخنانی است که حتی از خود ایشان در امثال این

۱- آیه ۳۸، از سوره ۶: انعام: «ما در کتاب از هیچ چیز کوتاهی نکرده‌ایم.»

۲- آیه ۳، از سوره ۵: مائده: «امروز من دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را برایتان تمام

مقام نباید بدان توجّهی نمود، زیرا لازمه‌اش این است که صدق و راستی در این واقعه در جانب او قرار گیرد نه در جانب پیغمبر ﷺ، و الهام عمر در این داستان از وحیی که به پیغمبر صادق امین می‌رسیده است، راست‌تر باشد.

در اینجا اگر کسی به جهت شکستن امر ایجابی بگوید: اگر آوردن دوات و لوح واجب بود، و نوشتن بر پیغمبر واجب بود، پیغمبر آن را به مجرد مخالفت آنها ترک نمی‌نمود همچنانکه تبلیغ در امر دین را به مجرد مخالفت کافرین ترک نکرد.

جوابش آن است که این دلیل اگر تمام باشد می‌رساند که کتابت آن نوشته بر پیغمبر ﷺ واجب نبوده است. و این منافات ندارد با اینکه آوردن دوات و لوح بر آنها واجب باشد در جائی که پیغمبر به آنها امر کرده است و فایده‌اش را برایشان بیان فرموده است که مصونیت از گمراهی و دوام هدایتشان است.

زیرا معنی امر، ایجاب بر شخص مأمور است، نه بر شخص آمر، خصوصاً جایی که فائده‌اش منحصر در مأمور باشد، و گفتار ما و محلّ کلام ما در وجوب نوشتن و آوردن است بر حضار مجلس نه بر خود پیغمبر.

علاوه ممکن است بگوئیم نوشتن بر پیغمبر هم واجب بوده است امّا این وجوب به واسطه عدم امتثالشان، و گفتارشان به اینکه پیغمبر یاوه و هذیان می‌گوید، ساقط شده باشد زیرا کتابت رسول‌الله در این صورت غیر از فتنه و فساد چیزی بجای نمی‌گذاشت.

سوم آنکه از کلام رسول خدا ﷺ، عمر نفهمید که آن نوشته یکایک از افراد اُمّت را از ضلالت حفظ می‌کند به طوری که دیگر یک فرد هم گمراه نشود، بلکه فهمید که اُمّت من حیث المجموع گمراه نمی‌شوند و چون خودش می‌دانست که اجتماع اُمّت بر ضلالت محال است فلذا اثری برای نوشته رسول خدا نیافت و پنداشت که از شدت رحمتی که در آن حضرت است مرادشان زیادی احتیاط در امر اُمّت است. و بنابر آنکه امر آن حضرت را برای وجوب پنداشت، آن معارضه از او سر زد.

این جواب نیز نادرست است، زیرا گفتار آن حضرت به لا تضلّوا دلیل بر آن است

که آن امر برای وجوب بوده است، و ناراحت شدن حضرت دلیل دیگری است برای آنکه آنان واجبی از واجبات را ترک کرده‌اند، و معنی این حدیث همان معنی متبادری است که از آن فهمیده می‌شود و بیابانی و شهری می‌فهمند که مراد از آن عدم گمراهی یکایک از امت است نه عدم گمراهی مجموع امت. و عمر هم اینقدر کم فهم نبوده است که مراد حضرت را عدم اجتماع امت بر ضلالت بفهمد.

عمر یقیناً می‌دانست که: حضرت رسول اکرم ﷺ از آن نمی‌ترسند که امتشان بر ضلالت مجتمع شوند، چون از آنحضرت شنیده بود که: لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالٍ. «امت من بر گمراهی اجتماع نمی‌کنند.» و لَا تَجْتَمِعُ عَلَى الْخَطَاءِ. «امت من بر خطا اجتماع نمی‌کنند.» و شنیده بود که فرموده‌اند: لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ. «پیوسته گروهی از امت من بر حق تظاهر دارند.» و آیه قرآن را نیز خوانده بود که: وَعَدَالِلَهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَيْمُكُنْ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَكَيْبَدَلْتَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً. «خداوند به افرادی که از شما ایمان آورده‌اند و عمل صالح بجای آورده‌اند وعده داده است که آنان را خلیفه در روی زمین گرداند همان طور که افراد پیشین از آنها را خلیفه کرده بود، و دینی را که رضایت و خوشایندی آنان باشد در تحت تمکین آنان قرار دهد، و پس از خوف و ترسشان زمان امن و امان پیش بیاورد، به طوری که خدا را به قسمی که شایسته اوست بدون شائبه‌ای از شرک عبادت کنند.» الی غیر ذلک از نصوص وارده در کتاب و سنت که صراحت دارند بر آنکه امت رسول خدا همگی اجتماع بر ضلالت نمی‌کنند.

بنابراین متصور نیست که در ذهن عمر و یا غیر او این آمده باشد که رسول اکرم ﷺ در هنگام طلب کردن دوات و کتف از اجتماع امت بر گمراهی خائف بودند. سزاوار فهم عمر آن است که همان را که به ذهن می‌رسد بفهمد نه

آنچه را که سنّت صحیحه و محکّمات قرآن آن را نفی کرده‌اند. علاوه بر این، ناراحت شدن رسول‌الله، دلیل بر آن است که آنچه را ترک کرده‌اند بر آنها واجب بوده است. و اگر معارضه عمر با رسول خدا، ناشی از اشتباه وی در فهم حدیث بود همان طور که این مدافعان از او می‌گویند، پیغمبر از او ازاله شبهه می‌نمود، و مرادش را به او می‌فهماند بلکه اگر در طاقت رسول خدا بود که ایشان را اقناع کند به آنچه که به آن امر کرده است، اقناع می‌کرد و إخراجشان از حجره خود نمی‌نمود.

گریه ابن عباس و جَزَع او از بزرگترین أدله است بر گفتار ما، و إنصاف آن است که این رزیه و مصیبت از اعظم رزایا و مصائبی است که بر پیغمبر و اسلام و شرف و انسانیت وارد شد، و کجا می‌تواند کمر بند این عذرخواهی‌ها از جانب عمر و در دفاع از ساحت او، به اطراف آن برسد و آن را دربرگیرد؟

و اینکه گفته‌اند عمر از منافقین می‌ترسید که به واسطه مرض پیغمبر، در صحّت آن نوشته مبارک خرده بگیرند و آن موجب فتنه شود، سخنی است گزاف و بی‌محتوا، چرا که با وجود نصّ رسول‌الله ﷺ بر آنکه آن نوشته سبب امنیّت از ضلالت است، چگونه ممکن است به واسطه قرح منافقین سبب فتنه گردد؟

اگر عمر از منافقین ترسان بود که در صحّت آن نوشته قرح کنند، چرا خودش تخم قرح و خرده را به دست خود پاشید، در وقتی که مانع از آوردن شد و گفت: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ؟!

و اینکه در تفسیر گفتارش حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ گفته‌اند: خداوند می‌فرماید: ما در کتاب از بیان هیچ چیز مضایقه ننموده‌ایم، و می‌فرماید: «امروز من دین شما را برای شما کامل گردانیدم» نیز نادرست است، زیرا این دو آیه مبارکه متضمّن ضمانت مأمون کردن از گمراهی نیست، و ضمانت هدایت مردم را نمی‌نماید. پس چگونه جایز است دنبال آن نوشته رسول خدا نرفت، به اعتماد بر این دو آیه؟

اگر نفس وجود قرآن عزیز، موجب امن از ضلالت بود، چرا در میان این اُمَّت

ضلالیت و تفرّق به گونه‌ای پیش آمد که امید زوال آن نمی‌رود؟
و مراد رسول خدا از آن نوشته، کتابت احکام نبود، تا در پاسخش حَسْبُنَا كِتَابُ
اللّٰهِ گفته شود. و اگر فرضاً مراد آن حضرت کتابت احکام بود، باز شاید نصّ حضرت
بر آنها سبب مصونیت از ضلالیت می‌شد، بنابراین وجهی برای ترک سعی در انجام
آن نوشته نیست، و اکتفای به قرآن غلط است.

و اگر فرض کنیم آن نوشته رسول خدا هیچ اثری نداشت مگر اینکه به مجرد
نوشته، مصونیت از ضلالیت بود، باز هم ترکش جایز نبود و اعراض از آن به اعتماد
آنکه کتاب الله جامع هر چیزی است، کلامی است غیر معقول.
أُمَّتِ اسْلَامِ نِیَازِ مَبْرَمِ بَه سُنَّتِ مَقْدَسَه دَارِنْد، و بی‌نیاز از آن به کتاب الله تعالی
نیستند، زیرا گرچه قرآن عظیم کتاب جامع و مانعی است اما استنباط از آن برای
همه کس مقدور نیست .

اگر کتاب خدا ما را بی‌نیاز از گفتار رسول خدا می‌نمود خداوند به پیغمبرش امر
نمی‌کرد تا آن را برای مردم بیان کند آنجا که فرموده است: وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ
لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ^۱،^۲ «ما قرآن را به سوی تو فرو فرستادیم تا آنچه را که به سوی
مردم فرو آمده است، روشن و مبین سازی!»

و بعضی پاسخ داده‌اند از فعل عمر که این کار برخلاف سیره آنها صورت گرفته

۱ آیه ۴۴، از سوره ۱۶: نحل.

۲- پاسخهایی که در بحث یازدهم، علماء عامّه در دفاع از عمر در ردّ نوشته رسول خدا
داده‌اند، و جوابهای آن همگی از کتاب نفیس و ارزشمند «المراجعات» طبع اول ۱۳۵۵ قمری
مراجعة ۸۷ و ۸۸ ص ۲۴۶ تا ص ۲۵۱ می‌باشد که مرحوم آیه‌الله سید شرف الدین عاملی در
سنه ۱۳۲۹ به مصر مسافرت نموده و با یکی از اعلام علمای آنجا که شیخ الاسلام مصر بوده
بنای بحث را گذارده و بعداً بحث‌ها توسط نامه ردّ و بدل می‌شده است. این کتاب شریف تا حالا
که سنه ۱۴۱۰ هجریه قمریه است بیست بار طبع شده است. مطالب آن مورد استقبال همه قرار
گرفته و بسیاری از اهل تسنّن به برکت مطالعه آن شیعه شده‌اند. این کتاب از کتب جاودانی است
و مطالعه آن بر همه لازم است.

است كَفَرُطَةً سَبَقَتْ وَ فَلَئِنَّ نَدْرَتَ (قصوری است که گذشته، و لغزشی است که ظاهر شده است) و ما وجه صحت آن را تفصیلاً نمی‌دانیم.

این نیز درست نیست، زیرا واقعاً اگر مسأله فقط به همین لغزش موقتی ختم می‌شد و پی‌آمدی نداشت مطلب قابل اغماض بود ولی نه تنها به اینجا ختم نشد بلکه نتایج سوء آن برای نبوت و ولایت و برای حیات بشریت و مسلمین تا قیام قائم آل محمد ﷺ باقی است.

این فرطه و فلتنه مانند کار کوچک و مختصری است که یک فرمانده سپاه دستور می‌دهد، و در نتیجه جمیع آن سپاه را در کام مرگ فرو می‌برد، مانند انگشت نهادن بر روی کلید یک بمب نیدروژنی و یا اتمی است، که ناگهان یک قاره را خاکستر می‌کند. نباید گفت کار کوچکی بود و قابل عفو، باید دید اثر آن تا چه شعاعی عالم بشریت را فرا گرفت. و علاوه ما هم ندیدیم عمر پشیمان شود، بلکه روز بروز بر مرام خود و تعدیات خود که بر اساس همان مجلس نهاده بود افزود. آیا این گناه هم قابل اغماض است؟!

جنایات عمر بالأخص نه فقط به خاندان نبوت و بنی عبدالمطلب و در رأس آنها علی بن ابیطالب و دختر گرامی رسول خدا فاطمه زهراء بود بلکه عمر مسیر تاریخ اسلام را عوض کرد، عمر به اصل ممشای نبوت لطمه زد. عمر به مسیح و موسی و ابراهیم خیانت کرد، عمر به ریشه انسانیت صدمه زد، به شرف و بقاء آدمیت لطمه وارد کرد، به قافله راهروان طریق معرفت شیخون زد، عمر دنیا را به جهنم گداخته باقی گذاشت، و نقشه‌ای را که رسول‌الله به امر خدا برای بهشتی نمودن آورده بود عقیم گذارد، اگر مسأله عمر جنایت به شخص امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء بود، قابل اغماض بود.

عمر مکتب صدق و امانت را بهم ریخت، و با نسبت یاوه‌گوئی به اولین قطب عالم وجود، و تشکیل آن صحنه منع، و ردّ اعتراض، با روح نبوت در افتاد، عمر چشمه آفتاب را گل‌اندود ساخت.

شور بختان به آرزو خواهند
مُقبِلان را زوال نعمت و جاه
گرنبیند به روز شب پره چشم
چشمه آفتاب را چه گناه
راست خواهی هزار چشم چنان
کور، بهتر که آفتاب سیاه^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام جان رسول خدا بود، روح و سرّ او بود، نفس نفیس او بود، عالم به کتاب و سنّت او بود، عارف به خدا و مبدأ و معاد او بود، و به تصدیق همه امت مانند او کسی نبود. عمر تیشه بر ریشه چنین درخت می‌زند، و او را از مقام شامخ به خاک می‌افکند. عمر امیرالمؤمنین را یا حقیقت علم و معلّم ثانی امت نسبت به رسول الله را، برای اسلام و اسلامیّت نه تنها بیست و پنج سال، بلکه تا ظهور حضرت مهدی خانه‌نشین می‌کند. عمر معنی قرآن و تفسیر و تأویلش را می‌زداید، و قرآن را به صورت کالبدی بی‌جان همچون کاغذ و مقوا، دست بشر می‌دهد. اگر این کار جزئی و فلّنه و فرّطه است، ما معنائی برای کار کلی و مهم سراغ نداریم.

اینجاست که سخن رسول خدا: **مَا أُودِي نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُودِيَتْ قَطُّ** «هیچ پیغمبری را به مقداری که مرا اذیت کردند، اذیت نمودند» ظاهر می‌شود. آزارهای روحی است که پیامبر از چنین نزدیکانی به خود می‌بیند که در حال مرگش باید بگوید: برخیزید بروید؛ و چهره‌اش را از آنها برگرداند و برای فاطمه‌اش بهترین تحفه را پس از خودش مرگ بداند و چون به او خبر دهد که اولین کسی هستی که به من ملحق شوی، فاطمه خندان گردد. کدام فاطمه؟ آن فاطمه‌ای که:

مِشْكَاهُ نُورِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ
زَيْتُونَةٌ عَمَّ الْوَرَى بَرَكَاتُهَا
هِيَ قَطْبُ دَائِرَةِ الْوُجُودِ وَ نَقْطَةُ
لَمَّا تَنَزَّلَتْ أَكْثَرَتْ كَثْرَاتِهَا
هِيَ أَحْمَدُ الثَّانِي وَ أَحْمَدُ عَصْرِهَا
هِيَ عُنْصُرُ التَّوْحِيدِ فِي عَرَصَاتِهَا^۲

۱- «گلستان» سعدی، طبع عبدالعظیم گرگانی، ص ۱۵.

۲- نقل از کتاب «خصائص الفاطمیّة» میرزا محمد باقر واعظ طهرانی که از شیخ حرّ عاملی

ذکر کرده است.

۱- «محلّ تجمّع نور خداست جلّ جلاله، و درخت مبارک زیتونی است که برکاتش همه انسانها را فرا گرفته است.

۲- او قطب دائره وجود است، و نقطه مجرّد وحدتی است که چون پائین آمد کثراتش رو به فزونی گرفت.

۳- اوست أحمد دوم و اوست نیکوترین اهل عصر و زمان خود، اوست عنصر توحید در زمین‌های متعلّق به او.»

رسول خدا برای حفظ اسلام و بقاء شرف انسان به علی بن ابی طالب علیه السلام وصیّت به صبر و استقامت می‌کند، و علی چنان صبر و استقامتی می‌ورزد که صبر و استقامت از او در تحیر می‌مانند.

شجاعت علی را نباید با شمشیر در اُحُد و بَدْر و اَحْزَاب و حُنَین دید، شجاعت او در اینجاست که شمشیر در کف دارد و نمی‌زند، یک قطره خون هم نمی‌ریزد گرچه فاطمه‌اش را میان فشار در و دیوار له کنند، چرا که حبیب او رسول خدا به او گفته است در صورت عدم اعوان کافی دست به شمشیر مبر!

غیر از علی، که لایق پیغمبری بُدی؟
گر خواجه رسل تَبْدی ختم انبیاء
فردا که هر کسی به شفیع زنده دست
دست من است و دامن معصوم مرتضی

قاضی نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» در باب تشیع سعدی شیرازی می‌نویسد: از جمله اشعار شیخ بزرگوار که دلالت بر صحّت عقیده او دارد این دو بیت است که مؤلف در یکی از دیوان‌های کهنه او دیده است.

و نیز سعدی اشعاری را که در دیباچه «بوستان» خود آورده است، می‌توان شاهد بر تشیع او دانست:

خدایا به حقّ بنی فاطمه
که بر قول ایمان کنم خاتمه
اگر دعوتم ردّ کنی یا قبول
من و دست دامان آل رسول

و نیز از اشعار ولایت او نسبت به امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام این بیت صریح است:

سعدیا شرمی بدار آخر چه می ترسی بگو: نیست بعد از مصطفی مولاى ما الا علی^۱
 ابونعیم اصفهانی با سند متصل خود روایت می کند از ابوصالح حنفی از علی
 بن ابیطالب علیه السلام که می گوید: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْصِنِي! قَالَ: قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِم!
 «گفتم: ای رسول خدا، مرا وصیتی کن! گفتم: بگو: پروردگار من خداست، و سپس
 استقامت داشته باش!» قَالَ: قُلْتُ: أَللَّهُ رَبِّيَ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ
 أُنِيبُ! «می گوید: گفتم: الله پروردگار من است، اما توفیق من برای استقامت در امر،
 امکان ندارد مگر به واسطه خدا. من بر خدا توکل کردم و به سوی او بازمی گردم!»
 فَقَالَ: لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أَبَا الْحَسَنِ لَقَدْ شَرِبْتَ الْعِلْمَ شُرْبًا، وَ نَهَلْتَهُ نَهْلًا.^۲ «رسول خدا گفت:
 ای ابوالحسن، علم گوارایت باد، حَقًّا تو از حقیقت علم آشامیده ای و از آن سیراب
 گشته ای!»

ما در هیچ یک از صحابه نمی یابیم که به قدر امیرالمؤمنین علیه السلام به سر عالم
 هستی و راه خیر و سعادت و طریق مصونیت از آفات و عاهات روحی و معنوی آگاه
 باشد، خُطَب و سخنان او عیناً مانند سخنان و خطب رسول الله است، گویا او و
 رسول خدا از یک ریشه روئیده اند. پس علی و محمد - علیهما الصلوة و السلام - از
 نقطه نظر تحلیل علمی در یک مسیرند، لذا باید علی جانشین او باشد.
 در این عبارات زیر بنگرید که از امیرالمؤمنین آمده، و اما در قوت و قدرت به

۱- بعضی سعدی را از اهل سنت می دانند و ظاهر عبارات و اشعارش مخصوصاً قصیده ای
 را که در رثاء مستعصم سروده و وی را با امیرالمؤمنین خطاب کرده دلیل می گیرند: (آسمان را
 حق بود گر خون بیارد بر زمین - بر زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین). بسیاری از دانشمندان
 وی را شیعه دانسته و اشعار و عبارات او را درباره خلفا حمل بر تقیّه نموده اند، مخصوصاً قاضی
 نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» دو بیت اولی را که ما آوردیم ذکر می کند و می افزاید که
 من آنها را در یکی از دیوان های کهنه او دیده ام. حقیر امثال سعدی و عطار و محیی الدین عربی را
 در اوائل عمر سنی و در اواخر که در اثر مطالعات بسیار و یا تابش نور عرفان حقیقت را
 دریافته اند شیعه می دانم.

۲- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۵.

مثابه سخنان رسول الله است :

ابونعیم با سند متصل خود روایت می کند از قیس بن ابی حازم که گفت: علی علیه السلام گفت: كُونُوا لِقَبُولِ الْعَمَلِ أَشَدَّ اهْتِمَامًا مِنْكُمْ بِالْعَمَلِ! فَإِنَّهُ لَنْ يَقِلَّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى، وَكَيْفَ يَقِلُّ عَمَلٌ يُتَقَبَّلُ؟^۱ «اهتمام و کوشش شما در قبولی اعمالتان بیشتر باشد از خود اعمالتان، چرا که با تقوای خداوندی هیچ عملی کم نیست، و چگونه می شود عملی که مقبول خدا باشد کم محسوب شود؟»

و نیز روایت می کند از عبد خیر از علی علیه السلام که گفت: لَيْسَ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثَرَ مَالُكَ وَ لَدَّكَ وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثَرَ عِلْمُكَ، وَ يَعْظَمَ حِلْمُكَ، وَ أَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ. فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدَتَ اللَّهَ، وَ إِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ. وَ لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: رَجُلٌ لَذُنْبٍ ذُنْبًا فَهُوَ تَدَارَكَ ذَلِكَ بِتَوْبَةٍ، أَوْ رَجُلٌ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ، وَ لَا يَقِلُّ عَمَلٌ فِي تَقْوَى، وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ؟^۲

«خیر آن نیست که مالت و اولادت زیاد شود، خیر آن است که علمت زیاد شود و حلمت بزرگ گردد و بر مردمان، با عبادت پروردگارت مباحثات کنی. پس اگر نیکوئی کردی خدا را سپاس گوئی، و اگر بدی نمودی از خدا طلب غفران نمائی! در دنیا خیر منحصرأ از آن دو گروه است: مردی که گناه کند و گنااهش را به توبه تدارک بخشد، و مردی که در خیرات مسارعت نماید. هر عملی که با تقوی توأم باشد اندک نیست، و چگونه متصور است عمل مقبول درگاه خدا اندک باشد؟»

و نیز با سند متصل خود از عکرمه بن خالد روایت می کند که گفت، و نیز با سند متصل دیگر از ابی زعل که گفت: علی بن ایطالب علیه السلام گفت: احْفَظُوا عَنِّي حَمْسًا! فَلَوْ رَكِبْتُمُ الْإِبِلَ فِي طَلَبِهَا لِأَنْضَيْتُمُوهُنَّ قَبْلَ أَنْ تُدْرِكُوهُنَّ: لَا يَرْجُو عَبْدٌ إِلَّا رَبَّهُ، وَ لَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ، وَ لَا يَسْتَحْيِي جَاهِلٌ أَنْ يُسْأَلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ، وَ لَا يَسْتَحْيِي عَالِمٌ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُ أَعْلَمُ. وَ الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَ لَا إِيْمَانَ

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۵ تا ۷۵.

لِمَنْ لَأَصْبِرَ لَهُ^۱.

«از من پنج مطلب را فراگیرید که اگر در طلب آنها سوار بر شتران گردید قبل از وصول به آنها شتران را لاغر و رنجور نموده‌اید: هیچ عبدی امید نبندد مگر در پروردگارش، و هراس نداشته باشد مگر از گناهش، و هیچ جاهلی از پرسش مجهولات خود حیا نکند، و هیچ عالمی در وقت سؤال از هر چیزی که نمی‌داند حیا نکند از اینکه بگوید: خدا داناتر است. و نسبت صبر با ایمان به منزلهٔ سراسر است با بدن، و ایمان ندارد کسی که صبر ندارد.»

و نیز با سند متصل خود روایت کرده است از مهاجر بن عمیر که او گفت علی بن ابیطالب علیه السلام گفت: **إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولَ الْأَمَلِ. فَأَمَّا اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَّا طُولَ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ.**

أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدْبِرَةً، أَلَا وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ تَرَحَّلَتْ مُقْبِلَةً، وَ لِكُلِّ وَ أَحَدٍ مِنْهُمَا بُنُونٌ. فَكُونُوا مِنْ أِبْنَاءِ الْآخِرَةِ، وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أِبْنَاءِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابٌ، وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ^۲.

«تحقیقاً آن چیزی که از همه چیز بیشتر مرا نگران می‌کند، پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی است. اما پیروی از هوای نفس، انسان را از حق بازمی‌دارد، و اما آرزوی طولانی انسان را از آخرت به فراموشی می‌اندازد.

آگاه باشید که دنیا پشت کرده می‌رود، آگاه باشید که آخرت روی کرده می‌آید، و از برای هر یک از آن دو فرزندان است؛ شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، چرا که امروز روز عمل است و حسابی نیست، و فردا روز حساب است و عملی نیست.»

و نیز با سند متصل خود روایت کرده است از عاصم بن ضمره که او گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: **أَلَا إِنَّ الْفَقِيهَ كُلَّ الْفَقِيهِ الَّذِي لَا يَقْنَطُ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ،**

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۷۵ و ص ۷۶.

وَلَا يُؤْمِنُهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَلَا يَرْحُصُ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ، وَلَا يَدْعُ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ. وَلَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَا عِلْمَ فِيهَا، وَلَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا فَهْمَ فِيهِ، وَلَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَا تَدَبَّرَ فِيهَا.^۱

«آگاه باشید که شخص فقیه آن که در فقاہت کامل است، کسی است که مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند، و از عذاب خدا مأمن ننماید، و مردم را در معاصی خدا آزاد نگذارد، و به جهت رغبت به علوم دیگر قرآن را کنار نگذارد. خیری نیست در عبادتی که در آن علم نیست، و خیری نیست در علمی که در آن فهم نیست، و خیری نیست در قرائتی که در آن تدبّر نیست.»

و نیز با سند متصل خود روایت می‌کند از عمرو بن مُرّة از علی بن ابیطالب علیه السلام که گفت: كُوتُوا يَتَابِعِ الْعِلْمِ، مَصَابِيحَ اللَّيْلِ، خَلِقَ الثِّيَابِ، جُدَدَ الْقُلُوبِ، تُعْرَفُوا بِهِ فِي السَّمَاءِ، وَ تُذَكَّرُوا بِهِ فِي الْأَرْضِ.^۲

«بوده باشید چشمه‌های جوشان علم، چراغهای شب، با لباسهای کهنه، و دل‌های تازه، تا بدین نشانه در آسمان شناخته شوید، و در زمین از شما نام برند.»

و نیز با سند متصل خود روایت می‌کند از ابو اراکه، که گفت: صَلَّى عَلَيَّ الْغَدَاةُ ثُمَّ لَبَثَ فِي مَجْلِسِهِ حَتَّى لَتَفَعَتِ الشَّمْسُ قَيْدَ رُمَحٍ كَأَنَّ عَلَيْهِ كَابَةٌ. ثُمَّ قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ أَتْرَأًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَمَا أَرَى أَحَدًا يُشْبِهُهُمْ. وَاللَّهِ إِنْ كَانُوا لَيُصْبِحُونَ شُعْتًا غُبْرًا صَفْرًا، بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ مِثْلُ رُكْبِ الْمَعْرَى. قَدْ بَأَثُوا يَتَلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، يُرَاحُونَ بَيْنَ أَقْدَامِهِمْ وَ جَبَاهِهِمْ. إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ مَادُوا كَمَا تَمِيدُ الشَّجَرَةُ فِي يَوْمِ رِيحٍ، فَانْهَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبَلَّ وَ اللَّهُ تِيَابُهُمْ، وَاللَّهِ لَكَانَ الْقَوْمَ بَأَثُوا غَافِلِينَ.^۳

«علی علیه السلام نماز صبح را بجای آورد، پس از آن در همانجای خود نشست تا آفتاب به اندازه درازی یک نیزه از افق بالا آمد، و گویا در سیمای علی اثر غصه و

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۷۷. و نیز این روایت را کلینی در «اصول کافی» ج ۱، از طبع حیدری ص ۲۶ از کتاب العلم، باب صفة العلماء، با دو سند آورده است.

۲ و ۳- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۷۷ و ص ۷۶.

اندوه بود سپس گفت: سوگند به خدا من آثاری را از اصحاب رسول خدا ﷺ مشاهده کرده‌ام و اینک نمی‌بینم یک نفر را که شبیه آنان باشد. سوگند به خدا صبح می‌کردند در حالی که موهایشان ژولیده، و رویشان غبار آلوده و رنگ سیمایشان زرد بود، و در میان دو چشمشان از اثر سجده مثل زانوی بُز پینه بسته بود. شب را تا صبح به تلاوت کتاب الله مشغول بودند، میان پیشانی و قدمهایشان نوبت می‌گذازدند (گاه در سجده و گاه در قیام بودند)،^۱ چون ذکری از خدا می‌شد مانند درخت در روز طوفانی، به این طرف و آن طرف خم می‌شدند و آنقدر از دیدگانشان اشک می‌ریخت که قسم به خدا لباسشان تر می‌شد. قسم به خدا گویا این قوم امروز ما در حال غفلت شب را سپری می‌کنند.»

و نیز با سند متصل خود روایت می‌کند از نوف بکالی که گفت: علی بن ابیطالب را دیدم که خارج شد و نظری به ستارگان نمود و گفت: يَا تَوْفُ! أَرَأَيْدُ أَنْتَ أَمْ رَامِقُ؟! «ای نوف، خوابی تو یا بیدار؟!» قُلْتُ: بَلْ رَامِقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! گفتم: «ای امیر مؤمنان، بلکه من بیدار هستم!» فَقَالَ: يَا تَوْفُ! طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاغِبِينَ فِي الآخِرَةِ، أُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا، وَ تَرَابَهَا فِرَاشًا، وَمَاءَهَا طَبِيئًا، وَالْقُرْآنَ وَ الدُّعَاءَ دِثَارًا وَ شِعَارًا، قَرَضُوا الدُّنْيَا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ ﷺ.

يَا تَوْفُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى عِيسَى أَنْ مَرُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ لَا يَدْخُلُوا بَيْنًا مِنْ يَبُوتَى إِلَّا بِقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ، وَأَبْصَارٍ خَاشِعَةٍ، وَأَيْدٍ تَقِيَّةٍ، فَإِنِّي لَا أَسْتَجِيبُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ وَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ.

يَا تَوْفُ! لَا تَكُنْ شَاعِرًا، وَ لَا عَرِيفًا، وَ لَا شَرُطِيًّا، وَ لَا جَابِيًّا، وَ لَا عَشَّارًا، فَإِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ فِي سَاعَةٍ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا يَدْعُو عَبْدٌ إِلَّا اسْتَجِيبَ لَهُ فِيهَا، إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَرِيفًا، أَوْ شَرُطِيًّا، أَوْ جَابِيًّا، أَوْ عَشَّارًا، أَوْ صَاحِبَ عُرْطَبَةٍ - وَ هُوَ الطُّبُورُ - أَوْ صَاحِبَ

۱ یعنی قرآن را در رکعات نمازهای شب ایستاده می‌خواندند، و پس از قرائت آن به رکوع و سجده می‌رفتند، و این است کیفیت خواندن نماز شب و قرائت قرآن، و ما از این موضوع مفصلاً در کتاب «نور ملکوت قرآن» بحث نموده‌ایم. (ج ۳، بحث ششم، ص ۲۱۷ تا ص ۲۲۲).

کُوتِبَ - وَهُوَ الطَّيْلُ^۱

«پس گفت: ای نوف خوشا به حال زاهدان در دنیا، راغبان در آخرت، آنان گروهی هستند که زمین را فرش سکونت خود قرار دادند، و خاکش را زیر انداز خود، و آبش را عطر خوشبو، و قرآن و دعا را لباس و پوشش رو و زیر خود، و از دنیا مانند مسیح صلی الله علیه و آله عبور کردند.

ای نوف! خداوند تعالی به عیسی بن مریم وحی فرستاد که به بنی اسرائیل امر کن تا در خانه‌ای از خانه‌های من داخل نشوند مگر با دل‌های پاک، و چشمان خاشع، و دست‌های پاکیزه، زیرا من دعای احدی از آنان را که برای احدی از بندگانم نزد او مظلومه‌ای باشد مستجاب نمی‌کنم.

ای نوف! شاعر و خیالباف مباش! و جاسوس و خبرچین مباش! و رئیس لشکر و فرمانده و یا مأمور و پاسبان مباش! و مأمور جمع‌آوری خراج و مالیات مباش! و مأمور تعیین مالیات مباش! زیرا داود صلی الله علیه و آله در ساعتی از شب برخاست و گفت: این ساعتی است که هر کس در آن دعا کند دعایش مستجاب می‌شود، مگر اینکه جاسوس باشد و یا فرمانده لشکر و پاسبان باشد و یا مأمور جمع‌آوری مالیات باشد، و یا مأمور تشخیص میزان بندی مالیات، و یا از اهل موسیقی باشد، یا طنبوری داشته باشد و یا طبلی.»

می‌دانید چرا ابوبکر و عمر و همدستانشان از قریش زیر بار امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - نرفتند؟ برای آنکه می‌دانند علی بن ابیطالب این گونه مردی است. این است رویه و منهجش، این است علوم و زهدش، این است انصاف و عدالتش، این است کلمات و اندرزهایش.

آنها در حکومت علی باید بساط خود را جمع کنند و باید مأمور به سیر در این طرق باشند، اما این گونه نمی‌خواهند، می‌خواهند آمر باشند، آمر به لشکرکشی

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۷۹.

و تعدی و تجاوز و غارت و اسارت، نه بالله و فی الله، بل حباً لریاستهم گرچه توأم با هزار ستم و تعدی باشد. بنابر این آنها حکومت علی را هَجَو و بی معنی می دانند.

الآن که مشغول نوشتن این کلمات هستم معنائی برای هَجَرَ رَسُولِ اللَّهِ (رسول خدا هذیان می گوید) به نظرم آمد و آن این است که می خواهد بگوید ریاست و امارت و حکومت علی هذیان است، مانند ما که می گوئیم فلان مطلب، ناشی از خواب آشفته است. او می گوید گفتار رسول الله بر ابدیت ثقلین که محتوای آن عترت است، به قدری غیر قابل قبول است که عین هجر و هذیان است. علی گذشته از انائیت هوی و هوس و پیوسته به حق، و مندرک شده در ذات احدیت، و جان باخته در راه خدا و رسول خدا، چه مناسبت دارد با شیطنت و خدعه و نیرنگی که آنان در برقراری حکومت خود به کار بردند. حضرت اُستادنا الأکرم آیه الله علامه طباطبائی - قدس الله نفسه الشریف - چه خوب سروده است:

دامن از اندیشه باطل بکش	دست از آلودگی دل بکش
کارچنان کن که در این تیره خاک	دامن عصمت نکنی چاک چاک
یا به دل اندیشه جانان میار	یا به زبان، نام دل و جان میار
پیش نیاور سخن گنج را	ور نه فراموش نما رنج را
یا منگر سوی بتان تیز تیز	یا قدم دل بکش از رستخیز
روی بتان گرچه سراسرخوش است	کشته آنیم که عاشق کش است
عشق بلند آمد و دلبر غیور	در ادب آویز رها کن غرور
چرخ بدین سلسله پا در گل است	عقل بدین مرحله لایعقل است
جان و جسد سوخته زین برهمند	مُلک و مَلک سوخته این غمند ^۱

۱- این اشعار را در روزنامه قدس مشهد سال دوم شماره ۵۴۹ در روز چهارشنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۴۱۰ هجریه قمریه که روز ۲۴ آبان ۱۳۶۸ شمسی است از علامه طباطبائی قدس سره طبع کرده ←

آری علی است که از کون و مکان گذشته، و سر تسلیم در برابر عبودیت حق نهاده است. صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَعَلَى زَوْجَتِكَ الطَّاهِرَةِ وَأَوْلَادِكَ الطَّاهِرِينَ مَا بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ.

مهر تو را به عالم امکان نمی‌دهم
 یک قطره از سرشگ که ریزم به یادش
 گرانتخاب جنت و کوثر به من دهند
 نام تو را به نزد اجانب نمی‌برم
 من را غلامی تو بود تاج افتخار
 دست طلب زدامشان من نمی‌کشم
 در ولایتی که نهفتم ازو به دل
 در عاریت سرای جهان! جان عاریت
 آل علی است جان جهان و جهان جان
 جان می‌دهم به شوق وصال تو یا علی
 امروز هر کسی به بیتی جان سپرده است

این گنج پر بهاست من ارزان نمی‌دهم
 آن قطره را به گوهر غلطان نمی‌دهم
 کوی تو را به جنت و رضوان نمی‌دهم
 چون اسم اعظم است، به دیوان نمی‌دهم
 این تاج را به افسر شاهان نمی‌دهم
 دل را به غیر عتبرت و قرآن نمی‌دهم
 تابنده گوهری است من ارزان نمی‌دهم
 جز در ثنای حضرت جانان نمی‌دهم
 بی‌مهرشان به قابض جان، جان نمی‌دهم
 تا بر سرم قدم ننهی جان نمی‌دهم
 من سر به غیر قبله ایمان نمی‌دهم^۱

أَبُو نُعَيْمٍ اصفهانی با دو سند متصل خود از حذیفة بن یمان روایت کرده است که

← است، و مع الاسف این روز را به حساب شمسی سال روز رحلت علامه طباطبائی پنداشته است و سالروز را بر خلاف جمیع موازین شرعی به سال شمسی به حساب آورده است. روز رحلت علامه هجدهم محرم الحرام است، نه ۱۵ ربیع الثانی. فتأمل و افهم. اما ضلالت انسان را به اینجاها می‌کشاند.

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج

۱- از کتاب «مصیبة الاولیاء» طبع اقبال، سروده احمد حسینی فیروزآبادی است. و این اشعار را درباره حضرت امام حسین علیه السلام سروده است فلذا بعد از بیت چهارم این بیت را دارد:

ای خاک کربلای تو مهر نماز من آن مهر را به مهر سلیمان نمی‌دهم

و در شعر ما قبل آخر دارد: (جان می‌دهم به شوق وصال تو یا حسین). اما چون ما در اینجا این ابیات را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام آوردیم، به صورت اقتباس و استخدام به این طرز یاد کردیم.

گفت: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَا تَسْتَخْلِفُ عَلِيًّا؟ قَالَ: إِنْ ثَوَّلْتُمْ عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَسْلُكُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ^۱. «گفتند: ای رسول خدا آیا علی را خلیفه خود می‌کنی؟ گفت: اگر ولایت امر خود را بدو بدهید می‌یابید او را هدایت کننده و هدایت شده‌ای که شما را در راه راست حرکت می‌دهد.»

و ایضاً ابونعیم با دو سند متصل از حذیفه روایت می‌کند که گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ تَسْتَخْلِفُوا عَلِيًّا - وَمَا أَرَاكُمْ فَاعْلَمِينَ - تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ الْبَيْضَاءِ^۲.

«رسول خدا ﷺ گفت: اگر علی را خلیفه گردانید- و من شما را چنین نمی‌بینم که این کار را بکنید- او را هدایت کننده و هدایت شده‌ای خواهید یافت که شما را در جاده و طریق روشن سیر خواهد داد.»

حَفِظَتْ رَسُولَ اللَّهِ فِيْنَا وَعَهْدَهُ
إِلَيْكَ وَمَنْ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْكَ مَنْ وَمَنْ
أَلَسْتُ أَخَاهُ فِي الْهُدَىٰ وَوَصِيَّهُ
وَأَعْلَمَ مِنْهُمْ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَنِ^۳

«تو رسول خدا را در میان ما حفظ کردی و وصیت او به خلافت برای تو بود؛ و کیست که برای خلافت از تو سزاوارتر باشد، او و او (ابوبکر باشد یا عمر)؟ آیا تو در هدایت برادر او و وصی او نبودی؟! و دانایتر از آنها به کتاب خدا و به سنت پیغمبر نبودی؟!»

وَإِنَّ وَاكِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ
عَلِيٌّ وَفِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ صَاحِبُهُ
وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا وَصِئُوهُ
وَأَوْلُّ مَنْ صَلَّى وَمَنْ لَانَ جَانِبُهُ^۴

«بدرستی که صاحب اختیار مردم پس از محمد، علی است، و اوست که در هر موطن از موطن با او همراه بوده است. علی حقا وصی رسول خداست و هم پایه

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۴.

۲- «المراجعات» طبع اول ص ۲۸۷. و ابیات از حسّان بن ثابت است.

۳- «المراجعات»، ص ۲۸۶. و ابیات از عبدالله بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب است.

اوست^۱، و اولین کسی است که نماز گزارده است و کسی است که پیوسته خود را تسلیم و مطیع و در برابر رسول خدا نرم و سبک می داشته است.»

۱- مراد در اینجا هم مقام با پیغمبر است، یعنی ما دو شاخه هستیم که از یک بُن روئیده ایم. به دلیل آنکه فرموده است: و أنا من رسول الله كالصنّو من الصنّو و الذرّاع من العضد. و صنوان همان طور که در «أقرب الموارد» گوید: اذا خرج نخلتان أو أكثر من أصل واحد، فكلّ واحدة منهنّ صنوّ.

درس صد و هشتاد و ششم تا صد و نودم

تواتر حدیث ثَقَلَيْنِ

درس ۱۸۶ تا ۱۹۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ، و
لعنة الله على أعدائهم أجمعين، من الآن إلى
قيام يوم الدين، ولا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ،
بِالْبَيِّنَاتِ وَالزَّبْرِ وَ أُنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.^۱

« و ما فرستادیم پیش از تو مگر مردانی را که به آنها وحی می کردیم، پس شما اگر
از این قضیه اطلاع ندارید از مطلعین بپرسید! ما آن مردان را با بیّنه و حجّت قاطعه و
با کتاب فرستادیم، و قرآن را به سوی تو نازل کردیم برای آنکه آنچه را که به سوی
مردم نازل شده است برای آنها بیان کنی و به امید اینکه آنها تفکر کنند.»

شاهد ما ذیل آیه دوم است که می فرماید: وَ أُنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ یعنی ما قرآن را
تدریجاً برای مردم فرستادیم و نزول دفعی آن برای تو به جهت این بوده است که آن
را برای ایشان مبین سازی و شرح دهی و تفسیر کنی. نفس تو دریاچه و آیه ای است

۱- آیه چهل و سوم و چهل و چهارم، از سوره نحل، شانزدهمین سوره از قرآن کریم.

برای عبور وحی برای نفوس مردم؛ و در حقیقت قرآن به آنها و بر آنها فرود آمده است از راه آئینه و آیه و دریچه منحصراً نفس تو! و بدین ترتیب بیان و توضیح و شرح و تفسیر آن برتوست!

حضرت استادنا الأکرم آیه‌الله علامه طباطبائی قدس سره در تفسیر این جمله این طور فرموده‌اند:

شکی نیست در آنکه تنزیل کتاب بر مردم، و انزال ذکر بر پیغمبر اکرم ﷺ یکی است به معنی اینکه تنزیلش بر مردم همان انزال آن است به رسول اکرم به جهت آنکه مردم اخذ کنند و آن را به مورد عمل گذارند.

همان طور که می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا.^۱ «ای مردم تحقیقاً به نزد شما آمد برهان و حجّت قویمی از سوی پروردگارتان و ما به سوی شما نور روشنی را فرو فرستادیم.»

و همچنین می‌فرماید: لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.^۲ «تحقیقاً هر آینه ما به سوی شما کتابی را فرو فرستادیم که در آن ذکری است از شما! آیا شما تعقل نمی‌نمائید؟!»

بنابراین محصل معنی این می‌شود که مقصود از نزول این قرآن جمیع افراد بشر هستند و تو و مردم در این امر یکسان می‌باشید و تو را برای توجیه خطاب و القاء گفتار برگزیدیم نه برای آنکه قدرت غیبیه و اراده تکوینی الهیه به تو داده باشیم و تو را مسلط و مسیطر بر مردم و بر هر چیز نموده باشیم! بلکه برای دو جهت:

اول برای آنکه معارف الهیه را که مردم بدون واسطه نمی‌توانند بدان دست یابند تو برای آنها تدریجاً بیان کنی! زیرا چاره‌ای از برانگیختن شخص واحدی برای تبیین و تعلیم نیست، و این است منظور از رسالت که وحی به او نازل می‌شود و او تحمّل

۱- سوره ۴: نساء، آیه ۱۷۴

۲- سوره ۲۱: انبیاء، آیه ۱۰

وحی را می‌کند، سپس مأمور به تبلیغ و تبیین و تعلیم آن می‌گردد. دوم برای امید به آنکه مردم در تو تفکر کنند و بدانند که آنچه را که از جانب خداوند آورده‌ای حق است. زیرا تمام شرائط اوضاع و احوالی که بر تو حکمفرما بود و حوادث و احوالی که بر تو جاری شد در تمام مدّت حیات از یتیمی، و بی‌نام و نشانی، و حرمان از تعلّم و کتابت، و فقدان مُربی صالح، و فقر و زندانی بودن در میان گروهی جاهل و رذل و پست و تهیدست از مزایای تمدّن و فضایل انسانی، ایجاب می‌نمود که تو از سرچشمه کمال قطره‌ای را هم نتوانی بیاشامی و از بندهای سعادت دستت به خیر قلبی بند نشود، اما خداوند سبحانه و تعالی قرآن را به تو نازل کرد تا با آن بر جنّ و انس تحدی کنی، و آن را مُهیمن و محیط بر سایر کتب سماویّه قرار داد و تبیان هر چیز فرمود و آن را هدایت و رحمت و برهان و نور مبین نمود.

(تا آنکه فرموده‌اند:) و از لطائف تعبیر در این آیه آن است که در **أُنزِلْنَا إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ** (به سوی تو فرستادیم، و به سوی مردم فرستادیم) دو فعل انزال و تنزیل را که **وَلَوَّى دَلَالَتَ بَر نَزُولِ دَفْعِي**، و دومی دلالت بر نزول تدریجی دارد، استعمال نموده است.

و شاید سرّ این گونه تعبیر آن باشد که: عنایت در **أُنزِلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ** به تعلق انزال آن به پیغمبر اکرم ﷺ است فقط بدون توجه و نظری به خصوصیت خود انزال، و بدین سبب ذکر را جمله واحد گرفته، و از نزولش از جانب خداوند متعال با عبارت انزال تعبیر آورده است.

و اما مردم، آن حظّی که از قرآن دارند اخذ و تعلّم و عمل است، و این امر تدریجی است، فلذا در کیفیت آن از عبارت تنزیل استفاده شده است.

و در این آیه، دلیل واضحی است بر حجّیت گفتار رسول اکرم ﷺ در بیان آیات قرآنیّه مطلقاً.

و اما آنچه را که بعضی گفته‌اند که حجّیت کلام رسول‌الله در غیر از نصوص و

ظواهر قرآن است از متشابهات، و یا در آن اموری که به اسرار کلام الهی برمی‌گردد و در مواردی است که نیاز به تأویل دارد، این گفتار سخیف است و نباید بدان گوش فراداشت.

این حجیت در خود گفتار آن حضرت است، و به گفتار حضرت ملحق می‌شود بیان اهل بیتش بر اساس حدیث ثَقَلَيْنِ که متواتر است و ادله دگر. و اما سایر اُمت از صحابه، و یا تابعین، و یا علماء، گفتارشان حجیت ندارد، زیرا خود آیه شامل آنها نمی‌شود و نصّ قابل اعتمادی که بتوان از آن حجیت بیانشان را مطلقاً استفاده کرد نیز در دست نداریم.

و اما قول خداوند تعالی: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ که در صدر آیه آمد ارشاد به حکم عقلاء بر وجوب رجوع جاهل به سوی عالم است بدون اختصاص حکم به طائفه‌ای غیر از طائفه دیگر.

این مطالب همه درباره عین گفتارشان می‌باشد که شفاهاً بیان می‌کنند، و اما اخباری که گفتارشان را برای ما حکایت می‌کند، اگر متواتر یا محفوف به قرینه قطعیه باشد و یا مُلْحَق به محفوف، حجّت است، زیرا این عین بیانشان می‌باشد. و اما آن که مخالف کتاب‌الله باشد، و یا مخالف نباشد ولی متواتر و یا محفوف به قرینه نباشد، حجّت نیست. چون در صورت اول بیان نیست و در صورت دوم بیان بودن آن احراز نشده است. و تفصیل این مطلب در جای دگر است.^۱

قرآن کلام خداست و تجلی اوست در این لباس برای جمیع خلایق از جنّ و انس، همچنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ^۲ «هر آینه تحقیقاً خداوند در قرآن کریم برای مخلوقاتش ظاهر شده است بدون اینکه او را ببینند.»

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۱۲، ص ۲۷۵ تا ص ۲۷۸.

۲- «نهج البلاغه» از طبع مصر، با تعلیقه محمد عبده، ج ۱، ص ۲۶۵، خطبه ۴۵.

و نیز حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنَّهُمْ لَا يَبْصُرُونَ.^۱ «هر آینه تحقیقاً خداوند در گفتارش برای خلقش ظاهر شده است ولیکن آنان نمی‌بینند.»

و معلوم است که معنی تجلّی ظهور است و ظهور غیر از جدائی است همچنانکه تجلّی غیر از تجافی است. در تجلّی، متجلّی با متجلّی فیه و با حقیقت تجلّی یکی است و نیز در ظهور، ظاهر با مظهر و با حقیقت ظهور یکی است.

بنابر منطق قرآن، عالم وجود و از جمله خود قرآن تجلّی خداست، و در مکتب اهل بیت این مطلب از مسلمات است، و جزو ابجد و الفبای آن به حساب می‌آید. خلقت به مفهوم جدائی و تولّد و بینونت مخلوق از خالق نیست. خداوند سبحانه و تعالی با جمیع موجودات و مخلوقاتش معیت وجودی و ذاتی دارد، در این صورت انفصال و جدائی غیر متصور است. اما بیخردان و ناآشنایان به معارف قرآن و اهل بیت، این معنی را در نیافته‌اند و اهل وحدت در وجود را نسبت به کفر می‌دهند در حالی که خودشان از پا تا سرشان در شرک غوطه‌ورند.

ایشان معنی وحدت وجود را در لباس اتّحاد و یا حلول و امثال ذلک پنداشته‌اند که لازمه‌اش تکثّر ذات اقدس حق تعالی است. این معنی وحدت نیست. معنی آن، وحدت در ذات و اسم و صفت، و معیت حقیقی نه اعتباری اوست و این دقیقه‌ای است عالی که اصل توحید قرآن بر آن است.

و چون قرآن تجلّی خداست، خداوند با آن در تمام عوالم نازلۀ پنجگانه که آن را حَضْرَاتِ خَمْسٍ گویند وجود دارد تا برسد به این عالم حسّ و شهادت.

همچنین معنی و حقیقت قرآن که پاسدار و حافظ اوست، و مُهَيِّمِن و واقف بر اوست، از حضرت روح القدس که اعظم از ملائکه است، تا این عالم ماده که اَظْلَم

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی طهران، ج ۹۲، ص ۱۰۷.

«العوالم است با قرآن است. یک سرش در و إِيَّاكَ لَتَلَقِيَ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ»^۱ «به درستی که تو قرآن را از نزد حکیم علیم اخذ کرده‌ای، و از آن مقام منیع قرآن به تو تلقین شده است!» می‌باشد و یک سرش در این عالم گیرودار و هیاهو و انسان مبتلای به آفات و عاهات و غرائز و حواس. قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ.^۲ «بگو قرآن را روح القدس به حق از سوی پروردگارت پائین آورد تا کسانی را که ایمان آورده‌اند تثبیت کند و برای مسلمین هدایت و بشارت باشد.»

پیامبر و امام که حامل و حافظ و پاسدار قرآن است، با قرآن است در جمیع مراحل ملکوتی و ملکی، و این مطلب لازمه ولایت کلیه اوست که با هر موجودی در هر عالمی معیت دارد و ابداً قابل افتراق نمی‌باشد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، و نیز مجلسی در «بحار الأنوار» از «ثغیب» نعمانی با سه سند متصل خود از حضرت امیرالمؤمنین و حضرت باقر و حضرت صادق علیهم‌السلام روایت می‌کند که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خطبه مشهوره خود که در حجة الوداع در مسجد الخیف ایراد نموده‌اند گفته‌اند: إِيَّايَ وَإِيَّاكُمْ وَأَرْدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ، حَوْضاً عَرَضُهُ مَا بَيْنَ بَصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ قِدْحَانٌ عَدَدُ نُجُومِ السَّمَاءِ، وَ إِيَّايَ مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ الْقُرْآنُ، وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، هُمَا حَبْلُ اللَّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَمْ تَضِلُّوا، سَبَبٌ مِنْهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ.^۴

۱- آیه ۶، از سوره ۲۷: نمل.

۲- آیه ۱۰۲، از سوره ۱۶: نحل.

۳- در جمیع کتب لغت جمع قَدَح، أَقْداح آمده است همان طور که در «مصباح المنیرت و لسان العرب» و «مجمع البحرین» وارد است مثل سَبَب و أسباب.

۴- «تفسیر قمی»، ص ۴ و ص ۵، و «بحار الانوار»، ج ۹۲، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ از «غیب»

نعمانی» ص ۱۷.

«من و شما وارد بحوض خواهیم شد، حوضی که وسعتش مابین بُصْرَى^۱ است تا صنعاء. در آن حوض کاسه‌هایی است به شمارش ستارگان آسمان، و من در میان شما به عنوان خلیفه، دو متاع نفیس و پربها باقی می‌گذارم: متاع بزرگتر قرآن است، و متاع کوچکتر عترت من که اهل بیت من هستند. آن دو متاع پربها ریسمان خدا می‌باشند که در میان شما و خدا کشیده شده است، تا وقتی که شما به آن ریسمان چنگ زنید گمراه نمی‌شوید. یک جانب از آن وسیله به دست خداست و یک جانب دیگر به دست شماست!»

و در روایت دیگر است: طَرَفٌ مِنْهُ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ طَرَفٌ مِنْهُ بِأَيْدِيكُمْ - إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ تَبَأْنِي أَهْمًا لَنْ يُفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، كَمَا صَبَعَى هَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَ الْوَسْطَى - فَتَفْضُلَ هَذِهِ عَلَيَّ هَذِهِ.^۲

«یک طرف آن به دست خداست و یک طرف آن به دست شماست. بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا آگاه کرده است که آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند، و آن دو متاع گرانقدر مانند این دو انگشت من هستند. در این حال رسول خدا دو انگشت سبابه دست راست و دست چپ را پهلوی هم نهاد - و نمی‌گویم مانند این دو انگشت - و در این حال رسول خدا انگشت سبابه و وسطی را نشان داد - تا اینکه یکی از دیگری برتر باشد.»

و مجلسی از کتاب «علل» که تألیف محمد بن علی بن ابراهیم است، نقل کرده است که علت اینکه رسول خدا فرموده است: آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند، آن است که قرآن با آنهاست؛ در دنیا در قلوب آنهاست و

۱- بُصْرَى قریه‌ای است نزدیک دمشق، و صنعاء شهری است آبادان و پرآب و درخت در یمن، و منظور حضرت وسعت حوض است که از بزرگی تمام مساحت شبه جزیره عربستان را فرامی‌گیرد، زیرا صنعاء در جنوب و بُصْرَى در شمال آنست.

۲- «تفسیر قمی»، ص ۴ و ۵، و «بحار الانوار»، ج ۹۲، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ از «غیبت

نعمانی» ص ۱۷.

چون به سوی خدا بروند قرآن با آنهاست و در روز قیامت که وارد حوض شوند قرآن با آنهاست.^۱

نکته جالب در این خبر آن است که می‌فرماید: هُمَا حَبْلُ اللَّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. «آن دو تا، کتاب و اهل‌بیت، ریسمان خدا هستند که بین شما و خدا کشیده شده است.» یعنی همان طور که قرآن از خداست برای خلق خدا، و کلام خداست که از عالم تجرّد است برای شما آدمیان از عالم طبیعت، و بنا بر این ریسمانی است که از آنجا تا به اینجا کشیده شده است، همین‌طور عترت رسول خدا، از خدا هستند و کلمه تکوینیّه الهیه او هستند از عالم تجرّد برای شما آدمیان مغمور در عالم حسّ و شهادت، و ریسمان معنوی و حقیقی و واسطه فیض از خدا به خلق خدا، و هدایت خلق خدا به سوی خدا، به امر ملکوتی خدا می‌باشند.

و این عین معنی و مراد از ولایت کلیّه و سیطره تکوینی و وجودی آن ذوات مقدّسه بر جمیع عوالم وجود است. و بودن قرآن را با آنها، و آنها را با قرآن، در هر عالمی از این عوالم می‌رساند، به طوری که فرضاً اگر بخواهیم قرآن را در نقطه‌ای از نقاط بدون آنها بیابیم اصلاً چنین قرآنی نداریم، و اگر آنها را در موطنی از موطن بدون قرآن بیابیم اصلاً چنین امامی نداریم.

روی این منطقی، گفتار عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ (در نزد شما قرآن وجود دارد کتاب خدا ما را کافی است) خلاف ضرورت عقل و پایه‌های قویم شرع مبین است. کتاب الله منهای عترت رسول الله = کتاب الله منهای کتاب الله. چون کتاب الله کلام و سنّت رسول الله را حجّت کرده است، و گفتار رسول الله است که به کتاب الله زبان گشوده است. وجوب اتّباع و عمل به کتاب الله نزد احدی از مسلمین جای شبهه و تردید نیست و در حالی که این کتاب الله امر و نهی و سخن و سنّت و رویّه و منهاج و وصیّت رسول‌الله را حجّت کرده است و فقط و فقط بر این اساس،

۱- «بحار الأنوار ج ۹۲، ص ۱۰۶».

رسول‌الله عترت خود را که اهل‌بیت او هستند به عنوان قائم به امر و امام و امیر و سپهدار و سید و سرور و سالار و پاسبان و حافظ و مُبیین و مُفسّر و حامل و نگهبان و عالم و معلّم کتاب‌الله معرفی کرده است و عیناً به مثابه زمان و عصر خود که بر مردم واجب بود به آن حضرت رجوع کنند و کتاب‌الله را علماً و عملاً از او اخذ کنند و او را امام و پیشوا و مقتدا و واجب الطّاعه بدانند، به‌همان گونه رسول‌الله، عترت خود را پس از خود به چنین منزلت و مکانتی معرفی فرموده و امامت را یکی پس از دیگری تا حضرت مهدی قائم آل محمد علیه السلام در آنها قرار داده است.

نتیجه: عمل به کتاب‌الله واجب، و عمل به سنت رسول‌الله براساس کتاب‌الله واجب. در این صورت عمل به منهاج و رویه عترت و پیروی از آنها بر اساس سنت رسول‌الله واجب است.

مقدم چون پدر، تالی چون مادر نتیجه هست فرزندان ای برادر

در اینجا اگر فرضاً ما در وجوب اطاعت عترت و امامت و خلافت اهل‌بیت، روایت و تاریخ و تفسیر و سیره‌ای از کتب عامّه نداشتیم - در حالی که سراسر آنها مشحون است و به قدری فراوان است که شاید تا این سرحدّ در کتب شیعه پیدا نشود - و فقط حَقّانیت و وصایت و خلافت بلافصل و لزوم اتّباع و پیروی از آنها را از کلام خودشان، و در کتب خودشان همچون اصول اربعمآة، و «نهج‌البلاغه» و «صحیفه سجّادیّه» و «مصحف فاطمه» و کتاب‌علی و روایات متقنه معتبره از طرق شیعه، همچون سُلَیْمُ بْنُ قَیْسِ هَلَالِی ثابت می‌کردیم باز کافی بود و حجّت بر عامّه مسلمین تمام بود و دور لازم نمی‌آمد که آنها بگویند اثبات امامت آنها مبتنی است بر صحّت این مطالب، و صحّت این مطالب مبتنی است بر اثبات امامت آنها، و این دور است.

زیرا ما مطالب آنها و لزوم پیروی از ایشان را از گفتار رسول‌الله اثبات می‌کنیم که او آنها را حجّت قرار داده است مانند حدیث غدیر، و حدیث ثقلین، و حدیث سفینه، و حدیث باب حطّه بنی اسرائیل، و امثالها که به تواتر به ما رسیده است و

جمیع مسلمین از اهل علم و اطلاع باید قائل به تواتر و ثبوت آن باشند. و علیهذا اثبات گفتار امیرالمؤمنین در «نهج البلاغه» و یا سایر مطالب امامان و پیشوایان شیعه و حدیث ثقلین ثابت است که مورد تصدیق طرفین است. و این کجا مستلزم دور می شود؟

در «عیون اخبار الرضا» با سه سند متصل از حضرت رضا از پدرانش علیهم السلام روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، وَإِسَى تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا!

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی طهران، ج ۹۲، ص ۱۳، «عیون الاخبار» ج ۲، ص ۳۱. باید دانست: خلف یخلف خلافة از باب (نصر ینصر) به معنی خلیفه و جانشین بودن است. یعنی کان خلیفته - صار خلیفته فی أهله. و (خلف تخلیفا) از باب تفعیل به معنی خلیفه و جانشین قرار دادن است. خلف فلانا یعنی جعله خلیفه. و اما صیغه تخلفونی در اصل تخلفوننی بوده است که به واسطه إدغام نون إعراب در نون وقایه تخلفونی شده است. یعنی بنگرید تا چگونه شما در میان آن دو (کتاب الله و عترت) جانشین و خلیفه قرار می گیرید؟! یعنی چه قسم مرا و حقیقت مرا و آثار مرا و بالأخره تمام شئون و خصوصیات مرا در آن دو نگهداری می کنید و حق جانشینی مرا ادا می نمائید؟! در «صحاح اللغة» گوید: جمع الخلیفة الخلائف آید بر قاعده اصلی مثل کریمه و کرائم، و خلفاء نیز گفته اند به جهت آنکه استعمال نمی شود مگر در مذکر. و در آن هاء است و آن را بنابر اسقاط واو جمع بسته اند مثل ظریف و ظرفاء زیرا که فعیلة با هاء بر وزن فعلاء جمع بسته نمی شود. و گفته می شود: خلف فلان فلانا در وقتی که خلیفه او شود. و گفته می شود: خلفه فی قومه خلافة، و از این قبیل است قوله تعالی: و قال موسی لأخیه هرون اخلفنی فی قومی. و خلفته همچنین به معنی جئت بعده آمده است. و در «لسان العرب» (ج ۹، ص ۸۳ ستون چپ) آمده است: و خلف فلان فلانا اذا کان خلیفته. و سپس آنچه را که ما از «صحاح» آوردیم آورده است. و در (ص ۸۲ ستون چپ) گوید: و خلفه یخلفه: صار خلفه. و اختلفه: أخذه من خلفه. و اختلفه و خلفه و اختلفه: جعله خلفه. ابن اثیر در «نهایه» ج ۲، ص ۶۹ پس از شرحی در معنی خلف گوید: در حدیث آمده است که مرد اعرابی نزد ابوبکر آمد و گفت: أنت خلیفة رسول الله صلی الله علیه و آله؟! گفت: نه! اعرابی گفت: فما أنت؟ تو کیستی؟! گفت: أنا الخالیفة بعده. آنگاه ابن اثیر گوید: الخلیفة من يقوم مقام الذاهب و یسد مسده. و الهاء فیهِ للمبالغة. و جمعه الخلفاء علی معنی التذکیر لاعلی اللفظ مثل

←

«گویا مرا خوانده‌اند و من اجابت کرده‌ام و من باقی گذارنده می‌باشم در میان شما دو چیز پربها را که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است، کتاب‌الله تبارک و تعالی که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به سوی زمین، و عترتم را که اهل بیتم می‌باشند. پس بنگرید تا چگونه حق مرا در این دو خلیفه حفظ می‌کنید؟!»

ابن شهر آشوب در «مناقب» گوید که: رسول خدا ﷺ فرمود: لَمْ يَمْتِ تَبِي قَطُّ إِلَّا خَلْفَ تَرْكَتِهِ، وَقَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱ «هیچ پیامبری نمرد مگر آنکه از خود ترکه‌اش را باقی گذاشت، و من در میان شما دو چیز ارزشمند و گوهر نفیس را باقی گذاشتم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را.»

در «تفسیر عیاشی» از مسعدة بن صدقه روایت است که گفت: حضرت صادق عليه السلام گفت: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ، وَقُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ، عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ، وَبِهَا يُوهَبُ الْكُتُبُ، وَيَسْتَبِينُ الْإِيمَانُ، وَقَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُقْتَدَى بِالْقُرْآنِ وَ لَمْ يُحَمَّدِ وَ ذَلِكَ حَيْثُ قَالَ فِي آخِرِ حُطْبَةِ حُطْبَهَا: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ وَ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ، فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي، وَأَمَّا الْأَصْغَرُ فَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَاحْفَظُونِي فِيهِمَا فَلَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا.^۲

«خداوند ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن قرار داده است و قطب همه کتب آسمانی قرار داده است. محکمات قرآن بر دور ولایت ما می‌چرخد، و به واسطه ولایت ماست که کتب آسمانی به پیامبران داده شده است، و به واسطه ولایت ماست که ایمان در عالم آشکار شد، و رسول خدا ﷺ در آخرین خطبه‌ای که

← خَلَفْنِي فَكَانَ نَعْمَ الْخَلْفُ أَوْ بئس الخلف. و منه خَلَفَ اللهُ عَلَيْكَ بِخَيْرِ خَلْفٍ وَ خِلَافَةٍ. وَ الْفَاعِلُ مِنْهُ خَلِيفٌ وَ خَلِيفَةٌ وَ الْجَمْعُ خُلَفَاءُ وَ خِلَافَةٌ. فَالْخَلْفُ فِي قَوْلِهِمْ: نَعْمَ الْخَلْفُ وَ بئس الخلف، وَ خَلْفٌ صِدْقٌ وَ خَلْفٌ سُوءٌ، وَ خَلْفٌ صَالِحٌ وَ خَلْفٌ طَالِحٌ، هُوَ فِي الْأَصْلِ مَصْدَرٌ سُمِّيَ بِهِ مَنْ يَكُونُ خَلِيفَةً، وَ الْجَمْعُ أَخْلَافٌ كَمَا تَقُولُ: بَدَلٌ وَ أُبْدَالٌ لِأَنَّهُ بِمَعْنَاهُ. از اینجا به دست می‌آید که: اهل بیت رسول خدا پس از او نعم الخلف بوده‌اند؛ و مردم درباره اهل بیت او بئس الخلف بوده‌اند.

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۰ حدیث چهل و نهم از خاصه.

۲- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۲۷، «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۶.

خواند مردم را امر فرمود تا به قرآن و آل محمد اقتدا کنند و چنین گفت: من در میان شما دو چیز ارزشمند باقی می‌گذارم: چیز ارزشمند بزرگتر و چیز ارزشمند کوچکتر. اما آن بزرگتر، کتاب پروردگار من است و اما آن کوچکتر، عترت من اهل بیت من می‌باشند. پس شما مرا در آن دو چیز ارزشمند حفظ نمائید و مادامی که به آن دو تمسک جوئید گمراه نمی‌شوید!»

مجلسی در جای دیگر گفته است، در احتجاج حضرت حسن بن علی علیه السلام و اصحابش با معاویه گذشت که آن حضرت فرمود: نَحْنُ نَقُولُ أَهْلَ الْبَيْتِ: إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنَّا، وَ إِنَّ الْخِلَافَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا فِينَا، وَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنَا أَهْلَهَا فِي كِتَابِهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله، وَ إِنَّ الْعِلْمَ فِينَا وَ نَحْنُ أَهْلُهُ، وَ هُوَ عِنْدَنَا مَجْمُوعٌ كُلُّهُ بِحَذَافِيرِهِ، وَ إِنَّهُ لَا يَحْدُثُ شَيْءٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى أَرشُ الْخُدْشِ إِلَّا وَ هُوَ عِنْدَنَا مَكْتُوبٌ بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ حَظٌّ عَلَى الصلوات بِيَدِهِ.^۱

«ما اهل بیت این گونه می‌گوئیم که: ائمه از ما هستند و خلافت صلاحیت پیدا نمی‌کند مگر در میان ما، و خداوند ما را در کتاب خود و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل ولایت و خلافت قرار داده است، و تمام مراتب علم در ماست و ما اهل علم می‌باشیم. همه علم به تمام معنی الکلمة در میان ماست، و اینکه چیزی پدید نمی‌آید تا روز قیامت حتی حکم دیه خراشی که بر پوست وارد شده است مگر آنکه در نزد ماست و به انشاء و املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام که با دست خود نوشته است موجود می‌باشد.»

و از «مناقب» ابن شهر آشوب، از ابونعیم در «حلیه» و از خطیب در «اربعین» با إسناد خود از سدی از عبید خیر از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَقْسَمْتُ - أَوْ حَلَفْتُ - أَنْ لَا أَضَعَ رِدَائِي عَلَى ظَهْرِي حَتَّى أَجْمَعَ مَا

۱- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۳۷.

بَيْنَ اللّٰوْحَيْنِ. فَمَا وَضَعْتُ رِداًى حَتَّى جَمَعْتُ الْقُرْآنَ.^۱ «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، من سوگند خوردم که ردایم را بر دوشم نیفکنم تا قرآن را که میان دو لوح (صفحه چوبی یا سنگی) بود جمع کنم، بنابراین من ردایم را بر دوشم نیفکنم تا همه قرآن را جمع نمودم.»

و در اخبار اهل بیت علیهم السلام آمده است که: إِنَّهُ آلى أَنْ لَا يَضَعَ رِداًءَهُ عَلَى عَاتِقِهِ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى يُؤَلَّفَ الْقُرْآنَ وَ يَجْمَعَهُ. فَانْقَطَعَ عَنْهُمْ مُدَّةٌ إِلَى أَنْ جَمَعَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِمْ بِهِ فِى إِارٍ يَحْمِلُهُ وَ هُمْ مُجْتَمِعُونَ فِى الْمَسْجِدِ، فَأَنْكَرُوا مَصِيرَهُ بَعْدَ انْقِطَاعِ مَعَ التَّيِّهِ^۲ فَقَالُوا: لِأَمْرٍ مَا جَاءَ أَبُو الْحَسَنِ؟!

فَلَمَّا تَوَسَّطَهُمْ وَضَعَ الْكِتَابَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنِّى مُخَلَّفٌ فِىكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِى أَهْلَ بَيْتِى! وَ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَ أَنَا الْعِثْرَةُ؟
فَقَامَ إِلَيْهِ الثَّانِى فَقَالَ: إِنْ يَكُنْ عِنْدَكَ قُرْآنٌ فَعِنْدَنَا مِثْلُهُ، فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِىكُمْ! فَحَمَلَ علیه السلام الْكِتَابَ وَ عَادَ بِهِ بَعْدَ أَنْ أُلْزِمَهُمُ الْحُجَّةَ.^۳

«امیرالمؤمنین علیه السلام قسم یاد کرد که ردایش را بر شانه‌اش نیندازد مگر برای نماز تا وقتی که قرآن را مرتب و منظم سازد و در مجموعه‌ای گرد آورد. پس مدتی از آن قوم جدا شد تا اینکه قرآن را مرتب نموده، در مجموعه‌ای گرد آورد و سپس در میان ملحقه‌ای (پارچه بزرگ شبیه چادرش) گذارده و در حالی که آنها در مسجد مجتمع بودند به سوی آنها روانه شد. آن قوم، آمدن او را بعد از انقطاع و بعد از بزرگ‌منشی و بی‌اعتنائی که او داشت امر غیر عادى و غیر مترقب شمردند و با خود گفتند: ابوالحسن برای چه امر مهمی آمده است؟!»

۱- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۵۲.

۲- تیه به معنی بلند منشی و استکبار است. و در بعضی از نسخه‌های «بحار» بجای این لفظ، کلمه الإلیة آمده است. و آن به معنی اجتماع قوم بر اصل واحدی که بر آن عداوت می‌نمایند.

۳- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۵۲.

چون امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و در میان آنها قرار گرفت کتاب الله را در میان نهاد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من در میان شما چیزی را به یادگار می‌گذارم، مادامی که به آن تمسک کنید ابداً گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من. این است کتاب خدا و من هستم عترت رسول خدا!

دومی (عمر) به سوی او برخاست و گفت: اگر در نزد تو قرآن هست در نزد ما نیز مثل آن هست! و بنابر این ما نیازی به شما دو تا نداریم! امیرالمؤمنین علیه السلام کتاب الله را با خود برداشت و بعد از اتمام حجت آن را بازگردانید.

و در خبر طولانی از حضرت صادق علیه السلام آمده است که حضرت آن کتاب را برداشته و به سوی حجره خود برگشت و با خود می‌گفت: فَبَدَّوهُ وَرَأَى ظُهُورَهُمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ^۱. «این قرآن را به پشت سرشان افکندند و قرآن را به قیمت بخیسی فروختند پس بد معامله‌ای کردند.»

و به همین مناسبت ابن مسعود این طور قرائت کرده است: إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَهُ وَقَرَأَ بِهِ وَإِذَا قَرَأَ فَاتَّبَعُوا قِرَاءَتَهُ^۲ «بدرستی که علی قرآن را جمع کرد و آن را قرائت نمود و چون او قرآن را خواند از قرائت او پیروی کنید.»^۴

و شیخ طوسی در «أمالی» با سند متصل خود از ابوثابت غلام ابوذر از ام سَلَمَه

۱- آیه ۱۸۷، از سوره ۳: آل عمران.

۲ و ۳- رجوع شود به آیه ۱۷ و ۱۸، از سوره ۷۵: قیامت. «بحارالانوار» ج ۹۲، ص ۵۳،

«مناقب» ص ۴۱.

۴- شیخ مفید در «ارشاد» گوید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا فَرَطُكُمْ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ، أَلَا إِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟! فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ تَبَأَنِي أَتُهُمَا لِنِ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَلْقِيَانِي، وَ سَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ فَأَعْطَانِيهِ. أَلَا وَاتِي قَدْ تَرَكْتُهُمَا فَيَكُم: كِتَابُ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَلَاتَسْبِقُونِي فَمَرَقُوا، وَ لَاتَقْصِرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَائِهِمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. (غاية المرام ص ۲۲۹، ص ۲۳۰ حدیث چهل و ششم) و نیز شیخ مفید در «ارشاد» حدیث غدیر خم را که در آن امر به تمسک ثقلین شده است بطور تفصیل ذکر نموده است. (غاية المرام ص ۲۳۰ حدیث چهل و هفتم از خاصه. و نیز گوید: این حدیث را طبرسی در «إعلام الوری» روایت کرده است.)

رضی الله عنها روایت کرده است که او گفت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، يَقُولُ وَقَدْ امْتَلَأَتِ الْحُجْرَةُ مِنْ أَصْحَابِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ! يُوشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضًا سَرِيعًا فَيُنْطَلِقَ بِي، وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْذِرَةً إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، خَلِيفَتَانِ بَصِيرَتَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَسْأَلُهُمَا مَاذَا خُلِفْتُ فِيهِمَا.^۱ «شنیدم از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در مرضی که در آن از این دنیا ارتحال نمود می گفت در حالی که حجره آن حضرت مملو از اصحاب او بود: ای مردم! نزدیک است که مرا به سرعت قبض روح کنند و مرا از اینجا ببرند و من به جهت اتمام حجّت و باقی نگذاردن عذر در نزد شما این سخن را پیشاپیش می گویم. آگاه باشید که من در میان شما به عنوان خلیفه، کتاب پروردگارم عز و جل ، و عترتم اهل بیتم را می گذارم!

پس از آن دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت: این است علی که با قرآن است، و قرآن با علی است. اینها دو خلیفه من می باشند که هر دو بصیرند و از هم جدا نمی شوند تا بر من در حوض کوثر وارد شوند، و من از این دو می پرسم که پس از من خلافت و جانشینی من در آندو چگونه بود؟»

این حدیث را به عین همین الفاظ ابن حجر در «الصواعق المحرقة» آورده است و فقط در آخرش وارد است: فَأَسْأَلُوهُمَا مَا خُلِفْتُ فِيهِمَا.^۲ «پس شما از آن دو بپرسید که خلافت و جانشینی من در آندو چگونه بود؟» و نیز آیه الله سید شرف الدین عاملی

۱- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۸۰، و «امالی» طوسی ج ۲، ص ۹۲ و نیز این روایت را میر سید حامد حسین هندی در «عقبات» در کتاب «تقلین» ج ۲، ص ۶۴۵ از «جواهر العقدين» سمهودی با تخریج ابن عقده از جعفر بن محمد رزاز، از ام سلمه آورده است، و در «ینایع المودة» ص ۴۰ با تخریج ابن عقده از طریق عروة بن خارجه از فاطمه زهرا علیها السلام روایت نموده است.

۲- «الصواعق المحرقة» ابن حجر هیتمی، فصل سوّم، باب نهم، بعد از چهل حدیث که در این فصل آورده است، ص ۷۵.

در ابتدای کتاب «المراجعات» ذکر کرده است.^۱

و این حدیث نیز بسیار جالب است زیرا گفتار ام سلمه از رسول الله ﷺ: **عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ** فقط با همین عبارت بدون ضمّ ضمیمه‌ای در بسیاری از کتب آورده شده است، اما با این خصوصیات و بیان ثقلین، و سپس استشهاد به معیت آن حضرت با قرآن با این عبارت، و از آن گذشته بلند کردن دست آن حضرت را و نشان دادن بعینه و شخصه و بیان اینکه این گفتارم به عنوان آخرین اتمام حجت است، از مزایا و شواهدی است که در تأکید بر معیت علی و قرآن، و عدم امکان انفکاک آنها تا در سر حوض کوثر، و ورود با هم متفقاً بر رسول الله، می‌افزاید.

و شاید بر اساس همین مجلس باشد که شیخ طوسی در «أمالی» خود با سند دیگر از ابوثابت غلام ابوذر از ام سلمه روایت می‌کند که از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: **إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.**^۲

«حقاً علی با قرآن است و قرآن با علی است، از همدیگر افتراق ندارند تا بر من در حوض وارد شوند.»

در «تفسیر علی بن ابراهیم» آورده است که امیرالمؤمنین گفته‌اند: **أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيِّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ عِنْدِي وَ عِنْدَ عِثْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ بَلْ أَيْنَ تَذْهَبُونَ؟**^۳ «آگاه باشید! آن علمی را که آدم با خود از آسمان به زمین آورد، با جمیع آنچه را که پیغمبران بدان برتری جستند تا خاتم پیامبران، در نزد من است و در نزد عترت خاتم النبیین است! پس چرا در وادی ضلالت گم می‌شوید؟! بلکه شما کجا می‌روید؟!»

و عیاشی از مرزم آورده است که گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام

۱- «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵ و ص ۱۶.

۲- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۸۰، «أمالی» طوسی ج ۲، ص ۱۲۰، و «غایة المرام» ص ۲۳۰ حدیث ۴۸ از خاصه از کتاب «اربعین».

۳- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۸۰، «تفسیر قمی» ص ۵.

می فرمود: **إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ لَمْ يَزَلْ اللَّهُ يَبْعَثُ فِيْنَا مَنْ يَعْلَمُ كِتَابَهُ مِنْ لَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ. وَإِنَّ عِنْدَنَا مِنْ حَلَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ مَا يَسْعُنَا مِنْ كِثْمَانِهِ، مَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نُحَدِّثَ بِهِ أَحَدًا.**^۱ «به درستی که ما اهل بیتی می باشیم که پیوسته خداوند در میان ما برمی انگیزاند کسی را که کتاب او را از اول تا آخر بداند. و در نزد ما از حلال خدا و حرام خدا علمی است که باید آنها را کتمان کنیم و قدرت نداریم که آن را برای کسی بگوئیم.»

و نیز عیاشی از یوسف بن بخت بصری آورده است که او گفت: من دیدم توقیع را به خط ابن محمد بن علی^۲ و در آن بود که: **الَّذِي يَجِبُ عَلَيْكُمْ وَلكُمْ أَنْ تَقُولُوا: إِنَّا قُدُوءٌ وَائِمَّةٌ وَخُلَفَاءُ اللَّهِ فِي رُضِيهِ، وَآمَنَؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَحُجَّجُهُ فِي بِلَادِهِ، نَعْرِفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ، وَنَعْرِفُ تَأْوِيلَ الْكِتَابِ وَفَصْلَ الْخِطَابِ.**^۳ «آنچه واجب است بر شما و حق شماست که بگوئید آن است که: ما پیشوایان و امامان و خلفای خداوند در روی زمین می باشیم و آمنای وی بر خلائقش هستیم و حجّت های او در شهرهای او. حلال و حرام را می دانیم و تأویل کتاب، و خطاب قاطع و مایز بین حق و باطل را می شناسیم.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید: **أَيُّهَا النَّاسُ خُذُواهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَيَبْلَى مَنْ بَلَى مِنَّا وَلَيْسَ بِبَالٍ، فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ، وَأَعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ أَنَا هُوَ. أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَ أَثْرَكَ فِيكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ؟ وَ رَكَزْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ؟ وَ وَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ؟ وَ أَلْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي؟ وَ**

۱- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۹۶، و «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۱۶.

۲- در تعلیقه گوید: در اصل نسخه «بحار» این طور است، و در «تفسیر عیاشی» نیز در ذیل این حدیث گفته است: در دو نسخه اصل و در نسخه «بحار» به همین گونه است. و در نسخه «برهان» ج ۱، ص ۱۷ «محمد بن محمد بن الحسن بن علی» ذکر کرده است و ظاهراً «محمد بن الحسن بن علی» باید بوده باشد که مقصود حضرت حجّت منتظر مهدی صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین می باشد.

۳- «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۹۶، «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۱۶.

فَرَشْتُمْكُمُ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي؟ وَأَرَيْتَكُمْ كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي؟! فَلَا تَسْتَعْمِلُوا
الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ، وَلَا تَتَّعَلُّوا إِلَيْهِ الْفِكْرُ.^۱

«ای مردم این مطلب را از خاتم پیغمبران بگیرید که گفت: به درستی که کسانی از ما اهل بیت که می‌میرند، مرده نیستند و کسانی از ما که کهنه می‌شوند، کهنه نیستند؛ بنابراین این زبان به آنچه که بدان معرفت و شناسائی ندارید نگشایید! چون اکثر حق در آن چیزهائی است که شما انکارش را می‌نمائید، و عذر آن کس را بپذیرید که حجّتی بر علیه او ندارید و آن کس من هستم.

آیا من در میان شما به ثقل اکبر (کتاب خدا) عمل نکردم؟! و آیا در میان شما ثقل اصغر را^۲ باقی نگذاشتم؟ و آیا من پرچم ایمان را در میان شما نکویدم؟! و آیا من شما را بر حدود حلال و حرام واقف ننمودم؟! و آیا من لباس عافیت را بر اثر داد و عدلی که نمودم، بر قامت شما نپوشانیدم؟! و آیا من با گفتار و با کردارم کارهای شایسته و پسندیده را در میان شما گسترش ندادم؟ و آیا من اخلاق کریمانه و بزرگوارانه خودم را به شما نشان ندادم؟! بنابراین شما هم در آنچه چشم انداز دیده نمی‌تواند به قعرش برسد رأی و فکر شخصی خود را به کار نبندید، و به آراء و اندیشه‌های خود عمل نکنید! و در آنچه فکرها و فهم‌ها را توان آن نیست که سرعت کنند و آن را دریابند، قدم مگذارید!

و همچنین در «نهج البلاغه» می‌فرماید: وَإِنِّي لَعَلَى بَيْتَةِ مَنْ رَبِّي، وَمِنْهَا جِ مِنْ نَبِيِّ، وَإِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقُطْبُ لَقَطًا.

أَنْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ! فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ، وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ، فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى، وَ لَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى، فَإِنْ لَبِدُوا فَالْبِدُوا، وَإِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا! فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَ

۱- از خطبه ۸۵ و از طبع مصر و تعلیقه شیخ محمد عبده، ج ۱، ص ۱۵۴ و ص ۱۵۵.

۲- شیخ محمد عبده در تعلیقه گوید: مراد حضرت از ثقل اصغر دو فرزندش می‌باشند، و گفته شده است عترت او هستند که مقتدای مردم می‌باشند. و در حدیث از پیغمبر اکرم ﷺ: وارد است که قال: ترکت فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی. یعنی دو چیز نفیس.

لَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا^۱

«و حَقّاً و تحقیقاً من دارای بینه و حجّتی از جانب پروردگام می‌باشم و دارای منہاج و روشی از سوی پیغمبرم هستم، و من تحقیقاً درجاده صاف و هموار قدم برمی‌دارم، و آن را بر می‌گزینم و انتخاب می‌نمایم.^۲

شما به اهل بیت پیغمبرتان نظر اندازید و ملازم روش و طریقه ایشان باشید و دنبال گامهای آنها قدم زنید، زیرا ابلاً آنها شما را از هدایت برون نمی‌کنند و در پستی و رذالت باز نمی‌گردانند. اگر آنها درنگ کردند شما هم درنگ کنید! و اگر برخاستند شما هم برخیزید! شما از آنها جلو نیفتید که گم می‌شوید، و عقب نمانید که هلاک می‌گردید!

و همچنین در «نهج البلاغة» می‌فرماید: عَثْرْتُهُ خَيْرُ الْعِثْرِ، وَ أُسْرْتُهُ خَيْرُ الْأَسْرِ، وَ شَجْرْتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ، نَبَتَتْ فِي حَرَمٍ، وَ بَسَقَتْ فِي كَرَمٍ. لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ وَ ثَمَرَةٌ لَا تُثْنَلُ. فَهُوَ إِمَامٌ مِنَ اتَّقَى، وَ بَصِيرَةٌ مَنِ اهْتَدَى.

سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ، وَ شِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَ زَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ. سِيرْتُهُ الْقَصْدُ، وَ سُنَّتُهُ الرِّشْدُ، وَ كَلَامُهُ الْفَصْلُ، وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ.^۳

«اهل بیت او بهترین اهل بیتها هستند، و خاندان او بهترین خاندان‌ها، و شجره و درخت او بهترین شجره است که در حرم خدا روئیده است و در کرم و بزرگواری بالا رفته و رشد نموده است. آن درخت شاخه‌های بلند دارد، و میوه‌ای که دست کسی بدان نمی‌رسد. پس این پیغمبر امام کسی است که تقوا پیشه کند و بصیرت و روشنی است برای کسی که راه را بیابد.

۱- از خطبه ۹۵، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲- شیخ محمد عبده در شرح خود آورده است که: حضرت پیروی خودش را از منہاج حق، لقط نامید، زیرا که حق واحد است و باطل دارای رنگهای مختلفی است، بنابراین حضرت، حق را از میان اقسام باطل التقاط می‌کند (برمی‌گزیند و انتخاب می‌فرماید).

۳- از خطبه ۹۲، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۱۸۵.

چراغی است که روشنی آن در کَمَعان است، و شهابی است که نور آن بالا و بلند است، و آتش گیرانه‌ای است که نورش می‌جهد و برق می‌دهد. سیره و روش او میانه‌روی است، و سنّت او رُشد و تکامل است، و گفتار او قاطع و فاصل میان خیر و شرّ است، و حکم او عدل و داد است.»

و أيضاً در «نهج البلاغة» می‌فرماید: **بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلْمَاءِ، وَ تَسْتَمُّمُ العُلْيَاءِ، وَ بِنَا انفَجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ. وَ قِرَّ سَمْعُ لَمْ يَفْقَهَ الوَاعِيَةَ.**^۱ «به واسطه ما بود که شما از تاریکی بخت و شدید هدایت یافتید، و بر بالای سنام شتر راهوار هدایت سوار شدید، و به واسطه ما بود که از ظلمت آخرین شب ماه بیرون آمده، فجر صادق ما طالع شد و شما را در نور و درخشش گرفت. کَرّ است گوش‌ی که صدای صیحه و فریاد را ادراک نمی‌کند.»

مقصود حضرت از **بِنَا اهْتَدَيْتُمْ** رسول خدا و خود اوست که همگام با او در تمام مراحل تعلیم و ارشاد و هدایت و هجرت و جهاد و تحمل مشکلات و سختی‌های آن، قدم برمی‌داشت.

و أيضاً در «نهج البلاغة» در خطبه‌ای پس از بیان فضائل رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: **أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَضْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَأَعْظُ مِثْعَظٍ، وَ امْتَاخُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الكَدْرِ.**^۲ «ای مردم چراغ خود را برافروزید از شعله چراغ واعظی که خود مِثْعَظ است و پند دهنده‌ای که خود پند گرفته و به کار بسته است، و برای رفع عطش و تشنگی خود آب بطلبید از چشمه صافی و عین زلالی که از کدورت پاک شده است.» و مراد علوم خود آن حضرت است که سرچشمه پاک و زلال معارف است.

و أيضاً در «نهج البلاغة»، در خطبه‌ای بعد از بیان زهد رسول‌الله و اعراض او از

۱- از خطبه ۴، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۳۸.

۲- از خطبه ۱۰۲، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۲۰۱.

زینتهای دنیا می فرماید: نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ، وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَتَابِعُ الْحِكْمِ. نَاصِرُنَا وَ مَحِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَ عَدُوُّنَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ.^۱ «مائیم که تنها درخت نبوت هستیم، و محل پائین آمدن رسالت خداوندی، و محل رفت و آمد فرشتگان سماوی، و معدنهای دانش، و چشمه های جوشان حکمت. یار و ناصر و دوست ما در انتظار رحمت خداوند است، و دشمن ما و مبغض ما در انتظار سخط و خشم وی.»

در کتاب «الصواعق المحرقة» از ابن عباس نقل می کند که گفت: نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ أَهْلُ بَيْتِ الرِّسَالَةِ وَ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ.^۲ «ما اهل بیت هستیم که درخت نبوت می باشیم، و محل رفت و آمد فرشتگان، و اهل بیت رسالت، و اهل بیت رحمت، و معدن دانش.»

و أيضاً در خطبه «نهج البلاغه» در بعثت انبیاء، و سپس وصف اهل بیت، و پس از آن وصف گروه دگر فرماید: أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا، كِذْبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا؟ أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَ وَضَعَهُمْ، وَ أَعْطَيْنَا وَ حَرَمَهُمْ، وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ. بِنَا يُسْتَعْتَبُ الْهُدَى، وَ يُسْتَجْلَى الْعَمَى. إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ، غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ، وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ.

(مِنْهَا) آثَرُوا عَاجِلًا وَ آخَرُوا آجَلًا، وَ تَرَكُوا صَافِيًا، وَ شَرِبُوا آجِنًا.^۳

«کجا هستند آنان که پنداشتند ایشانند راسخان در علم و ما نیستیم، از روی دروغ و دشمنی که با ما داشتند؟ اینکه خداوند ما را بالا برد و آنها را پست نموده پائین آورد، و خداوند به ما عطا نمود و ایشان را محروم کرد، و ما را داخل نمود و آنان را اخراج کرد.»

۱- از خطبه ۱۰۷، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲- «الصواعق المحرقة» ابن حجر هبتمی، ص ۱۴۲ در آخر باب خصوصیات اهل بیت. و این عبارات را از ابن عباس، بزرگان عامه در کتب خود نقل کرده اند.

۳- از خطبه ۱۴۲، و از طبع مصر و تعلیقه محمد عبده، ج ۱، ص ۲۶۲.

به واسطهٔ ماست که هدایت به مردم عنایت می‌شود و کوری و ناینائی آنها زدوده می‌گردد و دیدگان‌شان جلا می‌گیرد. به درستی که امامان از طائفهٔ قریش می‌باشند، در خصوص این گروه از طائفه بنی‌هاشم روئیده شده‌اند و نما یافته‌اند. امامت برای غیر آنها مصلحت نیست؟ و صلاحیت آن را غیر از بنی‌هاشم ندارند.»

(تا می‌رسد به این که می‌فرماید) «آن گروه دگر، منفعت مُعَجَّل دنیوی را اختیار کردند و خیرات و نتایج اُخروی را پشت سر گذاردند، و از چشمهٔ پاک و صافی دریغ کردند و به نوشیدن از آب متعفن مشغول شدند.»

در این عبارات که حضرت از انبیاء سخن به میان می‌آورد، و سپس بخصوصه از ولایت و خلافت بنی‌هاشم نه همه قریش گفتگو دارد و به دنبال آن مذمت غیر را می‌کند که غیر از بنی‌هاشم بودند و ظلم و ستم کرده مقام خلافت را غصب کردند به خوبی پیداست که مرادش خلفای سه‌گانهٔ پیشین بوده‌اند که با استدلال به *إِنَّ الْأُمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ* در سقیفه، أنصار را محکوم کردند، ولیکن خیانت نموده و خصوص فرع بنی‌هاشم را به زبان نیاوردند. فلهمذا چون استدلال‌شان به حضرت رسید، فرمود: استدلال به درخت کردند ولیکن میوه‌اش را ضایع و خراب نمودند.^۱

و نیز در «نهج البلاغه» دربارهٔ سعادت و نجات متمسکین به ولایت اهل بیت فرماید: *فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَاسْتَوْجِبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَقَامَتِ النَّبِيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيْفِهِ. وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَأَجَلاً.*^۲ «زیرا هر کس از شما در رختخواب خود بمیرد و بر حق پروردگارش و حق رسولش و اهل بیتش آگاه باشد شهید مرده است و پاداش وی بعهدہ خدا خواهد بود و مستحق ثواب آن اعمالی است که در نیت داشته است بجا آورد و موفق نشده است و همین نیت او در این

۱- احتجوا بالشجرة وأضاعوا الثمرة.

۲- از خطبهٔ ۱۵۸، و از طبع مصر و تعلیقهٔ محمد عبده، ج ۱، ص ۳۶۸.

هنگام جایگزین شمشیر کشیدن و برهنه کردن شمشیر در راه خدا خواهد شد. و از برای هر چیزی مدت و زمانی معین و مقدر شده است که تا اجل و سر رسید آن نرسد نباید زودتر بدان دست برد.»

و در «الصواعق المحرقة» این عبارت را از آن حضرت ذکر کرده است که: نُحْنُ النَّجْبَاءُ^۱ وَأَفْرَاطُنَا^۲ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ، وَحِزْبُنَا حِزْبُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَالْفُئْتَةُ الْبَاغِيَّةُ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، وَمَنْ سَوَى بَيْنَنَا وَيَبْنِ عَدُوَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا.^۳ «تنها ما هستیم که نوع نفیس و ممتازیم، و از نظر گفتار و کردار محمود و پسندیده خصال من جمیع الجهات می‌باشیم، و هادیان و دلالت کنندگان از ما به حق تعالی که مردم به دنبال آنان می‌روند و به دلالت آنها راه را می‌یابند جلوداران و هادیان در گروه پیغمبران می‌باشند، و حزب و دسته ما حزب‌الله است عزوجل، و این گروه ستمگر و متجاوز حزب شیطانند، و هر کس ما را با دشمنانمان مساوی بداند از ما نیست.»

و أيضاً ابن حجر در «الصواعق المحرقة» در تفسیر آیه پنجم: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً^۴ از آیاتی که در فصل اول از باب یازدهم در فضائل اهل بیت پیغمبر ذکر نموده است چنین می‌گوید: ثعلبی در تفسیرش از حضرت صادق عليه السلام آورده است که: و رویه و دأب امام ابو محمد علی بن الحسین زین‌العابدین و سید الساجدین این بود که چون این آیه را تلاوت می‌نمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ

۱- نجیب به معنی شخص پسندیده در نظر یا در گفتار و یا در کردار است و به معنی نوع ممتاز و نفیس در آن جنس آمده است. جمع: نجباء.

۲- فَرَطٌ به معنی پرچی است که برای هدایت و دلالت استعمال می‌کنند، و جمع آن أَفْرَاطٌ است. و یکی از معانی آن شخص پیشداری است که در بیابان زودتر از همراهانش به جستجوی آب می‌رود تا آن را پیدا کند. و یکی دیگر از معانی آن طفل نابالغ است که زودتر از پدر و ماد به ثواب و بهشت می‌رود. ولیکن در اینجا معنایی را که ما نمودیم انطباق است.

۳- «الصواعق المحرقة» ص ۱۴۲.

۴- آیه ۱۰۳، از سوره ۳: آل عمران.

الصَّادِقِينَ اُذْهَبَ إِلَى طَوْلَانِي كَمَا
 مَشْتَمَلٌ بِرِطْلِ لِحُوقٍ بِدَرَجَاتِ صَادِقَانِ وَدَرَجَاتِ رَفِيعَةٍ اِيشَانِ بُوْدٍ وَ مَتَضَمَّنِ
 وَصْفِ مَحْنَتِهَا وَ سَخْتِيهَا وَ چيزهائي بود كه گروه مخالف با ائمه دين و شجره
 نبوت به نام دين و مذهب متحل شده و به خود بسته بودند و در صدد آزار امانان
 دين بودند حقيقي را بيان مي كرد. سپس مي گفت: وَ ذَهَبَ آخَرُونَ اِلَى التَّقْصِيرِ فِي
 اَمْرِنَا وَ اَحْتَجُّوا بِمُتَشَابِهَةِ الْقُرْآنِ فَتَاوَلُوا بِآرَائِهِمْ وَ اَتَّهَمُوا مَا تُورِ الْخَبَرَ فِينَا.
 «و دسته ديگر در امر ما تقصير كردند، و به مشابهات قرآن دست برده آنها را با
 آراء خود تاويل كردند و در اخبار صريحه و احاديث مستنده از رسول الله درباره ما،
 شك بردند.»

تا اينكه حضرت مي فرمايد: فَاِلَى مَنْ يَفْزَعُ خَلْفُ هَذِهِ الْاُمَّةِ وَ قَدْ دَرَسَتْ اَعْلَامُ هَذِهِ
 الْاُمَّةِ، وَ دَاثَتْ الْاُمَّةُ بِالْفُرْقَةِ وَ الْاِخْتِلَافِ يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ اللّٰهُ تَعَالَى يَقُولُ: وَ
 لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اَحْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ.^۲
 فَمَنْ الْمُؤْتَوِقُ بِهِ عَلَيَّ اِبْلَاحُ الْحُجَّةِ وَ تَأْوِيلُ الْحُكْمِ اِلَّا اَعْدَالُ الْكِتَابِ، وَ اَبْنَاءُ اُمَّةِ
 الْهُدَى، وَ مَصَابِيحُ الدُّجَى، الَّذِينَ اَحْتَجَّ اللّٰهُ بِهِمْ عَلَيَّ عِبَادِهِ، وَ لَمْ يَدَعِ الْخُلُقَ سُدًى مِنْ
 غَيْرِ حُجَّةٍ. هَلْ تَعْرِفُوهُمْ لَوْ تَجِدُوهُمْ اِلَّا مِنْ فُرُوعِ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ، وَ بَقَايَا الصَّفْوَةِ
 الَّذِينَ لَذَهَبَ اللّٰهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، وَ بَرَأَهُمْ مِنَ الْاَفَاتِ، وَ افْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ
 فِي الْكِتَابِ؟^{۳، ۴}

۱- آيه ۱۱۹، از سوره ۹: توبه.

۲- آيه ۱۰۵، از سوره ۳: آل عمران.

۳- «الصواعق المحرقة» ص ۹۰ گوید: ثعلبی در تفسیرش از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام
 روایت کرده است که فرمود: نحن حبل الله الذي قال الله: واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا.
 (ما هستیم ريسمان خداوند که خداوند فرمود: همگی مجتمعاً به ريسمان خدا تمسک کنید و
 چنگ زبید و متفرق نشويد.) و جدش حضرت زين العابدين چون اين آيه را تلاوت می نمود
 می گفت - الخ.

۴- قندوزی در «ينابيع المودة» ص ۲۷۳ و ۲۷۴ گوید: حافظ عبدالعزيز بن اخضر تخريج

«پس نسل آتیۀ این اُمّت به چه کسی پناه برد، در حالی که نشانه‌های این دین و آئین کهنه شده است؟ و اُمّت به تفرقه و جدائی گرائیده است، بعضی بعضی دیگر را تکفیر می‌کنند و خداوند تعالی می‌گوید: و نبوده باشید مثل کسانی که تفرّق پیدا کردند و اختلاف نمودند پس از اینکه بیّنات و ادلّه روشن و قاطع بدانها رسید.

پس کیست که مورد وثوق باشد در رسانیدن حجّت و معنی و مرجع احکام مگر آنان که عدل و هم‌لنگه کتاب خدا و قرآن، و فرزندان ائمه هدی، و چراغهای درخشان در تاریکی می‌باشند؟ آنان که خداوند به آنها بر بندگانش حجّت را تمام کرده، و سرمشق و معلّم نموده، و از روی کردار آنها از بندگان مؤاخذه می‌کند، و خداوند خلافتش را مهمل و رها و یله و بدون حجّت نگذارده است.

آیا شما می‌شناسید و یا می‌یابید که غیر از شاخه‌های شجره مبارکه و بقایای برگزیده شده از نبوت باشند؟ آنان که خداوند از ایشان هرگونه رجس و پلیدی را برده است و به مقام طهارت و پاکی مطلق رسانده است و از آفت‌ها مصون داشته و مودّت آنان را در کتابش بر همه فرض لازم نموده است؟»

وایضاً در «الصّواعق المحرقة» گوید: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بدین معنی تصریح نموده است در وقتی که خلیفه بود، در وقتی که مردی از بنی‌اسد برجست، و در حالی که آن حضرت در سجده بود خنجری به او زد - اما او با آن جراحت از

← روایت کرده است از ابوظیفیل عامر بن واثله - و او به اتفاق جمیع علماء آخرین نفر از اصحاب بود که وفات یافت - او می‌گوید: چون حضرت علی بن الحسین بن علی علیه السلام این آیه را تلاوت نمود. که: یا ایّها الذین آمنوا کونوا مع الصادقین می‌گفت: اللهم ارفعنی فی درجات هذه التّذیبة، و أعنی یوم الإرادة حتّی تنجرد خواطر الدنیا عن قلبی. در اینجا حضرت مقداری از چیزهایی که مشتمل بر مشکلات و محنت‌ها بود و مقداری از آراء و مذاهب بعضی از طوایف را که بعد از مفارقتشان از ائمه دین و شجره نبوت بدان منتحل شده بودند بیان می‌فرمود، و پس از آن می‌فرمود: و ذهب آخرون الی التّقصیر فی أمرنا تا آخر آنچه قندوزی در متن از تفسیر ثعلبی آورده است، و در آخرش وارد است که حضرت می‌فرمود: هم الثّروة الوثقی و معدن الثّقی و خیر جبال العالمین و وثیقها.

دنیا نرفت و ده سال دیگر عمر کرد حضرت به خطبه برخاست و گفت:

يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ اتَّقُوا اللَّهَ فِينَا! فَإِنَّا أُمَّرَاءُكُمْ وَضَيْفَانُكُمْ وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ قَالَ
اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِمْ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً.
قَالُوا: وَ لَأَنْتُمْ هُمْ؟! قَالَ: نَعَمْ!^۱

«ای اهل عراق! از خدا بپرهیزید درباره ما، زیرا ما امیران شما هستیم، و میهمانان شما، و ما اهل بیتی هستیم که خدای عزوجل راجع به ما آیه تظهير را نازل نموده است. گفتند: آیا شما ایشان هستید؟! گفت: آری.»

ترمذی در «سنن» خود از زیدبن ارقم تخریج روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِشْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا.^۲

«من در میان شما باقی می گذارم چیزی را که اگر بدان تمسک کنید پس از من گمراه نمی شوید، یکی از آن دو از دیگری اعظم است: کتاب خدا ریسمان پیوسته از آسمان به سوی زمین، و عترت من اهل بیت من! و آندو هیچ گاه جدا نمی شوند تا هر دو با هم بر من در حوض وارد شوند. بنگرید تا چگونه حق مرا در این دو خلیفه بجای می آورید!»^۳

۱- «الصواعق المحرقة»، ص ۱۳۷.

۲- «کنز العمال» ملاً علی متقی، ج ۱، ص ۴۴، حدیث ۸۷۴، و از طبع حیدرآباد سنه ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۵۴.

۳- در کتاب جمع میان صحاح سته از جزء سوم از چهار جزء از «صحیح» ابوداود که کتاب «سنن» است و از «صحیح» ترمذی با اسنادشان از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که گفت: إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ، وَهُوَ كِتَابُ اللَّهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِشْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟! إِيْنِ حَدِيثُ رَا تَرْمِذِي دَرِ صَحِيحِشِ ج ۱۳ ص ۲۰۰، وَ سَيِّدِ بْنِ طَاوُسِ دَرِ «طَرَائِفِ»

ترمذی و نسائی از جابر بن عبدالله أنصاری تخریج روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَحَدُكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱ «ای مردم! من در میان شما چیزی را می‌گذارم که پس از من مادامی که بدان تمسک کنید گمراه نشوید: کتاب الله، و عترت من اهل بیت من!»^۲

أحمد بن حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح تخریج کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ - أَوْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.^۳ «من دو خلیفه در میان شما می‌گذارم: کتاب الله که ریسمانی است کشیده شده ما بین آسمان و زمین - یا ما بین آسمان تا زمین - و عترت اهل بیتم؛ و آن دو ابداً از هم جدائی ندارند تا بر در حوض وارد شوند.»

حاکم در «مستدرک» بدین عبارت آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.^۴ «من باقی گذارنده هستم در میان شما دو چیز نفیس را، کتاب خدا و اهل بیتم را، و

← ص ۱۱۵، و در کتاب «عمدة» ص ۳۶، و در «بحار الأنوار» طبع حروفی ۲۳، ص ۱۰۸ آورده است.

۱- «کنز العمال»، ج ۱ ص ۴۴ باب اعتصام بالكتاب والسنة حدیث ۸۷۱ و ۸۷۲ و از طبع حیدرآباد، ج ۱ ص ۱۵۳.

۲- ابن مغزلی با طرق متعددی با اسانید آنها روایت کرده است از جمله آنکه: رسول خدا ﷺ فرمود: إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأُجِيبَ، وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنََّّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَانظُرُوا مَاذَا تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؟! این حدیث را سید بن طاووس در «طرائف» ص ۱۱۵ و ص ۱۱۶ آورده است و در «مناقب» ابن شهر آشوب ص ۲۳۵ و در «بحار الأنوار» طبع حروفی، ص ۱۰۸ نیز آورده است.

۳- «مسند» احمد حنبل، ج ۵، ص ۱۸۲ و ص ۱۸۹، و طبرانی در «معجم کبیر» و «کنز العمال»، حدیث ۸۷۳، ج ۱، ص ۴۴ و از طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۵۴.

۴- حاکم در «مستدرک» ج ۳، ص ۱۴۸.

آندو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند.»

حاکم پس از بیان این حدیث می‌گوید: این حدیث صحیح الإسناد است بر شرط شیخین و آن دو این را تخریج نکرده‌اند، و نیز ذَهَبی در «تلخیص المستدرک» این را آورده است و علی شرط شیخین اعتراف به صحّت سندش نموده است.

مُلاعلی مُتقی از باوردی از ابوسعید خُدَری روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ: كِتَابَ اللَّهِ سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِهْمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.**^۱ «من در میان شما می‌گذارم چیزی را که مادامی که بدان تمسک جوئید پس از آن گمراه نشوید: کتاب الله که واسطه و سببی است که یک طرف آن به دست خداست و طرف دیگرش به دست شماست، و عترتم را که اهل بیتم می‌باشند، و آن دو از هم جدا نمی‌گردند تا بر من در حوض وارد شوند.»

احمد حَنَبَل، و ابوشَیْبَة، و ابویَعْلَى، و ابن سَعْد، از ابوسعید خُدَری روایت کرده‌اند که گفت: رسول الله ﷺ گفت: **إِنِّي أُوشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبَ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عَثْرَتِي. كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي. وَ إِنْ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَحْبَبْتِي أَتَهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟**^۲ «تحقیقاً نزدیک است که مرا بخوانند و من اجابت دعوت کنم، و من در میان شما دو متاع ارزشمند باقی می‌گذارم: کتاب الله عزوجل و عترتم را. کتاب الله ریسمانی است ممدود از آسمان تا زمین، و عترت من اهل بیت من هستند. و خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که آن دو از هم انفکاک ندارند تا بر من در حوض کوثر وارد گردند، پس شما ملاحظه کنید که چگونه مرا در آن دو جانشین نگهداری می‌نمائید؟!»

۱- «کنز العمال» حدیث ۹۴۴، ج ۱، ص ۱۶۵ از طبع حیدرآباد.

۲- «مسند» احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۷ و ص ۲۶، و «کنز العمال» حدیث ۹۴۵، ج ۱، ص ۴۷،

و از طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۵ و ص ۱۶۶.

حاکم در «مستدرک» با دو طریق صحیح از زیدبن ارقم تخریج کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ چون از حجة الوداع بازگشتند و در غدیر خم فرود آمدند، امر کردند تا در زیر درختهایی که در آنجا بود جارو کردند و سپس فرمود: كَأَنِّي قَدْ دُعَيْتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَ عِشْرَتِي، فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَبِيَّهِ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَ آلَهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ تَأَخَّرَ حَدِيثٌ كَه طَوْلَانِي است.^۱

«گویا مرا به عالم بقاء خوانده‌اند و من اجابت نموده‌ام. من در میان شما دو چیز گرانقیمت از خود به یادگار باقی می‌گذارم که یکی از دیگری بزرگتر است، کتاب الله تعالی و عترت من. پس شما بنگرید تا مرا در این دو یادگار چگونه حفظ می‌کنید؟! زیرا آن دو از همدیگر افتراق ندارند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

و پس از آن فرمود: خداوند عزوجل مولای من است و من مولای هر مؤمن هستم. سپس دست علی را گرفت و گفت: هر کس که من مولای او هستم پس این ولی اوست. بار پروردگارا، تو ولایت آن را داشته باش که او ولایت علی را دارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن دارد.»

ذهبی در «تلخیص المستدرک» این حدیث را تخریج و اعتراف به صحیح سندش نموده است.

طبرانی و سیوطی و نَبْهَانِي از عبدالله بن حنطب روایت کرده‌اند که گفت: حُطْبَانَا رَسُولُ اللَّهِ بِالْجُحْفَةِ فَقَالَ: أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ:

۱- «المستدرک علی الصحیحین» ج ۳، ص ۱۶۹ و ص ۵۳۳. و در حدیث اول مرفوعاً آن را تخریج کرده است و گفته است: این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و آنها این را تخریج نکرده‌اند. و در حدیث دوم نیز گفته است: این حدیث صحیح الاسناد است و آن دو نفر این را تخریج نکرده‌اند.

فَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ اثْنَيْنِ: الْقُرْآنَ وَعِشْرَتِي.^۱ «رسول خدا در جُحْفَه برای ما خطبه خواند و گفت: آیا ولایت من بر شما از ولایت خودتان بر خودتان قوی تر نیست؟! گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: بنابراین، من از دو چیز از شما مؤاخذه و سؤال می‌کنم: قرآن و عترتم!»

آیه‌الله سید شرف‌الدین عاملی پس از ذکر بسیاری از این اخبار گوید: و صحاح اهل سنت حاکم است بر وجوب تمسک به ثقلین متواتر می‌باشد، و طرق این حدیث از بیست و اندی نفر صحابی رسول الله متضافر است. رسول خدا ﷺ در مواقع گوناگونی بدین سخن با صدای بلند اعلام نموده است، بعضی را در روز غدیر خم، و بعضی را در روز عرفه در حجة الوداع، و بعضی را در حین مراجعت از طائف، و بعضی را بر فراز منبر در مدینه، و بعضی را در حجره مبارک خود در مرض موت در وقتی که حجره مملو از صحابیان بود.

و بدین حقیقت جمعی از اعلام جمهور اهل تسنن اعتراف نموده‌اند. حتی ابن حجر در جایی که حدیث ثقلین را آورده است گفته است:

ثُمَّ اغْلَمَ: حدیث تمسک به ثقلین دارای طرق کثیری است که از بیست و اندی صحابی روایت شده است، و طرق مبسوطی از آن را در ضمن یازدهمین شبهه شیعیان و رافضیان ذکر کردیم.^۲ و در بعضی از این طرق است که این حدیث را رسول خدا در حجة الوداع در عرفه فرموده است و در بعضی دیگر در مدینه در مرض رحلت در حالی که حجره‌اش از اصحاب پر بود، و در بعضی دیگر در غدیر خم، و در بعضی دیگر در

۱- «المراجعات» طبع اول ص ۱۵ از «معجم» طبرانی و «احیاء المیت» سیوطی و «اربعین الأربعین» تبهانی، و پس از آن فرموده است: تو می‌دانی که خطبه آن حضرت در آن روز منحصر در این چند جمله نبوده است، زیرا به کسی که این چند جمله را بگوید، نمی‌گویند: خَطْبُنَا (برای ما خطبه خواند) اما سیاست چه بسیار از زبان‌ها را بست و قلم‌های کاتبان را نگه داشت و با وجود این وصف، این قطره از آن دریا، و این دانه از آن خرمن کافی و وافی است و الحمد لله.

۲- ابن حجر در «الصواعق» در فصل پنجم از باب اول، شبهات شیعیان را که مجموعاً پانزده شبهه است ذکر می‌کند و به نظر خود پاسخ می‌دهد.

حال خطبه بعد از رجوع از طائف - همچنانکه گذشت - و تنافی بین این روایات نیست، زیرا مانعی ندارد که رسول الله در این موطن و غیرها به جهت اهتمام به شأن کتاب عزیز و عترت طاهره این توصیه را مکرراً فرموده باشد.^۱ تا آخر کلامش.

و کافی است برای ائمه عترت طاهره که عندالله و عندالرسول به منزله کتاب خدا باشند که لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ.^۲ «باطل به سراغ کتاب خدا نمی آید، نه از برابرش و نه از پشت سرش.»

و این حجتی است کافی و مُتَقِن که گردنها را بگیرد و بر باید و خاضع برای تسلیم در برابر مذهب اهل بیت بنماید. زیرا هیچ مسلمانی راضی نمی شود کتاب خدا را با چیز دیگری عوض کند چگونه می تواند عوضی برای عدل و هم لنگه کتاب خدا بجوید؟

و علاوه بر این، مفهوم از سخن رسول الله: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا: كتاب الله و عترتي آن است که کسی که به هر دو تکی آنها با هم تمسک بجوید گمراه نمی شود و این واضح است.

مؤید این مطلب آن است که در حدیث طبرانی در ذکر ثقلین آمده است: فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُقْصِرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. «شما از آن دو تا پیش نیفتید که هلاک می شوید، و کوتاه تر نیاید هلاک می شوید! و به آنها چیزی را نیاموزید چرا که آنها از شما داناترند.»

ابن حجر می گوید: این گفتار رسول خدا ﷺ که می گوید: فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُقْصِرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، دلیل است بر آنکه هر کدام از اهل بیت که اهل بیت برای مراتب عالیه و وظائف دینیّه را داشته باشد

۱- «الصواعق المحرقة» ص ۸۹ آخر صفحه در تفسیر آیه چهارم: وقفوههم اثمهم مسئولون از آیاتی که در فصل اول از باب یازدهم در شأن و فضایل اهل بیت آورده است.

۲- آیه ۴۲ از سوره ۴۱: فَصَلَّتْ.

۳- أَقْصَرَ از باب افعال اگر با عَنْ متعدی شود به معنی امساک و کوتاه آمدن است با فرض قدرت بر آن چیز. أَقْصَرَ عن الأمر: أمسك عنه مع القدرة عليه.

مقدم است بر غیر خودش.^{۲،۱}

باری حدیث ثقلین چنانکه اشاره شد، از محکمترین اسناد شیعه بر امامت و خلافت بلافصل حضرت مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است. علمای شیعه - رضوان الله علیهم - از صدر اسلام تا به حال در کتب کلامیه خود این حدیث صحیح السند و متواتر و مقطوع الصدور را آورده‌اند، و بر مفاد و محتوای آن استدلال نموده‌اند، تا این زمان ما که حضرت آیه‌الله العظمی بروجردی - رضوان الله علیه - کتاب نفیس و ممتّع «جامع احادیث الشیعة» را تدوین فرمودند و بخش اعظم از مقدمه آن را بحث کافی و شافی در سند و دلالت این حدیث استیعاب نموده است.^۳

و این مقدمه گرچه به تتبع و به قلم حضرت آیه‌الله حاج شیخ اسمعیل

۱- «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۵ درباب وصیة النبی بهم.

۲- «المراجعات»، طبع اول، ص ۱۵ تا ص ۱۷. و آنگاه در تعلیقه در ردّ ابن حجر گوید: «شما که به این مطالب اعتراف دارید چگونه اشعری را در اصول دین و فقه‌های اربعه را در فروع، بر ائمه مقدم می‌دارید؟ و چگونه عمران بن خطّان و امثال او از خوارج را در حدیث، و مقاتل بن سلیمان مرجئی مجسم را در تفسیر، و معروف و نظائر او را در علم اخلاق و سلوک و بیماریهای نفسانی و علاج آنها، بر ایشان مقدم می‌دارید؟! و چگونه در خلافت عامه و نیابت از پیغمبر، برادر او و ولی او را که کسی جز او نمی‌تواند تأدیة حقوق رسول خدا را بنماید مؤخّر می‌دارید؟ آنگاه ابناء وزغ را بر ابناء رسول خدا مقدم می‌دارید؟ کسی که در تمام این مراتب علیه و وظائف دینیّه از عترت ظاهره اعتراض کند و در این امور از مخالفین آنها پیروی کند، با صحاح ثقلین و امثالها چکار خواهد کرد؟ و چگونه این گفتار از وی مقبول است که او متمسک به عترت، و راکب سفینه آنها، و داخل در باب حطّة آنهاست؟»

این ایراد را به ابن حجر مرحوم آیه‌الله علامه کبیر مجاهد: شیخ محمد مرعی امین انطاکی قدس الله نفسه نیز در کتاب نفیس و ارزشمند خود به نام «لماذا اخترت مذهب الشیعة مذهب أهل البيت علیهم السلام» - پس از آنکه در حلب سوریا قاضی القضاة بر مذهب اهل تسنن بوده است و سپس به مذهب شیعه اهل بیت علیهم السلام عدول نموده و راه حق را برگزیده است - در تعلیقه ص ۱۵۵ و ۱۵۶ (طبع سوّم) از آیه‌الله عاملی: سیّد عبدالحسین شرف الدین از کتاب «المراجعات» ایشان نقل کرده است.

۳- «جامع احادیث الشیعة» طبع رحلی، جلد اول، مقدمه، ص ۲۹ تا ص ۵۲.

ملایری دامت برکاته می‌باشد و ایشان از اعزّ اصدقاء و رفقای سابق ما در دوران تحصیل علوم دینیّه در حوزه مقدسه علمیه قم هستند، اما تماماً محصول إفادات خود استاد آیه الله بروجردی است (همچنانکه تألیف اصل کتاب نیز با دستور و طرح و لایحه و با ارشادات خصوصی و تنبیهات خود ایشان صورت گرفته و از نظرشان گذشته است). در این مقدمه این حدیث را به سی و چهار نفر صحابی و صحابیه نسبت می‌دهد. اما برای حقیر تاکنون در اثر تتبع بیش از سی و چهار نفر شناخته شده‌اند؛ با وجود آنکه در «الصواعق المخرقة» بیست و اندی را ذکر می‌کند، علامه خبیر متضلع و متبّع و نحریر بحث و نقاد حضرت آیه الله میرحامد حسین لکهنوئی هندی نیشابوری نیز در کتاب نفیس و ارزشمند خود «عبقات الأنوار» از بیست و پنج نفر تجاوز نمی‌کند.

میرحامد حسین - رضوان الله علیه - جزء اول از مجلد دوازدهم «عبقات» را منحصراً در بحث از سند این حدیث قرار داده‌اند و از یکصد و هشتاد و هفت نفر از مشاهیر علمای اهل سنت که این حدیث را روایت کرده و یا اثبات نموده و یا تصحیح کرده‌اند، بحث کافی و تمامی به عمل آورده‌اند که مجموع آن قریب یکهزار صفحه است.

میرحامد حسین شرح حال و ترجمه این ۱۸۷ نفر را به‌طور تفصیل ذکر فرموده و متن روایت را با عبارات مختلفه و تعابیر متفاوتۀ آن، با ذکر کتبی که در آنجا درج شده است با نام راوی روایت، بطوری جالب و جاذب و دلنشین آورده‌اند، و با اشارات و تتبعات زیبا و لطیف و متقن و مستحکم حدیث را اثبات می‌کنند که صرف نظر از بقیه مجلّدات این مجموعه مبارکه، می‌توان همین مجلّد ثقلین را گنجینه‌ای از علم و بصیرت و خبرویّت دانست. این کتاب نام علمای اهل سنت را که این حدیث را آورده‌اند، به ترتیب قرون از قرن دوم تا سیزدهم هجری آورده است.

گرچه بعد از این آیت بزرگ، بسیاری از علماء اعلام درباره این حدیث کتابهای

۱- طبع اول این کتاب در دو مجلّد در سنه ۱۳۱۴ هجری قمری در هند و طبع دوم آن در اصفهان توسط مؤسسه نشر نفائس مخطوطات اصفهان در سنه ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ هجری قمری صورت گرفته است.

مستقل نوشتند اما همه مقتبس از مشکوة انوار این مجاهد عظیم و آیت کبری علمی الهی است و باید گفت: **كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا**. زیرا بسیاری از مصادر تحقیق و تألیف او نسخه‌های خطی منحصر به فرد بوده است.

مرحوم دائی‌زاده حقیر آیه الله حاج میرزا نجم‌الدین شریف عسکری - قدس الله نفسه - کتاب زیبا و لطیفی به نام «مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَ حَدِيثُ الثَّقَلَيْنِ وَ حَدِيثُ السَّقِيَّةِ» نوشته‌اند که الحق نیز جالب است ولی همان طور که خود اشاره بلکه تصریح دارند، در اکثر از موارد از «عبارات» استفاده نموده‌اند.

این مجلد از کتاب «عبارات»، از گفتگوی مؤلف آن با صاحب «تُخْفَةُ اثْنَا عَشْرِيَّة» در خصوص حدیث ثقلین بحث می‌نماید و مغالطات و تخدیعات^۱ و تحریفات دهگانه او را در هنگام نقل حدیث واضح و آشکارا می‌سازد.

سخن ما در این حدیث شریف که بدین جا کشید، سزاوار است برای مزید اطلاع مؤمنین و استبصار مستبصرین قدری از جهت قوت سند و عظمت و اتقان مفاد و معنی روایت، گفتار را در این مقام توسعه دهیم.

از جمله مشاهیر علماء و روایتی که این حدیث را روایت و یا اثبات و یا تصحیح کرده‌اند عبارتند از:

۱- ابن راهویه اسحق بن ابراهیم حَنْظَلِي استاد بخاری که از امیرالمؤمنین السَّلِيُّونَ روایت کرده است، و عامه او را در فن حدیث، امیرالمؤمنین گویند.

۲- مُسْلِمُ بْنُ حَجَّاجٍ قُشَيْرِي در «صحیح» که از زیدبن ارقم روایت نموده است.

۳- أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مَاجَةَ قَزْوِينِي صاحب «سُنَنِ»، از زیدبن ارقم.

۱- خدعه بالسيف: ضربه ضرباً لا ينفذ ولا يُحِيك، یعنی حملات صاحب کتاب «اثنا عشریه» غیر از حمله‌های بیفانده چیزی نیست، همچون کسی که با شمشیر کسی را بزند ولی در آن کس نفوذ نکند و اثری بجای نگذارد. باری استعمال لفظ تخدیعات در لسان میرحامد حسین بسیار است. از جمله در ص ۷ از ج ۱ حدیث ثقلین گویند: اول تخدیعی که از مخاطب در اینجا سرزده است - الخ.

- ۴- اَبوداود سجستانی صاحب «سُنن» از زیدبن ارقم.
- ۵- تَرْمَذی ابو عیسی محمد بن عیسی صاحب «صحیح»، از جابر بن عبدالله انصاری و ابوذری، و ابوسعید خُدَری، و زیدبن ارقم، و حُدَیْفَةُ بن اُسَید.
- ۶- عبدالله بن احمد بن حنبل صاحب «زیادات مُسند» از زیدبن ارقم.
- ۷- نَسائی ابو عبدالرحمن صاحب «سُنن» از زیدبن ارقم.
- ۸- طبری ابو جعفر صاحب تاریخ، از امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوسعید و زیدبن ارقم.
- ۹- ابن عبّاد رَبِّهِ قُرْطُبی اَنْدَلُسی صاحب «العقدُ الفَرید» و بیان مأخذ روایت او.
- ۱۰- ابن عُقْدَةَ حافظ احمد بن محمد بن سعید کوفی از امیرالمؤمنین علیه السلام، و جابر، و ابوذری، و اُمّ سلمة، و ابورافع، و اُمّ هانی، و خَزِیْمَةُ بن ثابت، و ضَمِیرَةُ اسلمی.
- ۱۱- طَبْرانی صاحب «معجم کبیر و اوسط و صغیر»، از ابوسعید، و زیدبن ارقم، و زیدبن ثابت، و عبدالله بن حنطَب.
- ۱۲- دارقُطنی حافظ ابوالحسن علی بن عمر، از اُمّ سلمة.
- ۱۳- ذَهَبی ابوطاهر محمد بن عبدالرحمن، از ابوسعید.
- ۱۴- حاکِم نیشابوری ابو عبدالله، صاحب «مُسْتَدْرَک» از زیدبن ارقم.
- ۱۵- ثَعْلَبی ابواسحق احمد، صاحب تفسیر «الکَشْفُ و البیان» از ابوسعید.
- ۱۶- اَبُو نَعِیم اصفهانی صاحب «حلیة الاولیاء» در «مَنْقَبَةُ الْمُطَهَّرِین» از جَبْرِین مُطْعِم، و ابوسعید، و زیدبن ارقم، و انس بن مالک، و بَرَاء بن عَازِب، و در «حلیة الاولیاء» به طور تفصیل از حُدَیْفَةُ بن اُسَید.
- ۱۷- بَیْهَقی حافظ ابوبکر صاحب «سُنن» از زیدبن ارقم.
- ۱۸- قُرْطُبی اَنْدَلُسی ابو عبدالله ابن عبدالبر صاحب «استیعاب» و «تمهید» و «جامع بیان العلم» از زیدبن ارقم.
- ۱۹- خَطِیب بغدادی صاحب «تاریخ بغداد» از جابر.
- ۲۰- ابن مَغَازِلی صاحب «مناقب» با اسناد عدیده‌ای از زیدبن ارقم، و ابوسعید.

- ۲۱- سَمْعَانِي أَبُو الْمُظَفَّرِ صَاحِبُ «فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ» از ابوسعید.
- ۲۲- رَزِينُ بْنُ مَعَاوِيَةَ عَبْدُ رِيٍّ صَاحِبُ «الْجَمْعُ بَيْنَ الصَّحَابَةِ السُّتَّةِ» از زیدبن ارقم.
- ۲۳- قَاضِي عِيَاضُ يَحْصُبِي صَاحِبُ «الشَّفَا بِتَعْرِيفِ حَقُوقِ الْمُصْطَفَى» بدون سند.
- ۲۴- خَوَارِزْمِي: أَخْطَبُ خَوَارِزْمِ صَاحِبُ «مَنَاقِبِ» از زیدبن ارقم.
- ۲۵- ابْنُ عَسَاكِرِ حَافِظُ أَبُو الْقَاسِمِ صَاحِبُ «تَارِيخِ دِمَشْقِ» از حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدِ غِفَارِي، و زیدبن ارقم.
- ۲۶- أَبُو الْفَتْوحِ عِجْلِي أَصْفَهَانِي صَاحِبُ «فَضَائِلِ الْخُلَفَاءِ» از عامر بن لیلی بن ضمرة.
- ۲۷- ابْنُ أَثِيرِ جَزْرِي مَجْدَلَدِيْنِ صَاحِبُ «جَامِعِ الْأَصُولِ» و «نَهَائِهِ» از جابر و زید ابن ارقم.
- ۲۸- ابْنُ أَثِيرِ جَزْرِي عَزَلَدِيْنِ صَاحِبُ «أَسْدُ الْغَابَةِ» که برادر مجدالدین است، از زید بن ارقم و عبدالله بن حَنْطَبِ.
- ۲۹- مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ شَافِعِي، صَاحِبُ «مَطَالِبِ السُّؤْلِ» از زیدبن ارقم.
- ۳۰- سِبْطُ بْنُ جَوْزِي، صَاحِبُ «تَذَكْرَةُ خَوَاصِّ الْأُمَّةِ»، از زیدبن ارقم.
- ۳۱- مُحَمَّدُ بْنُ يُوْسُفَ كَنْجِي، صَاحِبُ «كِفَايَةُ الطَّلَبِ»، از زیدبن ارقم.
- ۳۲- مَحَبُّ الدِّيْنِ طَبْرِي، صَاحِبُ «ذَخَائِرِ الْعُقَبِيِّ» از ابوسعید، و زیدبن ارقم.
- ۳۳- حَمَوِيُّ صَدْر الدِّيْنِ اِبْرَاهِيْمُ بْنُ مُؤَيَّدِ، صَاحِبُ «فَرَايِدِ السَّمْطِيْنِ» از ابوسعید خُذْرِي و حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدِ غِفَارِي، و زیدبن ارقم.
- ۳۴- خَاوَنُ بَغْدَادِي عَلَاء الدِّيْنِ عَلِي صَاحِبُ «تَفْسِيْرِ» از زیدبن ارقم.
- ۳۵- ذَهَبِي شَمْسُ الدِّيْنِ مُحَمَّدُ صَاحِبُ «مِيزَانِ الْاِعْتِدَالِ» تصحيح روايت زیدبن ارقم.
- ۳۶- زَرَنْدِي مَدَنِي جَمَال الدِّيْنِ مُحَمَّدُ صَاحِبُ «نَظْمِ دُرِّ السَّمْطِيْنِ» از جابر، و زیدبن ارقم.

- ۳۷- ابن کثیر دمشقی اسمعیل بن عُمَر صاحب «تفسیر» با اسناد کثیری در آیه تطهیر، و در آیه مودّت، از زیدبن ارقم، و جابر، و ابوسعید، و ابوذر، و حذیفه بن اُسَید.
- ۳۸- سَید علی همدانی بن شهاب الدّین صاحب «مَوَدَّة الْقُرْبَى» از ابوسعید، و جُبیر بن مُطعم.
- ۳۹- تفتازانی سعدالدّین صاحب «شرح مقاصد» اثبات حدیث را نموده است.
- ۴۰- هَیْتَمی نورالدّین علی صاحب «مجمع الزوائد» بدون سند.
- ۴۱- فیروزآبادی مجدالدّین، صاحب «قاموس» در ماده ثقل در قاموس.
- ۴۲- خواجه محمّد پارسا صاحب «فصل الخطاب» از جابر و حذیفه بن اُسَید و زیدبن ارقم.
- ۴۳- سخاوی شمس الدّین صاحب «الضوء اللامع» در «استجلاب ارتقاء العُرف» از جمع کثیری از صحابه.
- ۴۴- ملاحسین واعظ کاشفی صاحب «تفسیر» بدون سند.
- ۴۵- سَیوطی حافظ جلال الدّین عبدالرحمن در کتب عدیده: «إحیاء المَیّتِ بِفَضَائِلِ أَهْلِ الْبَیْتِ»، و «نَهَایَةُ الْإِفْضَالِ فِی شَرَفِ الْآلِ»، و «أَسَاسُ فِی مَنَاقِبِ بَنِي الْعَبَّاسِ»، و «الْإِنْفَاقَةُ فِی رُتْبَةِ الْخِلَافَةِ»، و «بُدُورُ السَّافِرَةِ عَنْ أُمُورِ الْآخِرَةِ»، و «الْجَامِعُ الصَّغِيرُ» و «الدَّرُّ الْمَثُورُ»، و «الدَّرُّ الثَّیْرُ»، از زیدبن ارقم، و ابوهریره، و ابوسعید، و ابوذر، و عبدالله بن حنطب و حنطب پدر عبدالله، و زیدبن ثابت، و جابر بن عبدالله انصاری.
- ۴۶- ابن حجر هَیْتَمی شهاب الدّین صاحب «الصّواعقُ الْمُحْرِقَةُ» به سند صحیح چند روایت از زیدبن ارقم.
- ۴۷- سمهودی نورالدّین علی شریف صاحب «جواهرُ العقَیدین» از امیرالمؤمنین علیه السلام و اُمّ هانی و اُمّ سلمه و ابوذر و حذیفه بن اُسَید و أبوطَیْل و زیدبن ارقم و زیدبن ثابت.

- ۴۸- روزبهان فضل‌الله خنجی شیرازی، در شرح رساله اعتقادیّه.
 ۴۹- قسطلانی مدنی شهاب‌الدین احمد صاحب «مواهب لدنیّه»، از زیدبن ارقم.
 ۵۰- شاه ولی‌الله دهلوی، صاحب «ازالة الخفاء» از زیدبن ارقم.
 ۵۱- زیددی سید محمد مرتضی، صاحب «تاج العروس»، شارح قاموس، بدون سند.

۵۲- عجبلی احمد بن عبدالقادر، صاحب «ذخیره المال» در مواضع متعددی از زیدبن ارقم.

اینک ما بحول الله و قوته جمیع روایاتی را که با طرق و اسانید مختلفه عامه از این بیست و پنج صحابی رسول الله ﷺ رسیده است، بدون تکرار متن، و با اکتفا از متن بر مقدار لازم از حدیث ثقلین را در اینجا ذکر می‌کنیم، و آن مقداری که حقیر به شمارش آورده‌ام قریب به یکصد متن مختلف العبارة می‌باشد و نیز به جهت عدم تکرار، از ترجمه که غالباً قریب المضمون هستند خودداری می‌نمائیم، مگر در بعضی از عبارات تازه وارد.

أول: حدیث ثقلین به روایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام:

۱- قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِيَّيْ مَبْهُوضٌ، وَإِيَّيْ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي، وَإِيَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا.^۱

۲- قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِيَّيْ مُحَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

۱- به روایت سیوطی در کتاب «احیاء المیت بفضایل اهل‌البت» که در حاشیه «الاتحاف بحب الاشراف» شبرای طبع شده است، ص ۲۴۷ حدیث شماره ۲۳، و به تخریج هیتمی در «مجمع الزوائد»، ج ۹، ص ۱۶۳ و فقط بعد از لفظ ثقلین، کلمه یعنی آمده است.

۲- شیخ عبیدالله حنفی در کتاب «أرجح المطالب» ص ۳۳۷ با تخریج بزاز و دولابی و در «عقبات» ج ۲، ص ۵۸۱ با روایت جعابی نیز آورده است؛ و «ینابیع المودّة» ص ۳۹ از جعابی.

۳- إِيَّيْ مَبْهُوضٌ، وَإِيَّيْ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَ إِيَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا، وَإِنَّهُ لَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ حَتَّى يُبْتَعَى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا يُبْتَعَى الضَّالَّةُ فَلَا تُوجَدُ.^۱

۴- تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ سَبَبُهُ بِيَدِهِ وَ سَبَبُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ أَهْلَ بَيْتِي.^۲

۵- قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ سَبَبُ طَرْفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ.^۳

۶- قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ سَبَبُ بِيَدِهِ وَ سَبَبُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ أَهْلَ بَيْتِي.^۴

۷- إِيَّيْ تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي، وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.^۵

۸- أَيُّهَا النَّاسُ! إِيَّيْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا، الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، وَ الْأَصْغَرُ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنْ اللَّطِيفَ الْحَيِيرَ عَهْدًا إِلَى أَثْمَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى

۱- «عِبَقَات» مجلد ثقلین طبع اصفهان، ج ۲، ص ۵۸۱ به تخریج بزازی.

۲- «عِبَقَات» ج ۲، ص ۵۸۱ از شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی قاهری شافعی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحبّ أقرباء الرسول ذوی الشرف» به تخریج اسحق بن راهویه استاد بخاری در «مسند» خود و به روایت دولابی در کتاب «الذریة الطاهرة».

۳- «ینابیع المودة» شیخ سلیمان قندوزی حنفی، طبع اول اسلامبول سنه ۱۳۰۱، ص ۳۹ از «مسند» اسحق بن راهویه. و گفته است: این سند جید است. و نیز دولابی در «الذریة الطاهرة» آورده است.

۴- «أرجح المطالب» ص ۳۳۷ از «مسند» اسحق بن راهویه و «کنز العمال» ج ۱، ص ۹۶ و گفته است ابن جریر در «تهذیب الآثار» آورده و صحیح دانسته است.

۵- «فرائد السمطين» حموی ج ۲، باب ۳۳ از سمط دوم ص ۱۴۷ با تخریج شیخ صدوق ابن بابویه، و این حدیث را صدوق در کتاب «اکمال الدین» ج ۱، ص ۱۳۸ از طبع اول در اواسط باب ۲۲ آورده است و سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۲۹ از طریق عامه از «فرائد السمطين» حموی با عین این عبارت و سند آورده است.

يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ كَهَاتَيْنِ - وَأَشَارَ بِالسَّبَابَتَيْنِ - وَلَا لَنْ أَحَدَهُمَا أَقْدَمَ مِنَ الْآخَرِ.
فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، وَلَا تَقْدَمُوا مِنْهُمْ، وَلَا تَخْلِفُوا عَنْهُمْ، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ
مِنْكُمْ.^۱

۹- إِي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمْ وَاسْتَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا.^۲
۱۰- إِي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: يَعْنِي كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّكُمْ
لَنْ تَضِلُّوا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا.^۳

۱۱- أَيُّهَا النَّاسُ، إِي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ وَالثَّقَلَ الْأَصْغَرَ، فَأَمَّا الْأَكْبَرُ
هُوَ حَبْلُ فَبَيْدِ اللَّهِ طَرْفُهُ، وَالطَّرْفُ الْآخِرُ بِأَيْدِيكُمْ وَهُوَ كِتَابُ اللَّهِ، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ
لَنْ تَضِلُّوا، وَلَنْ تَذُلُّوا أَبَدًا، وَأَمَّا الْأَصْغَرُ فَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

إِنَّ اللَّهَ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنََّّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، وَسَأَلْتُ
ذَلِكَ لَهُمَا فَأَعْطَانِي. وَاللَّهُ سَأَلْتُكُمْ كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي كِتَابِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِي؟!^۴

«ای مردم! من در میان شما به یادگار گذاشتم دو چیز نفیس و پربها را: چیز نفیس
بزرگتر، و چیز نفیس کوچکتر را. اما بزرگتر، ریسمانی است که یک طرف آن به دست
خداست و طرف دیگر آن به دست شما، و آن کتاب الله است، اگر بدان تمسک
نمائید ابدا گمراه نمی شوید و ابدا پست و ذلیل نمی گردید. و اما چیز نفیس

۱- «ینابیع المودة» ص ۳۴ از «مناقب» ابن شهر آشوب از کتاب سلیم بن قیس در روز عرفه
بر نایب قصوی و در مسجد خیف، و روز غدیر و در روز رحلت از امیرالمؤمنین از پیغمبر روایت
است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۳۵ از «مناقب» ابن شهر آشوب از ابوذر که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام به
طلحة و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص فرمود: آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان
فرمود؟! قالوا: نَعَمْ

۳- «ینابیع المودة» ص ۳۹ به روایت بزاز.

۴- «ینابیع المودة» ص ۳۹ از ابن عقده از طریق سعد بن طریف از اصبع بن نباته از
امیرالمؤمنین علیه السلام و از ابورافع غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله.

کوچکتر، عترت من است که اهل بیت من است.

خداوند لطیف و خبیر تحقیقاً به من خبر داده است که آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند و من این عدم جدائی را برای آنها از خدا خواستم و او به من مرحمت فرمود. و خداوند بازپرس و مؤاخذ شما خواهد بود که چطور مرا در کتاب خدا و اهل بیتم نگهداری نمودید؟!»

۱۲- ثُمَّ قَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا أَنتُمْ قَائِلُونَ؟! قَالُوا: قَدْ بَلَّغْتَ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - ثُمَّ قَالَ: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَاجِيبْ، وَ إِنِّي مَسْئُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ!

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ نَسَسْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْلُقُوْنِي فِيهِمَا؟! وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. تَبَانِي بِذَلِكَ اللَّطِيفِ الْحَبِيرِ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ. أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَيُّ لَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَى ذَلِكَ ثَلَاثًا.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَرَفَعَهَا وَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَ آلهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ!

فَقَالَ عَلِيُّ: صَدَقْتُمْ وَ أَنَا عَلَيٌّ ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ!^۱

ابونعیم در «حلیة الأولیاء» و غیره، از ابوطیفیل روایت کرده است که علی بن ابیطالب علیه السلام ایستاد و حمد و ثنای خدای را بجای آورده و سپس گفت: من با سوگند اکید بر شما خدا را گواه و شاهد می‌گیریم که هر کس در روز غدیر خم شاهد جریان بوده است برخیزد! نباید کسی برخیزد و بگوید به من چنین رسیده و یا چنین به من خبر داده‌اند! باید آن کس برخیزد که دو گوش او شنیده باشد، و دلش آن را در حفظ نگه داشته باشد.

۱- «ینابیع المودة» ص ۳۸ از ابونعیم در «حلیة الأولیاء».

هفده نفر برخاستند که از جمله ایشان بود خُزَیْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ، وَ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، وَ عَدْرِیُّ بْنُ حَاتِمٍ، وَ عَقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ، وَ ابُوایوَبُ انصاری، وَ ابوسَعید خُدَری، وَ ابوشَرِیحُ خُزَاعِی، وَ ابوقُدَامَه انصاری، وَ ابُو یَعْلَى انصاری، وَ ابوالهَیْثَمُ بن التَّیْهَانِ وَ مردانی از قریش. در این حال علی علیه السلام به آنان گفت: بیاورید آنچه را شنیده‌اید!

گفتند: ما شهادت می‌دهیم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّة‌الوداع باز می‌گشتیم که در غدیر خم پیاده شدیم، در اینجا ندا برای نماز بلند شد، ما با رسول الله نماز گزاردیم.^۱

«سپس ایستاد و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و گفت: ای مردم شما چه می‌گوئید؟! گفتند: تو تبلیغ رسالات خود را نمودی! سه بار رسول خدا گفت: خدایا شاهد باش! پس از آن گفت: نزدیک است که مرا بخوانند و من اجابت می‌کنم و من مسئول هستم، و شما هم مسئول می‌باشید!

پس گفت: ای مردم! من در میان شما دو شیء ارزشمند باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را که اهل بیت من می‌باشند. اگر شما به آن دو متمسک گردید گمراه نمی‌شوید! پس ببینید چگونه حق مرا در آن دو خلیفه و جانشین حفظ می‌کنید؟! و آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض کوثر وارد آیند. خداوند لطیف و خبیر مرا به این اتصال آگاه کرده است.

پس از آن فرمود: خداوند صاحب اختیار من است و من صاحب اختیار مؤمنین. آیا شما نمی‌دانید که اولویت من به شما، از خود شما به خودتان شدیدتر و قوی‌تر است؟ سه بار گفتند: آری!

و سپس دست تو را ای امیرالمؤمنین گرفت و بلند کرد و گفت: هر کس که من مولا و صاحب اختیار او هستم، پس این علی مولا و صاحب اختیار اوست. بار پروردگارا! تو ولایت کسی را داشته باش که او ولایت علی را دارد و دشمن بدار

۱- «ینابیع المودة» ص ۳۸ از ابونعمیم در «حلیة الأولیاء».

کسی را که علی را دشمن دارد!

علی علیه السلام گفت: راست گفتید، ومن هم بر این قضیه از گواهان می باشم! ^۱

۱۳- إِيَّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ

بِهِمَا، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. ^۲

۱۴- يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِيَّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَتَمَسَّكُمْ

بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا! فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَتُهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا

عَلَيَّ الْحَوْضَ. در اینجا در روایت وارد است که: فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شَبَهَ الْمُعْضَبِ

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟! (پس عمر بن خطاب برخاست در صورت و

چهره شبیه غضب کننده و گفت: ای رسول خدا آیا تمام اهل بیت تو هستند؟! فقال:

لَا، وَلَكِنْ لَوْصِيَّائِي مِنْهُمْ، أَوْ لَهُمْ أَخِي وَ زَيْرِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ

بَعْدِي، هُوَ أَوْ لَهُمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ (ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ) ثُمَّ تِسْعَةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَ أَحَدًا

۱- محمد بن یعقوب با سند متصل خود از سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت مفصلی را

درباره اَدْنَى مَا يَكُونُ بِه الْعَبْدُ مُؤْمِنًا بیان می کند و در پایانش حضرت می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله

در آخرین خطبه ای که ایراد کرد فرمود: إِيَّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَنَ تَضَلُّوا بَعْدِي إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا:

کتاب الله عزوجل و عترتی اهل بیتی فان اللطيف الخبير قد عهد الى اتهم ان يفترقا حتى يردا على

الحوض - و جمع بين مُسَبِّحَتِهِ - و لأقول: كهاتين - و جمع بين المسبحة و الوسطى - فتسبق

إحديهما الاخرى، فتمسكوا بهما لاتزلوا و لا تضلوا، و لا تقدموهم فتضلوا. («غاية المرام» ص ۲۳۰

حدیث پنجاهم از خاصه) و در ص ۲۳۲ و ص ۲۳۳ از خاصه از صدوق با سند متصل خود از

امیرالمؤمنین آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: إِيَّي مَقْبُوضٌ وَأُشْكُ أَنْ أُدْعَى فَأَجِيبُ، وَ إِيَّي

قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدَهُمَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا

عَلَيَّ الْحَوْضَ. (حدیث شصت و چهارم).

۲- «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی ص ۲۱۸ و ص ۲۱۹ در ضمن مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام

با اصحاب شوری بیان کرده اند که پس از اتمام مناشده همه آن جماعت گفتند: اللهم نعم! « بار

پروردگارا تو شاهی که این سخن، گفتار راست است.» این مناشده بسیار مهم است و شاهد و

متضمن مقالات و درجات مولی الموحدین است و ما به جهت اکتفا به حدیث ثقلین، بر این

مقدار از آن اقتصار نمودیم.

بَعْدُوا أَحَدٍ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، شَهِدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّجُهُ عَلَيَّ خَلْقِهِ وَحُزَّانُ عِلْمِهِ وَمَعَادِنُ حِكْمَتِهِ. مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ.^۱

«حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: نه، ولیکن خصوص اوصیای من از اهل بیت من می‌باشند که اول آنان برادر من و وزیرم و خلیفهام در میان اُمّت و ولی هر مؤمن پس از من است، اوست اول آنها، و پس از آن پسر من حسن (و سپس پسر من حسین) و سپس نه نفر از اولاد حسین یکی پس از دیگری تا همگی بر من در حوض کوثر وارد گردند. اینها شهیدان و گواهان و حاضران و ناظران خدا هستند در زمین خدا، و حجّت‌های او هستند برخلائق خدا و گنجینه داران علم او و معدنهای حکمت او می‌باشند. کسی که ایشان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و کسی که عصیان ایشان را کند خدا را عصیان کرده است.»

۱۵- أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَىٰ! قَالَ: فَإِنِّي كَأَنَّ لَكُمْ عَلَيَّ الْحَوْضَ فَرَطًا وَ سَائِلَكُمْ عَنِ اثْنَيْنِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَ عَنِ عِشْرَتِي!^۲

۱۶- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. تَبَّأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفِ الْحَبِيرِ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.^۳

۱- «فرائد السمطين» حمّوی، ج اول، باب ۵۸ ص ۳۱۷ و ص ۳۱۸ و این روایت مناشد و احتجاج قوی و مستدل امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب در عهد عثمان در مسجد رسول خدا ﷺ و بسیار مفصل و حاوی مطالب عالییه است و مجموع این روایت از ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۸ می‌باشد، در «غایة المرام» ص ۳۷ تا ص ۳۹ باب ۳۴ از طریق عامه از «فرائد السمطين» از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است.

۲- «حلیة الأولیاء»، ج ۹، ص ۶۴ با سند خود از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب روایت کرده است که رسول خدا در جحفه خطبه خواندند و چنین فرمودند.

۳- «أرجح المطالب» ص ۳۳۹ از ابوظیفیل آورده است که امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب برخاست و خطبه خواند و فرمود: هر کس در روز غدیر شنیده است و حفظ کرده است برخیزد. هفده نفر برخاستند و چنین شهادت دادند و حضرت در پایان آن فرمود: صدقتم و أنا ذلك من الشاهدين.

۴- در «غایة المرام» ص ۲۲۲ حدیث یازدهم از خاصه، از ابن بابویه با سند متصل خود از



دوم: حدیث ثقلین به روایت فاطمه زهرا علیها سلام الله:

۱۷- قَالَتْ سَمِعْتُ أَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ يَقُولُ وَقَدْ اِمْتَلَأَتِ الْحُجْرَةَ مِنْ أَصْحَابِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ! يُوشِكُ أَنْ أُقْبَضَ قَبْضًا سَرِيعًا وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْدِرَةً إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي!
ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: هَذَا عَلِيُّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُكُمْ مَا تَخْلُفُونِي فِيهِمَا.^۱

سوم: حدیث ثقلین به روایت امّ هانی خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام:

۱۸- فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أُوشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأَجِيبَ وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲
۱۹- أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي مُوشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأَجِيبَ وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۳

۲۰- عین همین مضمون را با اختلاف یوشک بجای موشک و با اضافه عبارت

← امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ائمی مخلف فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیته، و ائهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کهایتن، و ضم بین سبایتیه، فقام الیه جابر بن عبدالله، فقال: یا رسول الله! من عترتك؟ قال: علی و الحسن و الحسین و الأئمة من ولد الحسین إلى يوم القيمة.

۱- «ینابیع المودة» ص ۴۰ گوید: ابن عقده از طریق عروة بن خارجه از فاطمه زهراء سلام الله علیها این حدیث را تخریح کرده است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۴۰، گوید: بزآز در مسندش از امّ هانی دختر حضرت ابوطالب تخریح نموده است که او گفت: چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حجّة الوداع مراجعت کردند و در غدیر خم نازل شدند در وقت شدت گرمای روز به خطبه برخاستند و سپس چنان فرمودند.

۳- «عقبات» ج ۲، ص ۵۸۲ گوید: حدیث امّ هانی را سخاوی را با تخریح ابن عقده از حدیث عمر بن سعید بن (عن ظ) عمر بن جعدة بن هبیره از پدرش از امّ هانی روایت کرده است.

أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي پس از جمله وَ عَشْرَتِي أَهْلِ بَيْتِي آورده است.^۱
و در حقیقت این عبارت با عبارت «ینابیع المودّة» بجز لفظ یوشک که در آن
أوشک آمده است تفاوتی ندارد.

چهارم: حدیث ثقلین به روایت امّ المؤمنین لم سلّمه:

۲۱- امّ سلمه گفت: رسول خدا ﷺ دست علیؑ را در روز غدیر خم گرفت
و بلند کرد تا به قدری که ما سپیدی زیر بغل رسول خدا را دیدیم، آنگاه گفت: مَنْ
كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ أَثْقَلَيْنِ: كِتَابِ اللَّهِ وَ
عَشْرَتِي، وَ لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

۲۲- متن روایت وارده از فاطمه زهراؑ در مرض موت رسول خدا که حجره
مملو از جمعیت بود و ما در شماره ۱۷ آورديم با سه تفاوت مختصر ۱- أَخَذَ بِيَدِ
عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا ۲- قَبْضًا سَرِيعًا فَيَنْطَلِقُ بِي ۳- فَأَسْأَلُهُمَا مَا خُلِفْتُ فِيهِمَا.^{۳، ۴}

پنجم: حدیث ثقلین به روایت ابوذر غفاری:

- ۱- «عبقات» ج ۲، ص ۶۴۴ و ص ۶۴۵ روایت را از «جواهر العقدين» سمهودی با تخریج
ابن عقده از حدیث عمرو بن سعید بن عمرو بن جعدة بن هبيرة از پدرش از جدش آورده است که
او از امّ هانی چنان شنید.
- ۲ «ینابیع المودّة» ص ۴۰ روایت را با تخریج ابن عقده از طریق عمرو بن سعید بن
عمرو بن جعدة بن هبيرة از پدرش از جدش از امّ سلمه آورده است، و در «عبقات» ج ۲، ص ۵۸۲
از کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف» سخاوی با تخریج ابن عقده از حدیث هرون بن خارجه از
فاطمه بنت علیؑ از امّ سلمه آورده است. و نیز در «أرجح المطالب» ص ۳۳۸ آورده است و نیز
در «عبقات» ج ۲، ص ۶۴۵ از «جواهر العقدين» سمهودی با مختصر اختلاف لفظی آورده است.
- ۳- «عبقات»، ج ۲، ص ۶۴۵ از «جواهر العقدين» سمهودی با تخریج جعفر بن محمد رزّاز
از امّ سلمه و «عبقات» ج ۱، ص ۲۹۵ با تخریج دارقطنی و «غایة المرام» ص ۲۳۱ حدیث ۵۴ از
خاصه.
- ۴- در «غایة المرام» از کتاب اربعین حدیث فی الأربعین با سند متصل خود از ابوثابت غلام
ابوذر از ام سلمه روایت کرده است که رسول خدا فرمود: علی مع القرآن و القرآن معه لن یفترقا حتّى
یردا علی الحوض.

۲۳- إِيَّي تَارِكُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؟^۱

۲۴- يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِيَّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۲

۲۵- مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَرَكَهَا هَلَكَ. وَيَقُولُ: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مَنْ دَخَلَهُ غُفِرَ لَهُ. وَيَقُولُ: إِيَّي تَارِكُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۳ «مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است کسی که سوار شود نجات می‌یابد، و کسی که ترک کند هلاک می‌شود. و می‌گفت: مثل اهل بیت من در میان شما مثل درِ حِطَّة است در بنی‌اسرائیل که هر کس از آن وارد شود آمرزیده می‌شود. و می‌گفت: من در میان شما به خلافت می‌گذارم چیزی را که اگر بدان تمسک جوئید ابداً گمراه نمی‌شوید، کتاب الله و عترت من، و از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»

۲۶- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۴

۱- «ینابیع المودة» در ص ۳۹ آورده و گفته است: آن را ترمذی در جامع خود با سند متصل از ابوذر تخریج کرده است که: وی حلقه در کعبه را گرفت و گفت: من از رسول خدا چنان شنیدم که می‌گفت. و در «عبقات» ج ۱، ص ۲۶۹ از سخاوی از ترمذی با تخریج ابن‌عقده آورده است.

۲- در «أرجح المطالب» ص ۳۳۵ تا ص ۳۴۱ پس از آنکه این حدیث را از جمعی از اصحاب روایت کرده است، با عین این عبارت از جابر روایت کرده است و پس از آن گفته است: در این باب از ابوذر و ابی سعید و زیدبن أرقم و حذیفه روایت است.

۳- در «ینابیع المودة» ص ۲۸ از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که در وقتی که ابوذر و حبیب بن معتمر در مکه بود، ابوذر برخاست و حلقه در کعبه را گرفت و چنان گفت. و «غایة المرام» ص ۲۲۷ حدیث ۳۶ از خاصه به روایت سلیم.

۴- «ینابیع المودة» ص ۳۰ از ترمذی در باب مناقب اهل بیت از جابر در روز عرفه آورده است و گفته است: در این باب ابوذر نیز روایت دارد.

۲۷- إِي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. أَلَا وَ إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ بَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ.^۱

۲۸- إِي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؟!^{۲،۳}

ششم: حدیث ثقلین به روایت ابن عباس:

۲۹- يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وُحِيَ إِلَيَّ أُنِّي مَقْبُوضٌ، أَقُولُ لَكُمْ قَوْلًا إِنَّ عَمَلْتُمْ بِهِ تَجَوُّوهُ وَ إِن تَرَكْتُمُوهُ هَلَكْتُمْ. إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي وَ عِشْرَتِي هُمْ خَاصَّتِي وَ حَامَّتِي، وَ إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا.^۴

«ای جماعت مؤمنین! خداوند عزوجل به من وحی فرستاده که مرا می گیرند و

می برند، من به شما گفتاری را می گویم اگر بدان عمل کنید نجات می یابید، و اگر آن

۱- «زین الفتی فی تفسیر سورة هل أتى»، تألیف عاصمی با سند خود از ابواسحق از حنّس که گفت: ابوذر را دیدم که به در کعبه آویزان شده بود و می گفت: کسی که مرا می شناسد که می شناسد، و کسی که مرا نمی شناسد من ابوذر هستم. حنش می گوید: بعضی از یاران من گفتند که ما شنیدیم او چنان می گفت. و در «عقبات» ج ۱، ص ۳۹۸ عین این روایت را از عاصمی روایت کرده است.

۲- «عقبات» ج ۲، ص ۵۸۱ از سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» روایت می کند که او در این حدیث از ترمذی در جامع خود، و به تخریج ابن عقده از حدیث سعد بن طریف از اصبع بن نباته از ابوذر آورده است که دست در حلقه در کعبه گرفت و چنان گفت.

۳- در «غایة المرام» ص ۲۳۳ حدیث ۷۰ از خاصه از ابن بابویه با سند متصل خود از عیسی بن معتمر روایت کرده است که گفت: من دیدم ابوذر غفاری را در حالی که حلقه کعبه را گرفته بود و می گفت: أَلَا مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا جَنْدَبُ بِنِ السَّكَنِ مِنْ رَسولِ خِدا شَنِيدِمُ كِه مِي فَرَمود: إِي مَخْلَفَ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ وَ أَنْ مِثْلَهُمَا كَسْفِينَةَ نُوحٍ مِنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَ مَنْ تَخْلَفَ عَنْهَا غَرِقَ.

۴- «ينابيع المودة» ص ۳۵، با اسناد خود از عطاء بن سائب از ابو يحيى از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ﷺ خطبه خواند و چنان گفت. و در «غایة المرام» ص ۲۱۹ حدیث ۸ از خاصه به طور تفصیل آورده است.

را ترک نمائید هلاک می‌شوید! تحقیقاً اهل بیت من و عترت من آن خاصان و اقربای من می‌باشند، و تحقیقاً شما مورد مؤاخذه و سؤال هستید از دو چیز گرانقدر: کتاب خدا و عترت من، اگر بدان دو تا چنگ زنید گمراه نمی‌شوید. پس ببینید و بنگرید تا حق مرا در آن دو چگونه نگه می‌دارید؟!»

هفتم: حدیث ثقلین به روایت جابر بن عبدالله انصاری:

۳۰- يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَ

عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱

۳۱- أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَلَا تَنَافِسُوا وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَبَاغُضُوا وَ كُونُوا إِخْوَانًا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ. ثُمَّ أُوصِيكُمْ بِعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، ثُمَّ أُوصِيكُمْ بِهَذَا الْحَيِّ مِنَ الْأَنْصَارِ.^۲

۳۲- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟! قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ بَلَّغْتَ وَأَدْبَيْتَ! قَالَ: إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ! وَإِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.

ثُمَّ قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي لَوْلِي بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَى! فَقَالَ آخِذًا بِيَدِي عَلَى: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۳

۱- «أرجح المطالب» ص ۳۳۶ از حدیث جابر که گفت: در حجة الوداع در روز عرفه دیدم که رسول خدا بر روی ناقه عضباء خود سوار شده بود، و چنان می‌گفت. و در «ینابیع المودة» ص ۳۰ از ترمذی در باب مناقب اهل بیت نیز از جابر آورده است، و نیز در «ینابیع» ص ۴۱ از ترمذی از جابر با سند دیگر آورده است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۴۰ با تخریج سیدابوالحسین یحیی بن حسن در کتاب خود «اخبار مدینه» از محمد بن عبدالرحمن از خلداد از جابر که رسول خدا در مرض وفاتش دست علی و فضل بن عباس را گرفت و بر آنها تکیه کرد تا در روی منبر نشست و چنان گفت.

۳- «ینابیع المودة» ص ۴۱ با تخریج ابن عقده از جابر بن عبدالله که گفت: ما در حجة الوداع

«ای مردم من مسئول هستم و شما نیز مسئول می‌باشید! پس چه خواهید گفت؟! گفتند: ما شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ رسالات خدایت را نمودی و نصیحت کردی و اداء وظیفه نمودی! فرمود: من جلودار شما هستم که زودتر می‌روم، و شما در حوض وارد بر من می‌شوید، و من به عنوان خلیفه و جانشین در میان شما می‌گذارم دو چیز نفیس و گرانبدر را؛ اگر به آن دو چیز تمسک جوئید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم که اهل بیتم هستید، و حقاً آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا با هم بر من در حوض کوثر وارد شوند.

سپس فرمود: آیا شما این طور نبودید که بدانید ولایت من به شما از شما به شما بیشتر است؟! گفتند: چرا! در این حال دست علی را گرفت، فرمود: هر کس که من مولای او بودم پس علی مولای اوست. و پس از آن فرمود: خداوندا! در ولایت خود بگیر آن کس را که ولایت علی را دارد، و دشمن بدار آن کس را که وی را دشمن دارد!»

۳۳- أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي لَأَرَانِي يُوشِكُ أَنْ أُدْعَى فَاجِيبَ، وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟! قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ بَلَّغْتَ الرِّسَالَةَ وَنَصَحْتَ وَأَدَيْتَ! قَالَ: إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ وَأَنْتُمْ وَأَرْدُونَ عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ (وَعَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي - صَح ظ.)^۱

← با رسول خدا بودیم چون برگشت در جحفه نزول کرد و سپس برای مردم خطبه خواند و چنان گفت.

۱- در «عقبات» ج ۱، ص ۲۶۷ گوید: ابوالعباس ابن عقده در کتاب «ولایت» از طریق یونس بن عبدالله بن ابی‌فروة از ابوجعفر محمدبن علی از جابر تخريج کرده است که گفت: ما با رسول خدا در حج بودیم چون به جحفه مراجعت نمود امر کرد تا زیر درختان را جارو کردند و سپس چنان گفت. این روایت را از ابن عقده، علامه شمس‌الدین سخاوی در کتاب «استیلاب ارتقاء الغرف» حکایت نموده است. باری تمام این مطالب مذکور را صاحب «عقبات» در ترجمه احوال ابن عقده ذکر کرده است. باید دانست که صاحب «عقبات» در ج ۲، ص ۵۷۸ عین این مطالب و ←

با تأمل در متن این روایت روشن می‌شود که متن این روایت همان متن روایت شماره ۳۲ است که ما از «ینایع المودّة» آوردیم، ولیکن دست تحریف در روایات مناقب اهل بیت آن را به صورت ناقص و اِثَر در آورده است. ممکن است به دست سخاوی، ناقص رسیده باشد و ممکن است ناسخان پس از سخاوی ذیل آن را بریده و ناقص نموده باشند.

و این متن وارد در این روایت اخیر از جهت مضمون، بهترین و عالی‌ترین مضمونی است که در احادیث این باب رسیده است. زیرا می‌فرماید: **وَإِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ** «من آن دو چیز ارزشمند و پربها را به عنوان خلیفه و جانشین از خود در میان شما می‌گذارم.» که جمع میان عبارت ثقلین نموده، و هم عبارت تخلیف را که دارای مفاد و مفهوم از خود به یادگار به عنوان خلیفه باشد استعمال نموده است. و از این صریحتر عبارتی است که **بَعَثَا** خواهد آمد که: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ**. «من در میان شما دو جانشین از خود می‌گذارم و می‌روم.»^۱

روایت شماره ۳۰ را که از جابر آوردیم، با همان عبارت و متن را بدون کلمه **بَعْدِي** در «کنز العمال»^۲ و «جامع الأصول»^۳ و «مصاییح السنّة»^۴ و «استجلاب ارتقاء

← عین این روایت را در ترجمه احوال سخاوی که از ابن عقده روایت می‌کند آورده است و گفته است: سخاوی این مطالب را در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحسب اقرباء الرسول ذوی الشرف» که نسخه عتیقه آن بحمدالله المنعم المفضل به حسن سعی و لطف اقبال یکی از متمسکین باذیال سادات قادات اقیال، لازال ناهلاً من مناهل العلم و الکمال بحرمتهم الباهرة الجلال علیهم آلاف السلام من الملك المتعال، پیش نظر این قاصر کتیب البال حاضر و موجود است.

۱- این حدیث را در «کنز العمال» طبع حیدرآباد سنه ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۵۴ از زیدبن ثابت به روایت احمد حنبل در «مسند» و طبرانی در «معجم کبیر» خود آورده است به شماره ۸۷۳.

۲- «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۵۲ و ص ۱۵۴ به شماره ۸۷۲.

۳- «جامع الأصول» ابن اثیر جزری: مبارک بن محمد بن محمد بن عبدالکریم حدیث جابر را بدین عبارت مذکور در روز عرفه حجة الوداع از رسول الله در حالی که بر ناقه **قُصْوَى** سوار بودند تخریح کرده است. و در پایان گفته است: آن را ترمذی تخریح نموده است ح.غ.ز.ت.

الْعُرْفِ»،^۱ و «نَظْمُ دُرَرِ السَّمْطَيْنِ»^۲ آورده است و با عبارت:

۳۴- إِيَّي تَارِكُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ بَا

اضافه عبارت فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا^۳ در کتاب «شفا» آورده است.

۳۵- تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^{۴، ۵}

هشتم: حدیث ثقلین به روایت خُدَيْفَةَ بْنِ يَمَانَ:

۳۶- مَعَاشِرَ أَصْحَابِي! أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ، وَ إِيَّي أَدْعَى فَأَجِيبُ، وَ

إِيَّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَا^۶ لَنْ تَضِلُّوا، وَ إِيَّهُمَا

←

۴- «مصاییح السنّة» بغوی، ج ۲، ص ۲۰۶ از جابر از رسول الله ﷺ، بر روی ناقه قصوی در

روز عرفه.

۱- «عبقات» ج ۲، ص ۵۷۷ و ص ۵۷۸ در ترجمه احوال سخاوی گوید: سخاوی در کتاب «استجلاب» گوید: این حدیث جابر را بدین عبارت، ترمذی در جامع خود از طریق زیدبن الحسن الأنماطی از جعفر بن محمد بن علی بن الحسین از پدرش از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت کرده است ک گفت: دیدم رسول خدا را در روز عرفه سوار بر شتر قصوی بود و چنان می گفت.

۲- «نظم دُرر السمطين» زرنندی شافعی، طبع نجف، ص ۲۳۲ عین عبارت مذکور را از جابر در روز عرفه بر روی ناقه قصوی روایت نموده است.

۳- کتاب «الشفای بتعریف حقوق المصطفی» قاضی عیاض بن موسی یحصبی، این عبارت را از او در «عبقات» ج ۱، ص ۳۷۸ در ترجمه احوال وی آورده است.

۴- «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۷ از ابن ابی شیبّه، و خطیب در «متفق و مفترق» از جابر.

۵- در «غایة المرام» ص ۲۲۴ حدیث نوزدهم از خاصّه، از سعد بن عبدالله اشعری قمی در کتاب «بصائر الدرجات» با سند متصل خود از حضرت باقر عليه السلام از جابر بن عبدالله روایت می کند که گفت: رسول خدا عليه السلام گفت: یا ایها الناس ای تارک فیکم الثقلین: الثقل الاکبر و الثقل الاصغر ان تمسکتُم بهما لن تضلّوا و لن تبدلوا، فانی سألت الله اللطیف الخبیر لایفترقان حتی یردا علی الحوض فأعطیت ذلك. فقیل: فما الثقل الاکبر؟ و ما الثقل الاصغر؟ فقال: الثقل الاکبر کتاب الله عزّوجلّ، سبب طرفه بیدالله عزّوجلّ، و الثقل الاصغر عترتی أهل بیتی.

۶- مصدر نقل ما «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول (مطبعة اختر) سنه ۱۳۰۱ هجریه قمریه

است و در آنجا ضبط کلمه «بها» می باشد. اما در «غایة المرام» «بهما» مضبوط است و آن روایت

←

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ؛ فَتَعَلَّمُوا مِنْهُمْ وَلَا تَعَلَّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^{۲،۱}

به امامت رسول خدا ﷺ نماز ظهر را انجام دادیم، سپس با صورت مبارک خود به جانب ما رو کرد و فرمود: «ای جماعت اصحاب من، من شما را به تقوای خداوند و عمل به طاعت او وصیت می‌نمایم، و من دعوت می‌شوم و اجابت دعوت می‌کنم، و من در میان شما دو امر ارزشمند و ذیقیمت را باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت می‌باشند؛ اگر شما به اهل بیت من متمسک شوید هیچ وقت گمراه نمی‌گردید و تحقیقاً آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد آیند. شما از ایشان یاد بگیرید و ایشان را یاد ندهید، زیرا آنها از شما عالم‌تر می‌باشند.»

عجیب است در این حدیث می‌گوید: اگر شما به اهل بیت متمسک شوید گمراه نمی‌شوید در مقابل بقیه احادیث که تمسک به هر دو را توصیه می‌کند، و سرش آن است که کسی که به عترت تمسک جوید تحقیقاً به کتاب‌الله تمسک جسته است.

نهم: حدیث ثقلین به روایت حُذَيْفَةُ بْنُ أُسَيْدِ الْغِفَارِيِّ^۳

← دگری است از خاصه با سند دگری؛ گرچه آوردن بدون فاصله عبارت: و من تمسک بعترتی من بعدی کان من الفائزین، و من تخلف عنهم کان من الهالکین در آن هم فی‌الجملة تأیید ضمیر مؤنث مفرد را در «بها» می‌کند.

۱- «ینابیع المودة» ص ۳۵ از «مناقب» احمد بن حنبل از احمد بن عبدالله بن سلام از حذیفه بن یمان تخریج روایت کرده است که گفت...

۲- در «غایة المرام» ص ۲۱۸ حدیث دوم از خاصه به طور تفصیل این خطبه را با نام یکایک از امامان از حذیفه روایت نموده است.

۳- در «فرائد السمطین» ج ۲، ص ۲۷۴ و ص ۲۷۵، باب ۵۵ روایت حذیفه بن اسید غفاری را با سند متصل خود از ابوطیفیل از حذیفه بدین گونه نقل می‌کند که: چون رسول خدا از حجة الوداع بر می‌گشت بدین عبارت خطبه‌ای ایراد نمود: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَنْ يُعَمَّرَ نَبِيٌّ إِلَّا مِثْلَ نَصْفِ عِمْرَانَ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِ، وَ أَيْ اظَنَّ لَنْ يُوشِكَ أَنْ أَدْعَى فَاجِبٌ وَ إِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَ أَيْ سَأَلُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ مِنَ الثَّقَلَيْنِ . فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟! الشَّل

←

۳۷- يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَنْ يُعَمَّرَ نَبِيٌّ إِلَّا نَصَفَ عُمَرَ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ. وَإِنِّي يُوشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأُجِيبَ، وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ «ای مردم، پروردگار لطیف خبیر مرا آگاه کرده است که هیچ پیغمبری عمر نمی‌کند مگر به مقدار نصف عمر پیغمبری که قبل از او بوده است. و نزدیک است که من خوانده شوم و اجابت نمایم، و من مورد بازخواست و سؤال قرار می‌گیرم از اعمالی که انجام داده‌ام و شما نیز مورد بازخواست و سؤال قرار می‌گیرید، و در هنگام بازپرسی شما درباره من چه خواهید گفت؟!»

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَجَاهَدْتَ وَنَصَحْتَ! «گفتند: شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ کردی و جهاد نمودی و نصیحت و خیرخواهی نمودی!»
 قَالَ: أَلَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ، وَنَارَهُ حَقٌّ، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَأَنَّ الْبُعْثَ حَقٌّ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟! «فرمود: آیا شما این طور نیستید که شهادت دهید خداوند واحد است و معبودی غیر از او نیست، و محمد بنده او و رسول اوست، و اینکه بهشت او حق است، و آتش او حق است، و اینکه مرگ حق است، و اینکه بعث پس از مرگ حق است، و اینکه ساعت قیامت آمدنی است بدون شک، و اینکه خداوند برمی‌انگیزاند کسانی را که در میان قبرها هستند؟!»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - يَعْنِي عَلِيًّا - اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. «ای مردم! به درستی که خداوند مولای من است و من مولای مؤمنین می‌باشم که اختیار ولایت من به آنها از اختیار و ولایت آنها به خودشان شدیدتر است. بنابراین هرکس که من مولای او هستم پس این مولای اوست - و از لفظ این، علی مقصودش بود -

← الاكبر كتاب الله سبب طرف (منه) بيد الله و طرف بأيديكم، فاستمسكوا به ولا تزلوا ولا تبدلوا، و عترتي اهل بيتي، فإني قد تبأني اللطيف الخبير أهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض.

خداوندا ولایت کسی را داشته باش که او ولایت علی را دارد، و دشمن بدارکسی را که علی را دشمن بدارد!»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنِّكُمْ وَأَرْدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، أَعْرَضَ مَا بَيْنَ بَصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدُ التَّجُومِ قِدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ، وَإِنِّي سَأِئِلُكُمْ حِينَ تَرُدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا، الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - سَبَبُ طَرْفِهِ بَيْدِ اللَّهِ وَ طَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضِلُّوا وَلَا تُبَدِّلُوا - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُ قَدْ تَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَنْقُضِيَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

۱- در «کنز العمال» طبع حیدرآباد سنه ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۶۸ و ص ۱۶۹ از «نوادرالاصول» حکیم ترمذی و از «معجم کبیر» طبرانی با سندهای خودشان از ابوظیفیل از حذیفه بن اسید روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ چنان گفت. و در «ینایع الموده» ص ۳۷ از طبرانی در «معجم کبیر» و از ضیاء در «مختاره» تخریج کرده است و مختصر آن را در «غایة المرام» ص ۲۱۶ حدیث ۳۳، از عامه به روایت حمّوثی آورده است.

باید دانست که راوی این حدیث از حذیفه بن اسید، ابوظیفیل: عامر بن واثله بن عبدالله بن عمرو لیثی مکی است که شرح حال او را در «المراجعات» ص ۷۱ بدین گونه آورده است: در سال غزوه احد به دنیا آمد، و هشت سال حیات رسول الله را ادراک کرد ابن قتیبه در کتاب «معارف» وی را اول غالی از رافضه شمرده است، و گفته است: رایست مختار به دست او بود، و آخرین کس از اصحاب بود که فوت کرد ابن عبدالبر در باب الکنی از «استیعاب» او را ذکر کرده است و گفته است: وارد کوفه شد و در تمام جنگها مصاحب علی علیه السلام بود. چون آن حضرت کشته شد وی به مکه رفت، تا آنکه گفته است: او مردی فاضل و عاقل و حاضر جواب و فصیح بود، و از شیعیان علی بود. روزی بر معاویه وارد شد. معاویه از او پرسید: در فراق دوستت علی چقدر غصه داری؟ گفت: مانند غصه مادر موسی بر موسی، و من به خدا شکوه دارم که این مقدار از غصه کم است؟ معاویه گفت: تو از آن کسانی هستی که عثمان را محاصره کردند؟! گفت: نه ولیکن از آنان بودم که حاضر قضیه بودم. معاویه گفت: چرا او را یاری نکردی؟! گفت: تو چرا او را یاری نکردی تا انتظار کشیدی مرگ او را دریابد. و تو در میان اهل شام بودی و همه تابع اراده تو هستند. معاویه گفت: این خونخواهی مرا از او، یاری درباره او نمی بینی؟! ابوظیفیل گفت: مثال تو مثل گفتار أخوجع است که گفت:

و فِي حَيَاتِي مَا زَوَّدْتَنِي الزَّادَ

لَأَلْفِينِكَ بَعْدَ الْمَوْتِ تُؤَدُّ بَنِي

«ای مردم! من به عنوان علم هدایت پیشدارم و جلوی شما می‌روم، و شما بر من در حوض وارد می‌شوید! حوضی است که مساحتش به قدر فاصله صنعاء در یَمَن و بُصْرَى در شام است، در آن حوض قدحهایی از نقره به اندازه ستارگان آسمان است. و چون شما در آنجا بر من وارد شوید من شما راجع به ثَقَلَيْن (دو چیز نفیس و گرانقدر) پرسش می‌کنم، پس شما بنگرید تا چگونه حقّ خلافت مرا در آن دو چیز بجای می‌آورید؟! ثَقَل بزرگتر کتاب‌الله است عزوجلّ، واسطه سببی است که یک جانبش به دست خداست و جانب دیگرش به دست شماست! شما بدان باید تمسک کنید تا گمراه نشوید و تغییر و تبدیل در آن ننمائید! و دیگر عترت من اهل بیت من است. چون خداوند لطیف خبیر مرا آگاه کرده است که آندو سپری نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»

باید دانست که این حدیث شریف را جمعی از اکابر علمای عامّه در کتب خود به همین عبارات مرقوم تخریج نموده‌اند، از جمله ابن‌عساکر که درباره او گویند احادیث خود را از یکهزار و سیصد شیخ، و هشتاد و اندی شیخه اخذ کرده است، و این حدیث را از وی ابن کثیر در تاریخش در محلّ ذکر حدیث تخریج کرده است.^۱

و از جمله شمس‌الدین سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء العُرف»^۲ و از جمله

← «من تو را می‌یابم که بعد از مردنم بر من گریه می‌کنی، اما در حال زندگانیم به من غذا ندادی تا مردم!»

۱- در «عَبَقَات الْأَنْوَار» طبع هند، ج ۸، ص ۲۷۲ است که ابن‌عساکر حدیث خود را از معروف بن خربوذ مالکی از ابوظفیل عامر بن واثله از حذیفه بن اسید روایت کرده است.

۲- «عَبَقَات» طبع اصفهان سنه ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۵۷۸ و ۵۸۸ از سخاوی این حدیث را از طبرانی در «معجم کبیر» خود از طریق سلمه بن کهیل از ابوظفیل از حذیفه بن اسید غفاری و از زیدبن ارقم روایت کرده است و در پایان آن گوید: و از این وجه ضیاء در «مختارة» و ابونعیم در «حلیة» و غیره از حدیث زیدبن حسن أنماطی از معروف بن خربوذ از ابوظفیل از حذیفه به تنهایی روایت کرده‌اند.

«نورالدین سمهودی» در کتاب «جَوَاهِرُ الْعُقَدَيْنِ»^۱ و از جمله شیخ سلیمان قندوزی در کتاب «ینابیع المودة»^۲ می‌باشند، و شیخ الاسلام حمّوی در «فرائد السمطين» آورده است.^۳

و نیز باید دانست که ابوموسی مدائنی صاحب «سیر الصحابة» حدیث ثَقَلَيْنَ را در کتاب خود با سند متصل از ابوظفیل، از حذیفه بن اَسید فزاری، روایت کرده است و در این حدیث زیاده‌هائی که در روایت «کنز العمال» است که ما به شماره ۳۷ آوردیم نیست. اما در «غایة المرام» ص ۲۱۴ حدیث شماره ۱۹ از طریق عامّه کاملاً وجود دارد و ما به جهت عدم تطویل از ذکر آن خودداری می‌کنیم و فقط به ذکر جملات ذیل آن اکتفا می‌نمائیم و آن این عبارت است:

۳۸- أَلَا وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَنْزَلُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا حِينَ تَلْقَوْنِي؟! قَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!
 قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ - سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تُبَدِّلُوا - وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

قَدْ بَيَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ إِنِّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَلْقَيَايَ. وَ سَأَلْتُ رَبِّي لِهُمَا ذَلِكَ فَأَعْطَانِي. لَا تُسَابِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تُقْصِرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ

۱- «عبارات» طبع اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۰ و ۶۴۱ از سمهودی از حذیفه و یا زیدبن ارقم، و در پایان سمهودی گوید: طبرانی در «معجم کبیر» و ضیاء در «مختارة» از طریق سلمة بن كهيل از ابوظفیل - و این دو نفر از رجال صحیح‌اند - از حذیفه با شک در صحابی بودن او روایت کرده‌اند و اما ابونعیم در «حلیة» و غیره از حدیث زیدبن حسن أنمطی - که او را ترمذی حسن و غیر ترمذی ضعیف شمرده‌اند، از معروف بن خربوذ از ابوظفیل - که این دو نفر از رجال صحیح‌اند - از حذیفه به تنهایی بدون شک در صحابی بودن او روایت کرده است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۳۷ و ص ۳۸ با تخریج طبرانی در «معجم کبیر» و ضیاء در «مختارة».

۳- «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۲۷۴ حدیث ۵۳۹ از باب ۵۵ از سمط دوم.

مِنْكُمْ^۱

۳۹- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا لَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ. أَلَا وَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا حَتَّىٰ عَرَفَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ ثُمَّ قَالَ: - اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.

ثُمَّ قَالَ: وَإِى سَائِلِكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! فَاظْطَرُّوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟! قَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ؟!

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ - سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ - وَالْأَصْغَرُ عَشْرَتِي. وَقَدْ بَيَّأَنِي اللَّطِيفُ الْحَيِيرُ أَنْ لَا يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَلْقَيَايَ. سَأَلْتُ رَبِّي لَهُمْ ذَلِكَ فَأَعْطَانِي. فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ^۲

با اندک توجهی به مضمون این احادیث وارده از حذیفه بن اَسید روشن می‌گردد که روایت او یکی بیشتر نبوده است و همان قضیه غدیر خم را بیان می‌کند بالأخص که راوی روایت از او یکی بیش نیست و آن ابوطیفیل عامر بن وائله می‌باشد، و این روایت همان است مدائنی در کتاب «سیر الصحابة» آورده است و «غایة المرام» از او به طور تفصیل نقل کرده است، اما دست تحریف و تبدیل آن را به صورتهای فوق به اختصار درآورده است و اصل آن با حدیث وارده از زیدبن ارقم که مفصل است در نهایت شباهت است.

دهم: حدیث ثقلین به روایت ابورافع غلام رسول الله ﷺ :

۱- در «عقبات» ج ۲، ص ۶۴۲ و ص ۶۴۳ از نورالدین سمهودی در «جواهر العقدين» با تخریج ابن عقده در کتاب «موالات» از طریق عبدالله بن سنان از ابوطیفیل از حذیفه بن اسید و زیدبن ارقم و نیز ابوموسی مدینی در کتاب «سیر الصحابة» از طریق ابن عقده آورده است و گفته است: غریب ج. و حافظ ابوالفتوح عجلی در کتاب خود «الموجز فی فضائل الخلفاء» ذکر کرده است.

۲- «ینابیع المودّة» ص ۳۸ و ص ۳۹ با دو تخریج ابن عقده در کتاب «موالات» اول از عامرین ابی لیلی بن ضمرة و حذیفه بن اسید، دوم از عبدالله بن سنان از ابوطیفیل از عامر و حذیفه بن اسید.

باید دانست که علامه بزرگ میرسید حامد حسین هندی - اعلی الله تعالی مقامه الشریف - حدیث ثقلین را به روایت ابورافع در سه جای از کتاب شریف «عبارات الأنوار» ذکر کرده است که از جهت مضمون و عبارت کاملاً مانند همدیگرند و هر سه روایت با تخریج ابن عقده می باشد در کتاب «موالات» خود.

در دو جا بیان تخریج ابن عقده را از طریق محمد بن عیبدالله (عبدالله) بن ابی رافع، از جدش ابورافع غلام رسول خدا ﷺ می نماید،^۱ و در یک جا از طریق سعد بن طریف از اصبع بن نباته از ابوذر و از ابورافع^۲، و متن روایت این طور است:

٤٠- قَالَ: لَمَّا نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ وَ رَضِيَ عَنْهُ - عِنْدَ غَدِيرِ حُمٍ مَصْدَرِهِ مِنْ حِجَّةِ الْوَدَاعِ قَامَ حَاطِبًا بِالنَّاسِ بِالْهَاجِرَةِ فَقَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ، فَأَمَّا الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَيَبْدُ اللَّهُ طَرَفَهُ وَ الطَّرْفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ وَ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ، فَإِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ فَلَنْ تَضِلُّوا وَ لَنْ تَذِلُّوا تَزُلُّوا) أَبَدًا. وَ أَمَّا الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ فَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَبِيرُ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ سَأَلْتُهُ ذَلِكَ لَهُمَا. وَ الْحَوْضُ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ بَصْرَى وَ صَعَاءَ، فِيهِ مِنَ الْآيَةِ عَدَدُ الْكَوَاكِبِ. وَ اللَّهُ سَأَلَكُمْ كَيْفَ حَلَقْتُمُونِي فِي كِتَابِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي - الْحَدِيثُ.

و ایضاً با همین عبارت، شیخ عبیدالله الامر تسری هندی از ابن عقده تخریج نموده است.^۳

و اما شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع المودة» با تخریج ابن عقده از طریق سعد بن ظریف از اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام، و از ابو رافع به همین عبارت

١- مجلد ثقلین از «عبارات»، ج ١، ص ٢٦٩ از سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف» و تخریج ابن عقده و ج ٢ «عبارات»، ص ٥٨١ و ص ٥٨٢ نیز از سخاوی و تخریج ابن عقده.

٢- مجلد ثقلین از «عبارات»، ج ٢، ص ٦٤٤ از سمهودی در «جواهرالعقیدین فی فضل الشرفین شرف العلم الجلیّ و النسب العلیّ» و تخریج ابن عقده.

٣- «ارجح المطالب» ص ٣٣٧.

آورده است. و اما با تخریج ابن عقده از طریق محمد بن عبدالله بن ابی رافع از پدرش از جدش، و از ابوهریره به لفظ ذیل آورده است:

۴۱- إِيَّيَّ حَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱ و با ملاحظه متن این روایت، از طریق محمد بن عبدالله بن ابی رافع که ما ذکر کردیم، معلوم می‌شود: در این طریق که به دست شیخ الاسلام قندوزی رسیده است، چقدر تحریف به عمل آمده و تا چه حد روایت را ناقص نقل کرده‌اند!

یازدهم: حدیث ثقلین به روایت زید بن ثابت:

۴۲- إِيَّيَّ تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

۴۳- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِيَّيَّ تَارِكُ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلُ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۳

۱- «ینابیع المودّة» ص ۳۹ و ۴۰.

۲- این حدیث را به عین این الفاظ احمد حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح: اوّل در ابتدای ص ۱۸۲ و دوم در انتهای ص ۱۸۹ از جزء پنجم از «مسند» خود نقل کرده است. و با زیادی کلمه «من بعدی» بعد از لفظ «الثقلین»، طبرانی در «معجم کبیر» خود به نقل میرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النّجا» و در «نزل الأبرار» تخریج کرده است (عقبات، ج ۱، ص ۲۸۰) و مجلسی در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۱ از سیوطی در «الدرّ المنثور» از احمد بن حنبل از زید بن ثابت روایت نموده است و بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث سوّم از عامّه آورده است.

۳- این حدیث را در «کنز العمال» طبع حیدرآباد سنه ۱۳۶۴ ج ۱، ص ۱۵۴ در تحت شماره ۸۷۳ از «مسند» احمد حنبل و طبرانی در «معجم کبیر» از زید بن ثابت نقل کرده است و در «عقبات»، ج ۱، ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱ عین متن این حدیث را از سیوطی در «جامع صغیر» و «احیاء المیت» ص ۲۷۰ شماره ۵۶ و از ابن باکثیر در «وسيلة المأل» از «مسند» احمد و از طبرانی در «معجم کبیر» خود نقل کرده و از بدخشانی در «مفتاح النّجا» از طبرانی و بدون لفظ حبل ممدود از ابن باکثیر از طبرانی و با اضافه او ما بین السماء الی الارض پس از لفظ ما بین السماء و الارض از

۴۴- إِيَّيْ لَكُمْ فَرَطٌ، وَإِنِّكُمْ وَأَرْدُونَ عَلَيَّ الْخَوْضَ، عَرَضَهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ إِلَى بُصْرَى، فِيهِ عَدَدَ الْكُوكَبِ مِنْ قِدْحَانَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِي الثَّقَلَانِ؟! قِيلَ: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزُلُّوا وَلَا تَضِلُّوا؛ وَالْأَصْغَرُ عِثْرَتِي. وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ. وَسَأَلْتُ لَهُمَا ذَلِكَ رَبِّي، وَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمَا أَعْلَمَ مِنْكُمْ.^۱

۴۵- إِيَّي تَارِكُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ بَعْدِي لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ.^۲

حموئی در «فرائد السمطين» از طريق متصل ابوجعفر ابن بابويه، اين حديث را از زیدبن ثابت بدین عبارت روایت کرده است که او گفت:

۴۶- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِيَّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَهُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي، وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ.^۳ « پیغمبر

← طبرانی بنا به نقل سمهودی در «جواهر العقدين» و از احمد حنبل آورده است، و در «ینابيع المودة» ص ۱۸۳ از احمد و طبرانی در «معجم کبير» آورده است.

۴- سید بن طاووس در «طرائف» ص ۱۱۴ از احمد بن حنبل در مسندش از زید بن ثابت روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: انی تارك فيكم الثقلين خليفتين: كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء إلى الارض، و عترتي أهل بيتي و انهما لن يفترقا حتى يردا علي الخوض.

۱- این حدیث را در «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۶ در تحت شماره ۹۴۷ از طبرانی در معجم کبیرش از زید بن ثابت نقل کرده است.

۲- این حدیث را در «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۶ در تحت شماره ۹۴۶ از عبد بن حمید و ابن الأباری از زیدبن ثابت نقل کرده است. و در «ینابيع المودة» ص ۳۸ پس از آنکه حدیث شماره ۴۳ را با تخریج ابن عقده آورده است، این حدیث (شماره ۴۵) را بدون کلمه بعدی با سند جید از احمد حنبل آورده و در پایان گفته است: طبرانی در «معجم کبیر» با رجال مؤثق تخریج روایت کرده است که رسول الله فرمود: انی تارك فيكم خليفتين: كتاب الله و أهل بيتي و انهما لن يفترقا حتى يردا علي الخوض فانظروا كيف تخلقوني فيهما!؛

۳- «فرائد السمطين»، ج ۲، ص ۱۴۴، باب ۳۳، حدیث شماره ۴۳۷ و «غایة المرام» ص

اکرم ﷺ فرمودند: من باقی گذارنده دو چیز نفیس در میان شما هستم: کتاب خداوند عزوجل، و عترتم که اهل بیت من می‌باشند. آگاه باشید که آن دو تا، دو جانشین و خلیفه پس از من هستند و ابکا تفرق پیدا نمی‌کنند، تا بر من در حوض کوثر فرود آیند.

این حدیث از جهت متن و مضمون عبارت عالی‌ترین و رشیق‌ترین حدیثی است که در این باب آمده است، زیرا اولاً با لفظ تاركُ فیکمُ الثقلین، و ثانیاً با لفظ أَلَا وَ هُمَا الخلیفتانِ مِنْ بَعْدِی با اصرح عبارات و أوضح دلالات به یگانه خلیفه و جانشین خود تصریح فرموده است و حتی صراحت این حدیث از صراحت دو حدیث سابق الذکر: إِنِّی مُخَلِّفٌ فِیکمُ الثَّقَلِینِ ، وَ إِنِّی تَارِکٌ فِیکمُ خَلِیفَتَیْنِ بیشتر است.

دوازدهم: حدیث ثقلین به روایت ابوسعید خدری :

طرق و مضامین روایات وارده از ابوسعید خدری بسیار است. ابراهیم بن محمد حمّوئی در «فرائد السمّطین» سه روایت از او نقل می‌کند.

اول با سند متصل خود از عطیه عوفی از او که گفت:

۴۷- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : إِنِّی تَارِکٌ فِیکمُ أَمْرَیْنِ، أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ - وَ عِثْرَتِي. أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَقُلْتُ: مَنْ عِثْرَتُهُ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ. ۱ عطیه که راوی روایت است می‌گوید: «من از ابوسعید پرسیدم: عترت او کیانند؟! گفت: اهل بیت او.»

دوم نیز با سند متصل خود از ابوسعید روایت می‌کند که گفت:

۴۸- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : إِنِّی تَارِکٌ فِیکمُ الثَّقَلِینِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ

← ۲۱۵ حدیث ۲۶ از عامه به روایت حمّوئی با لفظ یفترقا و در ص ۲۲۲ حدیث ۱۰ از خاصه به روایت صدوق از یزیدبن ثابت آورده است.

۱- «فرائد السمّطین»، ج ۲، باب ۳۳، ص ۱۴۴ و ص ۱۴۵ حدیث شماره ۴۳۸ و «غایة المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۲۷ از عامه.

اللّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

این حدیث را عبدالله بن احمد حنبل با سند متصل خود از ابواسرائیل از عطیه از ابوسعید در «مسند» احمد حنبل روایت می‌کند.^۲

و طبرانی در «معجم صغیر» خود با سند متصل از کثیر النواء از عطیه از ابوسعید روایت می‌کند.^۳ و گفته است: از کثیر النواء غیر از مسعودی روایت نکرده است.

و ابونعیم اصفهانی در کتاب «مَنْقَبَةُ الْمُطَهَّرِينَ» از زیدبن ارقم و ابوسعید خدری روایت می‌کند و در آخرش دارد: فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟!^۴

سوم نیز از شیخه صالحه زینب دختر قاضی عمادالدین ابوصالح نصر بن عبدالرزاق، با سند متصل خود از محمدبن طلحه از اعمش از ابوسعید روایت می‌کند که:

٤٩- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَاجِيبَ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ [حَبْلٌ] مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَ [نِي] أَنََّّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَانظُرُوا مَا تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟^۵

این روایت را ابن مغزلی با سند متصل خود از محمدبن طلحه از عطیه از

١- «فرائد السمطين»، ج ٢، باب ٣٣، ص ١٤٦ حدیث شماره ٤٤٠ و «غایة المرام» ص ٢١٥ حدیث ٢٨ از عامه.

٢- «مسند» احمد بن حنبل، ج ٣، ص ١٤ و طبرانی در «معجم صغیر».

٣- «عقبات»، طبع اصفهان، ج ١، ص ٢٧٥ و ص ٢٧٦.

٤- «عقبات»، ج ١، ص ٣١٠ و ص ٣١١ و گوید: این حدیث علی ما نقل عن ابی نعیم روایت شده است.

٥- این حدیث را که در «غایة المرام» ص ٢١٥ و ص ٢١٦ حدیث ٣٢ از عامه از «فرائد السمطين» روایت کرده است با لفظ لن یفترقا می‌باشد.

٦- «فرائد السمطين» ج ٢، باب ٥٤، ص ٢٧٢، شماره حدیث ٥٣٨.

ابوسعید روایت کرده است^۱، و ایضاً احمد حنبل^۲ و ابن سعد کاتبِ واقدی^۳ و «غایة المرام» از سَمْعانی در کتاب «فضائل الصحابة»^۴ و نورالدین سَمْهُودی در «جواهرالعقدین»^۵ و شمس‌الدین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف»^۶ و سیوطی در «احیاء المیت بفضائل اهل البیت»^۷ و ابونعیم در «منقبه المطهرین»^۸ و طبری در «تاریخ»^۹ و قُندُوزی در «ینابیع المودّة»^{۱۰} آورده‌اند.

ملاً علی متقی هندی در «کنز العمال» از ابوسعید خدری چهار روایت آورده است: اول:

-
- ۱- «مناقب» ابن مغزلی، ص ۲۳۵ و ۲۳۶، حدیث ۲۸۳ و بجای لفظ ما لفظ ماذا آمده است.
 - ۲- «مسند» احمد بن حنبل، ج ۳ ص ۱۷ و در آن لفظ ممدود من السماء الى الأرض نیامده است.
 - ۳- «طبقات» ابن سعد از طبع مصر، ج ۲، ص ۱۹۴ و از طبع لیدن ۲ ق ۲، ص ۲.
 - ۴- «غایة المرام» ص ۲۱۳ حدیث ۱۵ از عامّه، و «عقبات» ج ۱، ص ۳۵۸ از رساله قوامیه معروف به «فضائل الصحابة».
 - ۵- «عقبات» ج ۲، ص ۶۳۸ از سمهودی، و در پایانش سمهودی گوید: این روایت را طبرانی در «معجم اوسط» و ابویعلی با سند خوب آورده‌اند و حافظ ابومحمّد عبدالعزیز ابن الاخضر در «معالم العترة النبویة» آورده است.
 - ۶- «عقبات» ج ۲، ص ۵۷۵ و ص ۵۷۶ از سخاوی، و در پایان آن سخاوی گوید: حدیث ابوسعید در مسند احمد از طریق اعمش است و نیز از طریق ابی اسرائیل ملائسی اسمعیل بن خلیفه، و عبدالملک بن ابی سلیمان، و طبرانی در «اوسط» آن را از کثیرالنواء و چهار نفر اینها از عطیه روایت کرده‌اند و ابویعلی و دیگران نیز روایت نموده‌اند و من تعجب دارم از ایراد ابن جوزی در «علل متناهیة» و عجیب‌تر گفتار اوست که: این حدیث صحیح نیست.
 - ۷- «أحیاء المیت بفضائل اهل البیت» در حاشیة الإتحاف بحبّ الأشراف ص ۲۶۹.
 - ۸- «عقبات» ج ۱، ص ۳۱۰ بدون حبل ممدود از ابونعیم علی مانقل عنه و با اضافه فاتقوا الله بعد از کلمه الحوض.
 - ۹- ابوجعفر محمد بن جریر طبری در «تاریخ» بنابر «عقبات» ج ۱، ص ۲۲۴.
 - ۱۰- «ینابیع المودّة» ص ۳۶، و گفته است: طبرانی و ابویعلی ایضاً تخریج کرده‌اند و در سندش باسی نیست.

۵۰- إِيَّيْ أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَاَجِيبَ، وَإِيَّيْ تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي؛ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي. وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ حَبَّرَتِي أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟

این حدیث را از «مسند» ابن ابی شیبہ، و ابن سعد، و احمد بن حنبل و ابویعلی از ابوسعید روایت کرده است^۱ و علامه آیه‌الله میرحامد حسین فرموده است: احمد بن فضل بن محمد با کثیر در کتاب «وسيلة المال» گفته است: این حدیث را احمد در «مسند» و طبرانی در «أوسط» و ابویعلی و غیرهم تخریج نموده‌اند و در سندش باسی نیست.^۲ و در «غایة المرام» به عین عبارت فوق از سمعانی در «فضائل الصحابة» روایت کرده است.^۳

و سیوطی در کتاب «احیاء المیت» به عبارت زیر روایت نموده است:

۵۱- إِيَّيْ أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَاَجِيبَ، وَإِيَّيْ تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ حَبَّرَتِي أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟^۴

دوم:

۵۲- كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَاَجَبْتُ، إِيَّيْ تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟! أَنْغَاه مَلَأَ عَلِيٌّ كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟^۵

۱- «کنز العمال» طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۵ و ۱۶۶ حدیث شماره ۹۴۵ و «ذخائر العقبی» ص ۱۶ باب فضل اهل البیت از احمد حنبل و ایضاً در «عقبات» ج ۱، ص ۴۷۲ عین این حدیث را از محب‌الدین طبری صاحب «ذخائر العقبی» آورده است.

۲- «عقبات» ج ۱، ص ۲۷۶ و در «عقبات» ج ۱، ص ۲۹۸ از ذهبی آورده است.

۳- «غایة المرام» ص ۲۱۳ حدیث شماره ۱۵، از عامه.

۴- «احیاء المیت» در حاشیة «اتحاف» ص ۲۴۱ حدیث هشتم.

۵- «کنز العمال» ط حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۷ حدیث ۹۵۳ و «غایة المرام» ص ۲۳۲، حدیث

و أيضاً این حدیث را میرزا محمد بدخشانی در کتاب «مفتاح النجا» با تخریح ابویعلی و طبرانی در «معجم کبیر» خود از ابوسعید خدری روایت نموده است.^۱

سوم:

۵۳- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا لِنُ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: أَمْرَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. ملاعلی متقی در اینجا گفته است: این حدیث را ابویعلی و طبرانی از ابوسعید تخریح نموده‌اند.^۲

باری این حدیث را سیوطی در «الدر المنثور»^۳ و طبرانی در «معجم کبیر»^۴ و علامه میرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النجا»^۵ و ابن کثیر دمشقی در «تاریخ»^۶ و ترمذی در «صحیح»^۷ آورده‌اند.

چهارم:

۵۴- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ: كِتَابَ اللَّهِ - سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفَهُ بِأَيْدِيكُمْ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. ملاعلی گفته است: ا حدیث را باوردی از ابوسعید تخریح نموده است.^۸

← ۶۱ از خاصه.

۱- «عبارات» ج ۱، ص ۲۷۷، و میرحامدحسین در اینجا گوید: و نیز در «در منثور» ثابت است که طبرانی این حدیث شریف را به روایت ابی سعید اخراج نموده است.

۲- «کنز العمال» طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۶ و ص ۱۶۷ حدیث ۹۵۰ و ایضاً در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۳۱ از سعید و احمد و طبرانی آورده است.

۳- تفسیر «الدر المنثور» ج ۲، ص ۶.

۴ و ۵- «عبارات» ج ۱، ص ۲۷۷.

۶- «عبارات» ج ۲، ص ۵۱۵ و ص ۵۱۶ و گفته: ترمذی در روایت این حدیث متفرد است.

۷- «عبارات» ج ۱، ص ۲۰۱ و ص ۲۰۲ و در پایان ترمذی گفته است: هذا حسن غریب.

۸- «کنز العمال» طبع حیدرآباد ج ۱، ص ۱۶۵ حدیث ۹۴۴ و این حدیث را سیوطی در «احیاء المیت» درهامش «الإتحاف بحب الأشراف» ص ۲۶۹ شماره ۵۵ از باوردی بدون کلمه بعده تخریح کرده است.

روایت ابوجعفر محمد بن جریر طبری بنا به گفته علامه میرحامد حسین از روایت «کنز العمال» بدین گونه است:

۵۵- كَانَ (كَأَيِّ ظ) قَدْ دُعِيَتْ فَأَجَبْتُ (و ظ) إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَاظْطَرُّوا كَيْفَ تَحْلُقُونِي فِيهِمَا؟! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

عبدالله بن احمد بن حنبل در «مسند» پدرش روایتی را از او بدین عبارت روایت می کند از ابوسعید خدری که:

۵۶- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

و ایضاً عبدالله بن احمد بن حنبل حدیث دیگری از پدرش با سند متصل به ابوسعید خدری روایت می نماید که:

۵۷- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ - مَا لَنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي - : الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۳

و ابواسحق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی در تفسیر خود که معروف است به «الکشف والبیان عن تفسیر القرآن» در تفسیر آیه وَاغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا گفته است: حدیث کرد برای ما حسن بن محمد ابن حبیب مفسر، که او گفت: من در کتاب جدّم که به خطّ او بود یافتم که حدیث کرد برای ما احمد بن احجم قاضی

۱- «عبقات» ج ۱، ص ۲۲۴.

۲- «مسند» احمد حنبل، ج ۳، ص ۲۶.

۳- «مسند» احمد حنبل، ج ۳، ص ۵۹ و این متن را بدون لفظ ثقلین و با لفظ و الْأَرْضِ بجای الی الْأَرْضِ علامه زرنندی در کتاب «نظم در السمتین» ص ۲۳۲ آورده است و سید بن طاوس در «طرائف» ص ۱۱۴ فقط با تغییر و جابجا شدن لفظ ثقلین آورده است.

مرفدی (مرفدی ظ) که او گفت: حدیث کرد برای ما فضل بن موسی شیبانی که گفت: حدیث کرد برای ما عبدالملک بن ابی سلیمان از عطیّه عوفی از ابی سعید خدری که:

۵۸- قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.^۱

شیخ الاسلام قندوزی حنفی در «ینابیع المودّه» این حدیث را از تفسیر ثعلبی از عطیّه از ابوسعید روایت می‌کند با سه تفاوت در لفظ، اولاً یا در **أَيُّهَا النَّاسُ** نیست. ثانیاً به جای **خَلِيفَتَيْنِ**، **ثقلین** آورده است. ثالثاً لفظ **بَعْدِي** پس از کلمه **لَنْ تَضِلُّوا** در آن نمی‌باشد.^{۳۲}

و ایضاً قندوزی روایتی دیگر را از تفسیر ثعلبی با سند متصل خود از عطیّه از

۱- «عقبات»، ج ۱، ص ۳۰۷ و ص ۳۰۸ در ترجمه احوال ثعلبی، و ایضاً صاحب «عقبات» گوید: و نیز ثعلبی در کتاب «الکشف و الیّان» به تفسیر آیه: **سَنفِرُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ** گفته: بعضی از اهل معانی گفته‌اند: هر چیزی که دارای قدر و قیمتی باشد به طوری که در اخذ آن مردم تنافس کنند آن را **ثَقْل** نامند و از همین جهت است که به تخم شترمرغ (نعامه) ثقل گویند، چون صیاد و جوینده آن چون آن را بیابد خوشحال می‌شود. شاعر گوید: «فتذاکرا ثَقْلًا ثَقِيلاً بعد ما - أَلْقَتْ ذُكَاءَ يَمِينِهَا فِي كَافِرٍ» و قال النبی ﷺ: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي**. پس کتاب و عترت را ثقل قرار داد به جهت تعظیم قدر آن دو.

۲- «ینابیع المودّه» ص ۳۲.

۳- علامه میرزانجم الدین شریف عسکری در کتاب «علی و الوصیّه» ص ۵۷ حدیث ۲۴ گوید: ما بربیک جزء از تفسیر ثعلبی در خزانه کتب امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه السلام در خراسان برخورد کردیم که در آن در تفسیر آیه **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** با سند متصل خود از ابوسعید روایت کرده بود که او گفت: من شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ خَلِيفَتَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي**، احدهما اکبر من الآخر: کتاب الله حبْلُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - و عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي: أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.

ابوسعید بدین مضمون نقل می کند:

۵۹- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِيَّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟^۱

قندوزی روایت دیگری را از «مسند» احمد حنبل با سند متصلش به ابوسعید

بدین مضمون روایت می کند که او گفت:

۶۰- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِيَّي أُوشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبْ، وَإِيَّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، أَمَّا الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ - حَبْلُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.^۲

ابن نمیر می گوید: بعضی از اصحاب ما می گویند: رسول خدا فرمود: أَنْظُرُوا كَيْفَ

تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟^۳

قندوزی از عبدالله بن احمد بن حنبل در «زیادات مسند» احمد با سند متصل از

ابوسعید خدری روایت می کند که او گفت:

۶۱- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِيَّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلُ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.^۴

علامه شمس‌الدین سخاوی حدیث ثقلین را از جمعی از صحابه و تابعین با

۱- «ینابیع المودة» ص ۳۰.

۲ و ۳- «ینابیع المودة» ص ۳۱ و ۳۲.

۴- «ینابیع المودة» ص ۳۲. در «عبارات» ج ۲، ص ۵۱۸ و ص ۵۱۹ حدیث ثقلین را بنا به

روایت صاحب کتاب «مودة القربی» از ابوسعید خدری چنین آورده است که: رسول خدا ﷺ فرمود: إِيَّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَأَهْلُ بَيْتِي. (ویروی: عترتی). لم (لن ظ) يفترقا حتى يردا على الحوض.

الفاظ مختلفه و اسانید متفاوته جمع کرده است، از جمله در حدیث مُناشده امیرالمؤمنین علیه السلام با آن قوم که برخیزید و شهادت دهید! و شهادت ندهد مگر کسی که گوشش شنیده و در خاطرش محفوظ مانده است! و هفده نفر برخاستند و شهادت دادند و از جمله ایشان ابوسعید خدری بود که در ضمن بیان خطبه غدیر خم گفتند:

۶۲- ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.^۱

و علامه آیه الله میرحامد حسین هندی در ترجمه احوال طبرانی گوید: و نیز طبرانی در «معجم صغیر» روایت ابوسعید را به سند دیگر آورده است چنانکه گفته: حدیثنا... از ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

۶۳- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي. وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. روایت نکرده است این را از هارون بن سعد مگر یونس.^۲ و نیز طبرانی این حدیث شریف را به روایت ابوسعید خدری در «مُعْجَم أَوْسَطَ» اخراج نموده است...

و نورالدین سمهودی در «جواهر العَقْدَيْنِ» بعد از نقل حدیث ثقلین از لفظ تَرْمَذِي گفته: معنی آن را احمد در مسندش از ابوسعید خدری روایت کرده است و عبارت آن این است که:

۶۴- إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: قَالَ: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبَ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ (ظ) أَخْبَرَنِي أَنََّّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا بِمَا تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟ این حدیث را ایضاً طبرانی در «اوسط» و ابویعلی و غیرهما

۱- «عقبات»، ج ۲، ص ۵۷۹ در ضمن بیان حدیث خزیمة. «ینابیع المودّة» ص ۲۴۵ از کتاب «مودّة القربی» میرسید علی بن شهاب همدانی با لفظ من السماء مرفوعاً از ابوسعید خدری.

۲- «عقبات»، ج ۱، ص ۲۷۶.

استخراج کرده‌اند و در سندش باکی نیست.^{۲۰۱}

سیزدهم: حدیث ثقلین به روایت زیدبن أرقم:

مضامین روایات و اسناد روایات وارده از طریق زیدبن ارقم از همه طرق آن زیادتر است؛ و همچنین علمائی از عامه که حدیث وی را روایت کرده‌اند بیشترند. اینک ما در اینجا به برخی از روایات وارده از او که علمای عامه در کتب خود آورده‌اند می‌پردازیم:

سمهودی در «جواهر العقدین فی فضل الشرفین: شرف العلم الجلی والنسب العلی»^۳ گوید: طبرانی در «اوسط» و ابویعلی و غیرهما با سند خوب، و حافظ ابومحمّد عبدالعزیز در «معالم العترة النبویة»، و در «صحیح» مسلم و غیره از زیدبن ارقم روایت است که رسول خدا ﷺ در کنار آبی که میان مکه و مدینه بود و به خم نامیده می‌شد، برای خطبه برخاست و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و مردم را به مواظب و یادآوریهای خود متمتع ساخت و سپس فرمود:

۶۵- أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبَ، وَإِنِّي تَارِكٌ

۱- «عقبات»، ج ۱، ص ۲۷۶. و این حدیث را حمّوئی در «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۲۷۲ باب ۵۴ آورده است و «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث ۸ ذکر نموده است.

۲- قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۲۴۱ در حدیث ۶۸ از جمله هفتاد مناقبی که برای امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده است روایتی را بدین عبارت از ابوسعید خدری آورده است که او گفت: خطب رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ خَلِيفَتِي أَنْ اخذْتُم بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترَتِي وَ هُم أَهْلُ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. آنگاه قندوزی گوید: این حدیث را ثعلبی و امام احمد بن حنبل در مسندش آورده است. أقول: این روایت را علامه میرزا نجم‌الدین شریف عسگری در کتاب «علی و الوصية» ص ۵۴ آورده است و در نقل آن لفظ هم حذف شده است، و عترتی ذکر شده در حالی که عترتی و هم اهل بیتی است.

۳- قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۳۶ درباره او گوید: «جواهرالعقدین» از سمهودی مصری علامه در بلاد مصر و حجاز مصنف «تاریخ مدینه منوره نبویه» علی صاحبها آلاف آلاف التحية و التصلية است.

فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَوْ لَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَالتُّورُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ - فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَعَبَ فِيهِ. ثُمَّ قَالَ: - وَأَهْلُ بَيْتِي! أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي!

«آگاه باشید ای مردم که من فقط بشری مثل شما هستم، و نزدیک است فرستاده پروردگارم بیاید و من دعوت وی را اجابت نمایم، و من در میان شما دو چیز ارزشمند و نفیس را می‌گذارم، اول آن دو چیز کتاب خداست که در آن هدایت و نور است، پس کتاب خدا را بگیرید و بدان استمساک نمائید! - در این حال پیغمبر مردم را بر کتاب خدا تشویق و ترغیب نمود و سپس فرمود: - و اهل بیت من! من خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیتم! من خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیتم!»

دوم حدیثی که مسلم در «صحیح» خود آورده است همان متن اول است به اضافه تخریجی که جریر از ابوحیان از زیدبن ارقم نموده، و در آن زیاد نموده است که:

۶۶- كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَ التُّورُ، مَنِ اسْتَمْسَكَ بِهِ وَ أَخَذَ بِهِ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ، وَ مَنْ أَخْطَأَ ضَلَّ. ۲، ۳

۱- «عبقات» ج ۲، ص ۶۳۷ و ص ۶۳۸ و «صحیح» مسلم طبع محمد فؤاد، ج ۴، ص ۱۸۷۳ کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابیطالب عليه السلام حدیث ۳۶ و نیز در «عبقات» ج ۱، ص ۳۴۲ از ازدی حمیدی صاحب کتاب «الجمع بین الصحیحین» آورده است. و ایضاً در «عبقات» ج ۱، ص ۳۷۴ و ۳۷۵ از رزین عبدی صاحب کتاب «الجمع بین الصحاح السنّة» آورده است. و ایضاً در «عبقات»، ج ۱، ص ۴۲۵ از ابن اثیر جزری صاحب «جامع الأصول» روایت کرده است. و ایضاً در «ینایع المودّة» ص ۲۹ این روایت را از مسلم آورده است. و ایضاً محب‌الدین طبری در «ذخائر العقبی» ص ۱۶ آورده است. و ایضاً ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» ص ۸۹ آورده است. و سیدبن طاووس در «طرائف» ص ۱۱۵ و بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث چهارم از عامه آورده است و حمّوئی در «فرائد السمطین» ج ۲، ص ۲۶۸ ذکر کرده است.

۲- «صحیح» مسلم، همین موضع ص ۱۸۷۴ حدیث (...)

۳- در «ینایع المودّة» ص ۱۸۳ این حدیث را با همین متن اخیر و با یکبار اذکرکم الله فی

←

سوم حدیثی که مسلم آورده است با سند دگری از ابن مسروق از یزیدبن حیان از زیدبن ارقم؛ که ابن مسروق گفت: من و یزیدبن حیان بر زید وارد شدیم، و یزید به او گفت: تو به خیر بسیاری رسیده‌ای؛ با رسول خدا ﷺ مصاحبت نمودی و در پشت سر او نماز خواندی! در اینجا حدیث را به مانند حدیث ابوحنیان می‌آورد مگر آنکه گفتار رسول خدا ﷺ را بدین گونه روایت می‌کند:

۶۷- أَلَا وَ إِيَّي تَارِكُ فِيكُمْ تَقْلِينَ: أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ، مَنْ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى ضَلَالَةٍ^۱ و در این روایت است که ما به زید گفتیم: مراد از اهل بیت او زنهای او می‌باشند؟!

زید گفت: نه قسم به خدا! زن روزگاری با شوهر خود است پس از آن، او را طلاق می‌دهد و به سوی پدرش و خویشاوندانش برمی‌گردد. مراد از اهل بیت رسول خدا، اصل او و عصبه او هستند که پس از پیغمبر صدقه بر ایشان حرام شده است.^۲

ابن مغزلی در «مناقب» خود با سند متصلش یک روایت با عبارت: إِيَّي تَارِكُ فِيكُمْ تَقْلِينَ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ^۳ آورده است، که حاکم در «مستدرک»^۴ و حافظ ترمذی در «جامع»^۵ و ایضاً حاکم در

← اهل بیتی، از احمد و عبدبن حمید و مسلم تخریح کرده است.

۱- «صحیح مسلم»، ج ۴، ص ۱۸۷۴ حدیث ۳۷ و در «بنا بیع المودّة» ص ۲۹ با اضافه کلمه: و عثرتی اهل بیتی از مسلم آورده است و در «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث ششم از عامه عین عبارت متن را آورده است.

۳- «مناقب» ابن مغزلی ص ۲۳۴ حدیث ۲۸۱. و این عبارت را قندوزی در «بنا بیع المودّة» ص ۳۷ بدون لفظ عثرتی از «صحیح مسلم» در طریق روایت سوّم صاحب کتاب «معالم العترة النبویّة» آورده است و در «غایة المرام» ص ۲۳۲ حدیث ۵۹ از خاصّه به روایت ابن بابویه آورده است؛ و حمّوئی در «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۴۲ و ص ۱۴۳ باب ۳۳ آورده است بدون لفظ اهل بیتی و بجای لن یفترقا لفظ لن یفترقا را آورده است.

۴- «المستدرک علی الصحیحین» ج ۳، ص ۱۴۸ و حاکم گوید: این حدیث بر شرط شیخین صحیح السند است و این دو نفر آن را تخریح نموده‌اند.

«مستدرک»^۱ و طبرانی در «معجم کبیر»^۲ خود آورده‌اند.

و روایت دیگری با سند متصلش آورده است که از جهت عبارت بعینها مثل روایت اول از «صحیح» مسلم می‌باشد که ما به شماره ۶۵ ذکر نمودیم.^۳

و این روایت را حافظ دارمی در «سنن» خود کتاب فضائل القرآن، و احمد بن حنبل در «مسند» خود^۴ با ذکر نص حدیث و در جای دیگر^۵ با اعتراف به مسلمیت و ثبوت آن، و حافظ بیهقی^۶ همگی با عین سند و عبارت از ابوحنیان تیمی روایت کرده‌اند. ابن مغزلی روایت دیگری دارد که ما به شماره ۸۰ خواهیم آورد.

ملاً علی متقی در «کنز العمال» چهار روایت از زیدبن ارقم ذکر می‌کند:

اول همان مضمونی است که ما به شماره ۴۳، از روایات مرویه از زیدبن ثابت آوردیم، او نیز از «مسند» احمدبن حنبل و طبرانی در «معجم کبیر» و «سنن» سعیدبن منصور از زیدبن ثابت، و از طبرانی در «معجم کبیر» از زیدبن ارقم روایت می‌کند.^۸

دوم از «مستدرک» حاکم از زیدبن ارقم روایت می‌کند که رسول خدا فرمود:

۶۷- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي عِزَّتِي. ^۹ تَعْلَمُونَ أُنِّي لَوْلِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ! مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ

←

۵- جامع صحیح ترمذی، طبع صاوی ۱۳/۲۰۰.

۱- «المستدرک» ج ۳، ص ۱۰۹ با عبارت انی قد ترکت و با اضافه جمله ادهما اکبر من الآخر و گفته است: این حدیث نیز بر شرط شیخین صحیح است و آن را تخریح ننموده‌اند.

۲- نسخه دانشگاه طهران شماره ۱۳۷.

۳- «مناقب» ابن مغزلی، ص ۲۳۶، حدیث ۲۸۴.

۴- «سنن» دارمی، ج ۲، ص ۴۳۱.

۵- «مسند» احمد، ج ۴، ص ۳۶۷.

۶- «مسند» احمد، ج ۴، ص ۳۷۱.

۷- بیهقی در «سنن»، ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ج ۲، ص ۱۴۸ و در کتاب «اعتقاد» ص ۱۶۴.

۸- «کنز العمال» طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۶ شماره ۹۴۸.

۹- تا اینجا را قندوزی در «ینایع المودة» ص ۳۷ با عبارت طریق دوم از «صحیح» مسلم بنا به نقل از کتاب «معالم العترة النبویة» آورده است.

مَوْلَاهُ.^۱

«ای مردم من در میان شما دو امر را باقی می‌گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیت من که عترت من می‌باشند. شما می‌دانید که ولایت من به مؤمنین از ولایت خودشان به خودشان شدیدتر و اکیدتر است! هر کس که من مولای او هستم، پس علی اوست.»

سوم روایتی است که از طبرانی در «معجم کبیر» و از «مستدرک» حاکم از ابوظفیل از زیدبن ارقم آورده است که :

۶۹- كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ! إِيَّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ، مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَ آلَ مَنْ وَ آلَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۲

چهارم روایتی است که از طبرانی در «معجم کبیر» از ابوظفیل^۳ از زید بن ارقم

۱- «کنز العمال»، ج ۱، ص ۱۶۷ حدیث شماره ۹۵۱.

۲- «کنز العمال»، ج ۱، ص ۱۶۷ حدیث شماره ۹۵۴ و «عقبات»، ج ۱، ص ۲۷۸ و ص ۲۷۹

از طبرانی.

۳- ابوظفیل خودش از اصحاب رسول خداست ولی خودش بلاواسطه این حدیث را روایت نکرده است، زیرا در زمان رسول خدا شاید در غدیر نبوده است، شرح حال وی را آیه الله سید حسن صدر در کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» ص ۱۸۶ در ضمن شعرای شیعه ذکر کرده و فرموده است: و از شعرای شیعه ابوظفیل عامر بن واثله صحابی است که ترجمه حال او را در کتاب «نسمة السحر فی ذکر من تشیع و شعر» آورده است گوید: او فاضلی است که در وی صحبت رسول خدا با محبت اهل بیت گرد آمده است، ابوالفرج اصفهانی گوید: ابوظفیل از خیار اصحاب رسول خدا ﷺ بوده است و از آنحضرت روایت حدیث کرده است و سپس عمر طولانی نموده است و از اصحاب علی علیه السلام و از وجوه شیعه شمرده می‌شده است و در نزد آنحضرت مکان و موقعیتی خاص داشته است و اسب سوار چیره و ماهر و مرد کریم و شجاع و شاعر بوده است. او پس از امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی کرد و با مختار به طلب خونخواهی حسین علیه السلام برخاست و با او بود تا مختار کشته شد و پس از آنهم عمر کرد. قطرب بن خلیفه

روایت می‌کند؛ آنگاه خطبه رسول الله را در غدیر خم و شهادت طلبیدن آن حضرت را از مؤمنین بیان می‌کند، تا می‌رسد به اینجا که رسول خدا می‌فرماید:

أَلَا هَلْ تَسْمَعُونَ؟! فَإِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَأَثْمُ وَأَرْدُونَ عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنَّ عَرْضَهُ أَبْعَدُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَبُصْرَى، فِيهِ أَقْدَاحُ عَدَدِ الْجُجُومِ مِنْ فِضَّةٍ. فَاظْطَرُّوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟!^۱

قَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!^۲

قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ - طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَلَا تَضِلُّوا - وَالْآخِرُ عِثْرَتِي. وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ بَبَّأَنِي أَتَهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَسَأَلْتُ ذَلِكَ لَهُمَا رَبِّي فَلَا تَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَقْصِرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمُ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^۱

مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ وَوَلِيِّهِ اللَّهُمَّ وَالْأَهْلُ وَالْمَنْ وَالْآهْ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۲

حاکم نیشابوری در «مستدرک» پس از بیان حدیث زیدبن ارقم همان طور که در شماره ۶۹ از «کنز العمال» بیان کردیم، بعد از قول رسول الله (وَأَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ) می‌گوید: در این حال دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ (فَهَذَا وَوَلِيُّهُ اللَّهُمَّ وَالْمَنْ وَالْآهْ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ).^۳

← می‌گوید: شنیدم از ابوظیفیل که می‌گفت: از شیعه غیر از من کسی نمانده است، و بدین بیت تمثّل جست:

«و خَلَفْتَ سَهْمًا فِي الْكِنَانَةِ وَاحِدًا سِيرَمِي بِهِ أَوْ يَكْسِرُ السَّهْمَ كَاسِرَهُ»

تا آنکه صاحب «نسمه السحر» گوید: وفات وی در سنه صد بوده است و او آخرین صحابی است که مرده است - انتهی. و ابن قتیبه در کتاب «معارف» در حال ابوظیفیل گوید: با علی عليه السلام در تمام مشاهد حرکت کرد و صاحب رایت مختار بود و به رجعت اعتقاد داشت، آنگاه این دو بیت مذکور را با دو بیت دیگر ذکر کرده است.

۱- در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۳۱ این روایت را تا اینجا از سیوطی از طبرانی آورده است.

۲- «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۸ حدیث شماره ۹۵۸.

۳- «مستدرک»، ج ۳، ص ۱۰۹ و در پایان، حاکم گوید: این حدیث بنا بر شرط شیخین

←

و نیز حاکم در پایان روایتی که به شماره ۶۸ از «کنز العمال» آورده ایم بدین عبارت آورده است: **ثُمَّ قَالَ: أَعْلَمُونَ أَيُّ وَلِيِّ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - قَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.^۱**

و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» این دو روایت را تخریج کرده و در ذیل صفحه مطبوع به طبع رسیده است.

خوارزمی: **مُوقَّقُ بْنُ أَحْمَدٍ أَخْطَبُ خَوَارِزْمِ، بِأَسْنَدٍ مُتَّصِلٍ خَوْذًا مِنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رَوَيْتَ كَرِهَ اسْتَدْرَكَ: چُونِ رَسُولِ خُدَا ﷺ دَرِ مَرَاجَعَتِ از حِجَّةِ الْوُدَاعِ دَرِ غَدِيرِ خَمِ نَزُولِ كَرْدَنَدِ وَ اَمْرِ كَرْدَنَدِ تَا زِيَرِ دَرِخْتِهَائِ اَنْجَا رَا پَاكِيْزَه وَ جَارُو نَمَايْنَدِ فَرْمُوْدَنَدِ:**

۷۰- كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ؛ إِيَّيْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُوْنِي فِيهِمَا؟! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ^۲ وَ مُؤْمِنَةٍ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي عَلَيَّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَكِيْلُهُ فَهَذَا وَكِيْلُهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

ابوظفیل که راوی روایت از زیدبن ارقم است می گوید: من به او گفتم: تو عین این گفتار را از رسول خدا شنیدی؟! گفت: آری و هیچ کس در زیر آن درختان عظیم نبود مگر آنکه با چشمش دید و با گوشش شنید.^۳

← (بخاری و مسلم) صحیح است، و آن را تخریج ننموده اند.

۱- «مستدرک» ج ۳، ص ۱۱۰ و گوید: حدیث بریده اسلمی صحیح است بر شرط شیخین.

۲- تا اینجا را قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۳۷ با لفظ طریق اول از «صحیح» مسلم بنا به نقل از کتاب ابومحمد عبدالعزیز الأخضر در «معالم العترة النبوية» آورده است.

۳- «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی ص ۱۳ و طبع نجف حروفی ص ۹۳ و «عقبات» ج ۱، ص ۳۹۹ در ترجمه احوال خوارزمی، و «ینابیع المودة» ص ۳۲ از خوارزمی و «غایة المرام» ص ۲۳۲ شماره ۶۰ از خاصه، و ابوالفداء ابن کثیر دمشقی در کتاب «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۹ بدون عبارت **أحدهما أكبر من الآخر** آورده است و نسائی در «خصائص» مولانا امیرالمؤمنین **علیه السلام** ص ۲۱ با عبارت **تارك بجای تركت** آورده است.

أَبُونُعَيْمٍ اصفهانی در کتاب «مَنْقَبَةُ الْمُطَهَّرِينَ» بنا بر نقل علامه آیه الله میرحامد حسین هندی از منقول آن کتاب سه روایت ذکر نموده است. اول از ابوسعید و زیدبن ارقم که رسول خدا فرمود:

۷۱- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَثْقَلُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟!^۱

دوم از زیدبن ارقم که می گوید: پس از حج با رسول خدا به جحفه مراجعت کردیم و آن حضرت در غدیر خم نماز ظهر را انجام داد و پس از آن به خطبه برخاست و گفت:

۷۲- يَا أَيُّهَا النَّاسُ! هَلْ تَسْمَعُونَ؟! إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى، إِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ، إِنِّي مَسْئُولٌ هَلْ بَلَّغْتُكُمْ؟ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ هَلْ بَلَّغْتُمْ؟! فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!^۲

قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلَّغْتَ وَجَهَدْتَ. قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ وَأَنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ. أَلَا هَلْ تَسْمَعُونَ؟ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟! قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الثَّقَلَانِ؟!^۳

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَهْلِكُوا وَتَضِلُّوا، وَالْآخِرُ عَثْرَتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.^۴

سوم نیز از زیدبن ارقم آورده است که رسول خدا روزی در بین مکه و مدینه در جائی که آب بود و به آن خم می گفتند توقف نمود و در میان ما به خطبه قیام فرمود، و پس از حمد و ثنای خداوندی و پند و اندرز به ما فرمود:

۷۳- أَمَّا بَعْدُ، أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ

۱- «عباقت»، ج ۱ ص ۳۱۰ و ص ۳۱۱ و «ذخائر العقبی» ص ۱۶ با عبارت أعظم من الآخر از ترمذی و «صواعق محرقه» ص ۸۹.

۲- «عباقت» ج ۱، ص ۳۱۱.

فَاجِيبَ. وَ اِيَّي تَارِكُ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ، اَوْ لُهُمَا كِتَابُ اللّٰهِ فِيهِ الْهُدٰى وَ التُّورُ. فَحٰذُوا بِكِتَابِ اللّٰهِ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ!

فَحَثَّ عَلٰى كِتَابِ اللّٰهِ وَ رَغَّبَ فِيْهِ وَ قَالَ (ثُمَّ قَالَ: وَ ظ) اَهْلُ بَيْتِيْ، اُذْكُرْكُمْ اللّٰهَ فِيْ اَهْلِ بَيْتِيْ! اُذْكُرْكُمْ اللّٰهَ فِيْ اَهْلِ بَيْتِيْ!

حُصَيْنٌ كه يكي از حاضران و پرسش کنندگان است به او مى گوید: ای زید، اهل بیت رسول خدا چه کسانی هستند؟ آیا زنان او اهل بیت او نیستند؟ زید مى گوید: زنان او از اهل بیت اویند وليکن اهل بیت او كسى است كه پس از وی صدقه بر او حرام است. حصین مى گوید: گفتیم: کیانند ایشان؟ زید گفت: آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس.^۱

تفسیری كه از اهل بیت نموده است گفتار خود زید است، و به دلائل عدیده‌ای تفسیری باطل است و بعضی از علماء عامّه هم بر این تفسیر اشكال نموده‌اند، و ما انشاء الله تعالى در این موضوع بحث خواهیم نمود.^۲

باید دانست كه روایت اخیری را كه ما از منقول ابونعیم از منقول صاحب «عقبات» آوردیم و به شماره ۷۳ موسوم گشت، بسیاری از علمای عامّه از جمله زرنّدى در «نظم درالسمطين»،^۳ و بیهقی در «سنن»،^۴ و ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة»^۵ و علامه شیخ رضی الدین صغانی در كتاب «مشارق الانوار النبویة من صحاح الأخبار المصطفویة» آورده‌اند با این تفاوت كه عبارت اُذْكُرْكُمْ اللّٰهَ فِيْ اَهْلِ بَيْتِيْ را سه بار ذكر نموده‌اند.

۱- «عقبات» ج ۱، ص ۳۱۱ و «غایة المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۳۰ از عامّه با روایت حمّوی در «فرائد السمطين».

۲- آخر همین كتاب ص ۴۳۸ و ص ۴۳۹.

۳- «نظم درالسمطين» طبع نجف ص ۲۳۱.

۴- «سنن» بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ص ۱۱۴ و در پایان گوید: مسلم در «صحیح» خود از حدیث ابوحنّان تیمی تخریج کرده است.

۵- «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۶.

زرنندی در «نظم دررالسمطین» علاوه بر این روایت، و علاوه بر روایتی که ما در شماره ۵۹ از ابوسعید خدری آوردیم، و در اینجا به جهت عدم تکرار مضمون آن به روایت زیدبن ارقم صرف نظر شد، روایت دیگری از زیدبن ارقم از رسول خدا ﷺ در روز حجة الوداع بدین مضمون نقل می‌کند که:

۷۴- إِيَّيْ فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَأَنْتُمْ تَبْعِي، وَإِنَّكُمْ تُوشِكُونَ أَنْ تُرَدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضِ فَاسْأَلْكُمْ عَنْ ثَقَلِي كَيْفَ خَلَفْتُمُوِي فِيهِمَا؟! در این حال مردی از مهاجرین برخاست و گفت: مراد از دو چیز نفیس چیست؟ قَالَ: الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَ سَبَبُ طَرْفِهِ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ؛ وَالْأَصْغَرُ عِشْرَتِي.

فَمَنْ اسْتَقْبَلَ قِبَلْتِي وَأَجَابَ دَعْوَتِي فَلَيْسَتْوَصِلَهُمْ خَيْرًا - أَوْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - فَلَا تَقْتُلُوهُمْ، وَلَا تَقْهَرُوهُمْ وَلَا تَقْصِرُوا عَنْهُمْ، وَإِنِّي سَأَلْتُ لَهُمُ اللَّطِيفَ الْحَبِيرَ، فَأَعْطَانِي أَنْ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَأَشَارَ بِالْمُسَبِّحَتَيْنِ -؛ نَاصِرُهُمَا لِي نَاصِرٌ، وَخَاذِلُهُمَا لِي خَاذِلٌ، وَوَلِيَّهُمَا لِي وَلِيٌّ، وَعَدُوَّهُمَا لِي عَدُوٌّ^۱.

رسول خدا ﷺ بعد از فقره‌ای که توصیه به کتاب به عترت است می‌فرماید: «پس کسی که رو به قبله‌ای نماز می‌گزارد که من نماز می‌گزارم، و دعوتی را که من نمودم اجابت می‌نماید پس حتماً باید نسبت به عترت من بر اساس توصیه من اراده خیر و عمل خیر داشته باشد - یا همان طور که رسول خدا فرمود - نباید ایشان را

۱- «نظم دررالسمطین» ص ۲۳۳ و ص ۲۳۴ در عبارت کتاب ناصرهما الی و خاذلها الی وارد است که ما به عبارت ناصرهما الی و خاذلها الی تصحیح نمودیم و در «ینابیع المودة» ص ۳۷ این روایت را از زرنندی در «نظم دررالسمطین» نقل می‌کند بدون لفظ او کما قال رسول الله؛ و با لفظ لی به جای الی در چهار موضع و سپس گوید: در این باب بیشتر از سی نفر از اصحاب، راوی روایتند، و این عقده در کتاب «موالاة» این حدیث را تخریج کرده است و سید بن طاوس در «طرائف» ص ۱۱۷ حدیث ۱۷۹ با مختصر اختلافی در عبارت از ابن مغزالی آورده است و در پایانش این عبارت را اضافه نموده است: أَلَا وَ إِنَّ لِن تَهْلِك أُمَّةٌ قَبْلَكَ حَتَّى تَدِين بَأَهْوَانِهَا، وَ تَظَاهِر عَلَى نِيَّيْهَا، وَ تَقْتُل مَنْ يَأْمُر بِالْقِسْطِ فِيهَا. و در «بحارالانوار» طبع حرفی ج ۲۳، ص ۱۰۹ و ص ۱۱۰ از «طرائف» حکایت نموده است.

بکشید، و نباید مورد قهر و خشونت خود قرار دهید، و تا توان دارید نباید درباره آنها کوتاهی کنید، و من برای آنها از خداوند لطیف خواسته‌ام و خواهش مرا عطا فرموده است که در حوض کوثر بر من مانند این دو انگشت وارد شوند - و رسول خدا اشاره به دو انگشت مُسَبَّحَهُ خود (سَبَّابَه) نمود-؛ کسی که آنها را نصرت کند ناصر من است، و کسی که آنها را خذلان نماید خاذل من است، و ولی آنها ولی من است، و عدوی آنها عدوی من است.»

بدخشانی در کتاب «مِفْتَاحُ النِّجَا» گوید: طبرانی در «معجم کبیر» خود از زیدبن ارقم آورده است که:

۷۵- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ، وَإِنَّكُمْ وَأَرْدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ - عَرْضُهُ مَا بَيْنَ صَعَاءَ إِلَى بُصْرَى، فِيهِ عَدَدُ الْكَوَاكِبِ مِنْ قَدْحَانَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ - فَاظْطَرُّوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟!

قِيلَ: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبُ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزُولُوا وَلَا تَضِلُّوا؛ وَالْأَصْغَرُ عَشْرَتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. وَسَأَلْتُ لَهُمَا ذَلِكَ رَبِّي. فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^۱

حموئی در «فرائد السمطين» با سند متصل خود روایتی نقل می‌کند از یزیدبن حیان که گفت ما بر زیدبن ارقم وارد شدیم و برای ما گفت: رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خواند و چنین گفت:

۷۶- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَنْ تَبِعَهُ كَانَ عَلَيَّ الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَيَّ ضَلَالَةً. ثُمَّ أَهْلُ بَيْتِي. أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، سَهَ بَارَ گُفْتُ.^۲

ابن مغزالی در کتاب «فضائل القرآن» حدیث دیگری از زید بن ارقم نقل می‌کند

۱- «عقبات»، ج ۲، ص ۷۴۴ در ترجمه احوال میرزا محمد بدخشی.

۲- «فرائد السمطين»، ج ۲، ص ۲۵۰ باب ۴۸ حدیث ۵۰۲۰.

که رسول خدا ﷺ فرمود:

۷۷- إِيَّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ قَرَابَتِي - الْحَدِيثُ^۱.

از طبرانی در «معجم کبیر» وی روایتی درباره ثقلین به روایت حذیفه بن اسید غفاری یا زید بن ارقم تخریج شده است که ما به جهت اهمیت و کثرت عنایت علمای عامه به آن در اینجا به روایت علامه آیه الله میرحامد حسین هندی - اعلی الله مقامه الشریف - می آوریم. او می فرماید: علامه سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» گفته: [اما حدیث حذیفه بن اسید الغفاری، آن را طبرانی در «معجم کبیر» خود از طریق سلمه بن کهیل از ابوظفیل از ابوسعید از زید بن ارقم - رضی الله عنهما- روایت کرده اند که او گفت:

۷۸- لَمَّا صَدَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حِجَّةِ الْوَدَاعِ نَهَى أَصْحَابَهُ عَنْ شَجَرَاتِ الْبَطْحَاءِ مُتَقَارِبَاتٍ أَنْ يَنْزِلُوا تَحْتَهُنَّ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِنَّ، فَقَمَّ مَا تَحْتَهُنَّ مِنَ الشَّوْكِ، وَعَمَدَ إِلَيْهِنَّ فَصَلَّى تَحْتَهُنَّ. ثُمَّ قَامَ فَقَالَ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ! إِيَّيْ قَدْ تَبَّأْنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ إِنَّهُ لَنْ يُعَمَّرَ نَبِيٌّ إِلَّا نَصَفَ عُمَرَ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ. وَ إِيَّيْ لِأُظُنُّ أَنْ يُوشِكَ أَنْ أُدْعَى فَاجِيبَ، وَ إِيَّيْ مَسْئُولٌ وَ إِيَّكُمْ مَسْئُولُونَ ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!]

۱- «غایة المرام» ص ۲۱۴ حدیث ۲۱ از عامه. سید هاشم بحرانی در اینجا به شماره حدیث ۲۲، از عامه، حدیث دیگری از ابن مغازلی روایت می کند که او با اسنادش به علی بن ابی ربیع آورده است که او می گوید: من زید بن ارقم را دیدم در حالی که می خواست بر مختار وارد و به او گفتم: از تو چیزی به من رسیده است. گفت: آن چه چیز است؟! گفتم: تو از رسول خدا ﷺ شنیدی که فرمود: ای قریب ترین به من است: کتاب الله و عترتی اهل بیتی؟! قال: اللهم نعم! و در «غایة المرام» ص ۲۱۱ حدیث اول از عامه از عبدالله بن احمد بن حنبل با سند خود از علی بن ربیع روایت می کند که به زید بن ارقم در وقت دخول و یا خروجش از نزد مختار برخورد کردم و گفتم: تو شنیدی که رسول خدا ﷺ می گفت: ای تارک فیکم الثقلین؟! قال: نعم. و در «ینایع المودة» ص ۳۲ از «زیادات مسند» عبدالله احمد حنبل آورده است. و این روایت را سید بن طاوس در «طرائف» ص ۱۱۴ از احمد بن حنبل در مسندش از اسرئیل بن عثمان بن مغیره بن ربیع آورده است. و در ص ۱۶ از «طرائف» از علی بن ربیع آورده است و ایضاً در «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۲۳، ص ۱۰۹ آورده است.

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَجَهَدْتَ وَنَصَحْتَ، فَجَزَاكَ اللَّهُ حَيْرًا.
 فَقَالَ: أَلَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ،
 وَنَارَهُ حَقٌّ، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ الْبُعْثَ حَقٌّ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا،
 وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟!

قَالُوا: بَلَى! تَشْهَدُ بِذَلِكَ، قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!
 ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ
 أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - يَعْنِي عَلِيًّا - اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.
 ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنِّكُمْ وَأَرْدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضٌ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ
 بُصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدُ النَّجُومِ قَدْحَانُ مِنْ فِضَّةٍ، وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُونَ عَلَيَّ
 عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَاظْطَرُّوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؟! الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَبَبُ طَرَفِهِ
 بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضِلُّوا وَلَا تُبَدِّلُوا، وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ فَإِنَّهُ قَدْ
 تَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَمْتَضِيَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^{۲۰۱}

۱- «عقبات» ج ۱، ص ۲۷۹ در ضمن ترجمه احوال طبرانی و ایضاً در «عقبات» ج ۱، ص ۴۰۲ این حدیث را از حذیفه بن اسید، ابن عساکر دمشقی روایت نموده است و در پایان آن ابن عساکر گوید: این حدیث شریف را از زیدبن ارقم روایت نموده است.

۲- ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمة» طبع سنگی ص ۲۴ و طبع حرفی ص ۲۲ گوید: ترمذی از زیدبن ارقم روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: من كنت مولاه فعلى مولاه. ترمذی همین لفظ را آورده و چیزی بر آن نیفزوده است و اما زهری روز و زمان و مکان را هم آورده است، او روایت را این طور آورده است که: لَمَّا حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَجَّةَ الْوُدَاعِ وَعَادَ قاصداً إِلَى الْمَدِينَةِ قَامَ بِغَدِيرِ خَمٍّ وَهُوَ مَاءٌ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّامِنِ عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ الْحَرَامِ وَقَتِ الْهَاجِرَةِ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ انْسُوا مَسْئُولٍ وَانْتُمْ مَسْئُولُونَ، هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَنَصَحْتَ. قَالَ: وَانَا اشْهَدُ انْسِي قَدْ بَلَّغْتَ وَنَصَحْتَ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ الْبَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَانَا اشْهَدُ مِثْلَ مَا شَهِدْتُمْ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ مَا أَنْ تَمْسِكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي: كِتَابُ اللَّهِ وَاهْلُ بَيْتِي، أَلَا وَ لَ اللَّطِيفُ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَمْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضِي مَا بَيْنَ بُصْرَى وَصَنْعَاءَ عَدَدُ آيَاتِهِ عَدَدُ النَّجُومِ، لَنْ اللَّهُ مَسْأَلَكُمْ كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي كِتَابِهِ وَاهْلُ بَيْتِي. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ

«چون رسول الله ﷺ از حجّة الوداع بیرون آمد، نهی کرد اصحاب خود را از فرود آمدن در زیر چند درختی که نزدیک به هم روئیده بودند. سپس فرستاد تا خارهای زمین زیر آنها را برچیدند و زمین را برای نشستن هموار نمودند. رسول خدا متوجّه آن صوب شد، و در زیر آنها نماز خواند. پس از نماز برخاست و گفت: ای مردم! خداوند لطیف خبیر به من خبر داده است که هیچ پیامبری عمر نمی‌کند مگر به قدر نصف عمر پیامبری که قبل از او بوده است. و من می‌دانم که به نزدیکی خوانده می‌شوم و اجابت می‌کنم و من مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرم، و شما نیز مورد بازخواست و سؤال قرار می‌گیرید، پس درباره من چگونه شهادت می‌دهید؟!»

گفتند: شهادت می‌دهیم که تبلیغ کردی و رسالات خود را رسانیدی، و سعی و کوشش در راه نبوت و ابلاغ آن نمودی، و نصیحت و خیرخواهی و راهنمایی فرمودی! پس خدایت تو را جزای خیر دهد!

در این حال پیامبر گفت: آیا شما شهادت نمی‌دهید که معبودی غیر از الله نیست، و اینکه محمد بنده او و فرستاده اوست، و اینکه بهشت او حق است و آتش او حق است، و اینکه مرگ حق است، و اینکه برانگیخته شدن مردگان پس از مرگ حق است، و اینکه ساعت بر پا شدن قیامت بدون شک آمدنی است و اینکه خداوند تمام کسانی را که در میان گورها خفته‌اند بر می‌انگیزاند؟!»

گفتند، آری! شهادت می‌دهیم بدین مطالب. رسول خدا گفت: بارخدا یا تو گواه باش! سپس گفت: ای مردم! خداوند صاحب اختیار و اراده من است، و من صاحب اختیار مؤمنین هستم، و من اولی هستم به مؤمنین از اولویت آنها به خودشان. پس

← بالمؤمنین؟ قالوا: الله و رسوله اعلم. قال: لَ أُولَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ أَهْلُ بَيْتِي (قال ذلك ثلاث مرّات) ثمّ قال في الرّابعة و أخذ بيد علي: اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه (يقولها ثلاث مرّات) ألا فليبلّغ الشاهد الغائب. و این متن روایت را علی بن عیسی زبلی در «کشف الغمّة» ص ۱۶ از زهری روایت نموده است.

هر کس که من مولای او هستم، پس این - یعنی علی مولای اوست. خداوندا! تو ولایت کسی را داشته باش که او ولایت علی را دارد، و دشمن کسی باش که علی را دشمن دارد.

و پس از آن گفت: ای مردم! من علمدارِ پیشرو شما هستم و شما به دنبال من بر من در حوض وارد می‌شوید، حوضی که وسعتش به قدر مساحت ما بین بصرای شام و صنعاء یمن است، در آن حوض به قدر ستارگان آسمان کاسه‌های خالی از نقره است، و چون شما به سوی من آئید من از شما در باره ثقلین بازخواست و پرسش می‌کنم، پس شما بنگرید ببینید تا چگونه خلافت مرا در آن دو چیز ادا می‌کنید؟ ثقل بزرگتر کتاب خداست عزوجل، که سبب و واسطه‌ای است که یک سوی آن به دست خداست، و سوی دیگرش به دست شماست، پس بدان تمسک کنید، گمراه نشوید و در آن تبدیل و تغییر به عمل نیاورید! و عترت من اهل بیت من ثقل دیگر است. حقا و تحقیقا خداوند لطیف خبیر مرا آگاه کرده است که آن دو چیز منقضی نمی‌شوند و از بین نمی‌روند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.»

آنگاه سمهودی راوی این روایت از طبرانی گوید: از این طریق روایت ضیاء در «مختارة» و ابونعیم در «حلیة» و غیره از حدیث زید بن حسن انماطی، از معروف بن خربوذ از ابوظفیل از خذیفه به تنهایی روایت کرده‌اند.

و از افاده علامه سمهودی در «جواهر العقْدین» و محمد بن یوسف شامی در کتاب «سُبُلُ الْهُدَى وَالرَّشَادِ» معروف به «سیره شامیه» و ابن حجر مکی در «صواعق مُحرَقه» و فخر جهرمی در «براهین قاطعه» و نورالدین حلبی در کتاب «إنسان العیون» معروف به «سیره حلبیه» و احمد بن فضل بن محمد با کثیر در «وسيلة المآل» و محمود بن محمد قادری در «صراطِ سَوِيٍّ» و میرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النجاة» و «نزل الأبرار» و محمد صدر عالم در «معارج العلی» و احمد بن عبدالقادر عجلی در «ذخیره المآل» و مولوی ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» نیز

واضح و لایح است که طبرانی این روایت را اخراج نموده کما ستطَّلَع علیه فیما بعد انشاء الله تعالی.^۱

و نیز میرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النجا» گفته است: حاکم از زید بن ارقم، و طبرانی در «معجم کبیر» از زید بن ارقم و زید بن ثابت تخریج روایت کرده اند که:

۷۹- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِيَّيْ تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

ابن بطریق در کتاب «عمده» با سند متصل خود از ولید بن صالح از زید بن ارقم روایت مفصل غدیر و خطبه مزبور را با عباراتی دیگر که در مفاد و معنی شبیه روایت طبرانی هستند، آورده است و درباره خصوص توصیه به ثقلین بدین عبارت از رسول خدا ﷺ نقل می کند که:

۸۰- أَلَا وَ إِيَّيْ فَرَطُكُمْ وَ إِيَّيْ تَبَعِي تُوشِكُونَ أَنْ تَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ أَسْأَلُكُمْ حِينَ تَلْقَوْنِي عَنْ تَقَلُّبِي كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا؟! فَأَعْضَلْ عَلَيْنَا مَا نَدْرِي مَا الثَّقَلَانِ؟ حَتَّى قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَقَالَ: يَا بَنِي أُمَّتِي يَا بَنِي اللَّهِ مَا الثَّقَلَانِ؟
 قَالَ: الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ طَرْفُ بَأْيَدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ وَ لَا تَزَلُّوا وَ لَا تَضَلُّوا؛ وَ الْأَصْغَرُ مِنْهُمَا عَثْرَتِي - الْخُطْبَةُ^{۳، ۴}

۱- «عبقات» ج ۱، ص ۲۷۹ و ص ۲۸۰ در ترجمه احوال طبرانی.

۲- «عبقات» ج ۱، ص ۲۸۰ و این عبارت را بدون کلمه من بعدی سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۳ حدیث ۱۶ از صاحب «العمدة» که همان ابن بطریق است آورده است و گوید: صاحب «العمدة» با سند خود از طریق مخالفین این روایت را از زید بن ارقم آورده است و این به خوبی می رساند که ابن بطریق شیعه بوده است.

۳- «عبقات» ج ۱، ص ۳۴۰ و ص ۳۴۱ در ترجمه احوال ابن مغزالی آورده است که: و نیز ابن مغزالی در کتاب «المناقب» علی ما نقل عنه العلامة ابن بطریق طاب ثراه فی کتابه الموسوم بالعمدة گفته: أخبرنا تا آخر خطبه که بسیار طویل و شامل نکاتی دقیق است. و از این تعبیر صاحب «عبقات» از وی به طاب ثراه استفاده تشیع و جلالت ایمان او می شود.

۴- این روایت ابن مغزالی است که در «مناقب» ص ۱۶ تا ص ۱۸ شماره ۲۳ با سند متصل

شیخ احمد بن عبد القادر عَجَلِي شافعی در کتاب خود «ذخیره المال فی شرح عقد جواهر الال» نیز شبیه همین مضمون ابن بطریق را از زیدبن ارقم آورده است.

و جلال الدین سیوطی در «جامع الصغیر» از «مسند» احمد حنبل، و «صحیح» مسلم، و «مسند» عبد بن حمید بدین عبارت آورده:

۸۱- أَمَا بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَاجِيبَ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ، أَوْ لُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالتَّوْرُ، مَنْ اسْتَمْسَكَ وَأَخَذَ بِهِ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ أَخْطَاهُ ضَلَّ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ؛ وَأَهْلُ بَيْتِي. أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي! أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. آنگاه سیوطی گفته است: این روایت صحیح است.^۱

و ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» نیز روایت دیگری از زیدبن ارقم دارد و گوید: روایةٌ صحیحةٌ :

۸۲- كَأَنِّي قَدْ دَعَيْتُ فَاجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا آكِدٌ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ عِزَّتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا

← خود از ولیدبن صالح از امراة زید بن ارقم آورده است و در دنبال عبارات فوق، رسول خدا می‌فرماید: من استقبال قبلتی و أجاب دعوتی! فلا تقاتلوهم و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم فإني سألت لهم اللطيف الخبير فأعطاني، ناصرهما لي ناصر، و خاذلها لي خاذل، و وليهما لي ولي و عدوهما لي عدو. ألا و إنها لم تهلك أمة قبلكم حتى تتدين بأهوائها و تظاهر على نبوتها، و تقتل من قام بالقسط، ثم أخذ بيد علي بن ابيطالب عليه السلام فرفعتها ثم قال: من كنت مولاه فهذا مولاه، و من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. این جمله را رسول خدا ﷺ سه مرتبه تکرار فرمود. این پایان خطبه بود. در نسخه مطبوعه «مناقب» و در «ينابيع المودة» ص ۲۲ از ابن مغازلی از ابن امراة زیدبن ارقم آورده است. ابن مغازلی روایت را از امراة زیدبن ارقم می‌آورد و در تعلیقه آن گوید: در «بحار» نقلاً از «عمدة» ابن بطریق (ص ۵۱) ابن امراة زیدبن ارقم و هكذا أخرجه فی «الغدير» ۳۷/۷ عن «العمدة»- انتهى. و اما در نسخه مطبوعه «عقبات» در اصفهان که ما از آن نقل کردیم از ابن امراة زیدبن ارقم وارد است که علامه میرحامد حسین آن را ظاهر ك به زیدبن ارقم تصحیح فرموده است.

۱- «الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر» طبع چهارم، ج ۱، ص ۶۴.

عَلَى الْحَوْضِ^۱ و در روایت دیگری است: وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، سَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ لَهُمَا فَلَا تَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ!^۲

آنگاه گوید: برای این حدیث طرق کثیری است، زیرا که از بیست و اندی از اصحاب رسول الله روایت شده است. و سپس گوید: در این احادیث بالأخص گفتار رسول خدا که می‌فرماید: اَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؛ وَأَوْصِيكُمْ بِعَشْرَتِي خَيْرًا؛ وَ اذْكُرْكُمْ اللهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي! «بنگرید تا چگونه حق مرا در آن دو خلیفه حفظ می‌کنید؟! و من شما را دربارهٔ عترتم وصیت می‌کنم به خوبی؛ و من خدا را راجع به اهل بیتم به یاد شما می‌آورم» تأکید شدید بر مودت آنها، و مزید احسان به آنها، و احترامشان، و اکرامشان، و تأدیة حقوق واجبه و مستحبّه راجع به آنها استفاده می‌شود. چگونه این طور نباشد در صورتی که ایشان از جهت فخر و حسب و نسب شریف‌ترین بیتی هستند که در روی زمین می‌باشند.

و از گفتار رسول الله که می‌فرماید: لَا تَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ! «از ایشان پیشی و سبقت نگیرید که هلاک می‌شوید، و به سستی و کوتاهی نیز ننگراندید که هلاک می‌شوید، و به آنان چیزی را نیاموزید زیرا که آنها از شما داناترند!» استفاده می‌شود که هر کدام از اهل بیت که اهلیت وصول به مراتب عالیه و وظائف دینیّه را داشته باشد بر غیر او مقدم است.^۳

چهاردهم: حدیث ثقلین به روایت عبدالله بن حنطب:

سیوطی در کتاب «إحياء المیت» گوید: طبرانی تخریج روایت کرده است از مَطَّلَب بن عبدالله بن حنطب، از پدرش عبدالله که گفت: رسول خدا ﷺ در جُحْفَه

۱-۲ «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۶.

۳- «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۶.

برای ما خطبه خواند و فرمود:

۸۳- أَلَسْتُ أَوْلىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ اثْنَيْنِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَعَثْرَتِي.^۱

و علامه آیه الله میرحامد حسین هندی از سیوطی در کتاب «إنافة فی رتبة الخلافة» از طبرانی از خود عبدالله بن حنطب تخریج روایت دارد که رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خواند و فرمود:

۸۴- أَلَسْتُ أَوْلىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ اثْنَيْنِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَعَنِ عَثْرَتِي، أَلَا تَقَدَّمُوا فَتَضِلُّوا، وَلَا تَخَلُّفُوا عَنْهَا (عَنْهُمَا - ظ) فَتَهْلِكُوا!^۲

پانزدهم: حدیث ثَقَلَيْنَ به روایت جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ:

شیخ الاسلام قندوزی حسینی حنفی در کتاب «ینایع المودّة» از کتاب «مودّة القربی» سیّد علی همدانی از جبیر بن مطعم روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند:

۸۵- إِيَّيْ أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَىٰ فَاجِيبَ، وَإِيَّيْ تَارِكُ فَيَكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ رَبِّنَا، وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخَلُّفُونِي فِيهِمَا؟!^۳ و سیّد علی همدانی در کتاب «مودّة القربی» از جبیر بن مطعم مرفوعاً بدین عبارت آورده است:

۸۶- أَلَسْتُ بِمَوْلَاكُمْ؟! قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: إِيَّيْ أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَىٰ فَاجِيبَ، وَإِيَّيْ تَارِكُ فَيَكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ رَبِّنَا، وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخَلُّفُونِي فِيهِمَا!^۴

۱- «احیاء المیت بفضائل أهل البيت» در حاشیة «الاتحاف بحبّ الاشراف» ص ۲۶۱ و ص ۲۶۲ حدیث ۴۳. و این حدیث را نیز در «عقیقات» ج ۲ ص ۶۲۵ در ترجمه احوال سیوطی آورده است.

۲- «عقیقات» ج ۲، ص ۶۲۷.

۳- «ینایع المودّة» ص ۳۱.

۴- کتاب «مودّة القربی»، المودّة الثانیة که در ضمن کتاب «ینایع المودّة» ص ۲۴۶ آمده است.

علامه آیه الله میرحامد حسین - اعلی الله درجته - از کتاب «مُنْقَبَةُ الْمُطَهَّرِينَ»
 ابونعیم اصفهانی بدین عبارت از جبیرین مطعم آورده است که: رسول خدا ﷺ
 فرمود:

۸۷- أَلَسْتُ مَوْلَاكُمْ؟! أَلَسْتُ مَوْلَاكُمْ؟! قَالُوا: بَلَى!

قَالَ: فَإِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَكُمْ عَنِ اثْنَيْنِ: عَنِ
 الْقُرْآنِ وَعَنِ عِزَّتِي.^۱

شانزدهم: حدیث ثقلین به روایت براء بن عازب:

ابونعیم اصفهانی در کتاب «مُنْقَبَةُ الْمُطَهَّرِينَ» علی ما نقل عنه با سند خود از براء
 ابن عازب تخریج روایت کرده است که: چون رسول خدا ﷺ در غدیر نزول کرد،
 در میان روز درنگ نمود، و امر فرمود تا زیر درختان را آماده کنند، و امر کرد تا بلال
 در میان مردم ندا در دهد؛ پس از اجتماع مردم فرمود:

۸۸- يَا أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا وَيُوشِكُ أَنْ أُدْعَى وَأُجِيبَ، وَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَكُمْ: فَمَاذَا
 أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَنَصَحْتَ!

قَالَ: وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ! قَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ؟!

قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ سَبَبٌ عِنْدَهُ (بَيِّدُهُ - ظ) فِي السَّمَاءِ وَ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ فِي الْأَرْضِ؛ وَ
 عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَقَدْ سَأَلْتُهُمَا رَبِّي فَوَعَدَنِي أَنْ يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ - وَعَرَضَهُ مَا بَيْنَ
 بُصْرَى وَ صَنْعَاءَ، وَ أَبَاقِيَّةَ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ. فَلَا تَسْبِقُوا أَهْلَ بَيْتِي فَتَفَرَّقُوا، وَلَا تَخْلَفُوا
 عَنْهُمْ فَتَضَلُّوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ، فَإِنَّهُمْ (وَ إِيَّاهُمْ - ظ) لَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى،
 وَ لَنْ يُدْخِلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ؛ أَحْلَمُ النَّاسُ كِبَارًا، وَ أَعْلَمُهُمْ صِعَارًا.^۲

و ابونعیم ایضاً این حدیث شریف را در کتاب «حلیة الأولیاء» روایت نموده، و به
 سیاق طولانی آن را از حدیفة بن اسید غفاری اخراج نموده چنانکه سابقاً از افاده

۱- «عبقات»، ج ۱، ص ۳۱۰ در ضمن ترجمه احوال حافظ ابونعیم اصفهانی.

۲- «عبقات»، ج ۱ ص ۳۱۲ در ترجمه احوال ابونعیم اصفهانی.

علامه سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» دانستی.^۱

احمد بن حنبل در «مسند» خود، از عفان، از حماد بن سلمه، از زید بن علی بن ثابت، از براء بن عازب روایت کرده است که او گفت: در غدیر خم در سفری که با رسول خدا بودیم فرود آمدیم و مردم را برای اجتماع ندا کردند، رسول خدا ﷺ نماز ظهر را انجام داد، و دست علی را گرفت و گفت:

۸۹ - أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَيُّ أَوْلِيٍّ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! قَالُوا: بَلَى!

قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَيُّ أَوْلِيٍّ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟! قَالُوا: بَلَى! أَخِذْ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَآلَهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَهُ.

فَلَقِيَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: هِنَيْئًا لَكَ يَا بَنَ أَيْبِطَالِبٍ، أَصَبَحْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مَوْمِنَةٍ.^۲

و ایضاً این خبر را ثعلبی با عبارت براء بن عازب اخراج نموده است. قندوزی پس از نقل این روایت چند روایت نقل می‌کند و سپس می‌گوید: این روایت را با همین لفظ و خطاب عمر بن الخطاب در «مشکاة المصابیح» از احمد بن حنبل نقل نموده است.^۴

هفدهم: حدیث ثقلین به روایت خزیمه بن ثابت:

ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» که حدیث مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل می‌کند و هفده نفر شهادت بر واقعه غدیر و حدیث ثقلین می‌دهند از جمله ایشان خُزَیْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ است که با عبارت: ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِيَّيْ تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا! فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُوْنَ فِيهِمَا؟! وَ إِيَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ^۵ حدیث

۱- «عبقات»، ج ۱ ص ۳۱۲ در ترجمه احوال ابونعیم اصفهانی.

۲ و ۳- «ینایع المودّة» ص ۲۹ و ص ۳۰.

۴- «ینایع المودّة» ص ۳۱.

۵- «ینایع المودّة» ص ۳۸.

ثقلین را نقل کند. و این همان متن عبارتی است که ما از امیرالمؤمنین علیه السلام به شماره ۱۲ ذکر کردیم.

و سخاوی در «استجلاب ارتقاء العرف» از طریق ابن عقده روایتی را از ابوظیفیل روایت می‌کند که در آن مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام به همین کیفیت بیان شده است جز اینکه راجع به ثقلین بدین لفظ آمده است: **أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْحَبِيرُ.**^۱

و این همان متن عبارتی است که ما از ابوسعید خدری به شماره ۶۲ آوردیم. و شیخ عبیدالله هندی در کتاب «أَرْجَحُ الْمَطْلَبِ» با مختصر تفاوتی در عبارت، روایت سخاوی را آورده است.^۲

هجدهم: حدیث ثقلین به روایت انس بن مالک:

أَبُو نَعِيمٍ أَصْفَهَانِي عَلِيٌّ مَا نَقَلَ عَنْهُ فِي كِتَابِ «مَنْقِبَةِ الْمُطَهَّرِينَ» بِأَنَّ سِنْدَ خُودِ أَزِ انْسِ بْنِ مَالِكٍ رَوَايَتٌ كَرَّمَهُ اللهُ عَلَيْهِ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفَّتَنَد:

۹۰- «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ أَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۳ أَتَدْرِي مَنْ هُمْ يَا أُمَّ سَلِيمٍ (يَابْنَ أُمَّ سَلِيمٍ - ظ)؟
قُلْتُ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللهِ؟!

قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ شِيعَتُنَا ذِكْرُ الثَّقَلَيْنِ، وَ إِنَّهُمَا الْقَرِينَانِ لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.^۴

«آنان که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به ذکر خدا آرام گرفته است آگاه باش که دل‌ها به ذکر خدا آرام می‌گیرد. ای ام‌ سلیم (ای پسر لم‌ سلیم - ظ) آیا می‌دانی ایشان چه

۱- «عبقات» ج ۲، ص ۵۷۹.

۲- «أَرْجَحُ الْمَطْلَبِ» ص ۳۳۹.

۳- آیه ۲۸، از سوره ۱۳: رعد.

۴- «عبقات»، ج ۱، ص ۳۱۱ در ترجمه احوال ابونعیم.

کسانی هستند؟! من گفتم: مراد چه کسانی هستند ای رسول خدا؟! فرمود: ما اهل بیت و شیعیان ما دو ذکر ثقلین می‌باشیم، و آن دو ثقل با هم هستند تا در حوض بر من وارد شوند.»

آنچه به نظر حقیر در تفسیر آن آیه مبارکه طبق این روایت می‌رسد، معنی دقیق و عمیقی است که در روایات دیگر بیان نشده است، و آن به این ست که ذکر **الثقلین** را تنبیه مضاف بگیریم، با حذف نون به واسطه اضافه و در اصل **ذکران** بوده است.

و در این صورت حضرت مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» را به اهل بیت و شیعیانشان که در راه و روش کاملاً از آنها تبعیت دارند، و در عقیده و اخلاق و معارف دنباله‌رو منهج راستین آنها می‌باشند تفسیر می‌کند، آنگاه می‌فرماید: اهل بیت و شیعیان دو ذکر ثقلین هستند. یعنی دو ذکر الله و حقیقت ولایت؛ و این واقعیت و اصالت **الله تعالی** که به ذکرش در میان خلایق متجلی است با حقیقت ولایت پیوسته، قرین و ملازم یکدیگرند و تا عالم باقی انفکاک و جدائی نمی‌پذیرند. پس توحید در ولایت است و ولایت اثر و آینه و نشانگر توحید است. توحید عین ولایت است و ولایت عین توحید است. ذات متجلی در ولایت است، و ولایت متجلی فیه ذات است.

الله تعالی از **علی** جدا نیست و **علی** از **الله** جدا نیست. او در این اسم ظاهر است و این مظهر و ظهور اوست. و چون مظهر عین ظاهر است و متجلی فیه عین متجلی است، پس باهوهویت وحدت در کثرت، و کثرت در وحدت، این عینیت که برتر از معیت است، متحقق خواهد بود.

نوزدهم: حدیث ثقلین به روایت ابوهریره:

سمهودی در کتاب «جواهرالعقدین» از ابوهریره روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمود:

۹۱- إِنِّي خَلَفْتُ فِيكُمْ اثْنَتَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا أَبَدًا: كِتَابِ اللَّهِ وَنَسَبِي، وَكَنْ يَتَفَرَّقَا

حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. این حدیث را بزّاز در «مسند» خود تخریح کرده است.^۱
 علامه آیه الله میرحامد حسین هندی - اعلی الله مقامه - در شرح ترجمه
 احوال محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری مدنی از کتاب «الصرّاطُ السّویّ
 فِی مَنَاقِبِ آلِ النَّبِیِّ» عین این روایت را از ابوهریره روایت کرده است و نیز به
 تخریح بزّاز در مسندش تصریح نموده است،^۲ و در بدو گفتار گوید: «الصرّاطُ
 السّویّ فِی مَنَاقِبِ آلِ النَّبِیِّ» نسخه عتیقه آن به خطّ عرب پیش نظر قاصر حاضر
 است.^۳

و شیخ عبیدالله هندی در «أرجح المطالب»، عین این حدیث را از ابوهره با لفظ
 نَسَبَتِي بجای نَسَبِي آورده است.^۴

حدیث ابوهریره را با لفظ اثنتین همان طور که از سمهودی و شیخانی قادری
 نقل شد، سیوطی در «إحیاء المیت»^۵ و سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف»^۶ نیز با
 لفظ اثنتین روایت نموده اند.

اما شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع الموده» با تخریح ابن عقده در
 کتاب «موالاة» از ابوهریره با لفظ الثقلین روایت نموده است.^۷ و از قیاس بین
 عبارات این احادیث معلوم می شود، در آن احادیث، تحریف به عمل آمده، و
 صحیح همان تخریح ابن عقده است. و ممکن است حدیث، روایت دیگری

۱- «عبارات»، ج ۲، ص ۶۴۴ در ترجمه احوال سمهودی.

۲- «عبارات»، ج ۲ به ترتیب ص ۷۱۵ و ص ۷۱۰ در ترجمه احوال محمود شیخانی
 قادری.

۳- «أرجح المطالب» ص ۳۳۷.

۴- «احیاء المیت» ص ۲۴۷ حدیث ۲۲ با تخریح بزّاز.

۵- «عبارات» ج ۲، ص ۵۸۲ در ترجمه احوال سخاوی به لفظ إئیی قانتُ فیکم اثنتین آورده
 است.

۶- «ینابیع الموده» ص ۳۹ با تخریح ابن عقده از طریق محمد بن عبدالله بن ابی رافع از
 پدرش و از ابوهریره.

باشد.^۱

بیستم: حدیث ثقلین به روایت عامربن لیلی بن ضَمیرَه:

سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف»،^۲ و سمهودی در «جواهرالعقدین»،^۳ و حافظ ابوالفتوح عِجلی در «المَوْجَز مِنْ فَصَائِلِ الْخُلَفَاءِ»^۴ از ابن عقده در کتاب «موالاة» نقل کرده‌اند که او تخریج حدیث کرده است از طریق عبدالله بن سنان، از ابوظیفیل، از عامربن لیلی بن ضمیره و حذیفه بن اُسَید، که رسول خدا در روز غدیر خطبه خواند و چنین و چنان فرمود، آنگاه درباره خصوص توصیه به ثقلین عین عبارتی را روایت کرده‌اند که ما در شماره ۷۸ از زیدبن ارقم آوردیم: **أَلَا وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ - تا آخر روایت.**

این روایت را نیز قندوزی در «ینابیع المودّة» با تخریج ابن عقده در کتاب «موالاة» از عامربن ابی لیلی بن ضمیره و حذیفه بن اُسَید روایت می‌کند، و به ذیل آن که رسول الله توصیه به ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و سفارش به ثقلین طبق عین همین عبارت اخیر می‌نماید اکتفا می‌کند.^۵

بیست و یکم: حدیث ثقلین به روایت ضَمیرَه اسلمی:

سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف»^۶ و سمهودی در «جواهرالعقدین»^۷ هر دو

۱- و در «غایة المرام» ص ۲۳۲ حدیث ۶۲، از خاصه به روایت ابن بابویه با سند متصل خود از ابوهیرة روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **إِنِّي خَلَفْتُ فِيكُمْ شَيْئَيْنِ، لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا مَا أَخَذْتُمْ بِهِمَا وَ عَمِلْتُمْ بِمَا فِيهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ.**

۲- «عبارات» ج ۲، ص ۵۸۰ در ترجمه احوال سخاوی.

۳- «عبارات» ج ۲، ص ۶۴۲ و ص ۶۴۳.

۴- «ینابیع المودّة» ص ۳۸ و ص ۳۹.

۵- «عبارات»، ج ۲، ص ۵۷۹ و ص ۵۸۰ در ترجمه سخاوی.

۶- «عبارات»، ج ۲، ص ۶۴۲ در ترجمه سمهودی و به عبارت: **و عن حمزة (ضمیرة ظ)**

آورده است.

از ابن عقده در کتاب «موالاة» آورده‌اند که: او تخریج حدیث کرده است از ضَمِیرَة
 أسلمی که: چون رسول الله ﷺ از حَجَّة الوداع مراجعت فرمود، در وادی خُم امر
 کرد زیر درختان را جارو نموده و خار و خاشاک را بزدايند؛ آنگاه در میان روز در
 آفتاب آمد و خطبه خواند و گفت:

۹۲- أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي مَقْبُوضٌ أُوشِكُ أَنْ أَدْعَى فَاجِبٍ؛ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!
 قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَنَصَحْتَ وَأَدَّيْتَ!

قال: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَ
 إِنَّهُمَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟!^۱

و قندوزی در «ینابیع المودّة» از طبرانی در «معجم کبیر» از ضمیره اسلمی این
 روایت را تقطیع نموده و ذیل آن را از اِنِّی تَارِكٌ فِيكُمْ به بعد آورده است،^۱ و این
 تقطیع در چنین مقامی، محلّ به مقصود است.

بیست و دوم: حدیث ثقلین به روایت عبدالرحمن بن عوف:

سَخَاوِي در «استجلاب ارتقاء العُرف» با تخریج ابن ابی شیبّه و ابی یَعْلَى در دو
 مسندشان و با تخریج بزّاز ایضاً در مسندش با این عبارت روایت کرده است که
 عبدالرحمن بن عَوْفٍ گفت: چون رسول خدا ﷺ مکه را فتح نمود به سوی شهر
 طائف رهسپار شد، و هفده روز یا نوزده روز آنجا را محاصره کرد و سپس به خطبه
 برخاست و بعد از حمد و ثنای الهی گفت:

۹۳- أَوْصِيكُمْ بِعِثْرَتِي حَيْرًا؛ وَإِنْ مَوَّعِدْكُمْ الْحَوْضُ؛ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَقِيْمَنَّ
 الصَّلَاةَ وَتُؤْتِنَ الزَّكَاةَ، أَوْ لَا بَعَثَنَّا إِلَيْكُمْ رَجُلًا مِنِّي - أَوْ كُنْتُمْ - يَضْرِبُ أَعْنَاقَكُمْ!
 ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي عَلَى - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَقَالَ: هَذَا.^۲

«من شما را وصیت می‌کنم که با عترت من به خیر و خوبی عمل کنید، و تحقیقاً

۱- «ینابیع المودّة» ص ۳۸.

۲- «عقبات»، ج ۲، ص ۵۸۱ و ص ۵۸۲ در ترجمه احوال سخاوی و «ینابیع المودّة»
 ص ۴۰ با تخریج ابن عقده و حافظ ابوالفتوح عجلی و دیلمی و ابن ابی شیبّه و ابویعلی.

میعادگاه شما حوض کوثر است؛ و قسم به آن کسی که جان من در قبضه قدرت اوست که البته البته باید شما نماز را بر پا بدارید و زکوة بدهید، و گرنه تحقیقاً من به سوی شما مردی را که از من است یا مانند جان من است - گسیل می‌دارم تا گردن‌های شما را بزند.

و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: این است آن مرد!

بیست و سوم: حدیث ثقلین به روایت عبدبن حمید:^۱

قندوزی در «ینابیع المودة» گوید: احمدبن حنبل با سند جید از عبدبن حمید با این لفظ تخریح کرده است:

۹۴- إِيَّيْ تَارِكُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَ إِيَّاهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

و ایضاً گوید: طبرانی در «معجم کبیر» خود با رجال و راویان موثق بدین لفظ تخریح روایت نموده است:

۹۵- إِيَّيْ تَارِكُ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَ إِيَّاهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۳

بیست و چهارم: حدیث ثقلین به روایت زیدبن أسلم:

۱- باید دانست که عبد بن حمید خودش از اصحاب پیغمبر نیست، بلکه یکی از مصادر تخریح این روایت است که احمد بن حنبل از او روایت کرده است. در «أعلام» زرکلی ج ۴، ص ۴۱ گوید: عبد بن حمید بن نصر کسی که کنیه‌اش ابومحمّد است از حفاظ حدیث است که در سال ۲۴۹ فوت کرده است و بعضی گویند: نامش عبدالحمید است که به جهت تخفیف عبد بن حمید گفته‌اند و نسبت او به کس است که شهری است نزدیک سمرقند و از کتابهای او «مسند کبیر» و تفسیر قرآن است. زرکلی در «أعلام» ج ۱، ص ۱۹۲ گوید: احمدبن حنبل فوتش در سنه ۲۴۱ بوده است - انتهای. و بنابراین معلوم می‌شود عبدبن حمید با احمد بن حنبل همعصر بوده‌اند، و روایت احمد از وی با آنکه مرگش هشت سال زودتر بوده است بدون اشکال است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۳۸.

۳- «ینابیع المودة» ص ۳۸.

شیخ عبیدالله آمر تسری هندی در کتاب «أَرْجَحُ الْمَطَالِبِ» حدیث ثقلین را با تخریح احمد بن حنبل در «مسند»، و طبرانی در «معجم کبیر»، از زید بن اسلم بدین عبارت روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

۹۶- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

و سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» با روایت احمد بن حنبل در مسندش عین این عبارت را از زید بن اسلم روایت نموده است.^۲

باید دانست که این عبارت به قدری در خلافت اهل بیت واضح است که از آن نصی عالی تر و رساننده تر نیست. زیرا می فرماید: من دو خلیفه و جانشین که در تمام جهات، حکم نفس خود من را دارند و پس از من جایگزین من هستند برای شما باقی می گذارم. و صدور این عبارت از رسول الله ﷺ انحصار به روایت زید بن اسلم ندارد، بلکه سابقاً نظیر و مشابه آن در شماره ۵۸ از ابوسعید و نیز در شماره ۴۳ از وی ذکر شد و از زید بن ثابت نیز روایت شد؛ و اعلام از عامه به همین عبارت در کتب خود ذکر کرده اند. و دانستیم که سیوطی در «إحياء الميِّت»^۳ و در «الدَّرَّ المَثْوَر»^۴ و قندوزی در «ینابیع المودّة»^۵ و ملاعلی متقی در «کنز العمال»^۶ و علامه بدخشانی در «مفتاح النِّجَا»^۷ و احمد بن حنبل در «مسند»^۸ و سمهودی

۱- «أرجح المطالب» ص ۳۳۶.

۲- «عبارات» ص ۵۷۹ در ترجمه احوال سخاوی.

۳- «إحياء الميِّت» ص ۲۶۹.

۴- «الدَّرَّ المَثْوَر» ج ۲، ص ۶۰.

۵- «ینابیع المودّة» ص ۳۸.

۶- «کنز العمال» طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۶، حدیث ۹۴۸.

۷- «عبارات» ج ۲، ص ۷۴۴.

۸- «مسند» احمد، ج ۵، ص ۱۸۱.

در «جواهر العقدین»^۱ و ثعلبی در تفسیر «الکشف و البیان»^۲ با سند متصل خود تخریح کرده‌اند.

و حقاً این حدیث مبارک که بیش از ده نفر از علمای شافعیّه و حنفیّه و غیرهما آن را روایت نموده‌اند، از قوی‌ترین مدارک حَقّانیت امامت و امارت اهل بیت طاهرین پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می‌گردد.

بیست و پنجم: حدیث ثقلین به روایت حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام:

قندوزی در «ینایع المودّة» آورده است که احمد بن حنبل و ابن حبان از حضرت حسن بن علی علیه السلام تخریح روایت کرده‌اند که:

۹۷- إني تارك فيكم خليفتين: كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء والأرض، و
عترتي أهل بيتي؛ وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.^۳

و این روایت از جهت مضمون بعینها مانند روایت شماره ۹۵ است که از زیدبن أسلم آوردیم، فقط در آن روایت لفظ عزوجل به دنبال کلمه جلاله آمده است.

و دیگر روایتی است که قندوزی در «ینایع المودّة» ص ۲۱ از حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام پس از بیعت مردم با آن حضرت به ولایت امر آورده است که ما انشاءالله آن را در زمره موارد احتجاج به حدیث ثقلین ذکر خواهیم نمود.

و قندوزی در «ینایع المودّة» از کتاب «مناقب» احمد بن حنبل از عبدالله بن حسن مثنی بن حسن مجتبی بن علی مرتضی علیه السلام از پدرش، از جدش: حسن سبط علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای خداوند چنین گفت:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! أَنِّي أَدْعِي فَأَجِيبُ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. فَتَعَلَّمُوا

۱- «جواهر العقدین»، «عبارات» ج ۲، ص ۶۴۲.

۲- «الکشف و البیان»، «عبارات» ج ۱، ص ۳۰۸.

۳- «ینایع المودّة» ص ۱۸۳.

أبو طالب.^۱

و ابن حَجَر هَيْتَمِي در «الصواعق المحرقة» بضع و عشرين (بیست و اندی) ذکر می‌کند.^۲

در مقدمه کتاب «جامع الأحادیث» فقیه فقید حضرت آیه الله بروجردی - تَعَمَدَه الله برضوانه - سی و چهار نفر می‌گوید.^۳ و حضرت علامه فرموده‌اند: بعضی از اصحاب حدیث مقدارشان را به سی و پنج نفر رسانیده‌اند.^۴

و أما این حقیر روایان حدیث ثقلین را از خود اصحاب رسول الله ﷺ سی و شش نفر به شمار آورده‌ام: بیست و پنج نفر آنها که از آنهاست حضرت صدیقۀ کبری سلام الله علیها نامشان و روایتشان به تفصیل ذکر شد. هشت نفر غیر از ایشانند که در حدیث مناشدۀ امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبۀ خود جمیع حاضران را - که هر کس شاهد روز غدیر بوده است، برخیزد و گواهی دهد آنان که با دو گوش شنیده‌اند و با دل خود ضبط نموده‌اند، و هفده نفر برخاستند شهادت دادند - مذکور شده‌اند.

۱- «عبارات» ج ۲، ص ۵۷۵ تا ص ۵۷۹ از سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحب أقرباء الرسول ذوی الشرف» نام این بیست صحابی و صحابه را می‌برد و روایتشان را در ص ۱۳۶ نقل می‌کند.

۲- «الصواعق المحرقة» ص ۸۹ و همچنین در «ینایع المودّة» ص ۳۷ بیش از بیست نفر ذکر می‌کند. و در «عبارات» ج ۲، ص ۵۳۰ گوید: عبدالرؤف مناوی در «فیض القدير» گوید: کسی که مانند ابن جوزی پنداشته است که این خبر ضعیف است به غلط افتاده است و در این باب متجاوز از بیست نفر صحابی آن را روایت نموده‌اند. قندوزی در ص ۴۰ از «ینایع المودّة» گوید: در کتاب «الصواعق المحرقة» گفته است: این حدیث را سی نفر از اصحاب روایت کرده‌اند و بسیاری از طرق آن صحیح و حسن است. ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۶ در دو ثلث از صفحه گذشته گوید: این روایت طرق کثیری دارد و از بضع و عشرين صحابی روایت شده است.

۳- «جامع أحادیث الشیعة» طبع رحلی، ص ۲۹، سطر ۱۲.

۴- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۴۱۸.

این حدیث، خبر مشهوری است که در کتب شیعه و عامه به نحو تام و تمام آمده است، و ابو نعیم اصفهانی در «حلیة الأولیاء» و غیره از ابوطیفیل روایت کرده‌اند و از جمله آن هفده نفر، هشت نفرند که نام آنها در زمره راویان صحابی از رسول خدا نیامده است، و ایشان عبارتند از: ۱- سهل بن سعد ساعدی، ۲- عدی بن حاتم طائی، ۳- عقبه بن عامر، ۴- ابویوب انصاری، ۵- ابوشریح خزاعی، ۶- ابوقدامه انصاری، ۷- ابویعلی انصاری، ۸- ابوالهیثم بن التیهان. و ما در اینجا از «ینابیع المودة» ذکر کردیم.^۱

این هشت نفر با مجموع آن بیست و پنج می‌شود سی و سه نفر.

در «ینابیع المودة» حدیث ثقلین را از ابوذر در مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری بیان می‌کند که آن حضرت به طلحة، و عبدالرحمن بن عوف، و سعدبن ابی وقاص فرمودند: هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَأَنْتُمْ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمْ وَأَسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا؟! قَالُوا: نَعَمْ!^۲

در این صورت به خوبی روشن است که این سه نفر صحابی از راویان روایتند و چون ما در زمره آن بیست و پنج نفر عبدالرحمن بن عوف را آوردیم اینک علاوه بر آنها طلحه و سعدبن ابی وقاص راوی روایت خواهند بود. این دو نفر به علاوه آن سی و سه نفر می‌شود سی و پنج نفر.

در «ینابیع المودة» گوید: حدیث ثقلین را امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام و جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس و زیدبن ارقم و ابوسعید خدری و ابوذر و زیدبن ثابت و حذیفه بن یمان و حذیفه بن أسید و جبیربن مطعم و سلمان فارسی - رضی الله عنهم - روایت کرده‌اند.^۳

۱- «ینابیع المودة» ص ۳۸.

۲- «ینابیع المودة» ص ۳۵.

۳- «ینابیع المودة» ص ۳۶ و سهمودی شافعی بنا به نقل «عقبات» ج ۲، ص ۶۳۸ تا ص ←

نام افراد مذکور همگی تابه حال در زمره راویان حدیث ثقلین که صحابی بوده‌اند، برده شده است، غیر از یک نفر که حضرت صحابی کبیر مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ: سلمان فارسی می‌باشد. و چون این یک صحابی را به آن سی و پنج نفر ضمیمه کنیم، سی و شش نفر خواهد شد.^۱

مجموع احادیثی را که محقق متضلع خبیر سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» آورده است از طریق خاصه ۸۲، و از طریق عامه ۳۹ روایت است.^۲ علامه خبیر و محدث کبیر مرحوم میرزا نجم الدین شریف عسکری رضی الله عنه بر «غایة المرام» مستدرکی نوشته است، و خودش در کتاب «محمد و علی و حدیث الثقلین و حدیث السفینة» می‌گوید: ما علاوه بر مصادر سید هاشم بحرانی در حدیث ثقلین که از طریق عامه بالغ بر ۳۹ عدد شده است، ۴۰ روایت دیگر از مصادر عامه پیدا کردیم، و به عنوان مستدرک در حاشیه «غایة المرام» آوردیم.^۳

باری بر طالبان حق و حقیقت پوشیده نیست که تمام این روایات با کثرت و مضامین عدیده‌اش فقط یک امر را اثبات می‌کند، و آن این است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای امت خود معین و مشخص نموده‌اند که در امر دینشان به چه کسی باید تمسک کنند، و دستورات و احکام دنیا و آخرت خود را از چه کسی باید اخذ کنند، و در

← ۶۴۵ حدیث ثقلین را از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و از فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَامُ و از ام هانی خواهر امیرالمؤمنین و از فاطمه دختر امیرالمؤمنین عَلَيْهَا السَّلَامُ و از ام سلمه، و زیدبن ارقم و ابوسعید خدری، و جابر بن عبدالله انصاری و حذیفه بن اسید غفاری و زید بن ثابت و ضمیره اسلمی و عامر بن لیلی بن ضمرة و ابوذر غفاری و ابراف غلام رسول الله و ابوهیره روایت کرده است.

۱- یکی از راویان این حدیث عمر بن خطاب است چنانچه در «غایة المرام» ص ۲۱۸ حدیث سوم از خاصه از ابن بابویه با سند متصل خود از عمر بن خطاب روایت می‌کند، و در پایانش عمر می‌گوید: من گفتم: ای رسول خدا عترت تو کیانند؟ فرمود: أَهْلُ بَيْتِي مِنْ وَلَدِ عَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ تِسْعَةَ مَنْ صَلَبَ الْحُسَيْنِ أُمَّةً اِبْرَارًا. هُمُ عَتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي. (بنابر این مجموع راویان ۳۷ نفر می‌شوند).

۲- «غایة المرام» ص ۲۱۱ تا ص ۲۳۵.

۳- «محمد و علی و حدیث الثقلین و حدیث السفینة» ص ۷۷.

شدائد و حوادث واقعه پس از آن حضرت باید به که مراجعه نمایند! و این امر با اصرح عبارات در تمام این روایات مشهود است که نیاز به شرح و بیان و تفسیر و تأویل ندارد.

شما یک نظر اجمالی به روایات منتخبه از آن ۹۷ روایت بیندازید تا ببینید چگونه با صریح‌ترین ندا، و بلندترین آهنگ، این مرام را تبلیغ فرموده است:

۱- إِيَّيْ تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ رَبِّي وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي! أَلَا وَهُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي، وَلَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

۲- إِيَّيْ تَرَكْتُ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ! إِنْ أَحَدْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

۳- إِيَّيْ حَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ! إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۳

۴- إِيَّيْ مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ! إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۴

۵- إِيَّيْ مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۵

۶- إِيَّيْ مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۶

۱- از «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۴۴، شماره ۴۶، باب ۳۳، حدیث ۴۳۷ و «مسند احمد» ج ۵، ص ۱۸۱ و طبرانی در «معجم کبیر» کما فی «عقبات» ج ۱، ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱ ولیکن به لفظ انی تارک فیکم خلیفتین آورده است.

۲- شماره ۵۸ از «عقبات» از ثعلبی در «الکشف و البیان».

۳- شماره ۹۰ بنا به روایت «ینابیع المودّة» از ابوهریره ص ۳۹ از کتاب ابن عقده «موالاة» که بدین عبارت آمده است و در پایان عبارت و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وارد است.

۴- شماره ۳۲ با تخریج ابن عقده از جابر بنا به نقل «ینابیع المودّة» ص ۴۱.

۵- شماره ۱۷ بنا به روایت «ینابیع المودّة» ص ۴۰ با تخریج ابن عقده از فاطمه زهرا علیها السلام.

۶- شماره ۲، از کتاب «أرجح المطالب» ص ۳۳۷ با تخریج بزّاز و دولابی، و «ینابیع

المودّة» ص ۳۹ از جُعابی و «عقبات» ج ۲، ص ۵۸۱ از جُعابی.

- ۷- إِيَّيْ تَارِكُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا : كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱
- ۸- إِيَّيْ تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي.^۲
- ۹- إِيَّيْ تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ، وَالثَّقَلَ الْأَصْغَرَ، الثَّقَلَ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، وَالثَّقَلَ الْأَصْغَرُ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۳
- ۱۰- إِيَّيْ تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ! فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا.^۴

۱۱- إِيَّيْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَحَدْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا : كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۵

۱۲- إِيَّيْ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَحَدْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۶

۱۳- تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا : كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۷

۱۴- تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ : كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۸

این احادیث که دعوت به اهل بیت و امیرالمؤمنین علیه السلام دارد تنها در خصوص روایات ثقلین خلاصه نمی شود، پیامبر با عبارات عدیده در مواقع کثیره اتحاد نفس امیرالمؤمنین و آل او را که آل رسول خدایند تذکر داده است و بر روی آن اصرار وثیق و ابرام اکید آورده است و این حقیقت، مشهود بوده است.

۱- شماره ۳۴، از کتاب «الشفای بتعریف حقوق المصطفی» قاضی عیاض یحصبی بنا به نقل «عقبات» ج ۱، ص ۳۷۸.

۲- شماره ۶۹، از «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۷ حدیث ۹۵۴ و «عقبات» ج ۱، ص ۲۷۸ از طبرانی.

۳- شماره ۴۰ با ترکت فیکم الثقلین از «ارجح المطالب» ص ۳۳۷.

۴- شماره ۱۴ از «فراند السمتین» حموی ج ۱، باب ۵۸، ص ۳۱۷ و ص ۳۱۸.

۵- شماره ۳۰ «ارجح المطالب» ص ۳۳۶.

۶- شماره ۲۴ از «ینایع المودة» ص ۳۰ از جامع ترمذی از ابوزر، و ایضاً در «عقبات» ج ۱، ص ۲۶۹ از سخاوی از ترمذی با تخریج ابن عقده.

۷- شماره ۲۶، از «ینایع المودة» ص ۳۰ از ترمذی در باب مناقب اهل بیت از جابر.

۸- شماره ۳۵، از «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۷ از ابن ابی شیبیه و خطیب در «متفق و مفترق»

از جابر.

حافظ جمال‌الدین زرنندی از عبدالله بن زیدبن ثابت، از پدرش روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسَأَلَ لَهُ - أَى يُتَأَخَّرُ فِى أَجَلِهِ - وَ أَنْ يُمْتَعَ بِمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ فَلْيُخْلَفْنِى فِى أَهْلِى خِلَافَةً حَسَنَةً، فَمَنْ لَمْ يَخْلَفْنِى فِىهِمْ بَتَرَ عُمُرُهُ، وَ وَرَدَ عَلَیَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا.^۱

«هر کس دوست دارد که عقب بیفتد امر او - یعنی در اجلس تأخیر به عمل آید- و از آنچه که خداوند به او داده است بهره‌برداری نموده و متمتع گردد، باید درباره اهل بیت من به طریق نیکو و زیبائی، حق مرا حفظ کند. پس کسی که مرا و حق مرا در آنها پاسداری نکند عمرش بریده و مقطوع خواهد شد و در روز بازپسین با چهره سیاه بر من وارد می‌گردد.»

و طبرانی در «معجم اوسط» خود از ابن عمر روایت کرده است که او گفت: **أَخِرَ مَا تَكَلَّمَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ: أَخْلَفُونِى فِى أَهْلِ بَيْتِى حَيْرًا.^۲**
«آخرین گفتاری که پیغمبرتان بدان لب گشود- که درود و سلام خدا بر او و بر آلش باد- این بود: خلیفه خوبی از من در اهل بیتم باشید! (یعنی مرا و حق مرا در اهل بیتم به خیر و خوبی قرار داده و نگهداری کنید!)»

و ملا علی متقی در «کنز العمال» با تخریج دیلمی از انس و ابوسعید خدری آورده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: **يَا عَلِىُّ! أَنْتَ تُبَيِّنُ لَأُمَّتِى مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ بَعْدِى.^۳** «ای علی! تو هستی که پس از من، آنچه را که امت من در آن اختلاف می‌کنند، برای آنها روشن می‌سازی و حق را از باطل جدا می‌کنی!»

۱- در «نظم درالسمطين» ص ۲۳۱ این روایت را از عبدالله بن بدر از پدرش آورده است و با عبارت **مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسَأَلَ لَهُ فِى أَجَلِهِ** می‌باشد و روایتی را که ما در متن آوردیم از «ینابیع المودة» ص ۴۱ است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۴۱ از کتاب «جواهر العقدين».

۳- «مناقب» خوارزمی، طبع نجف ص ۲۴ و ملاعلی متقی در «کنز العمال» از طبع قدیم، ج ۶، ص ۱۵۶ و در آنجا گوید: دیلمی از انس تخریج کرده است.

ایضاً در «کنز العمال» است با نصّ ابن عباس که رسول اکرم ﷺ فرمودند: أُنَا الْمُنْذِرُ، وَعَلِيٌّ الْهَادِي، وَبِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ.^۱ «منم بیم دهنده و ترساننده، و علی است رهنما و هدایت کننده. و به واسطه توست ای علی که راه یافتگان راه را پیدا می کنند!»

و صفوری شافعی از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که به امیرالمؤمنین علیؑ گفتند: أَنْتَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، وَأَنْتَ الْفَارُوقُ الَّذِي تُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ.^۲ «تو هستی که صدیق اکبر هستی، و تو هستی که فاروقی می باشی که میان حق و باطل را جدا می نمائی!»

و همچنین در «کنز العمال» روایت کرده است از کعب بن عجره که رسول خدا ﷺ فرمودند: تَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ فُرْقَةً وَ اِخْتِلَافٌ فَيَكُونُ هَذَا وَ اصْحَابُهُ عَلَيَّ الْحَقُّ - يَعْنِي عَلِيًّا.^۳ «در میان مردم افتراق و دو دستگی پیدا خواهد شد، پس این مرد و یاران او بر حق می باشند - و رسول خدا ﷺ مقصودشان از اشاره به این مرد، علی بوده است -».

و نیز در «کنز العمال» روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُحْيِيَ حَيَاتِي، وَيَمُوتَ مِيتَتِي، وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي فَضْبَانًا مِنْ فَضْبَانِهَا غَرَسَهُ بِيَدِهِ وَ هِيَ جَنَّةُ الْخُلْدِ - فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ بَعْدِي، فَإِنَّهُمْ لَنْ يُخْرَجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى وَ لَنْ يُدْخِلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ.^۴ «کسی که دوست دارد مانند حیات من زنده باشد و مانند مرگ من بمیرد و داخل شود در بهشتی که پروردگار من به

۱- «میزان الاعتدال» ج ۱، ص ۲۲۵ طبع دارالسعادة و همچنین در «کنز العمال» طبع قدیم ج ۶ ص ۱۵۷ با تخریج دیلمی در «فردوس الاخبار» آورده است.

۲- «نزهة المجالس» صفوری ج ۱، ص ۲۰۵ از طبع قاهره.

۳- طبرانی در «معجم کبیر» بنا به نقل «کنز العمال» ج ۶، ص ۱۵۷.

۴- «مناقب» خوارزمی طبع نجف ص ۳۴، و ایضاً طبرانی در «معجم کبیر» و حاکم در

«مستدرک» و ابونعیم در «فضائل الصحابة» بنا به نقل متقی در «کنز العمال» ج ۶، ص ۱۵۵ آورده اند.

من وعده داده است - آن بهشتی که بعضی از شاخه‌های درختان طویل آن را از میان همه شاخه‌های آن، خود خداوند به دست خود کاشته است و آن جَنَّتْ خُلْد است - پس بر او فرض است که ولایت علی و ذریّه او را پس از من اتخاذ کند، چرا که ایشان شما را از در هدایت خارج نمی‌کنند، و در در ضلالت داخل نمی‌نمایند.»

بر اساس همین روایات متضافره، و احادیث متکثره، و اجماع اهل یقین و وفاداران به رسول خدا و نگهدارندگان میعاد و میثاق حضرت ربّ و دود است که شیعه از زمان خود رسول اکرم تا امروز مظفرانه و مظلومانه، غالبانه و مهجورانه فریادش بلند است. آنانند که تمسک به ثقلین نموده‌اند، و کلام پیامبرشان را به جان و دل پذیرفته‌اند که: کسی که از آنها پیش بیفتد هلاک می‌شود، و کسی که کند برود و به آنها نرسد هلاک می‌شود، و به آنان چیزی را نیاموزند زیرا که ایشان از آنان داناترند.

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِلْعَمَلِ بِكِتَابِكَ الْكَرِيمِ، وَ لِاتِّبَاعِ عَلِيٍّ وَ ذُرِّيَّتِهِ حَاتِمِ الْوَصِيِّينَ وَ أَوْصِيَاءِ النَّبِيِّ الْمُفْرَبِينَ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

وَكَانَ هَوَانًا فِي عَلِيٍّ وَإِنَّهُ
لَأَهْلٌ لَهَا مِنْ حَيْثُ تُدْرَى وَلَا تُدْرَى ۱
فَذَاكَ بَعْوَنَ اللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْهُدَى
يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْبَغْيِ وَالْتُّكْر ۲
وَصِيَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ ابْنِ عَمِّهِ
قَاتِلُ فُرْسَانَ الضَّلَالَةِ وَالْكَفْرِ ۳

۱- «عشق و میل ما، در علی است، و او اهلیت برای عشق دارد چه بدانی و چه

ندانی!

۲- پس اوست که با کمک خود مردم را به هدایت می‌خواند، و از فحشاء و ستم و تجاوز و کار زشت باز می‌دارد.

۱- «المراجعات»، طبع اول ص ۲۸۶ و این اشعار از نعمان بن عجلان یکی از شعراء و بزرگان انصار است که در قصیده‌ای ابن عاص را مخاطب قرار داده است.

۳- اوست وصی مصطفی و ابن عم او و کشنده اسب سواران ضلالت و کفر.
 أَلَا إِنَّ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ وَصِيُّ الْمُصْطَفَى عِنْدَ ذِي الذِّكْرِ ۱
 وَأَوْلَى مَنْ صَلَّى وَصِيُّ نَبِيِّهِ أَوْلَى مَنْ أَرْدَى الْعُوَاةَ لَدَى بَدْرٍ ۲
 ۱- «آگاه باشید که بهترین مردم پس از پیغمبرشان وصی مصطفی است نزد صاحب درایت و تذکار و توجه و یاد معبود.

۲- و اوست اول کسی که نماز خوانده است، و همشاخه پیغمبرش بوده، و اول کسی است که در غزوه بدر یلان گمراه را به خاک در افکند.
 هَذَا وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ قَائِدُكُمْ وَصِهْرُهُ وَكِتَابُ اللَّهِ قَدْ نُشِرَ ۲
 «این است وصی رسول خدا پیشوای شما و داماد او، و این است کتاب خدا که گسترده شده و مفتوح گردیده است.»

و از ابیات حُجْرَبْنِ عَدِي كُنْدِي است که در روز جمل گفته است:
 يَا رَبَّنَا سَلِّمْ لَنَا عَلِيًّا سَلِّمْ لَنَا الْمُبَارَكَ الْمُضِيًّا
 الْمُؤْمِنَ الْمُوَحِّدَ التَّقِيًّا لَا خَطِلَ الرَّأْيَ وَلَا غَوِيًّا
 بَلْ هَادِيًّا مُوَفَّقًا مَهْدِيًّا وَاحْفَظْهُ رَبِّي وَاحْفَظِ التَّبِيًّا
 فِيهِ فَقَدْ كَانَ لَهُ وَلِيًّا ثُمَّ ارْتَضَاهُ بَعْدَهُ وَصِيًّا ۳
 ۱- «ای پروردگار ما برای ما علی را سالم نگاهدار: سالم نگاهدار برای ما این مرد برکت داده شده و نافذ الحکم را!

۲- این مرد مؤمن موحد پرهیزکار را که در نظریه و رأیش نه فساد و تباهی است و نه گمراهی و ضلالت.

۳ و ۴- بلکه او مردی است هادی و موفق و هدایت شده. پروردگار من او را

۱- همین مصدر. و این ابیات از فضل بن عباس است با ابیات دیگر.
 ۲- همین مصدر ص ۲۸۲. و این شعر از ابن عبدالمطلب مغیره بن حارث است در ضمن ابیات دیگری که در آن اهل عراق را بر علیه معاویه در صفین تحریض به جنگ می کند.
 ۳- همین مصدر.

حفظ و نگهداری کن و پیغمبر اکرم را در او حفظ و نگهداری کن، چرا که وی از طرف او صاحب ولایت بوده است، و سپس او را پسندید و پس از خود وصی خود قرار داد.»

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَىٰ مَوْلَانَا وَإِمَامِنَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، وَ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمَجْلِبِينَ، وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ، وَ عَلِيٍّ
 ذُرِّيَّتِهِ الْأَنْجَبِينَ الْأَكْرَمِينَ، وَ الْعَنِ أَعْدَاءَهُمْ وَ ظَالِمِيهِمْ وَ مُعَانِدِيهِمْ وَ مُنْكَرِي فَضَائِلِهِمْ وَ
 مُنَاقِبِهِمْ وَ غَاصِبِي حَقُوقِهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِلَىٰ قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

درس صد و نود و یکم تا صد و نود و پنجم

موارد صدور، ومواقع احتجاج، وبحث كلامی حدیث ثقلین

درس ۱۹۱ تا ۱۹۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ،

و لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ، مِنْ الْاَن

اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ الدِّیْنِ، و لَا حَوْلَ و لَا قُوَّةَ اِلَّا

بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.

قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِیْعًا وَّ لَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً

فَاَلْفَ بَیْنَ قُلُوْبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِحْوَانًا وَّ كُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا

كَذٰلِكَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰیَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ!۱

«همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و تفرقه نکنید، و نعمت خداوند را که بر شما

ارزانی داشت به خاطر بیاورید، در آن زمانی که شما دشمن هم بودید و خداوند در

میان دلهای شما آلفت افکند و بنابراین در سایه نعمت خدا برادر شدید، و شما در

لب پرتگاه گودال آتش بودید و خدا شما را از آن برگرفت. این طور ای پیامبر،

خداوند آیاتش را بر شما مردم، روشن و مبین می‌دارد به امید آنکه شما راه را پیدا

کنید!»

۱- صد و سومین آیه، از سوره مبارکه آل عمران: سومین سوره از قرآن کریم.

و آیه ما قبل از این آیه این است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ.^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای خدا را آن طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید و مبادا مرگ شما را فراگیرد مگر آنکه شما در درجهٔ اعلای اسلام و تسلیم باشید!»

و آیات بعد از این آیه، اینهاست:

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.^۲

«و باید در میان شما امتی باشند که به سوی خیر بخوانند، و امر به معروف کنند، و نهی از منکر بنمایند، و آنها هستند آنان که البته رستگارند. و نباید بوده باشید مانند آنان که تفرق پیدا کردند، و اختلاف نمودند پس از آنکه بیّنات و ادلهٔ واضح و آشکارا بدانها رسید، و آن جماعت برای ایشان است عذاب عظیم.»

تا می‌رسد به این آیه که می‌فرماید: كُنْتُمْ حَيْرًا أُمَّةً أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ حَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ.^۳

«شما بهترین امتی بودید که برای مردم برگزیده شد، که به شایستگی و نیکی و امور شناخته شده و پسندیده امر می‌کردید، و از زشتی و پلیدی و امور ناشناخته و نکوهیده نهی می‌نمودید و ایمان به خدا می‌آوردید! و اگر اهل کتاب هم ایمان آورده بودند تحقیقاً برای ایشان خوب بود. بعضی از آنان از مؤمنین هستند و اکثریت آنها از فاسقین می‌باشند.»

۱- آیه ۱۰۲، از سوره ۳: آل عمران.

۲ و ۳- به ترتیب آیه ۱۰۴ و ۱۰۵ و آیه ۱۱۰، از سوره ۳: آل عمران.

حضرت علامه استاذنا الأعظم آیه‌الله طباطبائی - قدس الله تربته الزکیة - در تفسیر و اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا، فرموده‌اند: خداوند سبحانه در آیات سابقه فرمود: وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُثَلَّىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱.

«و چگونه شما کافر شده‌اید در حالی که آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و در میان شما رسول خدا می‌باشد؟! و کسی که اعتصام به خدا نموده او را تکیه‌گاه خود قرار دهد، تحقیقاً به سوی صراط مستقیم رهبری شده است.»

این آیه می‌رساند که تمسک به آیات خدا و به رسول خدا (کتاب و سنت) اعتصام به خداست و متمسک و معتصم بالله در امن و ایمنی است و هدایتش تضمین شده است. و تمسک به رسول خدا تمسک به کتاب خداست، زیرا که کتاب، امر به تمسک به رسول الله را نموده است: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.^۲ «آنچه را که رسول ما به شما داده است، پس بر شما واجب است آن را بگیرید، و آنچه را که از شما منع کرده است پس واجب است از آن اجتناب نمائید!» و در آیه مورد نظر و تفسیر یعنی در و اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا می‌بینیم که آن اعتصام سابق که مردم را به سوی آن فرا خواند: و مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، تغییر و تبدیل یافته و از اعتصام به خدا، به اعتصام به ریسمان خدا تعبیر شده است.

و از این نتیجه می‌شود که حَبْل و ریسمان خدا همان کتاب خداست که واسطه و رابط میان بنده و معبود است و آسمان را با زمین متصل می‌نماید. و اگر می‌خواهی این طور بگو که ریسمان خدا، قرآن و پیغمبر ﷺ است، و دانستی که مفاد و مرجع هر دو یکی است.

۱- آیه ۱۰۱، از سوره ۳: آل عمران.

۲- آیه ۷ از سوره ۵۹: حشر.

و قرآن کریم اگرچه هیچگاه نمی‌خواند مگر به تقوای حقیقی و اسلام ثابت لیکن منظور این آیه غیر از منظور آیه سابقه است که به حقیقت تقوی و مرگ در حال اسلام ثابت و واقعی فرا می‌خواند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ. زیرا که آیه سابقه، متعرض حکم افراد است و این آیه مورد تفسیر متعرض حکم جماعت مجتمع؛ و دلیل گفتار ما لفظ جَمِيعاً و لفظ لَا تَفَرَّقُوا می‌باشد. و علیهذا این آیات همان طور که هر فردی را به عمل به کتاب و سنت امر می‌کند همان طور مجتمع اسلامی را به اعتصام به کتاب و سنت امر می‌نماید.^۱

علامه مطلب را ادامه می‌دهند تا می‌رسند به آیه: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ. و در اینجا می‌فرمایند: خداوند سبحانه در بسیاری از موارد کلامش این تفرقه و اختلاف را به ظلم و بغی و ستم نسبت داده است. خداوند سبحانه و تعالی می‌گوید: وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيَاءً بَيْنَهُمْ^۲. «و در آن اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه لاله و بیینه‌های روشن بدانها رسید از روی ظلم و بغی و تجاوزی که در میان آنها بود.»

با اینکه می‌دانیم ظهور اختلاف در عقائد و آراء در میان مردم به واسطه اختلاف فهم‌ها و سعه اندیشه‌هایشان ضروری است. لیکن با وجود ضروری بودن اختلاف در عقائد و افکار، رد کردن مجتمع صحیح این اختلاف را و بر گرداندن افراد مختلف العقیده و الفکر را به جانب اتحاد همچنین ضروری است. پس رفع اختلاف بدین گونه ممکن است، و به واسطه آن عامل برطرف کننده مقدر است؛ و اعراض امت از این امر، بغی و ستمی است از ناحیه آنها و القاء نفوسشان را در تهلكه اختلاف، تعدی و تجاوزی است که با اختیار از آنها سر زده است.

قرآن عظیم در دعوت خود به اتحاد تأکید می‌فرماید و در نهی و جلوگیری از

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۳، ص ۴۰۶ و ص ۴۰۷.

۲- آیه ۲۱۳ از سوره ۲: بقره.

اختلاف به حدّ اعلاّی بلوغ رسیده است. و این نیست مگر به علّت آنکه در امر این امت تفرّس نموده است که آنها نیز مانند امت‌های پیشین، بلکه بیشتر و شدیدتر از آنها بزودی با هم اختلاف می‌کنند. و ما در ابحاث سابقه مراراً گفته‌ایم: دأب قرآن کریم آن است که هر جا که در تحذیر از چیزی مبالغه می‌کند، و در نهی از ارتکاب آن اصرار و ابرام زیاد اعمال می‌دارد، این علامت وقوع آن چیز و ارتکاب آن است.

و این امری است که پیغمبر ﷺ مانند قرآن خبر داده است که اختلاف کم‌کم در امتش ظهور می‌کند، و سپس به صورت فرقه‌های گوناگون پدیدار می‌شوند، همان طور که یهود و نصاری در میان خود اختلاف کردند این امت نیز بزودی با هم اختلاف پیدا می‌کنند، و این امر در بحث روائی که عنقریب خواهد آمد روشن می‌شود.

حوادث واقعه تاریخ، و جریانات تازه پدید، این غیب‌گویی قرآن را تصدیق می‌نماید. امت رسول خدا ﷺ پس از وی درنگ نکردند که ناگهان متفرّق و متشتت شدند و به صورت آراء و مذاهب و مکاتب گوناگونی درآمدند که بعضی بعض دگر را تکفیر کردند. و این جریان از عصر صحابه تا امروز که ما هستیم پیوسته ادامه دارد و هر وقت کسی خواسته است در میان دو مذهب رفع اختلافی را بنماید، خود زاینده مذهب سومی گردیده است.

آنچه که بحث تحلیلی و تجزیه ما را بدان رهبری می‌کند آن است که اصل این اختلاف به منافقین برمی‌گردد که قرآن درباره آنها با گفتار شدید و غلیظ به میدان آمده است، و خدعه و مکرشان را عظیم شمرده است.

و اگر آنچه را که خداوند در آیات سوره بقره، و توبه، و احزاب، و منافقین، و غیرها بیان کرده است بنگری تعجب خواهی نمود. و این در حالی بود که رسول‌الله زنده بود و وحی منقطع نبود، اما همین که خداوند او را قبض روح نمود ناگهان دفعه واحده نام منافقین از بین رفت و زنگهایشان از صدا بیفتاد.

كَأَن لَّمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجُورِ إِلَى الصَّفَا
أَنِيسٌ وَلَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سَامِرٌ

« تو گوئی که از حَجون تا کوه صفا انیسی نبوده است و در مگه هیچ همدرد و همزبان و هم گفتگوی در شب وجود نداشته است.»

و درنگی نشد که مردم خود را در دامان اختلاف شدیدی یافتند، هر کدام به سوئی و به کناری؛ مذاهب مختلف در نهایت بُعد و دوری از هم در آن به وجود آمد و حکومت‌های استبداد و تحکّم و زورگوئی ایشان را بنده و برده خود کرد و سعادت حیات و زندگی را به شقاوت ضلال و گمراهی بدل کردند و اللّهُ الْمُسْتَعَان. و امید ما از خداوند آن است که ما را به استیفای این بحث در سورة براءت انشاءالله موفق گرداند^{۱، ۲، ۳}

آیه الله علامه در بحث روائی از جمله می‌فرمایند: در تفسیر «الدّر المثور» در قول خدای تعالی: **واعتصموا بحبل الله جميعاً** - الآية گوید: ابن ابی شیبّه و ابن جریر از ابوسعید خُدّری تخریج روایت کرده‌اند که او گفت: رسول خدا ﷺ گفتند: **كِتَابُ اللّهِ هُوَ حَبْلُ اللّهِ الْمَمْدُودُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ**. « کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است.»

و در «الدّر المثور» آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: این قرآن سبب و

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۴۱۲ و ص ۴۱۳.

۲- محدّث عظیم سیّد هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث هفتم از عامّه از ابواسحق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی در تفسیرش در جزء دوم در تفسیر سورة آل عمران در قول خدای تعالی: **واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا** روایت کرده است با سند متصل خود از عطیة عوفی از ابوسعید خُدّری که گفت از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ خَلِيفَتَيْنِ أَنْ اخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ فِي الْأَرْضِ - أَوْ قَالَ: إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.**

۳- امام فخر رازی در تفسیر «مفاتیح الغیب» طبع دارالطباعة العامرة مصر، در ج ۳، ص ۲۴ در ضمن تفسیر آیه **واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا** گوید: از ابوسعید از پیغمبر اکرم ﷺ روایت است که فرمود: **اِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللّهِ تَعَالَى حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي.**

واسطه‌ای است که یک طرفش به دست خداست و طرف دگرش به دست شماست؛ پس بدان تمسک کنید که گمراه نخواهید شد و ابداً پس از آن گمراه نخواهید شد! (لَنْ تَضِلُّوا وَ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَداً)، با تخریح ابن ابی شیبہ از ابوشریح خزاعی.

و در «معانی الأخبار» از حضرت سجاد علیه السلام است که در ضمن حدیثی فرمود: وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ. «ریسمان خدا همان قرآن است.» و درباره این معنی روایات دیگری از طرق فریقین شیعه و عامه آمده است.

و در «تفسیر عیاشی» از حضرت باقر علیه السلام است که: آلُ مُحَمَّدٍ هُمْ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي أَمَرَ بِالْإِعْتِصَامِ بِهِ، فَقَالَ: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا. «آل محمد، ایشانند ریسمان خدا، آن ریسمانی که خداوند امر کرده است بدان اعتصام جویند، و فرموده است: و همگی به ریسمان خداوند معتصم گردید و جدائی و تفرقه ننمائید!»

علامه می‌فرماید: راجع بدین معنی روایات دیگری است و در بیان ما در قرآن مطالبی آمد که این واقعیت را تأیید می‌کند و روایات بعدی نیز این معنی را تأیید می‌نماید.

و در تفسیر «الدُّرُّ الْمَثُورُ» طبرانی از زید بن ارقم تخریح کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: إِيَّيْكُمْ فَرَطٌ وَ إِيَّكُمْ وَ أَرْدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟!

قِيلَ: وَ مَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَبُ طَرْفِهِ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزَالُوا وَ لَنْ تَضِلُّوا؛ وَ الْأَصْغَرُ عِشْرَتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ سَأَلْتُ لَهُمَا ذَاكَ رَبِّي، فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمَا أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

«من برای شما جلودار رهبری هستم، و شما بر من در حوض کوثر وارد خواهید شد، پس ملاحظه کنید تا چگونه مرا و حق مرا در ثقلین (آن دو چیز نفیس و ارزشمند) باقی می‌گذارید؟!»

گفتند: ای رسول خدا مراد شما از ثقلین چیست؟!

فرمود: آن متاع ارزشمند و نفیس بزرگتر، کتاب خدای عزوجل است که یک سوی آن به دست خداست و سوی دیگر آن به دست شماست، پس بدان متمسک گردید که ثابت می‌مانید و گمراه نمی‌گردید. و متاع ارزشمند و نفیس کوچکتر عترت من است، و آن دو از هم جدائی ندارند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. و من این پیوند و عدم انفکاک آن دو را از پروردگارم خواسته‌ام. بنابراین شما از آن دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید، و به آنها نیاموزید زیرا که آن دو اعلم از شما می‌باشند. «
 علامه می‌فرماید: حدیث ثقلین از متواتراتی است که بر روایت آن فریقین (شیعه و عامه) اجماع دارند و در اوائل سوره بحث آن گذشت که راویان آن را از اصحاب مردان و زنان به سی و پنج راوی رسانیده‌اند و جمع کثیری از روات و اهل حدیث آن را روایت نموده‌اند.

در تفسیر «الدرّ المنتور» ایضاً ابن‌ماجه و ابن جریر و ابن ابی حاتم از انس تخریج کرده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ گفته‌اند: **اِفْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، وَ إِنْ أُمَّتِي سَفَّتْ رِقْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً.**

قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا هَذِهِ الْوَاحِدَةُ؟!

قَالَ: الْجَمَاعَةُ. ثُمَّ قَالَ: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً!

« بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه منشعب و جدا شدند، و امت من به هفتاد و دو فرقه منشعب و جدا خواهند شد که همگی در آتشند مگر یک فرقه. گفتند: ای رسول خدا! آن یک فرقه کدام فرقه است؟! فرمود: جماعت. و پس از آن فرمود: جمیعاً به ریسمان خدا اعتصام کنید! »

۱- علامه بحرانی در «غایة المرام» ص ۵۷۷ و ص ۵۷۸ باب ۶۹ و ۷۰ سه روایت از عامه و یک روایت از خاصه در این مطلب آورده است. أما روایت اول از عامه از موفق بن احمد خوارزمی است که با سند متصل خود روایت می‌کند از زاذان از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود:

← تفرق هذه الأمة على ثلاث و سبعين فرقة، ثنتان و سبعون فى النار و واحدة فى الجنة و هم الذين قال الله عزوجل فى حقهم: و ممن خلقنا أمة يهدون بالحقّ و به يعدلون و هم أنا و شيعتى:

« این امت بر هفتاد و سه فرقه جدا می‌شوند، هفتاد و دو فرقه از آن در آتشند و یک فرقه در بهشت و ایشانند که خدا درباره آنها فرموده است: و از میان خلایقی را که آفریده‌ایم جماعتی هستند که با حق رهبری می‌شوند، و گرایش خود را به سوی حق قرار می‌دهند. و آنان عبارتند از من و شیعیان من.»

دوم از عامه از موفّق بن احمد خوارزمی با سند متصل خود از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: رسول خدا به من فرمود: یا علی مثلك فى اُمتى مثل عيسى بن مريم اُترق قومه ثلاث فرق فرقة مؤمنون و هم الحواریون و فرقة عادوه و هم اليهود و فرقة غلوا فيه فخرجوا عن الايمان، و ان اُمتى ستفترق فيك ثلاث فرق: شيعتك و هم المؤمنون و فرقة هم أعدائك و هم الناكثون و فرقة غلوا فيك و هم الجاحدون و هم الضالّون، و أنت یا علیّ و شيعتك فى الجنة و عدوك و الغالى فيك فى النار.

« ای علی مثال تو در امت من مثال عیسی بن مریم است که قوم او به سه گروه منقسم شدند گروهی مؤمن به او بودند و ایشانند حواریون و گروهی با او دشمنی کردند و ایشانند یهود و گروهی درباره او غلو نمودند و از ایمان به در رفتند. و حقاً امت من درباره تو به سه گروه منقسم می‌شوند: شیعیان تو که به تو ایمان دارند، و دشمنان تو که پیمان تو را شکستند، و گروهی که درباره تو غلو نمودند و ایشانند منکران تو و گمراهان! و ای علی تو با شیعیان در بهشت هستی و دشمنان و غلوکنندگان دربارهات در آتش.»

و روایت سوم از ابن مردویه است که از موفّقین و اعلام مشاهیر عامه است و اسناد می‌دهد به ابان بن تغلب از مسلم که گفت: از ابوذر و سلمان و مقداد شنیدم که می‌گفتند: ما در حضور رسول خدا نشسته بودیم که سه نفر از مهاجرین آمدند، در این حال پیغمبر فرمود: تفرق اُمتى بعدی ثلاث فرق: أهل حق لا یشوبونه باطل، مثلهم کالذهب کلما فتنته النار زاد جوده و امامهم هذا، و أشار الی أحد الثلاثة و هو الذی امر الله فى کتابه اماماً و رحمةً. و فرقة أهل باطل لا یشوبونه بحقّ مثلهم کمثل الحديد کلما فتنته النار زاد خبثاً و امامهم هذا. فسألتهم عن أهل الحقّ و امامهم فقالوا: علی بن ابیطالب علیه السلام و أمسکوا عن الآخرين فجهدت فى الآخرين أن یسموهم فلم یفعلوا - هذه رواية أهل المذهب. « امت من بعد از من به سه دسته منقسم می‌شوند: أهل حق به طوری که ابداً حق را به باطل آمیخته نمی‌نمایند، مثل ایشان مثل طلاست که هر چه آتش بدان بیشتر برسد و آن را آزمایش کند بر خوبی و پاکی آن می‌افزاید و امام آنها این است و اشاره کرد به یکی از آن سه نفر و او همان است که خداوند در کتابش به عنوان امام و رحمت امر به پیروی از وی نموده ←

علامه می‌فرمایند: این روایت نیز از مشهورات است و شیعه به گونه‌ای دیگر آن را روایت کرده است به طوری که در «خصال» و «معانی الأخبار» و «احتجاج» و «امالی» و «کتاب سلیم بن قیس» و «تفسیر عیاشی» آمده است^۱ و ما با عبارت

← است. و فرقه‌ای اهل باطل هستند که آن را با حق آمیخته نمی‌کنند، مثل آنان مثل آهن است که هر چه آتش بدان بیشتر برسد و آزمایش کند بر پلیدی و کثافت او می‌افزاید و امام آنها این است! راوی می‌گوید: من از ابوذر و سلمان و مقداد از اهل حق و امامشان پرسیدم گفتند: علی بن ابیطالب و از آن دو نفر دیگر جویا شدم، ایشان از گفتن امساک نمودند و هر چه کوشیدم تا از آن دو نفر جویا شوم و نامشان را برای من ذکر کنند، نکردند. و این روایت اهل مذهب است. و اما روایت خاصه: شیخ طوسی در «امالی» با دو سند متصل خود از مجاشعی از محمد بن جعفر بن محمد علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام، و از مجاشعی از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام بدین گونه که مجاشعی می‌گوید: من از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که به رأس اليهود می‌گفت: شما بر چند فرقه قسمت شدید؟ گفت: بر فلان و فلان! حضرت فرمود: دروغ گفתי آنگاه روی خود را متوجه مردم نمود و فرمود: واللّه لو تئیت لی الوسادة لَقَضَّیْتُ بَیْنَ اهل التوراة بتوراتهم و بَیْنَ اهل الانجیل بانجیلهم و بَیْنَ اهل القرآن بقرآنهم. افترت اليهود علی احدی و سبعین فرقة: سبعون منها فی النار و واحدة ناجية فی الجنة و هی التی اتبعت یوشع بن نون وصی موسی و افترت النصارى علی اثنتین و سبعین فرقة احدی و سبعین فرقة فی النار و واحدة فی الجنة و هی التی اتبعت شمعون وصی عیسی علیه السلام. و تفرق هذه الأمة علی ثلاث و سبعین فرقة اثنتان و سبعون فرقة فی النار و واحدة فی الجنة و هی التی اتبعت وصی محمد صلی الله علیه و آله.

در اینجا حضرت امام رضا علیه السلام با دست خود بر سینه مبارک زد (یعنی منم وصی محمد صلی الله علیه و آله) و سپس فرمود: ثلاث عشرة فرقة من الثلاث و سبعین (السبعین - ظ) فرقة کلها تنتحل مودتی وحبی واحدة منها فی الجنة و هم التمت الأوسط و اثنتا عشرة فی النار. «سیزده گروه از هفتاد و سه گروه همگی به مودت و محبت من گرائیده‌اند یکی از آنها در بهشت است و آن گروه میان‌ه‌رو هستند و دوازده گروه در آتشند.

۱- شیخ مفید در «امالی» طبع جامعه المدرسین ص ۲۱۲ و ۲۱۳ با سند متصل خود از ابوهرون عبدی از ابوعقیل روایت کرده است که گفت: ما در نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بودیم که گفت: لتفرقن هذه الأمة علی ثلاث و سبعین فرقة، و الذی نفسی بیده کلها ضالة الا من اتبعنی و کان من شیعتی. «ابن امت بر هفتاد و سه فرقه جدا می‌شوند و سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست جمیع آن فرقه‌ها گمراه هستند مگر کسی که از من پیروی کند و از شیعه من باشد.»

«خصال» می‌آوریم که او با اسناد خود به سلیمان بن مهران از جعفر بن محمد از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: «امت موسی پس از وی بر هفتاد و یک ملت پراکنده شدند، یک ملت از آنها اهل نجاتند و هفتاد ملت از آن در آتش. و امت عیسی پس از وی بر هفتاد و دو ملت پراکنده شدند، یک ملت از آنها اهل نجاتند و هفتاد و یک از آنها در آتش. و امت من پس از من بر هفتاد و سه ملت پراکنده شوند، یک ملت از آنها اهل نجاتند و هفتاد و دو ملت از آنها در آتش.»

و این روایت موافق است با روایاتی که اینک بیان می‌نمائیم.

در تفسیر «الدُّرُّ الْمُنْتَوِر» وارد است که ابو داود ترمذی و ابن ماجه و حاکم - و حاکم آن را صحیح شمرده است - از ابوهیریه روایت کرده‌اند که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یهود بر هفتاد و یک فرقه منقسم شدند، و نصاری بر هفتاد و دو فرقه، و امت من بر هفتاد و سه فرقه.»

علامه می‌فرماید: و این معنی نیز با طرق دیگری از معاویه و غیره روایت شده است.

و در تفسیر «الدُّرُّ الْمُنْتَوِر» است که حاکم تخریج روایت کرده است از عبدالله بن عمر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بر امت من خواهد آمد آنچه بر بنی اسرائیل آمده است (حَدُّو النَّعْلَ بِالنَّعْلِ)، کاملاً مشابه و نظیر هم، مثل تشابه یک لنگه کفش با لنگه دیگر، به طوری که در بنی اسرائیل اگر کسی بود که با مادرش آشکارا زنا می‌نمود، در امت من هم نظیر آن خواهد بود.

بنی اسرائیل بر هفتاد و یک ملت منقسم شدند، و امت من بر هفتاد و سه ملت منقسم خواهد شد که همگی در آتشند مگر یک ملت. گفته شد: آن ملت کدام است؟! فرمود: آن ملتی که امروز من و اصحاب من برآئند.»

علامه می‌فرماید: و از «جامع الأصول» ابن اثیر جزری از ترمذی از عمرو بن عاص از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مثل این روایت آمده است.

و در «کمال الدین» با اسناد خود از غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق از پدرانش علیهم‌السلام روایت است که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَّمِ السَّالِفَةِ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلَهُ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ.

«تمام آنچه در امت‌های پیشین بوده است مثل آن در این امت خواهد بود مانند تشابهی که یک لنگه نعل^۱ با لنگه دیگر آن دارد، و مانند تشابهی که یک چوبه تیر با یک چوبه دیگر دارد.»^۲

و در «تفسیر قمی» از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد است که فرمود: لَتَرْكَبَنَّ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ، لَا تُحْطِوْنَ طَرِيقَهُمْ وَلَا يُحْطَى، شَبْرٌ بِشَبْرٍ وَ ذِرَاعٌ بِذِرَاعٍ، وَ بَاعٌ بِبَاعٍ، حَتَّىٰ أَنْ لَوْ كَانَ مَنْ قَبْلَكُمْ دَخَلَ جُحْرًا ضَبًّا لَدَخَلْتُمُوهُ!
قَالُوا: الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ تَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: فَمَنْ أَعْنَى؟ لَتَنْقُضَنَّ عَرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةَ عُرْوَةً، فَيَكُونُ أَوَّلُ مَا تَنْقُضُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْأَمَانَةَ، وَ آخِرُهُ الصَّلَاةَ.

«شما تحقیقاً و حتماً بر مرکب سنت پیشینیان از خود سوار خواهید شد، طابق النعل بالنعل و القُدَّة بالقُدَّة، شما از راه و روش آنها تخطی نخواهید نمود و آن طریق هم به خطا پیموده نمی‌شود، شبر به شبر، و ذراع به ذراع، و باع به باع،^۳ تا به جائی

۱- نعل یا نعال عبارت است از پاپوشی که فقط کف دارد و مانند کفش رو ندارد مثل دمپایی. و این تشابه نعل با نعل بواسطه تقارب آنهاست زیرا یک جفت از نعلین را که در نظر بگیرید، به یک لنگه آن از همه چیز شبیه تر لنگه دیگر آن است.

۲- قُدَّة عبارت است از چوبه تیر که سابقاً از چوب و یا از نی می‌ساختند و سرش را پیکان می‌زدند و بر دمش پُر قرار می‌دادند تا اینکه ولأ چوبه تیر بواسطه سبکی آن بتواند راه طولانی را طی کند و پیکان سرش که از آهن و فولاد بود بر هدف بنشیند و زخم وارد کند پُر دمش برای آن بود که تیر راست حرکت کند و در راه کج و معوج نگردد. تیر سازان چوبه‌های تیر را ولأ می‌بریدند، و با هم دسته می‌کردند و با هم سر و ته آن را قطع می‌کردند تا همه کاملاً به قدر هم و اندازه هم باشد در این صورت یکدانه چوب تیری را که در نظر بگیریم هیچ چیز شبیه تر به آن از دانه چوبه تیر دیگری نبود که با هم ساخته شده بودند و سر و دم آن را قطع کرده بودند. فلهاذا حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّة بِالْقُدَّة به دو چیزی می‌گویند که از هر جهت با هم مشابهت دارند.

۳- شبر به معنای وَجَب است یعنی مقدار درازی سر انگشت ابهام تا انگشت خنصر یعنی

که اگر در پیشینیان از شما کسی بوده است که در سوراخ سوسماری داخل می‌شده است شما نیز داخل می‌شوید.

گفتند: ای رسول خدا! مقصود شما یهود و نصاری هستند؟! فرمود: من آنان را قصد می‌کنم پس چه کسی را غیر از آنها قصد دارم؟! سوگند به خدا که یکایک از دستگیره‌های اسلام را می‌شکنید! اولین چیزی را که از دیتتان می‌شکنید امانت است و آخرین چیز از آن نماز.»

و از «جامع الأصول» در آنچه از کتب صحاح استخراج کرده است و از صحیح ترمذی از رسول اکرم ﷺ روایت است که فرمود: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَرَكِبَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ. «سوگند به آن خدائی که جان من در دست اوست هر آینه شما مرتکب تمام سنت‌ها و عادات و افعال شنیعه آنان که قبل از شما بودند خواهید شد!»

و در روایت رزین^۱ این عبارت نیز به دنبال آن آمده است: حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ، حَتَّىٰ إِنْ كَانَ فِيهِمْ مَنْ أَتَىٰ أُمَّهُ يَكُونُ فِيكُمْ فَلَا أَدْرِي أَتَعْبُدُونَ الْعِجْلَ أَمْ لَا؟!^۲

«عیناً و طبقاً با کارهای آنان بدون هیچ تفاوت، حتی اگر در میان آنان کسی باشد که با مادرش جمع شود، در میان شما هم خواهد بود، پس من نمی‌دانم آیا گوساله را هم می‌پرستید یا نه؟!»

علامه می‌فرمایند: این روایت نیز از روایات مشهوره‌ای است که آن را اهل سنت

← از شست تا انگشت کوچک در وقتی که آن را باز می‌کنند. و ذراع از سر انگشت است تا مرفق و طول آن در حدود نیم متر می‌باشد. و باع عبارت است از فاصله سر انگشتان دو دست در وقتی که دستها را کاملاً می‌گشایند و یکی را به طرف راست و دیگری را به طرف چپ می‌برند.

۱- رزین بن معاویه عبدری صاحب کتاب «الجمع بین الصحاح السنّة» می‌باشد.
 ۲- در «نهایة» ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۳ در ماده خشرم آمده است که در خبر است از رسول خدا ﷺ: لَتَرَكِبَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ذَرَاعاً بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ سَلَكَوا خَشْرَمَ دُبُرَ لَسَلَكَتُمُوهُ. خشرم به کندوی زنبور عسل و خانه زنبور گویند و گاهی هم به خود آنها گفته می‌شود، و دُبُر عبارت است از زنبور عسل.

در کتاب‌های صحاحشان و غیرها روایت کرده‌اند؛ و روایت شیعیان نیز در جوامع حدیثشان روایت نموده‌اند.

و در صحیحین (صحیح بخاری و صحیح مسلم) از انس روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمودند که: لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضَ رَجَالٌ مِمَّنْ صَاحِبِي حَتَّى إِذَا رُفِعُوا اخْتَلَجُوا دُونِي، فَلَا قَوْلَنَّ أَيْ رَبِّ أَصْحَابِي! فَيَقَالَنَّ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أُحَدِّثُوا بَعْدَكَ!

«سوگند که هر آینه البته مردانی از اصحاب من بر من در حوض کوثر وارد خواهند شد تا همین که بخواهد به حساب آنها رسیدگی شود از نزد من ایشان را برابند و جدا کنند و روانه دوزخ سازند. پس البته من خواهم گفت: ای پروردگار من! اینها اصحاب من هستند! پس البته در جواب من گفته خواهد شد: تو نمی‌دانی آنان پس از تو چه کارهائی کرده‌اند، و چه حوادثی پدید آورده‌اند؟!»

و همچنین در صحیحین (صحیح بخاری و صحیح مسلم) از ابوهریره روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي - أَوْ قَالَ مِنْ أُمَّتِي - فَيُحَلَّوْنَ^۲ عَنِ الْحَوْضِ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي. فَيَقُولُ: لَا عَلِمَ لَكَ بِمَا أُحَدِّثُوا بَعْدَكَ، إِرْتَدُّوا عَلَيَّ أَعْقَابَهُمُ الْقَهْرَى فَيَحَلَّوْنَ^۳.^۴

۱- در «نهایه» ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۹ در ماده خلیج آمده است که در حدیث وارد است: «لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضَ أَقْوَامٌ ثُمَّ لَيُخْتَلَجَنَّ دُونِي» ای بچندبون و یقتطعون.

۲- در «نهایه» ابن اثیر ج ۱، ص ۴۲۱ در ماده حلاً وارد است که در حدیث رسول‌الله آمده است: «يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ فَيَحَلَّوْنَ عَنِ الْحَوْضِ» أَيْ يُصَدُّونَ وَيُمْنَعُونَ مِنْ وِرْوَدِهِ، یعنی آنها را از ورود در حوض کوثر منع می‌کنند و بازمی‌دارند.

۳- بسیاری از صحابه خودشان معترف به جنایات و کارهائی که بعد از رسول خدا ﷺ بجای آورده‌اند می‌باشند. بخاری در «صحیح» خود ج ۲، ص ۲۰۱ در باب مناقب عمر بن خطاب گوید: چون عمر را با دشنه زخم زدند شروع کرد به نالیدن. ابن عباس که گویا او را بی‌طاقت یافت گفت: ای امیرمؤمنان! اگر این حادثه برای تو پیش آمده است مهم نیست، زیرا تو با رسول خدا مصاحبت نمودی و خوب از عهده صحبت او برآمدی و سپس در حالی که او از تو راضی بود از او مفارقت کردی، پس از او با ابوبکر مصاحبت نمودی و خوب از عهده صحبت او برآمدی، و

← پس از آن در حالی که او از تو راضی بود از او مفارقت کردی! سپس با این جماعت مصاحبت کردی و خوب صحبتی نمودی، و اینک اگر از ایشان مفارقت کنی در حالی مفارقت کرده‌ای که آنها از تو راضی هستند. عمر در پاسخ گفت: *أما مصاحبتی را که از من با رسول خدا ذکر کردی با رضای او، از منت خداوند بود که بر من منت نهاد، و أما مصاحبت و خشنودی را که از من با ابوبکر ذکر کردی آن هم از منت خداوند بود که بر من منت گذارد، و أما ما تری من جزعی فهو من أجلك و أجل أصحابك! واللّه لو أن طلاع الأرض ذهباً لافتديتُ به من عذاب اللّهِ عزّوجلّ قبل أن أراه.* «و اما این بیتابی و جزعی را که از من می‌بینی به خاطر توست و به خاطر همنشینان و یاران توست. سوگند به خدا اگر به قدر سنگینی تمام کره زمین طلا داشتیم آن را فدا می‌دادم تا قبل از اینکه عذاب خدای عزوجل را ببینم رها شوم.»

مراد از همنشینان و یاران ابن عباس امیرالمؤمنین علیه السلام است که همیشه عمر با این تعبیر با ابن عباس روبرو می‌شد.

ابونعیم در «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۵۲ و ابن تیمیه در «منهاج السنّة» ج ۳، ص ۱۳۱ آورده‌اند که عمر می‌گفت: *لَیْتَنی کنتُ کبش أهلی، یسّمونی ما بدأ لهم حتی اذا کنتُ اسمَنُ ما أُکونُ زُأرهم بعضُ ما یحبون فجعّلوا بعضی شواءً و یعطونی قدیداً ثمّ أکلونی و أخرجونی عذرةً و لم أکن یسراً.* «ای کاش من گوسفند اهل بیت خودم بودم و مرا تا جائی که می‌خواستند می‌پروراندند و چاق می‌کردند تا وقتی که به نهایت درجه چاقی می‌رسیدم بعضی از دوستان و محبوبانشان به دیدنشان می‌آمدند و آنها برای این دوستان مرا می‌پختند و سپس مرا قطعه قطعه می‌نمودند، آنگاه مرا می‌خوردند و به صورت کثافت و نجاست از آنها بیرون می‌آمدم، ولی بشر نبودم.»

و همچنین ابن تیمیه در «منهاج السنّة» ج ۳، ص ۱۲۰ و محبّ الدین طبری در «الریاض النضرة» ج ۱، ص ۱۳۴ درباره ابوبکر روایت کرده‌اند که چون نگاهش افتاد به پرنده‌ای که بر روی درختی بود گفت: *طوبی لك یا طائر، تأکل الثمر، و تقع علی الشجر، و ما من حساب و لاعقاب علیک، لوددت أئی شجرة علی جانب الطریق مرّ علیّ جملاً فأکلنی و أخرجنی فی بعره و لم أکن من البشر.* «خوشا به حال تو ای مرغ که از میوه درخت می‌خوری و بر روی درخت می‌نشینی و نه حسابی داری و نه کتابی! من دوست داشتم که درختی بودم در کنار جاده تا شتری از نزد من عبور می‌کرد و مرا می‌خورد و مرا با پشکش بیرون می‌داد، ولی انسان نبودم.»

و نیز ابن تیمیه و محبّ الدین طبری در همین کتابها و همین مواضع از ابوبکر روایت کرده‌اند که در وقتی دگر گفت: *لیت أمی لم تلدنی؛ لیتنی کنتُ تبتةً فی لبنة.* «ای کاش مادرم مرا نزائیده بود. یککاش من یک دانه کاه بودم در میان یک عدد خشت.»

←

«جماعتی از اصحاب بر من در روز قیامت وارد می‌شوند - یا اینکه فرمود: از امت من - پس آنها را از ورود در حوض دور می‌زنند و منع می‌کنند و طرد می‌نمایند. پس من می‌گویم: ای پروردگار من اینان اصحاب من هستند. در این حال

← و بخاری در «صحیح» خود ج ۱، ص ۵۴ از انس روایت می‌کند که: رسول خدا ﷺ به أنصار گفت: انکم سَتْرُونَ بعدی أثره شديده، فاصبروا حتى تلقوا الله و رسوله على الحوض. قال أنس: فلم نصبر.

« شما به زودی پس از من می‌بینید که عده‌ای غلبه می‌کنند و بهترین چیز را برای خود برمی‌دارند و صاحبش را محروم می‌نمایند. در این وضعیت شما باید مقاومت کنید تا خدا و رسولش را کنار حوض ببینید. انس گفت: ما مقاومت نمودیم.»

و در «صحیح» بخاری ج ۲، ص ۱۳۵ از علاء بن مُسَیَّب از پدرش روایت است که گفت: من براء بن عازب را دیدم و به او گفتم: طَوَّبِي لَكَ صَحِيحَتِ النَّبِيِّ ﷺ و بَابِعَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي! اِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أُحْدِثُنَا بَعْدَهُ! «خوشا به حال تو که با پیغمبر مصاحبت کردی و در زیر درخت با وی بیعت نمودی! او در پاسخم گفت: ای برادرزاده من تو خبر نداری که ما پس از او چکار کرده‌ایم؟!» و در این صورت که می‌بینیم این صحابی عظیم الشان که از سابقین الأوَّلون است که با رسول خدا در زیر شجره بیعت کرده‌اند و خدا از ایشان راضی شد و از دل آنها مطلع شد و فتحی نزدیک نصیبشان نمود؛ بر علیه خود و اصحاب خود گواهی می‌دهد که: آنها پس از پیغمبر بدعت نهادند و کارهای خلاف انجام دادند، و این شهادت مصداق همان خبر پیمبر است که اصحابش را خبرداد به اینکه پس از او کارهای تازه پدید و حوادث غیر مطلوب انجام می‌دهند، و به قهقرای جاهلیت برگشته مرتد می‌شوند. در این صورت هیچ عاقلی می‌تواند تصور کند که همه صحابه عادل و پرهیزگارند؟ همچنانکه اهل سنت بدین گفتار قائلند؟! این گفتار خلاف عقل است و راه را برای شخص متبّع که می‌خواهد به حقیقت و متن واقع راه یابد، می‌بندد.

۴- شیخ مفید در «أمالی» طبع جامعة المدرسین ص ۵۰ و ص ۵۱ با سند متصل خود از عثمان بن عفان روایت می‌کند که او گفت: چون عمر را دشمنه زدند در حال جان دادن، من آخرین کسی بودم که با دیدار او عمر جان داد. من بر او وارد شدم و سرش در دامن پسرش: عبدالله بود و او مُلُول (کسل و ناراحت) بود و در بعضی از نسخه‌هاست که: و هو يُولُولُ (و او ولوله می‌کرد) عمر به پسرش گفت: ضَعْ خَدِّي بِالْأَرْضِ! «گونه مرا بر روی زمین بگذار.» پسر خودداری کرد. عمر گفت: ضَعْ خَدِّي بِالْأَرْضِ، لَا أُمَّ لَكَ! «گونه مرا بر روی زمین بگذار، ای بی مادر!» عبدالله گونه عمر را به زمین گذارد. عمر شروع کرد به گفتن: وَيْلَ أُمِّي، وَيْلَ أُمِّي ان لِم تَغْفِرْ لِي. «ای وای بر مادرم! ای وای بر مادرم! اگر تو مرا نیامرزی!» همین طور این عبارت را تکرار کرد تا جان داد.

خدا می‌گوید: تو نمی‌دانی که پس از تو چه کارهائی کرده‌اند؟! ایشان بر پاشنه‌های گام‌های خود به قهقری و عقب برگشته‌اند، بدین جهت آنان را در حوض منع و طرد نموده، دور می‌افکنند.»

علامه می‌فرمایند: این حدیث همچنین از روایات مشهوره‌ای است که فریقین (شیعه و سنی) در کتابهای احادیث صحیحه و جوامع خود از عده‌ای از صحابه رسول اکرم ﷺ مانند ابن مسعود، و انس، و سهل بن ساعد، و ابوهزیره، و ابوسعید خدری و عائشه، و ام سلمه و اسماء دختر ابوبکر و غیرهم و از بعضی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام روایت کرده‌اند.^۱

۱- سید بن طاووس در کتاب «طرائف» طبع خیام در قم در ص ۳۷۶ و ۳۷۷ آورده است که عبدالمحمود^۱ می‌گوید: و از آنچه که من دیده‌ام از تکذیب این مذاهب چهارگانه عامه خودشان را و دینشان را و کثیری از صحابه پیغمبرشان را جمله و تفصیلاً، و شهادتشان را بر آنکه پیغمبرشان آنان را مذمت نمود و شهادت بر گمراهی صحابه داد، روایتی است که حمیدی در «جمع بین الصحیحین» ایضاً در «مسند» سهل بن سعد در حدیث بیست و هشتم از مُتَّفَقٌ علیه آورده است که گفت: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، مَنْ وَرَدَ شَرِبَ، وَمَنْ شَرِبَ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا، وَ لَيَرِدَنَّ عَلَى أَقْوَامٍ أَعْرَفُهُمْ وَ يَعْرِفُونِي ثُمَّ يُحَالِ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ. «من جلودار و پرچم هدایت شما به سوی بهشت در حوض کوثر؛ کسی که وارد شود از آن می‌آشامد و کسی که آشامید دیگر ابداً تشنه نمی‌گردد. و البته وارد می‌شوند بر من اقوامی که من آنها را می‌شناسم و آنها مرا می‌شناسند، سپس بین ما و آنها جدائی می‌افتد.»

ابوحازم که راوی این روایت از سهل بن سعد ساعدی است می‌گوید: من که مشغول حدیث کردن این روایت بودم نعمان بن ابی عیاش شنید و گفت: آیا تو به همین کیفیت از سهل بن سعد شنیدی؟! گفتم: آری! گفت: من گواهی می‌دهم بر ابوسعید خدری که چون از او شنیدم این روایت را، این عبارت را اضافه می‌کرد و می‌گفت که: فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ أُمَّتِي! فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُمْوَا بَعْدَكَ؟ فَأَقُولُ: سَحَقًا سَحَقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي وَ غَيْرًا.^۲ «پس پیغمبر می‌گوید: اینان اُمَّت من هستند. در این حال گفته می‌شود: تو نمی‌دانی حوادث و بدعت‌هائی بعد از تو به وجود آوردند؟ پس من می‌گویم: دور باشد از رحمت خدا، هلاکت و نابودی باشد از برای آن کسی که پس از من تبدیل کرده است و تغییر داده است.»

و از جمله روایتی است ایضاً که حمیدی در «جمع بین الصحیحین» در حدیث شصتم از

←

« مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ » از « مسند » ابن عباس روایت می‌کند^۳ که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: « أَلَا إِنَّهُ سَيُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤَخِّدُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّامِلِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ؟! فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحِ: وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. ^۴ قَالَ: فَيَقَالُ لِي: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ. ^۵ » آگاه باشید که مردانی از امت مرا در روز قیامت می‌آورند و ایشان را می‌گیرند و به سمت چپ (که کنایه از شقاوت و دوزخ است) می‌برند و من می‌گویم: ای پروردگار من! ایشان اصحاب منند! گفته می‌شود، تو خبر نداری که آنها چه کارهایی پس از تو بجا آورده‌اند؟! و من می‌گویم همان طور که عبد صالح^۶ گفت: « خداوند! من گواه و شاهد آنان بودم تا زمانی که زنده میانشان بودم اما وقتی که تو مرا به سوی خود بردی، خودت گواه و شاهد و مراقب اعمالشان بودی و البتّه و البتّه تو بر هر چیز حاضر و ناظر و گواه و شاهدی! اگر آنها را عذاب کنی آنان بندگان تو هستند، و اگر از آنها درگذری تحقیقاً تو خداوند با عزت می‌باشی و از روی حکمت انجام می‌دهی! » رسول خدا فرمود: در این حال به من گفته می‌شود: ایشان پیوسته از زمانی که تو از آنها مفارقت نمودی، به سوی قهقرا و پشت برگشتند و ارتداد از شریعت تو و ولایت تو پیدا نمودند.»

و از جمله این روایات روایتی است که حمیدی در « جمع بین الصحیحین » در حدیث یکصد و سی و یکم از مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ از « مسند » انس روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ گفت: لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضَ رِجَالٌ مِمَّنْ صَاحَبَنِي، حَتَّى إِذَا رَأَيْتَهُمْ وَرَفِعُوا إِلَيَّ اخْتِلَافُودُنِي، فَلَا قَوْلَنِّي لِي رَبِّ أَصْحَابِي! أَصْحَابِي! فَلَيَقَالَنَّ لِي: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ؟ ^۷ » البتّه بر من در حوض وارد می‌شوند مردانی از آن کسانی که با من مصاحبت داشته‌اند، تا به جایی که چون من آنان را ببینم و امرشان را بخواهند به من واگذار کنند ناگهان آنها را برابند و از نزد من برانند. و من البتّه می‌گویم: ای پروردگار من! اصحاب من! اصحاب من! پس البتّه گفته می‌شود به من: تو نمی‌دانی آنچه را که پس از مفارقت تو بجا آورده‌اند و حوادثی را که از خود بجای گذارده‌اند!»

و نیز از جمله این روایات، روایتی است که حمیدی در « جمع بین الصحیحین » در حدیث دویست و شصت و هفتم از مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ « مسند » ابوهریره از عطاء بن یسار از ابوهریره روایت نموده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: بَيْنَمَا أَنَا قَائِمٌ فَإِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ حَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: إِلَى أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ. قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ لَرْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى. ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ حَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: إِلَى أَيْنَ؟ فَقَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ. قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلَا رَأَى

←

«يُخَلِّصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلَ هَمَلِ النَّعَمِ»^۸

«در وقتی که من در موقف و عرصات قیامت ایستاده‌ام ناگهان جمعی را می‌آورند تا جائی که چون من آنها را شناختم، مردی از میان من و میان آنها بیرون می‌آید و می‌گوید: بیایید! من می‌گویم: به کجا بیایید؟ آن مرد می‌گوید: قسم به خدا به سوی آتش! من می‌گویم: گناهشان چیست؟ می‌گوید: این جمع پس از تو مرتد شدند: و به سوی قهقرا و عقب بازگشتند.

سپس جمعی دگر را می‌آورند تا جائی که چون من آنها را شناختم، مردی از میان من و میان آنها بیرون می‌آید و می‌گوید: بیایید! من می‌گویم: به کجا؟ می‌گوید: قسم به خدا به سوی آتش! من می‌گویم: گناهشان چیست؟ آن مرد می‌گوید: این جمع پس از تو مرتد شدند و به سوی قهقرا به عقب بازگشتند. و همین‌طور دسته دسته به سوی جهنم می‌برند و من نمی‌بینم آن کس را که خلاص کند از ایشان را مگر به قدر بسیار قلبی مانند کمی تعداد و شترهای رها شده در بیابان!»

و مثل این روایت را با طرق عدیده‌ای از مسند عائشه روایت کرده‌اند. و مثل این روایت را با طرق عدیده‌ای از «مسند» اُسَمَاء بنت ابوبکر روایت کرده‌اند. و مثل این روایت را با طرق عدیده‌ای از «مسند» ام سلمه روایت کرده‌اند. و مثل این روایت را اَيْضاً از «مسند» سعید بن مسیب روایت کرده‌اند. و جمیع این روایات در «جمع بین الصحیحین» که مُصَنَّف آن حمیدی است آمده است.

و از جمله این روایات روایتی است که احمد بن حنبل در «مسند» عبدالله بن مسعود روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ گفت: أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَ لَيُرْفَعَنَّ إِلَيَّ رَجَالٌ مِنْكُمْ حَتَّى إِذَا هُوَبَتْ إِلَيْهِمْ لِأَتَاوَلَهُمْ أَخْتِلُجُوا وَ نِي. فَأَقُولُ: أَيْ رَبِّ أَصْحَابِي! فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ؟!^۹

«من به عنوان جلودار و پرچم پیشتاز در جلوی شما می‌روم به سوی حوض و بعضی از مردان شما را به سوی من می‌آورند و بلند می‌کنند برای حساب، تا همین که من میل می‌کنم به سوی آنها که ایشان را بگیرم، در حضور من آنها را می‌ربایند و می‌برند. در این حال من می‌گویم: ای پروردگار من! اینان اصحاب منند! گفته می‌شود: تو نمی‌دانی چه حوادثی را بعد از تو بجای آورده‌اند.»

و مانند این روایت را اَيْضاً حمیدی در «مسند» حذیفه بن یمان، در حدیث هفتم از مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ آورده است.^{۱۱}

ملاً علی متقی در «کنز العمال» طبع بیروت، ج ۱۱، ص ۱۷۶ و ص ۱۷۷ به ترتیب در احادیث ۳۱۱۱۲ تا ۳۱۱۱۵ می‌گوید: رسول خدا فرمود: أَنَا أَخَذَ بِحُجَزِ كَمْ أَقُولُ: اتَّقُوا النَّارَ! اتَّقُوا

←

«الحدود! فإذا مُتُّ تركتكم، و أنا فرطكم على الحوض، فمن ردَّ فقد أفلح! فيؤتى بأقوام فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول: يا ربِّ أمّتى، فيقول: إنهم لم يزالوا بعدك يرتدّوا على أعقابهم. (احمد حنبل در «مسند»، و طبرانی در «معجم كبير» و أبونصر سجزي در إبانة از ابن عباس): «من كمرهاى شما را گرفته‌ام و مى‌گويم: از آتش بهره‌يزيد! از حدود خدا بهره‌يزيد! و چون بميرم جلو دار و عَلم شما هستم بر حوض. بنابراین كسى كه وارد شود نجات مى‌يابد، و در آن حال اقوامى را مى‌آورند و به سوى جانب چپ كه جانب آتش است مى‌برند و من مى‌گويم: اى پروردگارم! اينها امت من هستند، مى‌فرمايد: ايشان پس از تو پيوسته به سوى عقب برگشتند.»

أنا أخذ بحجزكم عن النار. أقول: إياكم و جهنم! إياكم و الحدود؛ فإذا مُتُّ فأنا فرطكم، و مودكم الحوض. فمن ورد فقد أفلح. و يأتى قومٌ فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول: يا ربِّ! أمّتى. فيقال: انك لاتدرى ما أحدثوا بعدك مرتدّين على أعقابهم. (طبرانى در «معجم كبير» از ابن عباس)
أنا فرطكم على الحوض أنتظر من يرد على منكم، فلا ألقين ما نوزعتُ فسى أحدكم فأقول: إنّه من أمّتى فيقال: لاتدرى ما أحدث بعدك. (طس، ق - عن أبي الدرداء)

ألا ما بال أقوام يزعمون أنّ رحمى لاتنفخ، والذى نفسى بيده إنّ رحمى لموصولة فى الدنيا و الآخرة. ألا و إئى فرطكم - أيها الناس - على الحوض، ألا وسيجى أقوام يوم القيمة فيقول القائل منهم: يا رسول الله أنا فلان بن فلان؛ فأقول: أمّا التّسب فقد عرفتُ ولكنكم ارتدّدتم بعدى و رجعتم القهقرى (ط، حم و عبد بن حميد، ع، ل، ش - عن أبي سعيد)

سيد شرف الدين عاملی در «الفصول المهمة» طبع دوم، ص ۱۹۱، پس از حکایت چند خبر در این معنی گوید: بخارى در صحيحش در باب حوض، از اسماء بنت ابى بکر روايت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: إئى على الحوض حتى أنظر من يرد على منكم، و سيؤخذ ناسٌ دُونى فأقول: يا ربِّ مئى و من أمّتى! فيقال: هل شعرت ما عملوا بعدك؟! و الله ما برحوا يرجعون على أعقابهم. قال البخارى: فكان ابن أبى مليكة يقول: اللهم إنا نعوذ بك أن نرجع على أعقابنا و نقتن عن ديننا - انتهى.^{۱۲}

در اینجا آية الله عاملی رحمة الله پس از حکایت دو خبر ديگر مى‌فرمايد: و كسى كه واقف شود بر آنچه امام احمد از حديث ابوطيفيل در آخر جزء پنجم از «مسندش» آورده است مى‌داند كه در ليلة عقبه جماعتى دباب^{۱۳} را بر روى كوه غلطانيدند تا آنكه ناقة رسول الله ﷺ را رم دهند، «و همّوا بما لم ينالوا و ما تقموا إلاّ أن أغناهم الله و رسوله من فضله.»^{۱۴} و كسى كه سورة توبه را تلاوت نمايد مى‌داند كه آنان از زمان پيش دنبال فتنه بوده‌اند: إنهم ابتغوا الفتنه من قبل و قلبوا الأمور لرسول الله ﷺ حتى جاء الحق و ظهر أمر الله و هم كارهون^{۱۵}؟ و يخلفون بالله إنهم لميكنم و ما هم

← دوّم ص ۱۹۲).

۴- آیه ۱۱۷ و ۱۱۸، از سوره ۵ مائده در ضمن آخر آیات سوره مائده آمده است. این جواب، جواب حضرت عیسی بن مریم است به خداوند که در روز قیامت چون خدا از او مؤاخذه می‌کند که چرا اُمت تو، تو را و مادرت مریم را خدا دانستند؟! او در ضمن پاسخهایی، این جواب را می‌دهد. و الحق جوابها بسیار متین و استوار است. حضرت استاذنا الفقیه آیه‌الله العظمی علامه بی‌بدیل حاج سید محمد حسین طباطبائی تبریزی - أفاض الله علينا من بركات رمله - هر وقت این آیات را برای ما می‌خواندند در عالمی از وجد و مسرت فرو می‌رفتند و چنان حالشان تغییر می‌کرد که از وَجَنَاتِشان ظاهر می‌شد و می‌فرمودند: در این آیات قرآن از وِإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ تا آخر سوره به قدری نکات بدیع در ادب عبودیت به کار رفته است که حَقّاً قرآن مجید غوغا کرده است.

۵- «صحیح» مسلم، کتاب الجنة، ج ۴، ص ۲۱۹۵.

۶- یعنی عیسی بن مریم عليه السلام.

۷- «صحیح» مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۰ و «صحیح» بخاری، ج ۷، ص ۲۰۷.

۸- «صحیح» بخاری، ج ۷، ص ۲۰۸.

۹- «مسند» احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۵۳ و ص ۲۵۸.

۱۰- به «صحیح» مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۶ مراجعه شود.

۱۱- همانطور که در صدر تعلیقه گفته شد، جمیع این روایات را ما از کتاب «طرائف» سید بن

طاووس رحمة الله عليه طبع مطبوعه خیام قم از ص ۳۷۶ تا ص ۳۷۸ حکایت نموده‌ایم.

۱۲- «من برحوض کوثر می‌باشم که می‌نگرم کسی را که از شما بر من وارد می‌شود، و در نزدیکی من افرادی از مردم گرفته می‌شوند، در این حال من می‌گویم: ای پروردگار من! اینان از من هستند و از اُمت من می‌باشند. پس گفته می‌شود: آیا تو فهمیدی که پس از تو چه کارهایی کرده‌اند؟! قسم به خدا ایشان پیوسته بر اعقاب خود به جاهلیت خود بازگشتند (یعنی روی پاشنه پا عقبگرد نموده، با یکصد و هشتاد درجه مخالف با اسلام که اینک بدان سو مواجه می‌باشند، بازگشت نموده‌اند).» بخاری می‌گوید: ابن اُبی ملیکه عادتش این بود که می‌گفت: بار خدایا ما پناه می‌بریم به تو از اینکه بر اعقاب جاهلیت خود بازگردیم و در دین خودمان به فتنه درآئیم و در مواقع امتحان، خراب و فاسد گردیم - الحدیث.

۱۳- دَبَاب زره‌پوش سابق بود که به شکل اطاقکی از چرم سخت و محکم می‌ساختند و افرادی در داخل آن بودند تا تیر و نیزه و سنگ بر آنان وارد نشود، آنگاه وقتی می‌خواستند قلعه و

←

و روایات با کثرت آنها و با مضامین مختلفی که در آنهاست، شهادت بر صدق آنچه ما از ظاهر آیات کریمه قرآنیّه استفاده نموده‌ایم می‌دهند و حوادث و جریاناتی که یکی پس از دیگری بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ پیش آمد، شهادت بر صدق روایت می‌دهند.

در تفسیر «الدُّرُّ الْمَثُورُ» آمده است که حاکم این روایت را از ابن عمر تخریج نموده و آن را صحیح دانسته است که رسول خدا ﷺ فرمودند: مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ قَبْدَ شَيْبٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ حَتَّى يُرَاجِعَهُ. وَمَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ جَمَاعَةٌ فَإِنَّ مَوْتَهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ.

«کسی که از جماعت و مجتمع دستور و امر و نهی و سنت و ولایت رسول خدا به اندازه درازای یک وجب خارج شود، گره و تعهد و پیمان با اسلام را از گردنش

← حصنی را بکشایند این دَبَاب را به کنار آن متصل به دیوار قرار می‌دادند تا عاملان در آن از درون بدون آنکه دیده شوند و مورد تعرض قرار گیرند، دیوار را بشکافند و داخل حصن گردند.

۱۴- آیه ۷۴ از سوره ۹: توبه.

۱۵- اقتباس از آیه ۴۸ همین سوره.

۱۶- آیه ۵۶ و ۵۷ از همین سوره.

۱۷- آیه ۶۱ تا ۶۳ از همین سوره.

۱۸- آیه ۶۵ از همین سوره.

۱۹- آیه ۷۵ تا ۷۷ از همین سوره.

۲۰- آیه ۷۹ و ۸۰ از همین سوره.

۲۱- آیه ۸۴ تا ۸۷ از همین سوره.

۲۲- آیه ۹۵ و ۹۶ از همین سوره چون در ترجمه و تفسیر این آیات در ج ۱۰، از امام شناسی از ص ۱۸۵ تا ص ۲۸۰ ضمن درسهای ۱۴۲ تا ۱۴۸ بحث کافی شده است، لهذا از ترجمه آنها در اینجا خودداری شد.

۲۳- آیه ۱۴۴ از سوره ۳: آل عمران.

۲۴- آیه ۸۸ و ۸۹ از سوره ۹: توبه.

۲۵- آیه ۱۰ از سوره ۵۹: حشر.

۲۶- آیه ۱۰۱، از سوره ۹: توبه.

انداخته است تا زمانی که برگردد و بازگشت کند. و کسی که بمیرد و امامی را از طرف رسول برای مرجعیت و اجتماع اسلام در سنت و قانون و قرآن و ولایت برای خود اتخاذ نکند حقاً و تحقیقاً مانند مرگ مردم جاهلیت که از اسلام بوئی به مشامشان نرسیده است مرده است.»

علامه می‌فرمایند: مضمون و مفاد این حدیث نیز از روایات مشهوری است که شیعه و عامه از رسول اکرم ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مانند مردم زمان جاهلیت مرده است.»

و از «جامع الأصول» از ترمذی و «سنن» ابو داود از رسول اکرم ﷺ روایت است که: لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ. «پیوسته طائفه‌ای از امت من بر حق هستند.»

و در تفسیر «مجمع البيان» در تفسیر این کریمه مبارکه: أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ. «آیا شما کافر شدید بعد از آنکه ایمان آورده‌اید؟!» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود: هُمْ أَهْلُ الْبِدْعِ وَالْأَهْوَاءِ وَالْآرَاءِ الْبَاطِلَةِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ. «ایشان اهل بدعت‌ها و آراء و افکار باطل می‌باشند که در این امت پیدا می‌شوند.»

۱- در «غایة المرام» ص ۲۲۷ حدیث شماره ۳۸ از خاصه از «تفسیر علی بن ابراهیم» با سند متصل خود از ابوذر غفاری روایت می‌کند که چون آیه: يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ نازل شد رسول خدا ﷺ فرمود: در روز قیامت بر من پنج رایت وارد می‌شوند: رایتی با عجل این امت، و رایتی با فرعون این امت، و رایتی با سامری این امت، و رایتی با ذوالنذیه رئیس خوارج که همه تشنه کام و با جگر تافته به جهنم می‌روند و رایتی با امام المتقین امیرالمؤمنین است با جمعیتی که همه سیراب و شادکامند و به بهشت می‌روند. این روایت بسیار جالب و مفصل است و ما آن را به نحو اختصار در اینجا آوردیم: در کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی طبع سوم نجف ص ۹۲ و ص ۹۳ آمده است که: علی علیه السلام فرمود: إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ ارْتَدَوْا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَيْرَ أَرْبَعَةٍ. لَنْ النَّاسَ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ هِرُونَ وَمَنْ تَبِعَهُ، وَ مَنْزِلَةُ الْعَجَلِ وَ مَنْ تَبِعَهُ، فَعَلَىٰ فِی شِبْهِ هِرُونَ وَ عَتِيقِ فِی شِبْهِ الْعَجَلِ، وَ عَمْرٌ فِی شِبْهِ السَّامِرِيِّ. وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَيَجِيئَنَّ قَوْمٌ مِنْ

و در «مجمع البیان» و «تفسیر عیاشی» در این گفتار خداوند تعالی: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** «شما بهترین امتی هستید که برای مردم انتخاب و سوا گردیده شده‌اید.» از ابو عمرو زبیری از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: **يَعْنِي الْأُمَّةَ الَّتِي وَجَبَتْ لَهَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ، وَ هُمْ الْأُمَّةُ الَّتِي بَعَثَ اللَّهُ فِيهَا وَمِنْهَا وَإِيَّهَا، وَ هُمْ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى، وَ هُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ.**

«مراد، امتی است که دعای حضرت ابراهیم درباره آنها مستجاب شده است، و ایشانند امتی که خداوند در آن و از آن و به سوی آن مبعوث نموده است، و ایشانند امت وسطی و میانه، و ایشانند بهترین امتی که برای مردم اختیار و انتخاب شده، از دیگران سوا کرده و بیرون کشیده شده‌اند.»

علامه می‌فرمایند: در توضیح این معنی از روایت در تفسیر آیه: **وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ**

«أصحابی من أهل العلیة و المکانة منی لیمروا علی الصراط، فإذا رأیتهم و رأونی و عرفتهم و عرفونی اختلجوا دونی؛ فأقول: رب أصحابی أصحابی! فیقال: ما تدری ما أحدثوا بعدک؟! إثم ارتدوا علی أديبارهم حیث فارقتهم فأقول: بعداً و سحفاً. و سمعتُ رسول الله ﷺ یقول: لتركبن أمتی سنة بنی اسرائیل حذو الثعل بالنعل و حذو القذة لعدّة؛ شبراً بشبر، و ذراعاً بذراع، و باعاً بباع، حتی لو دخلوا جحرأ لدخلوا فیهم معهم، ان التوراة و القرآن کتبه ملک واحد فی رق بقلم واحد و جرت الأمثال و السنن سواء.» «تمام مردم پس از رسول خدا از آئین ولایت برگشتند مگر چهار نفر. مردم بعد از رسول خدا به مثابه هرون و تابعینش و به منزله گوساله و تابعینش شدند پس علی شبیه هرون است، و عتیق شبیه گوساله، و عمر شبیه سامری.» و من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «البتة جماعتی از اصحاب من که دارای مقام و مکانت هستند می‌آیند تا از روی صراط عبور کنند. چون من ایشان را دیدم و ایشان مرا دیدند، و من آنها را شناختم و آنها مرا شناختند، از نزد من ربوده می‌شوند. در این حال من می‌گویم: پروردگار من! اینها اصحاب منند، اینها اصحاب منند! پس گفته می‌شود تو نمی‌دانی که پس از تو چه کارها کرده‌اند؟ تو همین که از ایشان مفارقت کردی، به سوی قهقرا و عقب بازگشتند. و من می‌گویم: دوری و هلاکت و نابودی باد بر آنها.»

و من شنیدم از رسول خدا که می‌فرمود: «شما طابق النعل بالنعل و مانند تشابه دو پیکان، سنت بنی اسرائیل را عملی می‌کنید، و جب به جب، ذراع به ذراع، باع به باع تا به جایی که اگر آنها داخل سوراخی می‌شدند شما نیز با آنها داخل می‌شوید. قرآن و تورات را فرشته واحدی روی پوست واحدی به قلم واحدی نوشته است و مثالها و سنتها در هر دو یکسان است.»

مُسْلِمَةً لَّكَ^۱ که در سوره بقره آیه ۱۲۸ آمده است، گذشت.

در تفسیر «الدُّرُّ الْمُنْتَوَّرُ» آمده است که ابن ابی حاتم از ابوجعفر تخریج روایت کرده است که در تفسیر کُنْتُمْ حَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ گفته‌اند: أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ ﷺ.^۲ «مراد از بهترین امتی که از میان مردم سوا شده و برگزیده و اختیار شده‌اند، اهل بیت پیغمبر اکرم ﷺ می‌باشند.»

این بحث را از تفسیر حضرت استاد - روحی له الفداء - بیان کردیم تا روشن شود آیات و روایات مسلّمه صحیحه متّقنه، درباره ثقلین و درباره مخالفین امامت چه می‌گوید. و آنها که پس از رسول اکرم برای اسلام بر سر و سینه می‌زدند کارشان جز هوای نفس و پیروی از نفس اماره و حبّ ریاست و شهوت فرماندهی و حکومت در قالب خلافت چیزی نبوده است.

حضرت علامه در این بحثها و بیان روایات صحیحه عامه یک کتاب درس و تفسیر و بیان و تاریخ را اجمالاً بیان فرموده‌اند، و ما نیز به جهت اهمّیت آن، مو به مو بیان نمودیم.

اولاً روشن ساخته‌اند که اعتصام به خدا در سایه تمسک به کتاب خدا و سنّت رسول خداست و بدون تمسک به این دو جلوه و دو ظهور از خدا، اعتصام به خدا محتوائی در بر ندارد. آیات خدا در کتاب، ارجاع به سنّت می‌دهد و سنّت تحکیم قواعد و اساس کتاب را می‌نماید، پس تمسک به کتاب و رها کردن سنّت، و اکتفا به حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ كَرْدَن، در حکم یاوه‌گویی‌هایی است که در زیر این گنبد کیود جز از شیطان و اعوانش شنیده نشده است.

این دو ظهور، دو ریسمان متصل به خدا و به خلق خدا هستند و بدون کتاب و

۱- دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است در موقعی که با فرزندش حضرت اسمعیل پایه‌ها و قواعد بیت‌الله الحرام را بنا می‌کردند: رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَ ثُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

۲- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۴۱۷ تا ص ۴۲۱.

امام، مفهوم و مفادی برای تکیه گاه مؤمن مسلمان در راه معرفت خدا و اسلام حقیقی و اعتصام به ذات احدیت وجود ندارد.

ثانیاً در **وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا**، مراد مقام امامت است که باید همه مسلمین گرداگرد او اجتماع نمایند. اوست که کتاب و سنت را سرپا می‌دارد. اوست که بر میزان کتاب و توحید و درایت و معرفت و ولایت خویشتن، جماعت اسلام و ایقان را حفظ می‌کند. اوست که سیر رسول خداست، و پیوند با او پیوند با اسلام و روح نبوت است. مراد از لفظ «جمیعاً» در آیه و لفظ «جماعت» در روایت این است، نه آن که کسی با هوی و هوس بر اریکه خلافت غاصبانه تکیه زند، و امت را جاهلانه به دور خود جمع کند، سپس نام این جمعیت مجازی و ساختگی را جماعت گذارد، و صاحبان اصلی این جماعت را به واسطه قلت عدد، و نیامدن در این گروه، از زمره متمرّدین و منعزلین از جماعت قلمداد کند، و با این حربۀ مجازی که به سرقت رבוده است، بر صاحبان واقعی آن بتازد و آنان را مخالف با جماعت بنمایاند.

در این چند جمله کوتاه توجّهی کنید، تا یک کتاب از اسرار و رموز و مخفیات بر شما روشن گردد.

ثالثاً دعائی را که حضرت ابراهیم کرد و به اجابت رسید که از ذریۀ من امت مسلمی را قرار بده، منظور ظاهر اسلام نیست که هر کس لفظاً مسلمان باشد، گرچه در باطن آلوده و مغشوش و دچار ابتلائات نفسانی و غرور و حبّ جاه و آمال طولانی باشد، مورد استجابت دعای او باشد. اینان که دارای نفاق باطنی هستند نمی‌توانند مورد دعای او واقع شوند. مراد از امت مسلم خصوص اهل بیت و ائمّه طاهرین سلام‌الله علیهم اجمعین هستند.

رابعاً حقیقت اسلام، ولایت است و کسی که امام را نشناسد اسلام نیآورده است، و حدیث **مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً** به خوبی می‌رساند که مردم دوران جاهلیت که بهره‌ای از اسلام نداشتند به واسطه عدم معرفتشان به

روح نبوت و ولایت بوده است؛ و این معنی بعینه در مسلمانی که امام را نمی‌شناسد موجود است.

خامساً می‌رساند که پیوسته در هر زمان امام موجود است، و طائفه‌ای از امت بر حق می‌باشند و زمین از حجّت خالی نیست گرچه در اقلیت باشند؛ و این مطلب وجود امام زمان را در دوران غیبت اثبات می‌نماید.

سادساً آنان که با رسول خدا در سنت مخالفت کردند، وصایت امیرالمؤمنین را نپذیرفتند، عنوان صحابی بودن بر آنان ارجی نمی‌نهد، و به واسطه مخالفت با حدیث ثقلین که رکن اسلام است، و کارهای جدید و حوادث غیر مترقب پس از رحلت آن حضرت، در حوض کوثر وارد نمی‌شوند از آب آن نمی‌آشامند و از آن قدح‌های آنجا که به مقدار شماره ستارگان است سهمیه‌ای ندارند. آنان را می‌ربایند و می‌برند به سوی دوزخ و از اطراف حوض منع و طرد می‌نمایند. بهشت و کوثر اختصاص به صاحبان ولایت دارد، یعنی آنان که با اسلام و کتاب، امام و ولایت را قبول کرده‌اند و بر ثقلین تکیه زده‌اند.

اینها مطالبی است که از احادیث فریقین استفاده می‌شود و در کتب صحاح نامبرده عامه وجود دارد. حال ببینیم در چه مواردی این حدیث از رسول اکرم ﷺ صادر شده است؟ زیرا از مضامین آن به دست می‌آید که در موارد مختلفی بدان تکلم فرموده‌اند همانطور که در جلد دهم از «امام شناسی» دیدیم که درباره حدیث **مَنْزِلَةٌ أُنْتِ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَرُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي** در چهارده مقام و موقف مختلف که با هم ارتباط نداشته‌اند رسول خدا ﷺ بدین گفتار تنطقی فرموده‌اند.

آنچه را که حقیر درباره حدیث ثقلین استقصا نموده‌ام، بالغ بر ده مورد خواهد شد:

مورد اول: مطلقاتی است که بدون تعیین مقام و موطن حدیث، این روایت را به طور اطلاق بیان می‌کند و این مطلقات بسیار است و شاید از همه روایاتی که محل و مقام خاصی را برای آن نشان داده باشند بیشتر است.

گرچه ممکن است موارد این مطلقات همان احادیثی باشد که مقید به محلّ و موطن مخصوصی بوده است و راوی روایت فقط به ذکر بنیاد حدیث که امر به تمسّک به ثقلین است، مبادرت جسته باشد و از ذکر مقام و موقفش صرف نظر نموده باشد، و بنابر روئے اصولیون حمل مطلق بر مقید باید کرد، همین طور امکان دارد در مواقع غیر خاصّ و موارد غیر مشخصی رسول خدا امر به تمسّک به ثقلین در حَضَر و سَفَر و خَلُوت و جَلُوت و نزد بعضی از صحابه دون بعضی دگر نموده باشد و بنابراین روایاتی جداگانه باشد، و بنابر روئے اصولیون در نظیر این گونه مقامات حمل مطلق بر مقید الزامی نیست. هم مطلق و هم مقید را به جای خودش باقی می‌گذاریم.^۱

اینک ما به ذکر چند مورد از این مطلقات مبادرت می‌نمائیم:

ابوسعید خُدَری مرفوعاً روایت کرده است که:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

ابن مغزالی عین این عبارت را بدون «حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ» از زیدبن ارقم آورده است.^۳

۱- و از جمله این مطلقات، روایتی است که شیخ ابومنصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب «احتجاج» آورده در نامه حضرت امام هادی بن محمد النقی علیه السلام که به اهل اهواز نوشته‌اند، این رساله مفصل است تا می‌رسد به اینجا که حضرت می‌فرماید: مثل خبر مجمع علیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: إِنِّي مَسْتَخْلَفٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي مَا أَنْ تَمْسُكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي وَ أَتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَ فِي عِبَارَتٍ أُخْرَى أَنَّ اللَّهَ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ أَتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ مَا إِنْ تَمْسُكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا (« غایة المرام »، ص ۲۳۴، حدیث ۸۲ از خاصه).

۲- « ینابیع المودّة » از کتاب « مودّة القربی » سیّد علی همدانی، ص ۲۴۵.

۳- « مناقب » ابن مغزالی، ص ۲۳۴، حدیث ۲۸۱.

حموئی در «فرائد السمطين» از زیدبن ارقم^۱، و در سه مورد از ابوسعید خدری^۲ و یکجا از امیرالمؤمنین علیه السلام^۳ به الفاظ اخیره و یکجا از زیدبن ثابت به لفظ *إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ أَلَا وَهُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي وَ لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ*^۴ آورده است.

و مجلسی در «بحار الأنوار» از «کمال الدین»، و «عیون اخبار الرضا» از حضرت امام رضا علیه السلام^۵ و از «امالی» شیخ طوسی از ابوسعید^۶، و از «معانی الاخبار» دو روایت^۷، و از سیوطی و طبرانی و سعید و احمد^۸ آورده است.

و «ملا علی متقی هندی» در «کنز العمال» با تخریج و تصحیح ابن جریر در «تهذیب الآثار» روایت نموده است.^۹

و سید محمد ترمذی حنفی در کتاب «الکوکب الدرری» از «صحیح» ترمذی از زیدبن ارقم با همین لفظ آورده است.^{۱۰}

و قاضی عیاض بن موسی یحصبی در کتاب «الشفا بتعريف حقوق المصطفى» با لفظ *إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؟! ^{۱۱}* آورده است.

و از زیدبن ثابت روایاتی با عبارت *إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلَا وَ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي، وَ لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ*. «من باقی گذارنده دو چیز نفیس در میان شما می باشم، کتاب خداوند عزوجل، و عترت من که اهل بیت من هستند. آگاه باشید که آن دو تا دو خلیفه و جانشین من پس از من می باشند و ابداً از هم افتراق پیدا نمی کنند تا در حوض کوثر بر من وارد

۱ تا ۴- «فرائد السمطين»، ج ۲ باب ۳۳ ص ۱۴۲ و ص ۱۴۷ حدیث ۴۲۶ تا ۴۴۱.

۵ تا ۸- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۰ و ص ۳۱.

۹- «کنز العمال» طبع قدیم هند، ج ۱، ص ۹۶.

۱۰- «الکوکب الدرری» طبع لاهور، ص ۱۱۱.

۱۱- «عبارات» ج ۱، ص ۳۷۸ در ضمن ترجمه احوال قاضی عیاض.

شوند.»

و با عبارت **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.** «من در بین شما دو جانشین و خلیفه به یادگار می‌گذارم: کتاب الله، ریسمانی است کشیده در میان آسمان و زمین، و عترت من اهل بیت من، و آن دو متفرق نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند.»

و با عبارت **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.** و در بعضی با کمی اختلاف در عبارت، در دوازده کتاب معتبر و مهم عامه: «فرائد السمطين» حموئی، «مُسند» احمد بن حنبل، «مُعْجَمٌ كَبِيرٌ» طبرانی، «كَنْزُ الْعُمَالِ» ملا علی متقی، «ینابیع المودّة» قندوزی، «الدُّرُّ الْمُنْتَوَرُ»، و «جامع الصَّغِيرِ»، و «إِحْيَاءُ الْمَيِّتِ» سُيُوطِي، «جواهر العُقَدَيْنِ» سَمْهُودِي، «اسْتِجْلَابُ ارْتِقَاءِ الْعُرْفِ»، «مِفْتَاحُ النَّجَا» بَدَخْشَانِي، و «وَسِيلَةُ الْمَالِ» أَحْمَدُ بْنُ مُفَضَّلٍ، وارد شده است که همگی از مطلقات می‌باشند.

و از جمله مطلقات روایت زیدبن ثابت است که گفت: رسول خدا ﷺ گفتند: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ أَفْضَلُ لَكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، لِأَنَّهُ مُتَرَجِّمٌ لَكُمْ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ.**^۱ «حقاً من در میان شما دو چیز پر بها و ارزشمند را می‌گذارم، کتاب خدا و علی بن ابیطالب که او از کتاب خدا افضل است، زیرا بیانگر و مفسر و پرده بردارنده از کتاب خداست برای شما!»^۲

۱- «غایة المرام» ص ۲۱۴ حدیث ۲۰ از عامه ولیکن با طریق خاصه: فقیه احمد بن محمد بن شاذان در «مناقب» منقبت صدمین.

۲- و از جمله روایت صدوق است با سند متصل خود از اعمش از عطیه از ابوسعید؛ و از حبیب بن ابی ثابت از زیدبن ارقم که قال: قال رسول الله ﷺ: **إِنِّي قَدْ دَعَيْتُ وَأَجَبْتُ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَزَالَا أَبَدًا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا!** (غایة المرام، ص ۲۳۳ حدیث شصت و نهم از خاصه).

و از جمله مطلقات روایت ابن ابی الحدید است که گوید: رسول خدا ﷺ گفت: **حَلَفْتُ فِيكُمْ التَّقْلِينَ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، - حَبْلَانَ مَمْدُودَانَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ .**

آنگاه ابن ابی الحدید گوید: در اینجا رسول خدا از امیرالمؤمنین که از اهل بیت است، به لفظ « سَبَب » تعبیر نموده است و با کلمه « حَبْلَانَ » مطلب را ایفا فرموده است. زیرا سبب در لغت به معنی ریسمان و غیره است.

و از اینکه فرموده است: مردم امر شده‌اند به مودت آنها، مراد آیه قرآن است: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. ۲۱، ۳**

* * *

مورد دوم گفتار رسول اکرم ﷺ است به **وَفَدِّ تَقْيِيفٍ** (بزرگان از واردین از طائفه تقیف که از طائف بر پیغمبر وارد شدند).

قُنْدُوزِي حَنْفَى و شمس‌الدین سخاوی شافعی روایت می‌کنند با سند متصل

۱- آیه ۲۳ از سوره ۴۲: شوری: « بگو ای پیغمبر من از شما هیچ مزدی نمی‌خواهم مگر مودت به ذوی‌القربای من. »

۲- « غایة المرام » ص ۲۱۶، حدیث ۳۶، از طرق عامه.

۳- و از جمله مطلقات روایتی است که صدوق با سند متصل خود از حضرت امام رضا علیه السلام آورده است که از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: **إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.** (غایة المرام ص ۲۳۴، حدیث ۸۰ از خاصه) و ایضاً کلینی با سند متصل خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که در خطبه نماز جمعه فرمود: **وَ قَدْ بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الَّذِي أَرْسَلَ بِهِ، فَالْزَمُوا وَصِيَّتَهُ وَ مَا تَرَكَ فِيكُمْ مِنْ بَعْدِهِ مِنَ التَّقْلِينَ: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ الَّذِي لَا يَضِلُّ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمَا وَ لَا يَهْتَدِي مِنْ تَرْكِهِمَا.** (غایة المرام، ص ۲۳۴، حدیث ۸۱ از خاصه).

۴- « ينابيع المودة » ص ۴۰ با تخریج ابن‌عقده و حافظ أبوالفتوح عجلی در کتاب « موجز » و دیلمی، و ابن ابی شیبیه، و ابویعلی از عبدالرحمن بن عوف.

۵- کتاب « استجلاب ارتقاء الغرف » با تخریج ابن ابی شیبیه و ابویعلی در مسندشان و همچنین بزاز در مسندش بنا بر نقل علامه آیه‌الله میرحامد حسین هندی در « عبقات » ج ۲، ص ۵۸۰ و ص ۵۸۱.

خود از عبدالرحمن بن عوف که چون رسول الله ﷺ مکه را فتح نمود به شهر طائف متوجه شد و آنجا را هفده روز و یا نوزده روز محاصره کرد. ثُمَّ قَامَ حَظِيْبًا فَحَمِدَ اللّٰهَ وَ اَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: اَوْصِيْكُمْ بِعَثْرَتِيْ حَيْرًا! وَ اِنَّ مَوْعِدَكُمْ اَلْحَوْضُ. وَ الَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ لَتُقِيْمَنَّ الصَّلٰوةَ وَ لَتُوْتُنَّ الزَّكٰوةَ اَوْ لَابْعَثَنَّ اِلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِيْ يَضْرِبُ اَعْنَاقَكُمْ. ثُمَّ اَخَذَ بِيَدِيْ عَلِيٌّ فَقَالَ: هُوَ هَذَا!

« سپس به خطابه برخاست و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و پس از آن فرمود: من به شما توصیه می‌کنم که با عترت من به خوبی عمل نمائید، و به درستی که موعد و میعاد شما در قیامت با ما در حوض است. و سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست، البته و حتماً باید نماز را بر پا بدارید و البته و حتماً باید زکوة را ادا کنید و گرنه بر می‌انگیزانم به سوی شما مردی را که مانند جان خود من است که گردنهای شما را بزند. و سپس دست علی را گرفت و گفت: او این مرد است!»

این روایت را نیز ابن حجر هیثمی با تخریج از ابن ابی شیبه از عبدالرحمن بن عوف ذکر کرده است.^۲

باید دانست که این خطبه حضرت در خود طائف نبوده است بلکه پس از مراجعت بوده است، و کلمه ثُمَّ قَامَ حَظِيْبًا یعنی این خطبه پس از محاصره طائف بود، گرچه بعد از بازگشت باشد، و بدین نکته مرحوم آیه الله سید شرف‌الدین عاملی تصریح دارد آنجا که گوید: وَ تَارَةً بَعْدَ اَصْرَافِهِ مِنَ الطَّائِفِ.^۳

حال باید دید که آیا چون از طایف به جعرانه، و سپس برای ادای عمره به مکه آمد، در مکه وفود ثقیب آمدند یا آنکه پس از ادای عمره و بازگشت به مدینه، واردین از بنی ثقیف بدین شهر وارد شده به حضور مبارکش رسیدند؟

۱- در کتاب «انسان العیون فی سیرة الامین المؤمن» که معروف به «سیره حلییه» است در ج ۳، ص ۱۳۳ گوید: حصار طائف هجده روز طول کشید بدون روز دخول و بدون روز خروج.

۲- «الصواعق المحرقة» ص ۷۵.

۳- «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵.

واقعی در « مغازی » داستان ورود و قد ثقیف را که مجموعاً شش نفر و تا سیزده نفر بوده‌اند به ریاست عبیداللیل به مدینه و ورودشان را به منزل مُغیره بن شُعْبَه و مفصلاً داستان اقامت و کیفیت زیارت رسول‌الله و آمدن به مسجد و مدت درنگ و اقامتشان و رد و بدل‌ها را ذکر کرده است.^۱

مورخ شهیر میرزا محمد تقی خان سپهر لسان‌المُلک، این حضور را در مکه پس از مراجعت از طائف دانسته است؛ او می‌گوید: « در خبر است که چون رسول خدای طائف را حصار داد. فَسَأَلَهُ الْقَوْمُ أَنْ يَبْرَحَ عَنْهُمْ لِيَقْدِمَ عَلَيْهِمْ وَفَدَّهُمْ فَيَشْتَرِطُ لَهُ فَيَشْتَرِطُونَ لِأَنْفُسِهِمْ. فَسَارَ ﷺ حَتَّى نَزَلَ مَكَّةَ فَقَدِمَ عَلَيْهِ نَفَرٌ مِنْهُمْ بِإِسْلَامِ قَوْمِهِمْ، وَ لَمْ يَنْجِعِ الْقَوْمُ لَهُ بِالصَّلَاةِ وَلَا بِالزَّكَاةِ. فَقَالَ ﷺ: إِنَّهُ لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَا رُكُوعَ فِيهِ وَلَا سُجُودَ. أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيَقِيمَنَّ الصَّلَاةَ وَ لَيُؤْتِنَنَّ الزَّكَاةَ، أَوْ لَا بُعْثَنَّ إِلَيْهِمْ رَجُلًا هُوَ مِنِّي كَنَفْسِي فَلْيَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَ مُقَاتِلِيهِمْ وَ لَيَسْبِينََنَّ ذُرَّارِيَهُمْ. هُوَ هَذَا وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَسْأَلَهَا.

یعنی « چون رسول خدای ﷺ طایف را حصار داد آن جماعت از در ضراعت خواستار شدند که آن حضرت از طایف مراجعت فرماید؛ آنگاه از ایشان چند کس به درگاه آمده از قبل آن قوم قلاده اطاعت و متابعت پیغمبر را بر گردن بگذارند.

پس رسول خدا باز به مکه شد و گروهی از ایشان حاضر حضرت گشت و فرمانبرداری ثقیف را ضمانت کرد جز اینکه اقامت صلوة و ادای زکوه را صعب می‌شمرد. پیغمبر فرمود: دینی را که برکت رکوع و شرف سجود نباشد خیری نخواهد بود. سوگند با خدای که صلوة را بر پای کنند و زکوة را بر ذمت نهند، و اگر نه مردی را که از من است و مانند نفس من است برایشان فرستم تا ایشان را با تیغ بگذارند و زن و فرزند آن جماعت را اسیر گیرد. پس دست علی را گرفت و

۱- « مغازی » محمد بن عمر بن واقد ج ۳، ص ۹۶۲ تا ص ۹۷۰.

برافراشت و گفت: آن مرد جز این نیست!»

چون فرستادگان این بدانستند و باز شدند و خبر بازدادند هول و هراسی بزرگ در آن قبیله افتاد. ناچار ساخته صلوة و زکوة شدند. چون پیغمبر این بدانست فرمود: مَا اسْتَعَصَى عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَةٍ وَلَا أُمَّةٍ إِلَّا رَمَيْتُهُمْ بِسَهْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. یعنی «هیچ طائفه‌ای مرتکب عصیان من نشد، جز اینکه خدنگ خدای را بدیشان فرستادم.» جمعی از اصحاب گفتند: خدنگ خدای کدام است؟

قال: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ! مَا بَعَثْتُهُ فِي سَرِيَّةٍ إِلَّا رَأَيْتُ جَبْرَيْلَ عَنِ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلَ عَنِ يَسَارِهِ وَمَلَكًا أَمَامَهُ وَسَحَابَةً تُظِلُّهُ حَتَّى يُعْطِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَبِيبَهُ النَّصْرَ وَالظَّفْرَ.^۱ یعنی «علی را هرگز به قومی نفرستادم جز اینکه جبرائیل به دست راست و میکائیل به دست چپ و ملکی از پیش روی بود و ابری بر سرش سایه می‌انداخت، تا آنگاه که خدایش فتح و نصرت بدهد.»^۲

و از اینجاست که امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری به همراهان گفت: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: لَا بُعْثَنَّا إِلَيْكُمْ رَجُلًا أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا. «من با شهادت و حضور خداوند شما را قسم می‌دهم که آیا غیر از من کسی در میان شما هست که رسول خدا درباره او گفته باشد: البته و حتماً من برمی‌انگیزانم به سوی شما مردی را که خداوند دل وی را به ایمان آزمایش کرده باشد؟! گفتند: پروردگارا تو شاهدهی که: نه، در میان ما چنین کسی غیر از تو نیست!»

۱- این روایت را از ما استعصی علی أهل مملکة تا پایان آن حمّوئی در «فرائد السّمطين»

ج ۱، ص ۲۲۲ با سند متصل خود از جابر بن عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است، أما لفظ ولا أُمَّةً و لفظ حبیبه در آن نیست. (حدیث ۱۷۳ از باب چهل و سوم از سَمَطِ اَوَّل)

۲- «ناسخ التواریخ» مجلد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، از طبع اسلامیه، جزء سوم از جلد دوم،

ص ۱۳۶ و ص ۱۳۷.

۳- همین کتاب، و همین جا، ص ۱۳۴.

در «احتجاج» شیخ طبرسی روایت مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام را در روز شوری به همین عبارت آورده است^۱ اما در «خصال» شیخ صدوق با اسناد خود از عامربن واثله روایت کرده است که او گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری فرمود:

نَشَدْتِكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَتَنْتَهِينَ بَنُو وَكَيْعَةَ أَوْ لَا بَعَثَنَّا إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفَسِي، طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِي يَعْنَاهُمْ بِالسَّيْفِ» غَيْرِي؟! قَالُوا اللَّهُمَّ لَا^۲!

در «امالی» شیخ طوسی با سند متصل خود از ابوذر غفاری روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ به وافدین اهل طائف در هنگامی که بر آن حضرت وارد شده بودند فرمود: يَا أَهْلَ الطَّائِفِ! لَتَقِيمَنَّ الصَّلَاةَ وَ لَتُؤْتِنَنَّ الزَّكَاةَ أَوْ لَا بَعَثَنَّا عَلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفَسِي يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ يَقْضِعُكُمْ بِالسَّيْفِ!

فَتَطَاوَلَ لَهَا أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَأَشَالَهَا، ثُمَّ قَالَ: هُوَ هَذَا. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ: مَا آيْنَا كَالْيَوْمِ فِي الْفَضْلِ قَطُ.^۳

«ای اهل طائف! سوگند به خدا که باید نماز را برپا بدارید و زکوة را بدهید و گرنه هر آینه من برمی‌انگیزانم بر شما مردی را که مثل من است، خدا و رسول او را دوست دارد، و خدا و رسول او نیز وی را دوست دارند، و او شما را با شمشیرش خرد می‌کند.»

۱- «بحار الأنوار»، طبع کمپانی، ج ۶، احوالات رسول اکرم، ص ۶۱۷ باب غزوة حنین و الطائف و أوطاس و سایر الحوادث الی غزوة تبوک. یعنی: «شما را قسم به خدا می‌دهم که آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا ﷺ درباره او گفته باشد: ای پسران و کعیة! حتماً باید دست از شرک خود بردارید و گرنه من بر می‌انگیزانم به سوی آنها مردی را که همانند جان من است، طاعت از او طاعت از من است و مخالفت با او مثل مخالفت با من است، و او ایشان را در زیر شمشیرش می‌پوشاند؟! گفتند: نه بار پروردگارا، غیر از تو کسی نیست!»

۲- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۶، ص ۶۱۶ و ص ۶۱۷ در احوال حضرت رسول اکرم ﷺ و ایضاً در «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۳۳۸ با عین این سند و متن از «امالی» شیخ طوسی در احوال امیرالمؤمنین علیه السلام، درباب: انه كان صلوات الله عليه من أخص الناس برسول الله، آورده است.

پس اصحاب رسول خدا سر بر کشیدند به امید آنکه رسول خدا یکی از ایشان را قرار دهد، اما حضرت دست علی را گرفت و بلند نمود، سپس گفت: آن مرد این است. ابوبکر و عمر گفتند: ما هیچ گاه روزی را مانند آن روز در فضیلت و عظمت علی ندیدیم.»

مجلسی رحمته الله علیه در بیان خود در توضیح معنای قَصْع گوید: شِدَّةُ الْمَضْعِ؛ وَ قَصْعَ الْعُلَامَ - كَمَنْعَ - ضَرْبَ بَسِطٍ كَفَّهُ عَلَى رَأْسِهِ^۱. «یعنی قصع به معنی شدت جوییدن است و اینکه می گویند: قَصْعَ الْعُلَامَ یعنی با دست باز بر سرش کوفت.» کنایه از اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام شما را خرد می کند و درهم می شکند و یا با شمشیر بران و گشوده اش بر سرتان رگبار تیغ و سنان می بارد.

مجلسی از سیدبن طاوس در «طرائف» از احمد بن حنبل از عبدالله بن خطیب^۲ روایت کرده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله به وفد ثقیف فرمود در وقتی که بر آن حضرت وارد شده بودند:

لَتُسَلِّمَنَّ أَوْ لَا بَعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا مِنِّي - أَوْ قَالَ: مِثْلَ نَفْسِي - فَلْيَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَكُمْ وَ لَيْسَبِينَ ذُرَارِيَكُمْ وَ لِيَأْخُذَنَّ أَمْوَالَكُمْ!

قَالَ عُمَرُ: قَوْلَ اللَّهِ مَا اشْتَهَيْتُ الْإِمَارَةَ إِلَّا يَوْمَئِذٍ؛ فَجَعَلْتُ أَنْصِبُ صَدْرِي لَهُ رَجَاءً أَنْ يَقُولَ هَذَا لِي. فَالْتَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ فَأَخَذَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: هُوَ هَذَا! هُوَ هَذَا! مَرَّتَيْنِ.^۳

« سوگند به خدا که البته باید اسلام بیاورید و گرنه برمی انگیزانم به سوی شما مردی را که از من است - یا گفت: مثل من است - و او حتماً گردنهایتان را می زند و اولادتان را اسیر می کند و اموالتان را به غنیمت می گیرد.

عمر می گوید: قسم به خدا من غیر از آن روز اشتهای امارت و فرماندهی را نکردم و سینه خود را پیش آورده، آماده پذیرش این فرمان رسول خدا بودم به امید

۱- همان مصدر.

۲- در نسخه های «عقات الأنوار» عبدالله بن حنطب آمده است.

۳- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۹، ص ۳۳۸.

آنکه بگوید: این منصب از آن این مرد است. اما رسول خدا ﷺ به سوی علی التفات فرمود و دست وی را گرفت و سپس گفت: او این مرد است! او این مرد است! دو بار رسول خدا این جمله را فرمود.»

سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» عین متن این حدیث را از احمد بن حنبل^۱ و از «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید^۲ روایت کرده است.

ابن ابی الحدید در شرح خود گوید: این روایت را احمد در مسندش آورده است و در کتاب دیگرش به نام «فضایل علی علیه السلام» بدین عبارت آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

لَشَتَّهِنَّ يَا بَنِي وَبَيْعَةَ أَوْ لَا بُعْتَنَ إِلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي، يُمَضِّي فِيكُمْ أَمْرِي، يُقْتَلُ الْمُقَاتِلَةَ وَ يَسْبِي الذَّرِيَّةَ!

قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَمَارَ أَعْنِي إِلَّا بَرْدُ كَفِّ عَمْرٍ فِي حَجْرِي مِنْ خَلْفِي يَقُولُ: مَنْ تَرَاهُ؟! فَقُلْتُ: إِنَّهُ لَا يَعْزِيكَ! وَإِنَّمَا يَعْنِي حَاصِفَ النَّعْلِ بِالْبَيْتِ وَإِنَّهُ قَالَ: هُوَ هَذَا.^۳

«ای بنوولیعہ! حتماً باید دست از روش خود بردارید و گرنه من به سوی شما برمی‌انگیزم مردی را که به مثابه جان من است؛ امر مرا در میان شما اجرا می‌کند، جنگجویان شما را می‌کشد و ذریه شما را اسیر می‌نماید.

ابوذر می‌گوید: در آن حال چیزی مرا به شگفت در نیاورد مگر سردی کف دست عمر که پشت سر من بود، و دستش را روی چشمانم گذاشت و گفت: تو می‌گوئی که این مرد کیست؟! من به او گفتم: مقصود پیامبر تو نیستی! آن کسی

۱- «غایة المرام» ص ۴۵۴ حدیث اول از عامه. و بجای لفظ مثل نفسی، لفظ نفسی آورده است یعنی: من جان و روح خودم را به سوی شما می‌فرستم.

۲- «غایة المرام» ص ۴۵۵ حدیث دهم از عامه و بجای لفظ کنفسی لفظ عدیل نفسی را آورده است یعنی: او هم لنگه و هم ترازوی من است.

۳- «غایة المرام» ص ۴۵۵، حدیث یازدهم از عامه.

۴- «خصائص» نسائی، طبع قاهره، ص ۱۹.

است که در اطاق دارد نعال پیمبر را پینه می‌زند و رسول خدا فرمود: او این مرد است.»

و ابن ابی الحدید گوید: در خبر مشهور از رسول خدا ﷺ روایت است که به بنی ولیع فرمود: لَتَنْتَهَنَّ يَا بَنِي وَلِيْعَةَ أَوْ لِأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا عَدِيْلًا نَفْسِي، يَقْتُلُ مَقَاتِلَتِكُمْ وَيَسْبِي ذُرَارِيَكُمْ.

قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَمَا تَمَنَيْتُ الْإِمَارَةَ إِلَّا يَوْمَئِذٍ وَجَعَلْتُ أَنْصِبُ لَهُ صَدْرِي رَجَاءً أَنْ يَقُولَ: هُوَ هَذَا. فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۲

خوارزمی موفق بن احمد صدرالأئمه نزد عامه، از فخر خوارزم ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری با سند متصل خود از عبدالله بن حنطب از رسول خدا ﷺ مضمون روایت فوق را روایت کرده است.^۳

و ابن شهر آشوب از عبدالله بن شداد روایت کرده است که رسول خدا ﷺ به وفدی که بر او وارد شده بودند فرمود: لَتَقِيْمَنَّ الصَّلَاةَ وَتُوْتِنَنَّ الزَّكَاةَ أَوْ لِأَبْعَثَنَّ عَلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي. و بدین عبارت، ولایت او و اینکه او ولی امت پس از رسول الله می‌باشد را روشن ساخت.^۴

باید دانست که قرارداد کلام رسول خدا را در خطاب به وادین ثقیف از شهر طائف از جمله ادله تمسک به ثقلین، به اعتبار همان دو روایت اولین بود که از قندوزی و سخاوی نقل نمودیم که حضرت در آن فرمودند: أَوْصِيكُمْ بِعِثْرَتِي خَيْرًا وَ إِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْحَوْضُ. «من درباره عترت خودم به شما توصیه عمل به خوبی می‌کنم

۱- الْمُقَاتِلَةُ: الَّذِينَ يَأْخُذُونَ فِي الْقِتَالِ، وَ التَّاءُ لِلتَّأْنِيثِ عَلَى تَأْوِيلِ الْجَمَاعَةِ، وَالْوَاحِدِ الْمُقَاتِلِ. (أقرب الموارد)

۲- «غایة المرام» ص ۴۵۵، حدیث دوازدهم از عامه.

۳- «غایة المرام» ص ۴۵۴، حدیث دوم از عامه، و در پایان حدیث دوبار رسول خدا

می‌فرماید: هو هذا: این است آن مرد!

۴- «مناقب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۸۹، از «فردوس» دیلمی.

و میعادگاه شما در حوض است.»

* * *

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سفر مکه در حجّة الوداع، هم در عرفات و هم در منی خطبه خواندند و وصیت به تمسک به ثقلین نمودند.

مورد سوم از موارد توصیه حضرت در تمسک به ثقلین در سرزمین عرفات است که در روز عرفه از سال دهم هجرت که چادر خود را در نمره زده بودند، موقع زوال خورشید ناقه قُصُوءاً^۱ را طلبد و بر آن سوار شدند و تا وسط وادی عرفات آمدند و مردم را مخاطب ساخته و ایراد خطبه فرمودند.

این خطبه، خطبه نسبه مفصلی است و حاوی دستورات و مطالب جدیدی است که اعلام و اعیان از علمای خاصه و عامه در کتب خود ذکر کرده‌اند و ما در همین دوره از «امام‌شناسی» آورده‌ایم.^۳

احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح کاتب عباسی معروف به یعقوبی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَعَلَّكُمْ لَا تَلْقَوْنِي عَلَى مِثْلِ هَذِهِ، وَ عَلَيْكُمْ هَذَا. «ای مردم! شاید شما پس از این مرا بر حالتی شبیه این حالت و خود را شبیه این حالت مشاهده و ملاقات نکنید!»

آنگاه رسول خدا خطبه را ادامه می‌دهد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:
لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّاراً مُضِلِّينَ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي! أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟! قَالُوا نَعَمْ! قَالَ اللَّهُمَّ

۱- نمره زمینی است متصل به عرفات که در آن مسجد نمره واقع است و جزء عرفات نیست و وقوف را نباید در آنجا انجام داد.

۲- در «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۸ آورده است که: قُصُوءاً با فتحه قاف و مد است و بعضی که قُصُوی با ضمه قاف و قُصْر خوانده‌اند اشتباه است و این ناقه حضرت غیر از ناقه غضباء و جدعاء است، و نیز بعضی که این اسامی را علم برای ناقه واحدی دانسته‌اند، اشتباه است.

۳- «امام‌شناسی» مطبوع ج ۶، درس ۸۳ تا ۹۰ صفحه ۱۳۳، از «تاریخ» یعقوبی، طبع بیروت سنه ۱۳۷۹ هجریه، ج ۲، از ص ۲۰۹ تا ص ۲۱۲.

اشْهَدُ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ!¹

«ای مردم! پس از من به کفر دیرینه جاهلی بازگشت نکنید که گمراه و گمراه کننده شوید و بعضی از شما مالک امر و نهی و اختیار دیگری شده و وی را در تحت حکومت و امارت خویشتن درآورند. من حَقّاً و تحقیقاً در میان شما دو چیز ارزشمند و نفیس را به عنوان خلیفه به یادگار باقی گذاشتم که مادامی که به آن تمسک جوئید گمراه نمی شوید: کتاب الله و عترت من که اهل بیت من هستند! آیا ای مردم من رساندم و تبلیغ کردم؟! گفتند: آری! گفت: بار خدایا تو گواه باش! سپس گفت: حَقّاً شما مسئول می باشید، بنابراین بر حاضرین از شما فرض است که به غائبین برسانند!»

قندوزی از ترمذی در باب مناقب اهل بیت با سند متصل خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت: من رسول خدا ﷺ را در حجة الوداع در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصوی سوار بود و خطبه می خواند و شنیدم که می فرمود:
 أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي!
 قندوزی گوید: ترمذی گوید: و در این باب از ابوذر و ابوسعید و زیدبن ارقم و حذیفه بن أسید روایت است.²، ³

و قندوزی با تخریج سید ابوالحسین یحیی بن حسن در کتاب خود «أخبار المدينة» از محمد بن عبدالرحمن بن خلاد، از جابر بن عبدالله پس از آنکه وصیت رسول الله را در مرض موت بر منبر در تمسک به ثقلین روایت کرده است می گوید: و

۱- «تاریخ» یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۲- «ینابیع المودة» ص ۳۰. و قندوزی گوید: ایضاً این حدیث را محمد بن علی حکم ترمذی در کتاب خود «نوادرات الاصول» با همین عبارت تخریج کرده است. در «ینابیع المودة» همین طور است ولی ظاهراً «حکیم» صحیح است.

۳- ابوالفداء ابن کثیر دمشقی در تفسیر خود در ذیل آیه مبارکه مودت عین گفتار ترمذی را متنناً و سنداً آورده است.

از جابر بن عبدالله وارد است که گفت: من رسول خدا ﷺ را در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصوی سوار بود و خطبه می‌خواند و شنیدم که می‌فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لِي أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. این حدیث را ترمذی تخریج کرده و گفته است: حَسَنٌ غَرِيبٌ.^۱

شیخ عبیدالله حنفی عین متن این حدیث را از ترمذی در جامع خود از جابر تخریج کرده است.^۲ مَبَارَكُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ معروف به ابن اثیر جَزْرِي عین متن این حدیث را با تخریج ترمذی از جابر در کتاب «جامع الأصول» خود تخریج کرده است.^۳

بَغْوِي در «مصایح السنّة» عین متن این حدیث از جابر، در روز عرفه تخریج نموده است.^۴

سَخَاوِي در «استجلابُ ارتقاء العُرف» گوید: و امّا حدیث جابر را ترمذی در جامع خود از طریق زیدبن حسن انماطی از جعفر بن محمد بن علی بن الحسین، از پدرش از جابر بن عبدالله ﷺ روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ را در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصواء نشسته بود و مردم را مخاطب نموده و شنیدم که می‌گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لِي أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. و ترمذی گفته است: هَذَا حَسَنٌ غَرِيبٌ.^۵

زرنندی حنفی در کتاب «نظم درالسمّطین» عین متن این حدیث را از جابر در حج رسول خدا ﷺ در روز عرفه آورده است.^۶ و به این خطبه، آیه الله سیّد

۱- «ینایع المودّة» ص ۴۱.

۲- «أرجح المطالب» ص ۳۳۵ تا ص ۳۴۱ ضمن بیان احادیثی در این باب از جامع ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳- «عبارات»، ج ۱، ص ۴۲۴ ضمن ترجمه احوال ابن اثیر جزری.

۴- «مصایح السنّة» ج ۲، ص ۲۰۶.

۵- «عبارات»، ج ۲، ص ۵۷۷ و ص ۵۷۸.

۶- «نظم درالسمّطین» طبع نجف اشرف، ص ۲۳۲.

شرف‌الدین عاملی اشاره دارد.^۱

بعضی از مورّخین عامّه که این خطبه را از رسول‌الله در روز عرفه روایت کرده‌اند عبارت: «وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي» را حذف کرده‌اند، و فقط به عبارت: «وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: كِتَابَ اللَّهِ» اکتفا نموده‌اند.^۲ و بعضی همچون ابن‌هشام در سیره خود بجای عبارت: «وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي»، عبارت «وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ» آورده و گفته‌اند: «كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ»^۳ و روشن است که دست تحریف در این روایات، به طور مغرضانه وارد شده است. زیرا اولاً در جمیع روایات «كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي» وارد است. و این دسته از روایات به قدری است که از احصاء بیرون است و از مقابله و مقایسه میان جمیع روایات معلوم می‌شود که این عبارت کتاب‌الله و سنتی عبارت منگّری است که به چشم می‌خورد. و حتّی جلال‌الدین سیوطی در «جامع الصغیر» خود فقط با عبارت «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» از احمد بن حنبل، و از طبرانی در «معجم کبیر» از زید بن ثابت تخریج کرده است^۴ و عبارتی به لفظ دگر نیاورده است.

ثانیاً عبارت «كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي» در هیچ یک از صحاح ششگانه عامّه وارد نشده است و فقط مالک بن انس در «موطأ» آنها بدون سند متصل، بلکه به طور ارسال و غیر مسند این عبارت را آورده است.

۱- «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵.

۲- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۷۰، و «سیره» ابن‌هشام ج ۴، ص ۱۰۲۲ تا ص ۱۰۲۳، و «سیره حلییه» ج ۳، ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹، و «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۶۶۸ از کتاب «منتقى»، و «روضه الصفا» ج ۲، حجة الوداع، و «تاریخ» طبری ج ۳، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱ از طبع دوم دارالمعارف، و «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱، ص ۲۱۲، و «الکامل فی التاریخ»، ج ۲، ص ۳۰۲، و محمد حسن بن هیکل در کتاب «حیة مُحَمَّد ﷺ» از ص ۴۶۱ تا ۴۶۳ آورده است.

۳- «سیره» ابن‌هشام، ج ۴، ص ۱۰۲۲.

۴- «جامع الصغیر» ص ۱۰۴.

و طبری و ابن هشام از او أخذ کرده، و آنها هم بدون سند، مُرسلاً این عبارت را در تاریخ و سیره خود آورده‌اند.

و ثالثاً لفظ سُنَّتِی نیز غلط نیست، و معنی صحیحی دارد گرچه در این مقام از رسول اکرم صادر نشده است. و معنی صحیح آن عمل کردن به گفتار رسول خداست که ائمه طاهرین علیهم‌السلام و عترت خود را پشتوانه کتاب خداوند قرار داده و راه وصول به کتاب را منحصر در آن ذوات مقدسه که هم عالم و عارف به کتاب‌الله هستند، و هم از خطا و کذب مصون می‌باشند می‌دانند، و معنی آن این نیست که انسان سنت رسول‌الله را از خلفای جور و دستیارانشان بگیرد که در مخالفت با رسول خدا و تمرد و سرپیچی از فرمان او، طوامیر و کتب مطروس است و در علم و درایتشان به کتاب خدا، و صدق گفتارشان هزار اشکال روشن و مشهود صفحه تاریخ را سیاه کرده است.

* * *

مورد چهارم خطبه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تمسک به ثقلین در مسجد خیف در روز عید قربان است.

باید دانست که از اعلام و اساطین علمای شیعه - رضوان‌الله علیهم - درباره تمسک به ثقلین از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حجة الوداع در خصوص سرزمین منی سه خطبه مختلف المضمون وارد است:

اول از شیخ اجل اعظم ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی از اعلام قرن رابع، که در کتاب نفیس خود به نام «غیبت» ذکر نموده است. او می‌گوید: خبر داد به ما محمد بن همّام بن سهیل که گفت: حدیث کرد برای ما ابو‌عبدالله جعفر بن محمد حسنی که گفت: حدیث کرد برای ما ابواسحق ابراهیم بن اسحق حمیری که گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن [ید] زید بن عبدالرحمن تیمی، از حسن بن حسین انصاری، از محمد بن حسین، از پدرش، از جدش که گفت: حضرت امام علی بن الحسین علیه‌السلام گفتند:

رسول خدا ﷺ روزی در مسجد نشسته بودند و با آن حضرت اصحاب نیز بودند، پیامبر فرمود: **يَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ مِنْ هَذَا الْبَابِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْأَلُ عَمَّا يَعْينِهِ.** «داخل می‌شود بر شما از این در مردی از اهل بهشت، و از چیزی که برای او مهم است و به کارش می‌خورد سؤال می‌کند.»

در این حال مردی بلند قامت شبیه مردان طائفه مُضَرَ وارد شد، و جلو آمد، و بر رسول خدا ﷺ سلام کرد و نشست و گفت: **يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ شَنِيدَهُمَ** که خداوند عزوجل در آیات نازله می‌گوید: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا.** مراد از این ریسمان خدا که به ما امر می‌کند تا بدان اعتصام کنیم و از او تفرق و جدائی پیدا ننمائیم چیست؟!

حضرت رسول اکرم ﷺ مدتی با توجه و سکوت سر خود را به زیر انداخته، و پس از آن بلند نموده و با دست خود اشاره به سوی علی بن ابی طالب ﷺ نمودند و گفتند: **هَذَا حَبْلُ اللَّهِ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ عَصِمَ بِهِ فِي دُنْيَاهُ وَ لَمْ يَضِلَّ بِهِ فِي آخِرَتِهِ.** «این است ریسمان خدا، آن ریسمانی که هرکس بدان تمسک کند، در دنیايش از گزند آفات مصون می‌شود، و به واسطه اتصال با او در آخرتش نیز گمراه نمی‌گردد.»

آن مرد به سوی علی النقیه ﷺ برجست و از پشت سر، علی را در آغوش گرفت و با خود می‌گفت: **إِعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلِ رَسُولِهِ.** «من به ریسمان خدا و ریسمان رسول خدا چنگ زدم و ملاذ و ملجأ کانون وجودی خویش قرار دادم.» و سپس برخاست و پشت کرد و خارج شد.

یکی از مردمان حاضر گفت: یا رسول الله! آیا من خودم را به وی برسانم و تقاضا کنم تا برای من استغفار کند؟!

رسول خدا ﷺ فرمود: **إِذَا تَجَدُّهُ مُوقِّفًا.** ^۲ «در این صورت او را موقف خواهی

۱- آیه ۱۰۳، از سوره ۳: آل عمران.

۲- در تعلیقه آمده است که: در بعضی از نسخ حدیث **إِذَا تَجَدُّهُ مُوقِّفًا** وارد است یعنی: تو او را مرد رفیق و همراه خواهی یافت.

یافت». و آن مرد به او ملحق شد و از او خواست تا از خدا برایش غفران طلب نماید. آن مرد به این مرد گفت: آیا فهمیدی آنچه را که رسول خدا ﷺ به من گفت چه بود؟ و آنچه را که من به او گفتم چه بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: اگر بدین ریسمان متمسک باشی خداوند تو را مورد مغفرت خود قرار می‌دهد و گرنه خدا تو را نمی‌آمرزد!»

اگر رسول خدا ﷺ ما را به ریسمان خداوند که خدای عزوجل در کتابش ما را امر به اعتصام به آن نموده است و اینکه از آن جدا نشده تفرقه از آن پیدا نکنیم، دلالت نکرده بود، در این صورت برای دشمنان دین و معاندین، راه تأویل در کتاب خدا باز می‌شد و از روی عناد و حسد از مراد و منظور آیات عدول نموده، آنها را تأویل کرده و به غیر از کسانی که مقصود خدا بوده‌اند و رسول خدا بر آنان دلالت نموده است، منطبق می‌ساختند. اما رسول خدا ﷺ در خطبه مشهوره خود که در مسجد خیف در حجة الوداع ایراد فرمود، چنین گفت:

إِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنِّكُمْ وَأَرْدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضًا عَرَضُهُ مَا بَيْنَ بَصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ قِدْحَانٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ. أَلَا وَإِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ الْقُرْآنُ، وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. هُمَا حَبْلُ اللَّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، سَبَبٌ مِنْهُ بِيَدِ اللَّهِ، وَ سَبَبٌ مِنْهُ بِأَيْدِيكُمْ^۱

إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ بَنَانِي أَتَهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَأَصْبَعِي هَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَ الْوَسْطَى - فَتَفْضُلَ هَذِهِ عَلَيَّ هَذِهِ.

«من جلودار و پیشرو شما هستم و شما بر من در حوض کوثر وارد می‌شوید حوضی که وسعتش به قدر وسعت میان شهر بصرای شام است تا شهر صنعاء یمن.

۱- در تعلیقه آمده است: و در نسخه‌ای گوید: و در روایت دیگری طرف بیدالله و طرف بآیدیکم وارد شده است.

در آن حوض قدحهایی است به تعداد ستاره‌های آسمان. آگاه باشید که من در میان شما دو چیز ارزشمند و گرانقدر را به یادگار و خلافت می‌گذارم: چیز ارزشمند بزرگتر قرآن است و چیز ارزشمند کوچکتر عترت من است اهل بیت من. آن دو ریسمان خدا هستند که میان شما و میان خداوند عزوجل کشیده شده است. مادامی که شما بدان تمسک کنید گمراه نمی‌شوید. سببی از آن به دست خداست و سببی از آن به دست شماست.

خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است که آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند مانند این دو انگشت من - در این حال رسول خدا دو انگشت سیّابه خود را کنار هم نهاد- و نمی‌گویم: مثل این دو انگشت - و در این حال رسول خدا انگشت سیّابه و انگشت وسطی را کنار هم نهاد- تا در نتیجه یکی بر دیگری فضیلت داشته باشد.»

نُعمانی پس از بیان این حدیث گوید: من این روایت را به سه سند دیگر روایت می‌کنم: اول از عبدالواحد بن عبدالله متّصلاً تا برسد به امیرالمؤمنین علیه السلام. دوم از عبدالواحد بن عبدالله متّصلاً تا برسد به حضرت صادق علیه السلام. سوم از عبدالواحد بن عبدالله متّصلاً تا برسد به حضرت باقر علیه السلام.^۱

دوم از شیخ اکبر و اعظم سعّد بن عبدالله قُمّی در کتاب «بصائر الدرّجات» که گوید: حدیث کرد برای ما قاسم بن محمّد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری معروف به شاذکونی از یحیی بن آدم از شریک بن عبدالله از جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر علیه السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را در سرزمین منی برای خطبه فراخواند و فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَ عَلَيَّ الْحَوْضَ.

۱- «غیبت» نعمانی، طبع سنگی ص ۱۶ تا ص ۱۸ و طبع حروفی مکتبه الصدوق ص ۴۱ تا ص ۴۳. و در «غایة المرام» ص ۲۲۵ حدیث ۲۲، از خاصّه با ولین سند از سه سند دیگری که نعمانی ذکر کرده است، از نعمانی روایت نموده است.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ حُرْمَاتٍ ثَلَاثٍ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعِشْرَتِي
وَالْكَعْبَةَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: أَمَّا كِتَابُ اللَّهِ فَحَرِّقُوا، وَأَمَّا الْكَعْبَةُ فَهَدِّمُوا، وَأَمَّا الْعِشْرَةَ
فَقْتُلُوا، وَكُلَّ وَدَائِعَ بَيْدُوا مِنْهَا فَقَدْ بَيْدُوا.^۱

«ای مردم من در میان شما دو چیز پربها و نفیس را می گذارم که مادامی که بدانها
تمسک کنید گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من، پس آن دو از هم
جدا نمی شوند تا بر من در حوض وارد گردند.

سپس فرمود: ای مردم! من در میان شما سه چیز محترم را که دارای حرمت و
احترام الهی است می گذارم: کتاب الله عزوجل، و عترت من، و کعبه بیت الله الحرام.
در این حال حضرت باقر عليه السلام فرمودند: اَمَّا كِتَابُ خِدا را تحریف کردند، و اَمَّا
كعبه را منهدم نمودند، و اَمَّا عترت را کشتند، و تمام ودیعه ها و امانت های خداوندی
را به دور افکندند، و تحقیقاً به دور افکندند.»

شیخ اقدم ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار در «بصائر الدرجات» از علی
بن محمد از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود از یحیی بن ادیم از شریک از جابر از
حضرت باقر عليه السلام عین متن این روایت را روایت می کند.^۲

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۴ حدیث شماره ۱۷ از خاصه از «بصائر الدرجات» سعد بن
عبدالله قمی.

۲- «بصائر الدرجات»، محمد بن حسن صفار، ص ۱۲۱ با این تفاوت که اولاً کلمه ایها
الناس با حرف ندا: «یا» می باشد و ثانیاً در این روایت اما ان تمسکتکم است بجای ما ان تمسکتکم و
ثالثاً در آخرش دارد: و کل و دایع الله فقد تیروا. علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی در «الذریعة» ج
۳، ص ۱۲۵ شماره ۴۱۶ گوید: این «بصائر الدرجات» از محمد بن حسن بن فروخ صفار است که
در سنه ۲۹۰ فوت کرده است و او از حضرت امام حسن عسکری عليه السلام روایت می کند. علامه
طهرانی در ص ۱۲۴ گوید - به شماره ۴۱۵ - که «بصائر الدرجات» در مناقب از شیخ الطائفة
ابوالقاسم سعدین عبدالله اشعری قمی است که در سنه ۲۹۹ و یا سنه ۳۰۱ فوت کرده است -
انتهی. بنابراین روایتی را که در اینجا ما از حضرت باقر عليه السلام آوردیم هر دو نفر این بزرگان در کتاب

سوم از شیخ جلیل ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» که گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن موسی همدانی که گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن خالد طیالسی که گفت: حدیث کرد برای ما سیف بن عمیره و صالح عقبه، هر دوی آنها از قیس بن سَمْعان، از عَلَمَةَ بن محمد حضرمی، از حضرت باقر محمد بن علی علیه السلام که خطبه رسول الله را در مسجد خیف ذکر کرد که آن حضرت فرمود: مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وَوَلَدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ، وَ الْقُرْآنُ هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِئٌ عَنْ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، أَمَنَاءُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُكَّامُهُ فِي أَرْضِهِ.

أَلَا وَ قَدْ أَدَيْتُ، أَلَا وَ قَدْ بَلَّغْتُ، أَلَا وَ قَدْ أَسْمَعْتُ، أَلَا وَ قَدْ وُضِّحْتُ، أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ؛ وَ إِنَّمَا قُلْتُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أَخِي هَذَا، وَ لَا تَحِلُّ إِمْرَةٌ الْمُؤْمِنِينَ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ.^۱

«ای جماعت مردم! تحقیقاً و مسلماً علی و پاکیزگان از اولاد من، ایشانند ثقل اصغر، و قرآن است ثقل اکبر. هر کدام از آنها از دیگری خبر می دهند، و هر کدام

← خود با یک سند ذکر کرده اند و جالب این نکته است که نام هر دو کتاب مشابه با هم و «بصائر الدرجات» است. علامه طهرانی در ص ۱۲۳ گوید: به شماره ۴۱۴ کتاب دیگری به نام «بصائر الدرجات» در تنزیه نبوات است که شامل معجزات پیغمبر اکرم است و از بعضی از اصحاب ماست.

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۶، حدیث ۳۴ از خاصه. و در «احتجاج طبرسی» طبع حرفی نجف اشرف، ج ۱، ص ۷۵ و ص ۷۶ عین متن این حدیث را در ضمن خطبه مفصله غدیر خم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است ولیکن با سند دیگر که عبارت است از: ابوجعفر مهدی ابن ابی حرب حسینی مرعشی از ابوعلی حسن بن شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی از پدرش ابوجعفر محمد بن حسن طوسی از جماعتی از ابو محمد هرون بن موسی تلکبری از ابوعلی محمد بن همام از علی سوری از ابو محمد علوی از اولاد افطس - که از عبادالله الصالحین بوده است - از محمد بن موسی همدانی؛ و از این به بعد در سند عیناً مانند سند «غایة المرام» است تا برسد به حضرت باقر علیه السلام. و در این روایت بجای و حُكَّامُهُ فِی اَرْضِهِ، حکماءه فِی اَرْضِهِ آمده است.

موافق با دیگری هستند، و از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد گردند، آن دو چیز امینان خدا هستند میان مخلوقاتش، و فرمانروایان خدا هستند در روی زمینش.

آگاه باشید که من حَقّاً ادا کردم! آگاه باشید که من حَقّاً رساندم! آگاه باشید که من حَقّاً شنواندم! آگاه باشید که من حَقّاً روشن کردم! آگاه باشید که این گفتار، سخن خداوند عزوجل است و من از قول او می‌گویم! آگاه باشید که غیر از این برادرم کسی امیر بر مؤمنان نیست و امارت و حکومت بر مؤمنین برای احدی جز او حلال نیست!»

باید دانست که علماء برای حضرت رسول اکرم ﷺ در زمین منی سه خطبه ذکر کرده‌اند: اول در خود مسجد خیف که در روز عید قربان که روز دهم از ماه ذی‌الحجّه است ایراد فرمودند.

دوم در روز قَرّ که روز یازدهم^۱ است در منی ایراد کرده‌اند. و سوم در روز نَفَر اول که روز دوازدهم است در آخرین نقطه منی در عَقَبَه ذکر نموده‌اند. و چون این مطالبی که ما در این خطبه از رسول خدا در سرزمین منی ذکر کردیم، در عبارات و مضمون کاملاً مخالف یکدیگرند، می‌توان آنها را سه خطبه متفاوت شمرد و بنابر این با آنچه که علماء ذکر کرده‌اند تطبیق نموده، و می‌توان گفت که یکی از این خطبه‌ها را در روز عید و یکی را در روز قَرّ و یکی را در روز نَفَر درباره وصیت و تأکید تمسک به ثقلین ایراد نموده باشند.

علیهذا مورد پنجم و مورد ششم از موارد خطبه رسول اکرم در تمسک به ثقلین جای خود را نشان می‌دهند، و باید اینک وارد شویم در مورد هفتم که خطبه آن حضرت در جُحْفَه در وادی غَدیر حُمّ می‌باشد.

۱- روز «قَرّ» روز یازدهم ذوالحجّه است که حاجیان در زمین منی می‌مانند، روز نَفَر اول روز دوازدهم است که عده‌ای از آنها از منی کوچ می‌کنند، و روز نَفَر دوم روز سیزدهم است که بقیه حاجیان کوچ می‌نمایند.

و قبل از ورود در خطبه غدیر ذکر این نکته ضروری است که مورخین عامه در ذکر خطبه‌های سرزمین منی تا توانسته‌اند آنها را مختصر کرده و جملات و عبارات رسول خدا را درباره تمسک به ثقلین حذف کرده‌اند.

أبوالفداء دمشقی در تاریخ خود خطبه رسول الله ﷺ را در روز یازدهم ذی‌الحجه بیان می‌کند تا می‌رسد به اینجا که آن حضرت می‌فرماید: أَلَا! لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ! أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ بَيَّسَ لَنْ يَعْْبُدَهُ الْمُصَلِّونَ وَلَكِنَّهُ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَكُمْ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟! ثُمَّ قَالَ: لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَإِنَّهُ رَبٌّ مُبَلِّغٌ أَسْعَدَ مِنْ سَامِعٍ.^۱

« آگاه باشید! شما پس از من به کفر دیرینه خود برنگردید که بعضی از شما گردن دیگری را بزنند! آگاه باشید که اینک شیطان مایوس شده است که نمازگزاران، وی را بپرستند ولیکن امید در آن بسته است که شما را به جان یکدیگر اندازد و تا حد قدرتش در نائره نفاق و اختلاف و اغراء به فتنه و فساد شعله‌افروزی کند. آگاه باشید آیا من رساندم؟! آگاه باشید آیا من رساندم؟! سپس فرمود: بر حاضرین لازم است که این مطالب مرا به غائبین برسانند، زیرا چه بسا آن افرادی که به آنها رسانیده می‌شود سعادتشان بیشتر و بهره برداریشان از خود افرادی که حضور داشته‌اند بیشتر باشد.»

أبوالفداء بیان خطبه حضرت را ادامه می‌دهد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: حضرت فرمودند: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ اخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ فَاعْمَلُوا بِهِ.^۲ « ای مردم! من در میان شما گذاردم چیزی را که مادامی که آن را بگیرید

۱- حضرت رسول اکرم ﷺ غیر از خطبه غدیر خم که پس از مراجعت از حج در بین راه صورت گرفت، در خود حج مجموعاً پنج خطبه ایراد کرده‌اند: روز هفتم ذوالحجه در مکه مکرمه، روز نهم در زمین عرفات، روز دهم در منی در مسجد خیف، روز یازدهم نیز در زمین منی، روز دوازدهم نیز در منی در محلی به نام عَبَّه که آخرین نقطه منی به طرف مکه است. و ما شرح این خطبه‌ها را بطور تفصیل در ج ۶، از «امام‌شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام از ص ۶۶ تا ص ۱۵۸ آورده‌ایم.

۲- «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۲۰۱ تا ص ۲۰۳.

گمراه نشوید و آن کتاب خداست پس بدان عمل کنید!»
 به طور روشن و آشکارا از مقایسه میان جمیع روایات وارده در این مقام و خطبه‌هایی که آن حضرت بیان فرموده‌اند، به دست می‌آید که لفظ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي هم در این خطبه بوده و عناداً و بغیاً و حسداً ساقط نموده‌اند.

* * *

مورد هفتم: خطبه رسول الله ﷺ در تمسک به ثقلین در غدیر خم

ما با توفیقات حضرت ایزد مَنَّان عَزَّ اسْمُهُ در مجلد ششم از «امام‌شناسی» سفر حجّة الوداع رسول اکرم را که در حقیقت مقدمه‌ای برای پایه‌گذاری ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بود به طور تفصیل آوردیم و بحث از خود حدیث و خطبه غدیر به تنهایی سه مجلد هفتم و هشتم و نهم را استیعاب کرد. اینک در اینجا فقط با نهایت اختصار به ذکر حدیث ثقلین که در این خطبه آمده است از بعضی از مصادر مهم تاریخی اکتفا می‌نمائیم.^۱

احمد بن ابی یعقوب کاتب عباسی در تاریخ خود آورده است که چون رسول خدا از مکه مراجعت نمود در جائی که نزدیک جُحْفَه بود و به آن غدیر خم می‌گفتند هجده شب که از ماه ذی‌الحجه سپری شده بود، فرود آمد و به خطبه برخاست و دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و گفت:

أَلَسْتُ لَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟!

قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ!

۱- قندوزی در «ینایع المودّة» ص ۴۴۷ باب ۷۷، از «مناقب» احمد بن حنبل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که گفت: من نزد جابر بن عبدالله آمدم و به او گفتم: مرا از حجّة الوداع خبر بده! او برای من شرحی مفصل بیان کرد و سپس گفت: قال رسول الله ﷺ: إني تارك فيكم الثقلين ان تمسكتم بهما لن تضلوا من بعدي: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، و إني لئن يفرقا حتى يردا على الحوض. قال: اللهم اشهد، اللهم اشهد، اللهم اشهد- ثلاثاً. ايضاً این روایت را امام علی الرضا از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است.

قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَّاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.

«آیا من ولایتم از ولایت مؤمنین به خودشان بیشتر و اکیدتر نیست؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: بنابراین هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوند تو ولایت کسی را داشته باش که او ولایت علی را دارد، و دشمن بدار آنکه را که علی را دشمن دارد.»

پس از این فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَأَنْتُمْ وَارِدِي عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنِّي سَأَلُكُمْ حِينَ تُرْدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟!
قَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبُ طَرَفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُ بَأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَلَا تَضِلُّوا وَلَا تَبَدُّلُوا، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱

«ای مردم! من راهنما و پیشرو شما هستم و جلو می‌روم و شما همگی بر من در حوض وارد می‌شوید، و چون شما می‌آئید من از شما درباره ثقلین مؤاخذه و پرسش می‌کنم، حال ببینید چگونه حق مرا در ثقلین نگهداری می‌کنید؟!

گفتند: ای رسول خدا مراد از ثقلین چیست؟!

گفت: ثقل بزرگتر کتاب خداست، واسطه و سببی است که یک سرش به دست خداست و سر دیگرش به دست شماست، پس آن را محکم بگیرید و گمراه نشوید و آن را تبدیل و تحریف ننمائید! و عترت من اهل بیت من.^۲

۱- «تاریخ» یعقوبی، طبع بیروت سنه ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲- أبو الفداء ابن کثیر دمشقی در ذیل آیه مودت در تفسیر خود گوید: وقد ثبت فی الصحیح أن رسول الله ﷺ قال فی خطبته بغدير خم: إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي، واثما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض. و در همین جا روایت احمد بن حنبل را از زید بن ارقم مفصلاً نقل می‌کند که در آن رسول خدا فرمود: أمّا بعد، ألا أيها الناس! إنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربي فأجيب، و أتي تارك فيكم الثقلين. أولهما كتاب الله تعالى فيه الهدى والتور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. - فحث على كتاب الله ورغب فيه وقال: ﷺ: - و أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي، اذكركم في أهل بيتي - الحديث.

ابن مغزالی با سند متصل خود از ولید بن صالح از امراة زید بن ارقم^۱ خطبة مفصلة غدیر را روایت می کند تا می رسد به اینجا که رسول خدا ﷺ می فرماید: **أَلَا وَإِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنَّكُمْ تَبِعِي، تُوشِكُونَ أَنْ تَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَسْأَلُكُمْ حِينَ تَلْقَوْنِي عَنْ تَقَلِّي كَيْفَ حَلَقْتُمُونِي فِيهِمَا؟!**

قَالَ: فَأَعِيلَ^۲ عَلَيْنَا مَا نَدْرِي مَا التَّقْلَانِ حَتَّى قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَقَالَ: بِأَبِي أُنْتَ وَ أُمِّي أَنْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا التَّقْلَانِ؟!

« آگاه باشید که من پیشرو شما هستم و شما دنباله رو من! به نزدیکی در حوض کوثر بر من وارد می شوید، و من از شما سؤال می کنم در وقتی که شما مرا می بینید که چگونه مرا و حق مرا در آن دو خلیفه و یادگار بجای آورده اید؟!

زید بن ارقم می گوید: مطلب بر ما مشکل آمد که مراد از ثقلین چیست؟ تا مردی از مهاجرین برخاست و گفت: پدرم و مادرم قربانت گردد ای پیامبر خدا! مراد از ثقلین چیست؟!

قَالَ: الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى - سَبَبُ طَرَفٍ مَبِيدٍ لِلَّهِ وَ طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ وَ لَا تَضَلُّوا - وَ الْأَصْغَرُ مِنْهُمَا عِشْرَتِي. مَنْ اسْتَقْبَلَ قِبَلَتِي وَ أَجَابَ دَعْوَتِي! فَلَا تَقْتُلُوهُمْ وَ لَا تَقْهَرُوهُمْ وَ لَا تُفْصِرُوا عَنْهُمْ! فَإِنِّي قَدْ سَأَلْتُ لَهُمُ اللَّطِيفَ الْحَبِيرَ فَأَعْطَانِي، نَاصِرُهُمَا لِي نَاصِرٌ، وَ حَاذِلُهُمَا لِي حَاذِلٌ، وَ وَكَيْتُهُمَا لِي وَكَيْتٌ، وَ عَدُوُّهُمَا لِي عَدُوٌّ - الْخُطْبَةُ^۴.

۱- در تعلقه گوید: در «بحار» نقلاً از «عمده» ابن بطریق ص ۵۱، ابن امراة زید بن ارقم آورده است، و ایضاً در «الغدیر» ج ۷، ص ۳۷ نقلاً از «عمده» - انتهى. و ما که سابقاً این حدیث را از «عبارات» نقل کردیم با لفظ زید بن ارقم بود بدون ضم ضمیمه ای.

۲- **علت الضالة أعيل عيلاً و عيلاً فأنا عائل:** اذا لم تدر أي وجهة تبغيها. زمانی که چیزی گم شود و انسان متحیر بماند که از کدام طرف باید دنبالش بگردد.

۳- در تعلقه گوید: در حاشیه «ازهار» - یعنی کتاب الأزهار فی مناقب الإمام الأبرار - طرفه، آمده است و همچنین در «عمده» و در «بحار الانوار» - به نقل از «عمده».

۴- «مناقب» ابن مغزالی ص ۱۸ ضمن حدیث ۲۳، و به وجه مبسوطتری علی بن عیسی

ابن عساکر در «تاریخ دمشق» با سند متصل خود از ابوطیفیل عامربن واثله روایت کرده است که او گفت: شنیدم از زیدبن ارقم که می‌گفت: رسول خدا ﷺ در میان مکه و مدینه نزد پنج درخت بزرگ فرود آمد، مردم زیر درختان را جارو زدند، در این حال رسول خدا رفت و نماز خواند، و پس از آن برای خطبه قیام کرد و حمد و ثنای خدا را بجای آورد، و از مواعظ و مطالب موجب تذکار و یادآوری به قدری که خداوند می‌خواست او بگوید گفت، پس از آن فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أُمْرَيْنِ - لَنْ تَضِلُّوا إِذَا اتَّبَعْتُمُوهُمَا [ظ] - كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي عِثْرَتِي.

ثُمَّ قَالَ: أَتَعْلَمُونَ أَيُّ أَوْلِيٍّ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! [قاله] ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. فَقَالَ النَّاسُ! نَعَمْ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ.^۱

«ای مردم! من در میان شما دو چیز را باقی می‌گذارم که تا زمانی که از این دو چیز پیروی کنید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیت من عترت من! پس از آن فرمود: آیا می‌دانید که ولایت من به مؤمنین از ولایت خودشان به خودشان قوی‌تر و شدیدتر است؟! این جمله را رسول خدا سه بار فرمود.

مردم گفتند آری!...»^۲

بلاذری در «انساب الأشراف» در ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام با سند متصل خود از زیدبن ارقم آورده است که گفت: ما با رسول خدا در حجة الوداع بودیم چون به غدیر خم رسیدیم امر فرمود تا زیر درختان را تنظیف کردند. سپس ایستاد و گفت:

كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ [و] إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

← اربلی در «کشف الغمّة» ص ۱۶ آورده است

۱- «تاریخ دمشق» ج ۲، از ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۳۶، حدیث ۵۳۴.

۲- ابن حجر هبتمی در «الصواعق المحرقة» ص ۲۵ قصه غدیر را با حدیث ثقلین مشروحاً از زیدبن ارقم نقل کرده است.

الْحَوْضَ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَكَيْهَ فَهَذَا وَكَيْهَهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالِ الْآهَ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ!

راوی روایت، ابوظیفیل گوید: من به زیدبن ارقم گفتم: تو خودت این عبارت را از رسول اکرم شنیدی؟! گفت: در زیر درختان کسی نبود مگر اینکه با چشمش دید و با گوشش شنید.^۱

نسائی در «خصائص» خود این روایت را از زیدبن ارقم روایت کرده است.^۲
مثلاً علی مُتَّقِي در «كَنْزُ الْعَمَالِ» از ابن جریر طَبْرِي در «مُسْنَدُ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ» از ابوظیفیل آورده است که: چون رسول خدا ﷺ از حَجَّةِ الْوَدَاعِ بازگشتند و به غدیر خم رسیدند، امر کردند تا زیر درختان را نظیف کردند و فرمودند:

كَأَنَّ قَدْ دُعِيَ فَأَجَبْتُ. إِيَّيْ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَكَيْ كُلِّ مُؤْمِنٍ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَكَيْهَ فَعَلَى وَكَيْهَهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالِ الْآهَ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ!

فَقُلْتُ لِيَزِيدٍ: أَنْتَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟! فَقَالَ: مَا كَانَ فِي الدُّوْحَاتِ أَحَدٌ إِلَّا قَدْ رَأَاهُ بِعَيْنِهِ وَ سَمِعَهُ بِأُذُنِهِ (ابن جریر).^۳

ابونعیم اصفهانی با سند متصل خود روایت می کند از عبدالله بن جعفر - در قرائتی که برای او شده و با اذنی که در روایت آن به ابونعیم داده شده است - که گفت: حدیث کرد برای ما احمد بن یونس طَبْرِي، حدیث کرد برای ما عمار بن نُصْر، حدیث کرد برای ما ابراهیم بن ايسع مَكِّي، حدیث کرد برای ما جعفر بن محمد از

۱- «أنساب الأشراف»، ج ۱، ص ۳۱۵، حدیث ۴۶.

۲- «خصائص» ص ۲۱ از طبع مطبعة تقدم در قاهره.

۳- «كنز العمال» طبع حیدرآباد سنه ۱۳۸۷، ج ۱۵، ص ۹۱. فضائل علی علیہ السلام.

پدرش از جدش از علی که گفت: رسول خدا ﷺ در جُحُفِه برای ما خطبه خواند...^۱
و گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! لَسْتُ وُلِيَّ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى! قَالَ: فَإِنِّي كَأَنِّي لَكُمْ عَلَى
الْحَوْضِ فَرَطًا وَسَائِلُكُمْ عَنِ اثْنَتَيْنِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَعَنْ عِثْرَتِي - الخطبة.^۲

سَخَاوِي با تخریج ابن عُفْده روایت کرده است از هارون بن خارجه از فاطمه
دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه از اُمُّ سَلَمَه که گفت: رسول خدا ﷺ در غدیر خم
دست علی را گرفت و بلند کرد تا جایی که ما سپیدی زیر بغل رسول خدا را دیدیم و
گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ (الحديث). و نیز گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:
كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي، وَلَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۳

قُنْدُووزِي با تخریج بزَّاز در مسندش روایت کرده است از اُمُّ هَانِي خواهر
امیرالمؤمنین رضی الله عنه که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حَجَّش مراجعت نمود و در غدیر خم
نازل شد، در میان گرمای روز به خطبه ایستاد و گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِيَّيْ أَوْ شَيْءٍ أَنْ أُدْعَى فَاجِيبْ، وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ
لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلُ طَرَفِهِ يَبْدُ لِلَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.
أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۴

ابو موسی مدائنی در «سیر الصَّحابة» حدیث غدیر خم را مفصلاً از حذیفه بن

۱- در نسخه اصل «حلیة الأولیاء» سفید مانده است.

۲- «حلیة الأولیاء» ج ۹، ص ۶۴.

۳- «عباة» ج ۲، ص ۵۸۲ ضمن ترجمه احوال سخاوی.

۴- «ینابیع المودة» ص ۴۰ در «غایة المرام» ص ۲۳۳ حدیث شصت و هفتم از خاصه از
ابن بابویه با سند متصل خود روایت می کند از حضرت صادق رضی الله عنه از پدرش حضرت باقر رضی الله عنه که
او فرمود: من رفتم نزد جابر بن عبدالله انصاری و به او گفتم: داستان حجة الوداع برای ما بیان
کن! جابر حدیثی طولانی در این باره ذکر کرد و سپس گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: انی تارک
فیکم الثقلین ما ان تمسکتکم به لن تضلوا من بعدی: کتاب الله عزوجل و عترتی اهل بیتی. سپس سه
بار گفت: اللهم اشهد!

اُسَیْدَ تَخْرِیجِ كَرْدِه‌اَسْت تَا مِی‌رَسِدْ بَه اَیْنِ فِقْرَه كِه رَسُوْلُ خُدَا مِی‌فَرْمَایْد:

أَلَا وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَنْزَلُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا حِينَ تَلْقَوْنِي؟! قَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!^۱

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ - سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ؛ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ؛ وَ لَا تَضِلُّوا وَ تُبَدِّلُوا - وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَلْقِيَانِي وَ سَأَلْتُ رَبِّي لَهُمَا ذَلِكَ!^۱

شیخ عبداللہ حنفی امر تسری این حدیث را به عین همین متن از حذیفه بن اُسَیْدَ تَخْرِیجِ كَرْدِه‌اَسْت.^۲

شمس‌الدین سخاوی این حدیث را با همین متن از حذیفه بن اُسَیْدَ و زیدبن ارقم از طبرانی در «معجم کبیر» آورده است و در پایان آن گوید: و از همین وجه ضیاء در «مختاره» آورده است، و ابونعیم در «حلیه» و غیره از حدیث زیدبن حسن انماطی از معروف بن خربوذ از ابوطیفیل از حذیفه به تنهایی روایت کرده است.^۳

نورالدین سمهودی این حدیث را با همین متن از حذیفه بن اُسَیْدَ و عامر بن لیلی ابن ضمرة با تخریج ابن عقده در کتاب «موالاة» از طریق عبداللہ بن سنان از ابوطیفیل از آن دو نفر روایت کرده است، و ایضاً از طریق ابن عقده، ابوموسی مدینی در «سیر الصحابة» و حافظ ابوالفتوح عجللی در کتاب خود به نام «الموجز من فضائل الخلفاء» روایت نموده‌اند.^۴

۱- «غایة المرام» ص ۲۱۴ حدیث ۹ از عامه. در «غایة المرام» ص ۲۲۵ حدیث ۲۵ از خاصه روایتی است از ابونصر محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود با اسنادش از ابوجمیله مفضل بن صالح از بعضی از اصحابش که عین متن این حدیث را از رسول خدا ذکر نموده است.

۲- «أرجح المطالب» ص ۳۳۸ و بجای تَنْزَلُونَ لَفْظَ تَرْدُونَ می‌باشد، و لَفْظَ سَبَبٌ نِیْسْت.

۳- «عقبات» ج ۲، ص ۵۷۸ و ص ۵۷۹ در ضمن ترجمه احوال سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف» با لَفْظَ تَرْدُونَ و لَفْظَ سَبَبٌ، و بجای لَنْ يَفْتَرِقَا، لَنْ يَنْقُضِيَا آمده است.

۴- «عقبات» ج ۲، ص ۶۴۳ در ضمن ترجمه احوال سمهودی در کتاب «جواهر العقدين» با

ابن عساکر دمشقی این حدیث را با همین متن، در سیاق طرق حدیث غدیر از معروف بن خربوذ مکی از ابوظفیل از حُدَیْفَةَ بْنِ أَسِيدِ غِفَارِي روایت نموده است.^۱

سخاوی حدیث ثقلین را در روز غدیر خم از ابوسعید خدری به لفظ دیگری نیز آورده است که وی از زمره هفده نفر صحابی بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را و بقیه حضار را قسم به خدا دادند تا آنان که در غدیر بودند برخیزند و شهادت دهند.

و این حدیث را با تخریج ابن عقده از طریق محمد بن کثیر از فطر و ابوجارود از ابوظفیل روایت نموده است، و متن حدیث در خصوص ثقلین این است:

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

و از علی علیه السلام بخصوصه این طور یاد فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. این شهادت را که ابوسعید در جمله هفده نفر داده است، حضرت فرمود: صَدَقْتُمْ، وَأَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ.^۲

و سخاوی نیز حدیث ثقلین را با تخریج ابن عقده در «موالاة» از حدیث ابراهیم محمد اسلمی از حسین بن عبدالله بن ضمیره از پدرش از جدش: ضمیره اسلمی در روز غدیر خم از حجه الوداع بدین عبارت روایت کرده است که: فَقَالَ علیه السلام: أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي مُقْبُوضٌ أُوشِكُ أَنْ أَدْعَى فَاجِيبْ، فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟! قَالَوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَنَصَحْتَ وَأَدَّبْتَ! قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَ

← عین متن سخاوی بدون اندک اختلافی مگر در لن ینقضیا که در این روایت ان لایتفرقا وارد شده است.

۱- «عبقات» ج ۱، ص ۴۰۲، در ضمن ترجمه احوال ابن عساکر از «تاریخ دمشق».

۲- «عبقات» ج ۲، ص ۵۷۹ ضمن ترجمه احوال سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحب اقباء الرسول ذوی الشرف».

إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا.^۱

و به حدیث ثقلین در روز غدیر از رسول اکرم ﷺ اشاره فرموده است علامه آیه‌الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «المراجعات»^۲.

* * *

مورد هشتم: گفتار رسول خداست در تمسک به ثقلین بعد از نماز صبح

شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که: روزی رسول خدا ﷺ نماز صبح را برای ما بجای آورد، و چون از نماز فارغ شد، روی به ما آورده و برای ما سخن می‌گفت و پس از آن فرمود: ای مردم هر کس فاقد خورشید گردد به ماه تمسک می‌کند، و هر کس فاقد ماه گردد به فرقدان تمسک می‌نماید. جابر گوید: من و ابویوب انصاری برخاستیم و با ما آنس بود و عرض کردیم: ای رسول خدا، مراد از خورشید چیست؟ فرمود: من هستم. آنگاه رسول‌الله برای ما مثلی زد و گفت:

خداوند تعالی ما را که خلق فرمود به منزله ستارگان آسمان قرار داد که هرگاه ستاره‌ای ناپدید شود ستاره دگری طلوع می‌کند. من خورشیدم. چون مرا بردند تمسک به ماه کنید! گفتیم ماه کیست؟!

فرمود: أَخِي وَ وَصِيِّ، وَ وَزِيرِي، وَ قَاضِي دِينِي، وَ أَبُو وَ لَدَيَّ، وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي.

۱- همین مصدر، ص ۵۸۰.

۲- «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵: وَقَدْ صَدَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَوَاقِفَ شَتَّى: تَارَةً يَوْمَ

غَدِيرِ خَمٍّ - الخ کلامه.

۳- باید دانست که این روایات را ما غالباً از مصادر عامه آورده‌ایم به جهت اتمام حجّت و الزام خصم، و گرنه در داستان غدیر از مصادر خاصه چه از کتب تفسیر و چه از کتب حدیث، و چه از کتب تاریخ و سیره، روایات بسیار است، همچون روایت شیخ مفید در «ارشاد» که داستان غدیر و خطبه رسول‌الله و امر به تمسک به ثقلین را مفصلاً ذکر نموده است. (غایبه‌المرام ص ۲۳۰ حدیث چهل و هفتم از خاصه، و نیز گوید: این روایت را شیخ ابوعلی طبرسی در «اعلام الوری» روایت نموده است.)

«برادر من، و وصی من، و وزیر من، و پرداخت کننده دین من و پدر دو پسران من، و خلیفه من در اهل من.»

گفتیم: مراد از فرقدان کیستند؟ فرمود: حَسَن و حُسَین. و سپس قدری سکوت نمود و فرمود: هُوَ لَآءٍ وَ فَاطِمَةُ هِيَ الزُّهْرَةُ عِثْرَتِي وَ أَهْلُ بَيْتِي. هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.^۱ «آن جماعت با فاطمه که اوست ستاره زهره تابناک و درخشان، آنهاوند عترت من اهل بیت من، ایشان با قرآنند، جدائی ندارند تا در حوض بر من وارد شوند.»

* * *

مورد نهم: گفتار رسول خدا در تمسک به ثقلین بعد از نماز ظهر

قندوزی از «مناقب» احمد بن حنبل از احمد بن عبدالله بن سلام از خدیفة بن یمان روایت می کند که او گفت: رسول اکرم ﷺ نماز ظهر را برای ما انجام دادند و سپس با چهره مبارک خود رو به ما کرده و فرمودند:

مَعَاشِرَ أَصْحَابِي! أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ، وَ إِنِّي أُدْعِي فَاُجِيبُ، وَ إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَتَعَلَّمُوا مِنْهُمَا وَ لَا تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^۲

«ای جماعت اصحاب من، من شما را وصیت می کنم به تقوای خداوند، و عمل به طاعتش، و من خوانده می شوم و اجابت دعوت می نمایم، و من در میان شما دو چیز گرانبه و ارزشمند باقی می گذارم: کتاب الله و عترت من اهل بیت من. پس شما از آنها یاد بگیرید و به آنها یاد ندهید، چرا که ایشان اعلم از شما می باشند.»

* * *

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۱ و ص ۲۳۲، حدیث ۵۵، از خاصه.

۲- «ینابیع المودة» ص ۳۵.

مورد دهم: گفتار رسول خدا در تمسک به ثقلین در وقت حضور انصار

شیخ طبرسی از ابو مؤفضل محمد بن عبدالله شیبانی با اسناد صحیح خود از مردانی موثق روایت کرده است که رسول اکرم ﷺ در مرض موت در حالی که به فضل بن عباس و یکی از غلامان خود به نام ثوبان تکیه کرده بودند برای نماز از منزل بیرون رفتند؛ و این همان نمازی بود که به جهت سنگینی مرض نمی خواستند از منزل بیرون روند اما بر خود تحمیل نموده و بیرون رفتند. چون نماز را در مسجد بجای آوردند به منزل مراجعت نموده و به غلام خود گفتند: بر در منزل بنشین و از آمدن هیچ یک از انصار مانع مشو؛ و در این حال، حال بیهوشی بر آن حضرت رخ داد. انصار آمدند و دور تا دور در منزل حلقه زدند و گفتند: از برای ملاقات رسول خدا برای ما اجازه بگیر!

غلام گفت: رسول خدا بیهوش شده است و زنان وی نزد او هستند. انصار شروع کردند به گریستن. رسول خدا ﷺ صدای گریه انصار را شنید و فرمود: ایشان کیانند؟ گفتند: انصار.

فرمود: در اینجا از اهل بیت من کیست؟ گفتند: علی و عباس، رسول خدا آنان را طلبید و بر آنها تکیه داد و بیرون شد تا به ستون چوبی از چوب درخت خرما که ستون مسجد بود تکیه کرد و مردم دور وی گرد آمدند. حضرت خطبه‌ای خواند و در ضمن آن فرمود:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا خَلَفَ تَرَكَةً، وَقَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي. أَلَا فَمَنْ ضَيَّعَهُمْ ضَيَّعَهُ اللَّهُ. أَلَا وَإِنَّ الْأَنْصَارَ كِرْشِي وَعَيْنِي أَلْتِي آوِي إِلَيْهَا؛ وَإِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ.^۱

۱- «احتجاج طبرسی» طبع نجف ج ۱، ص ۸۹ و ص ۹۰، و «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۳۵ از خاصه از «احتجاج» و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۰ از «امالی» طوسی از

«ای جماعت مردم! هیچ پیغمبری نمی‌میرد مگر آنکه ترکه‌ای از خود جانشین خود می‌گذارد، و من در میان شما دو چیز ارزشمند و پربها جانشین خود گذاردم: کتاب خدا و اهل بیت من. آگاه باشید! هر کس آنان را ضایع بگذارد خداوند وی را ضایع می‌گذارد. آگاه باشید که انصار در حکم اهل و عیال من هستند و صندوق و محفظه من هستند که من به سوی آن مأوی می‌گیرم. و من شما را به تقوای خداوند توصیه می‌نمایم و به احسان نمودن به انصار. نیکوکار از ایشان را بپذیرید، و از گناهکارشان درگذرید!»

شیخ مفید با سند متصل خود روایت می‌کند از عبدالله بن عباس که گفت: در مرضی که رسول الله در آن از دنیا رحلت کردند، علی بن ابیطالب و عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس بر پیغمبر وارد شدند و گفتند: يَا رَسُولَ اللَّهِ! این جماعت انصارند در مسجد که مرد و زنشان بر تو می‌گریند. حضرت فرمود: برای چه می‌گریند؟ گفتند: می‌ترسند از آنکه تو بمیری! حضرت فرمود: دستتان را به

← ابوعمر و از ابن عقده با سند متصل تا ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ بدین عبارت روایت کرده است که فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ أَحَدَهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: کتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، و عترتی اهل بیتی، و أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ. و قال: أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي عَيْنِي أَوْيَ إِلَيْهَا، و إِنَّ الْأَنْصَارَ تُرْسِي، فاعفوا عن مسيئتهم و أعينوا محسنهم. آنگاه مجلسی در شرح و بیان این حدیث فرموده است: در بعضی از کتب مخالفین وارد است که بجای لفظ عَيْنِي لفظ عَيْبَتِي و بجای لفظ تُرْسِي لفظ كِرْشِي آمده است. و در «نهایه» ابن اثیر آمده است: الانصار كِرْشِي و عَيْبَتِي مراد آنست که انصار محلّ راز و موضع سرّ و امانت او بوده‌اند و آنانکه رسول خدا در امور به آنها استعانت می‌جسته است و لفظ كِرْش و عَيْبَتِي را برای این معنی استعاره آورده است، زیرا علف‌خواران نشخوار کننده، علف را در كِرْش خود جمع می‌کنند و انسان لباسش را در جامه‌دان خود می‌گذارد. و گفته شده است: مراد از كِرْش جماعت است یعنی انصار جماعت من و اصحاب من می‌باشند. گفته می‌شود: علیه كِرْش من الناس یعنی جماعتی از مردم - انتهی گفتار مجلسی. و أنا أقول: در «مجمع البحرین» آمده است که: و الكرش الجماعة من الناس، و در خبر نبوی است: الأنصار كِرْشِي یعنی از جهت مودّت و رأفت، انصار به منزله اولاد صیغار من هستند چون از غرائز و جبلی انسان است که فرزندان کوچک خود را دوست دارد و كِرْش الرَّجُلِ عیاله من صیغار وُلْدِه - انتهی گفتار صاحب «مجمع».

من دهید تا برخیزم. در این حال لحافی به خود بسته و دستمالی بر سر بسته و از منزل بیرون آمد تا بر روی منبر نشست و حمد و ثنای خدا را بجای آورده پس از آن گفت:

أَمَا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَا تُنْكِرُونَ مِنْ مَوْتِ نَبِيِّكُمْ؟! أَلَمْ أُنْعِ إِلَيْكُمْ وَتُنْعَ إِلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ؟ لَوْ خُلِدَ أَحَدٌ قَبْلِي ثُمَّ بُعِثَ إِلَيْهِ لَخُلِدْتُ فِيكُمْ.

أَلَا إِنِّي لَأَحِقُّ بِرَبِّي وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ تَقْرَوْنَهُ صَبَاحًا وَمَسَاءً. فَلَا تَنَافَسُوا وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَكُونُوا إِخْوَانًا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ. وَقَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَأَنَا وَصِيكُمْ بِهِمْ.

ثُمَّ أَوْصِيكُمْ بِهَذَا الْحَيِّ مِنَ الْأَنْصَارِ. فَقَدْ عَرَفْتُمْ بِلَاهِمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعِنْدَ رَسُولِهِ وَعِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ، أَلَمْ يُوسِّعُوا فِي الدِّيَارِ، وَيَسَاطِرِوَا الثَّمَارِ، وَيُؤَثِّرُوا وَبِهِمُ الْخِصَاصَةُ؟! فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ أَمْرًا يَضُرُّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعُهُ فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِ الْأَنْصَارِ، وَلْيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ. وَكَانَ آخِرَ مَجْلِسِهِ حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ.^{۲۱}

«اما بعد، ای مردم! چرا مرگ پیامبرتان را غیر مترقب می‌شمارید؟! آیا خبر مرگ من به شما داده نشده است؟! و خبر مرگ شما به شما داده نشده است؟! اگر بنا بود کسی پیش از من جاودان زیست می‌نمود سپس مرگش به او می‌رسید من هم در میان شما جاودان می‌زیستم.

آگاه باشید که من به پروردگارم می‌رسم و من چیزی در میان شما گذارده‌ام مادامی که به آن چنگ زیند گمراه نمی‌شوید: کتاب خدای متعال است که در میان شماست، هر صبح و هر شب آن را می‌خوانید. بنابراین (در ریاست و مقام) از

۱- «امالی» شیخ مفید، طبع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مجلس ششم، ص ۴۵ تا ص

۴۷ حدیث ۶، و «غایة المرام» ص ۲۳۴ حدیث ۷۸ از خاصه.

۲- قندوزی در «ینایع المودة» ص ۴۰ با تخریج سید ابوالحسین یحیی بن حسن در کتابش

به نام «اخبار مدینه» از محمد بن عبدالرحمن بن خلاد از جابر بن عبدالله، این روایت را به نحو اختصار آورده است.

هم سبقت نگیرید، و در این امر حسد نورزید و دشمنی نکنید، و همان طور که خداوند به شما امر نموده است برادر یکدیگر باشید. و من به عنوان جانشین از خودم در میان شما عترتم را اهل بیتم را باقی گذاردم و من شما را بدیشان وصیت می‌کنم.

پس از آن شما را وصیت می‌کنم درباره این گروه از مؤمنین که انصار می‌باشند. شما دانسته‌اید رنج و مصیبت و مشکلاتی را که در راه خدا و در راه حفظ رسول خدا، و در راه حفظ و صیانت مؤمنین تحمل کرده‌اند تا چه حد بوده است؟! آیا آنها شما را به خانه‌ها و شهرهای خود راه ندادند و مسکن و محل اقامتشان را گشایش ندادند؟! آیا آنها ثمرات و بهره‌های زندگی خود را با شما تقسیم نمودند؟! آیا آنها با وجود ابتلای به فقر و تنگدستی، شما را بر خودشان مقدم نشمردند؟! بنابراین هر کس از شما چنانچه امری از امارت را به دست گیرد، خواه برای کسی ضرر داشته باشد یا منفعتی، باید در مقابل خوبیهای انصار، نیکانشان را بپذیرد و در برابر بدیهایشان از بدکارانشان درگذرد و عفو و اغماض پیشه گیرد. و این آخرین مجلس رسول خدا ﷺ بود تا به زیارت خدای عزوجل شتافت.^۱

شیخ مفید نیز با سند متصل خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی از حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام آورده است که گفت: رسول خدا ﷺ به انس فرمود: يَا اَنَسُ! ادْعُ لِي سَيِّدِ الْعَرَبِ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اَلَسْتُ سَيِّدَ الْعَرَبِ؟! قَالَ: اَنَا سَيِّدٌ وُلْدِ آدَمَ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ.^۲

۱- سید بن طاووس - رضوان الله علیه - در کتاب «طرائف» طرفه سی و سوم با سند خود از حضرت کاظم از حضرت صادق علیه السلام حدیث مفصلی درباره خطبه رسول خدا ﷺ در وقتی که انصار را فراخوانده‌اند، روایت نموده است، این خطبه را سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۲۸ حدیث چهلم از خاصه ذکر کرده است.

۲- در تعلیقه گوید: شیخ صدوق در امالی در مجلس دوم از عائشه در حدیثی روایت کرده است که او گفت: من گفتم: و ما السَّيِّدُ؟ «سید و سالار کیست؟» فقال علیه السلام: من افترضت طاعته كما افترضت طاعتي. «آن کسی که اطاعتش به همان گونه که اطاعت من واجب است، واجب باشد.»

فَدَعَا عَلِيًّا، فَلَمَّا جَاءَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا أَنَسُ! ادْعُ لِي الْأَنْصَارَ. فَجَاءُوا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! هَذَا عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ فَأَجِبُوهُ لِحُبِّي وَأَكْرَمُوهُ لِكِرَامَتِي، فَإِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا أَقُولُ لَكُمْ.^۱

«ای انس! بخوان که سید و سالار عرب حضور من بیاید. انس گفت: ای رسول خدا مگر تو سید و سالار عرب نیستی؟! پیامبر فرمود: من سید و سالار فرزندان آدم می باشم و علی سید و سالار عرب است.»

انس علی را فراخواند، چون علی علیه السلام آمد پیامبر فرمود: ای انس بخوان تا انصار حضور من بیایند. انصار آمدند، در این حال پیامبر اکرم ﷺ گفت: ای جماعت انصار! این علی است که سید عرب است، پس به جهت محبتی که من به او دارم شما هم وی را دوست داشته باشید، و به جهت احترام و گرمی بودنش نزد من شما هم وی را گرمی بدارید، این را که من به شما می گویم جبرئیل علیه السلام از خداوند عَزَّوَجَلَّ به من خبر داده است.»

ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ مُتَّقِي عَيْنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ: «مُسْنَدُ السَّيِّدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» بِأَخْرَاجِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ فِي «حَلِيَّةِ الْأَوْلِيَاءِ» رَوَيْتُ كَرْدَةً، مَكْرَمَةً لِأَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، بَعْدَهُ أَبَدًا؟! هَذَا عَلِيٌّ فَأَجِبُوهُ لِحُبِّي، وَأَكْرَمُوهُ بِكِرَامَتِي، فَإِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي بِالَّذِي قُلْتُ لَكُمْ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۲

«ای جماعت انصار! آیا من رهبری نکنم شما را به چیزی که اگر بدان چنگ زنید

۱- «امالی» مفید، طبع جامعه مدرسین، ص ۴۴ و ص ۴۵ مجلس ششم، حدیث ۴.

۲- «کنز العمال» طبع قدیم، ج ۶، ص ۶۰۰، و حموی در «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۱۹۶ و

ص ۱۹۷ باب ۴۰ حدیث ۱۵۴ عین این روایت را با سند خود از امام حسن علیه السلام آورده است و در پایان آن گوید: ابونعیم گوید: ابوبشر از سعید بن جبیر از عائشه مثل آن را به طور مختصر سؤدد روایت کرده است و حاکم در «مستدرک» ج ۳، ص ۱۲۴ از عمر بن حسن راسبی از ابوعوانه از ابوبشر از سعید بن جبیر از عائشه روایت کرده و گفته است: این حدیث شاهی از روایت عروه از عائشه و شاهد دیگری از روایت جابر بن عبدالله انصاری دارد که به همین مضمون از پاسخ آن حضرت در سؤال عائشه وارد است.

پس از آن هیچ وقت گمراه نشوید؟! این علی است! پس به سبب محبتی که من به او دارم شما هم به او محبت داشته باشید، و به سبب مقام و کرامتی که او نزد من دارد شما هم او را مکرم و معزز بدانید! جبرئیل از جانب خداوند عزوجل مرا امر کرد تا این را به شما بگویم.»

و شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی بدین لفظ آورده است: أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ إِذَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ؟! قَالُوا: بَلَىٰ يَا نَبِيَّ اللَّهِ! قَالَ: هَذَا عَلِيٌّ فَأَحِبُّوهُ بِحُبِّي، وَ أَكْرِمُوهُ بِكَرَامَتِي.^۱

«آیا نمی‌خواهید من شما را رهبری نمایم به کسی که چون به وی چنگ زنید هیچ وقت گمراه نگردید؟! گفتند: آری ای پیغمبر خدا! فرمود: این علی است، او را به محبت من دوست بدانید! و به کرامت من مکرم بشمارید!»

* * *

مورد یازدهم: گفتار رسول خدا بر فراز منبر در مسجد در آخرین خطبه

قندوزی از «مناقب» احمد بن حنبل از کتاب سئیم بن قیس روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام گفتند: آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عرفه بر روی ناقه قصوی و در مسجد خیف، و در روز غدیر و در روزی که رحلت کردند در خطبه خود بر روی منبر گفته‌اند این است:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، وَالْأَصْغَرُ عِزَّتِي أَهْلِ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ عَهْدَ إِلَىٰ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَىٰ الْحَوْضِ كَهَاتَيْنِ - أَشَارَ بِالسَّبَابَتَيْنِ - وَلَا أَنْ أَحَدُهُمَا أَقْدَمُ مِنَ الْآخَرِ، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، وَلَا تَقْدَمُوا مِنْهُمْ وَلَا تَخَلَّفُوا عَنْهُمْ، وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^۲

۱- «نزهة المجالس» ج ۲، ص ۲۰۸.

۲- «ینایع المودة» ص ۳۴.

« ای مردم! من حَقًّا بجای می‌گذارم در میان شما دو چیز ارزشمند و نفیس را، مادامی که بدان دو چیز تمسک کنید گمراه نمی‌شوید! بزرگتر از آنها کتاب الله است و کوچکتر عترت من اهل بیت من. و خداوند لطیف و خبیر به من سفارش کرده و پیمان نهاده است که آن دو چیز از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند، مثل این دو تا- و اشاره فرمود با دو انگشت سَبَابَهُ خود - و نه اینکه یکی از آن دو چیز مقدّم بر دیگری باشد؛ بنابر این بر شماست که بدان دو چنگ زیند تا گمراه نشوید، و بر آنها پیشی نگیرید و از آنها تخلّف نورزید! و به آنها چیزی نیاموزید چرا که آنها از شما داناترند!»

و در «غایة المرام» این روایت را از سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام با عبارتی شبیه بدین عبارت آورده است.^۱

شیخ مفید در «امالی» با سند معروف و متصل خود از معروف بن خربوذ روایت می‌کند که گفت: از ابو عبیدالله^۲ غلام عباس شنیدم که با حضرت ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام مذاکره می‌کرد و می‌گفت: من از ابوسعید خدری شنیدم که می‌گفت: آخرین خطبه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما ایراد کرد خطبه‌ای بود که در مرض مرگش بود و در حالی که بر علی بن ابیطالب و میمونه کنیزش تکیه داده بود از منزل بیرون شد و گفت:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، وَ سَكَتَ. فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَانِ الثَّقَلَانِ؟! فَغَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْهَهُ ثُمَّ سَكَنَ وَقَالَ: مَا ذَكَرْتُهُمَا إِلَّا وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۳۱: قال علی علیه السلام: إنَّ الذَّيَّ قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ وَ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ وَ يَوْمَ قَبْضِ فِي آخِرِ خُطْبَةِ خُطْبَتِهَا رَسُولَ اللَّهِ حِينَ قَالَ: تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمَا بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، وَ أَنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ عَهْدَ إِلَىٰ أُمَّتِهِمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ - وَ كَهَاتَيْنِ ابِصْبَعَيْنِ - وَ لَنْ أَحَدُهُمَا أَقْدَمُ مِنْ آخِرِ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا وَ تَوَلَّوْا وَ لَا تَقْدَمُوهُمَ وَ لَا تَتَخَلَّفُوا عَنْهُمْ وَ لَا تَعْلَمُوهُمَ فَاتَّبِعُوا مَا أَعْلَمَ مِنْكُمْ.

۲- در نسخه اصل، ابوعبدالله است.

أَخْبَرَكُمْ بِهِمَا وَلَكِنْ رَبُّوتُ فَلَمْ أَسْتَطِعْ؛ سَبَبُ طَرْفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفُ بَأْيْدِيكُمْ، تَعْمَلُونَ فِيهِ كَذًا وَ كَذًا، أَلَا وَ هُوَ الْقُرْآنُ؛ وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ أَهْلُ بَيْتِي !

ثُمَّ قَالَ: وَ أَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَقُولُ لَكُمْ هَذَا وَ رَجَالٌ فِي أَصْلَابِ أَهْلِ الشِّرْكِ أَرْجَى عِنْدِي مِنْ كَثِيرٍ مِنْكُمْ! ثُمَّ قَالَ: وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّهُمْ عَبْدٌ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى يَرِدَ عَلَى الْحَوْضِ، وَ لَا يُبْغِضُهُمْ عَبْدٌ إِلَّا احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَبَا عُبَيْدِ اللَّهِ يَأْتِينَا بِمَا يَعْرِفُ.^۱

«ای مردم! من در میان شما دو ثقل از خود باقی می‌گذارم، و ساکت شد. مردی برخاست و گفت: یا رسول الله! آن دو ثقل کدام است؟! حضرت به قدری خشمگین شد تا چهره‌اش برافروخت و سپس آرام شد و گفت: من آن دو چیز را برای شما نگفتم مگر آنکه می‌خواستم شما را از آن خبردار نمایم اما نفسم بند آمد و نتوانستم بیان کنم. واسطه و سببی است که یک سرش به دست خدا و سر دگرش به دست شماست، و شما در آن چنین و چنان می‌کنید. آگاه باشید که آن قرآن است؛ و ثقل کوچکتر اهل بیت من است.

و پس از این فرمود: این مطلب را من به شما می‌گویم در حالی که مردانی از آنان که اینک در صلب‌های مردمان مشرک هستند نزد من از بسیاری از شما امیدمندترند. و سپس فرمود: ایشان را دوست ندارد مگر بنده‌ای که خداوند به وی در روز قیامت نوری بخشد تا بر من در حوض وارد شود، و مغبوض ندارد آنها را مگر بنده‌ای که خداوند خود را از او در روز قیامت محبوب دارد.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتند: راوی این روایت که ابو عبیدالله است، در این مطلب آنچه را که خود می‌داند برای ما آورده است (و در نسخه بدل آمده است: آنچه را که ما می‌دانیم برای ما آورده است).»

۱- «امالی» شیخ مفید، طبع جامعه مدرسین، ص ۱۳۵ و ص ۱۳۶ حدیث سوم، و در

حاشیه «بحار الانوار» در آخرش، در حاشیه نسخه بدل بما نعرف دارد.

و در «غایة المرام» عین این حدیث را سنداً و متنأً از شیخ مفید روایت نموده است.^۱

سلیم بن قیس هلالی در کتابش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه‌ای که برای مردم خواند، و آن در روز رحلتش بود، فرمود:

إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ عَهَدَ إِلَيَّ أَتَهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ - وَأَشَارَ بِإصْبَعِيهِ الْمُسَبِّحَتَيْنِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى - وَأَشَارَ بِالْمُسَبِّحَةِ وَ الْوُسْطَى ؛ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَضِلُّوا، وَ لَا تَقْدَمُوهُنَّ وَ لَا تَخْلَفُوا عَنْهُنَّ فَتَمُرُّوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

معنی این عبارت مشابه معنی همان روایاتی است که گذشت. در اینجا سلیم می‌گوید: من به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: نام عترت را که اهل بیت هستند برای من بیان کن!

قَالَ: الَّذِي نَصَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْدِي خُمْ، فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ وَلِيُّ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَعْلَمَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ مِنْهُمْ. فَقُلْتُ: أَنْتَ هُوَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! قَالَ: أَنَا أَوْلَهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ مِنْ بَعْدِي وَلِيُّ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ وَلِيُّ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ وَصِيَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى يَرِدُوا عَلَيْهِ حَوْضَهُ وَ أَحَدًا بَعْدَ وَ أَحَدٍ.^۲

«حضرت فرمود: آن کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم او را نصب به ولایت نمود، پس آنها را خبر داد که او ولایتش به آنها از خودشان به خودشان شدیدتر و اکیدتر است، و سپس امر کرد تا حاضرین از آنها به غائبین خبر دهند. من

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۲، حدیث ۵۷ از خاصه.

۲- کتاب سلیم بن قیس کوفی عامری که از صحابه امیرالمؤمنین علیه السلام است، طبع نجف، ص

عرض کردم: تو هستی ای امیرالمؤمنین؟!»

حضرت فرمود: من اول آنها و افضل آنها هستم، پس از من فرزندان حسن است که ولایتش به مؤمنین از ولایت خودشان شدیدتر است، و سپس فرزندان حسین است که ولایتش به مؤمنین از ولایتشان به خودشان شدیدتر است، و پس از حسین اوصیای رسول الله ﷺ می‌باشند یکی پس از دیگری می‌آیند تا بر او در حوضش وارد شوند.»

در «غایة المرام» این روایت را سنداً و متناً از سُلَیْم نقل کرده است.^۱ و علامه آیه الله سید شرف الدین عاملی به این خطبه در منبر مسجد مدینه اشاره فرموده است.^۲

سید الفقهاء العظام علی بن طاووس - تَعَمَّده الله فی رضوانه - در «طرائف» خود مرفوعاً از عیسی آورده است که گفت: من از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم که نظر شما چیست؟! مردم بسیار می‌گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کردند که ابوبکر با مردم نمازگزارد سپس عمر؟! حضرت قدری مکث نموده سر خود را به زیر انداخته و پس از آن گفتند: این طور نیست که مردم می‌گویند ولیکن تو ای عیسی در امور بسیار بحث می‌کنی و تا مطلب بر تو روشن نشود دست بر نمی‌داری! عیسی می‌گوید: من گفتم: پدر و مادرم فدایت شود من از تو سؤال می‌کنم حقیقت امر را از آنچه که برای دین من منفعت دارد، چرا که نگرانم از آنکه گمراه شوم از روی جهالت، اما چون تو کسی را بیابم مطلب را برای من روشن می‌کند!

حضرت فرمود: چون مرض رسول الله سنگین شد، علی را خواست و سرش را در دامن او گذاشت و بیهوش شد، و موقع نماز فرا رسید و اعلان نماز داده شد،

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث ۲۷ از خاصه و صاحب کتاب: سیدهاشم بحرانی گوید:

من خودم این روایت را از روی کتاب سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته‌ام.

۲- «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵.

عائشه بیرون رفت و گفت: ای عُمَر بیرون رو و با مردم نماز بخوان! عمر گفت: پدرت سزاوارتر است. عائشه گفت: راست می‌گوئی ولیکن او مرد نرمی است و من نگرانم از اینکه مردم بر او بجهدند. عمر گفت: او نماز بخواند، اگر کسی بر او جَسْت یا حرکتی از متحرکی پدیدار شد من کفایت می‌کنم. عائشه گفت: علاوه بر این محمد بیهوش است و من گمان دارم از این بیهوشی دیگر به هوش آید و آن مرد به او مشغول است - و مراد عائشه علی بود - ای عمر به نماز مبادرت جو پیش از آنکه به هوش آید، زیرا من نگرانم اگر به هوش آید علی را به نماز امر کند؛ و از دیشب تا به حال سخنان پنهانی را که با علی می‌گوید دانسته‌ام و در آخر گفتارش بود که می‌گفت: الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ.

حضرت امام کاظم علیه السلام فرمودند: ابوبکر رفت تا با مردم نماز بخواند مردم این را مکروه شمردند و سپس گمان کردند به امر رسول خدا بوده است، و هنوز تکبیر نگفته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هوش آمد و فرمود: عَبَّاسُ را بطلبید. عَبَّاسُ و علی مجموعاً پیامبر را به مسجد بردند تا با مردم نماز گزارد، و پیامبر نشسته بود، سپس او را بر روی منبرش گذاردند آن جلوسی که دیگر بر آن منبر نشست.

جمیع اهل مدینه از مهاجر و انصار به دورش جمع شدند حتی دختران از خانه‌ها بیرون شدند، و مردم ناله‌کنان و گریه‌کنان و فریاد زنان و اِثَالله و اِثَالیه راجعون گویان بودند. پیامبر هم قدری سخن می‌گفت و قدری ساکت می‌شد؛ و از جمله سخنانی که فرمود این بود:

يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَمَنْ حَضَرَ فِي يَوْمِي هَذَا وَ سَاعَتِهِ هَذِهِ! فَلْيَبْلُغْ شَاهِدُكُمْ غَائِبِكُمْ! أَلَا قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ، فِيهِ التُّورُ وَالْأُتُورُ وَالْبَيَانَ، مَا فَرَطَ اللَّهُ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، حُجَّةَ اللَّهِ لِي عَلَيْكُمْ، وَ خَلَفْتُ فِيكُمْ الْعِلْمَ الْأَكْبَرَ، عِلْمَ الدِّينِ وَ نُورَ الْهُدَى وَ صَيِّبِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ. أَلَا هُوَ حَبْلُ اللَّهِ فَاعْتَصِمُوا وَ لَا تَفَرَّقُوا عَنْهُ، وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا.

«ای جماعت مهاجر و انصار، و ای کسانی که در این روز و در این ساعت حضور

بهم رسانیده‌اید، بر شما فرض است که حاضرین به غائبین برسانند. هان بدانید که من در میان شما کتاب خدا را جانشین خود قرار دادم که در آن نور و هدایت و بیان است و خداوند در آن از هیچ چیز کوتاهی ننموده است، آن حُجَّت من است بر شما! و من در میان شما بزرگترین نشانه، نشانه دین و نور هدایت: وصی خودم علی بن ابیطالب را جانشین خود قرار دادم. هان بدانید که او ریسمان خداست، پس واجب است که بدان اعتصام نمائید و از گِرد او دور نشوید، و یاد بیاورید نعمت خدا را که بر شما ارزانی داشت در وقتی که دشمن بودید و خداوند در میان دلهایتان اُلفت افکند، تا به نعمت خداوندی همه با هم برادر شدید!»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ كَثُرَ اللَّهُ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمِ. مَنْ أَحَبَّهُ وَتَوَلَّاهُ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمِ فَقَدْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ وَأَدَّىٰ مَا أَوْجَبَ عَلَيْهِ، وَمَنْ عَادَاهُ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ وَأَصَمٌّ، لَأَحْجَّةَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ.

«ای مردم! این است علی بن ابیطالب که گنج خداست امروز و پس از امروز، کسی که او را دوست داشته باشد و ولایت او را در امروز و پس از امروز داشته باشد، به آنچه با خداوند پیمان بسته است وفا نموده است و آنچه را که خدا بر او واجب کرده ادا کرده است؛ و کسی که با او امروز و پس از امروز دشمنی ورزد در روز قیامت کور و کر محسور خواهد شد، و حجتی در نزد خدا نخواهد داشت.»

أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَأْتُوا غَدًا بِالذُّبْيَا تَرْفُؤُهَا زَفًّا، وَيَأْتِي أَهْلُ بَيْتِي مَقْهُورِينَ مَظْلُومِينَ تَسِيلُ دِمَاؤُهُمْ أَمَامَكُمْ وَ سُعَاةَ الضَّلَالَةِ وَالشُّورَى لِلْجَهَالَةِ. أَلَا وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَهُ أَصْحَابٌ وَ آيَاتٌ، وَ سَمَّاهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ عَرَفْتَكُمْ وَ أَبْلَعْتَكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَ لَكِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ!
لَا تَرْجِعَنَّ بَعْدِي كُفْرًا مَرْتَدِّينَ مَتَوَالِيْنَ الْكِتَابَ عَلَيَّ غَيْرَ مَعْرِفَةٍ، وَ تَدْعُونَ السُّنَّةَ بِالْهَوَىٰ، لِأَنَّ كُلَّ سُنَّةٍ وَ حَدَثٍ وَ كَلَامٍ خَالَفَ الْقُرْآنَ رَدٌّ وَ بَاطِلٌ.

«ای مردم! فردا نزد من نیائید در حالی که دنیایتان را درخشان نموده، و اهل من بیابند در حالی که مقهور و مظلوم باشند و خونهایشان در جلوی شما و کارگردانان

ضاللت و شورای جهالت، ساری و جاری باشد! هان بدانید که برای امر ولایت، یاران و نشانه‌هایی است که خداوند در کتابش نام برده و من ایشان را به شما شناسانده‌ام، و وظیفه رسالت خود را به شما ابلاغ نموده‌ام ولیکن شما گروهی هستید که جاهل می‌باشید!»

شما بعد از من به کفر دیرینه برنگردید و ارتداد پیدا نکنید که به کتاب خدا از روی غیر معرفت دست یازید، و سنت را با هوای نفس بیامیزید. چون که هر سنت و حدّث و گفتاری که مخالف قرآن باشد مردود و باطل است.»

الْقُرْآنُ إِمَامٌ هُدًى، لَهُ قَائِدٌ يَهْدِي إِلَيْهِ وَيَدْعُو إِلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَلِيُّ الْأَمْرِ بَعْدَ وَليِّهِ، وَوَارِثُ عِلْمِي وَحُكْمِي وَسِرِّي وَعَلَانِيَتِي وَمَا وَرَثَةُ النَّبِيِّونَ مِنْ قَبْلِي، وَأَنَا وَارِثُ وَوَارِثُ؛ وَلَا تَكْذِبْكُمْ أَنْفُسُكُمْ!

«قرآن پیشوای هدایت است، از برای اوست پیشرو و رهبری که به سوی او هدایت می‌کند، و با حکمت و موعظه حسنه مردم را به سوی او می‌خواند. اوست ولی امر بعد از ولی امر، و وارث علم من و حکم من و پنهان من و آشکار من و آنچه پیغمبران قبل از من به ارث گذارده‌اند، و من وارث علوم و حکم پیامبرانم، و ارث گذارنده برای اولیا و ائمه پس از خودم؛ پس نباید نفس های شما، شما را گول زند تا تکذیب خودتان بنمائید! (یعنی خودتان به خودتان دروغ نگوئید!)»

أَيُّهَا النَّاسُ! اللَّهُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي! فَإِنَّهُمْ أَرْكَانُ الدِّينِ، وَمَصَابِيحُ الظُّلْمِ، وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ. عَلِيٌّ أَخِي، وَوَارِثِي، وَوَزِيرِي، وَأَمِينِي، وَالْقَائِمُ بَعْدِي، وَالْوَافِي بَعْدِي عَلَى سُنَّتِي، وَيَقْتُلُ عَلَى سُنَّتِي، وَأَوْلُ النَّاسِ إِيمَانًا، وَآخِرُهُمْ عَهْدًا بِي عِنْدَ الْمَوْتِ، وَأَوْسَطُهُمْ لِي لِقَاءَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلِيُبَلِّغَنَّ شَاهِدُكُمْ غَائِبَكُمْ! أَلَا وَمَنْ أُمَّ قَوْمًا عُمِيًّا وَفِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَقَدْ كَفَرَ.

«ای مردم! خدا را در نظر بگیرید، خدا را در نظر بگیرید درباره اهل بیت من! زیرا که آنان ستونهای دین هستند و چراغهای تاریکیها و معدن علم. علی برادر من است، و وارث من، و وزیر من، و امین من، و قائم بعد از من، و وفا کننده به عهد من

بر سنت من، و بر سنت من قتال می‌کند، اولین کسی است که ایمان آورده است، و آخرین کسی است که در وقت مردن من با من تجدید عهد دارد، و میان‌ترین آنهاست در روز قیامت برای لقاء و دیدار من، و فرض است بر حاضرین از شما که این حقایق را به غائبین برسانند.

هان بدانید که کسی که فرمانروائی قومی را از روی جهالت آنان پیشه گیرد، در صورتی که در آن امت از او داناتر وجود داشته باشد تحقیقاً کافر شده است.»

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ كَاتَتْ لَهُ قَبْلِي تَبَعَاتٌ، فَهِيَ أُنَادَا، وَمَنْ كَاتَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَاةٌ فَلِيَّاتٍ فِيهَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، فَإِنَّهُ ضَامِنٌ لِدَلِكِ كُلِّهِ حَتَّى لَا يَبْتَعِيَ لِأَحَدٍ عَلَيَّ تَبَعَةً.^۱

«ای مردم! در نزد هر کس از ناحیهٔ من، دیه و قصاصی و ضمانی است، اینک منم بیاید برای مطالبه! و به هر کس من وعده‌ای داده‌ام به نزد علی بن ابیطالب رود چون او ضمانت همهٔ آنها را نموده است. این بدین جهت است که برای هیچ کس در نزد من تعهد و ضمان و دیه و طلبی نباشد.»

* * *

مورد دوازدهم: گفتار رسول خدا ﷺ در حجرهٔ خویش است دربارهٔ تمسک

به ثقلین در مرض موت در حالی که حجره پر از جمعیت اصحاب بود

شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود روایت می‌کند از محمد بن عیسی قیسی که گفت: شنیدم از ابوثابت غلام ابوذر غفاری که می‌گفت: شنیدم از ام سلمه که می‌گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ در مرضی که با آن رحلت نمود در حالی که حجره‌اش مملو از اصحابش بود که گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! أَوْشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضاً سَرِيحاً فَيُنْطَلَقَ بِي، وَقَدْ قَدَمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْدِرَةً إِلَيْكُمْ. أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ، وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي!

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۸ و ص ۲۲۹ حدیث ۴۱، از خاصه، از ابن طاووس در «طرائف»

طریفه سی و سوم.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا عَلِيُّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، خَلِيفَتَانِ تَصِيرَانِ لَا يَخْتَلِفَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ فَاسْأَلَهُمَا مَاذَا حُلِّفْتُ فِيهِمَا؟^۱

«ای مردم! نزدیک است که مرا به سرعت قبض کنند و ببرند، و من اینک به این گفتار به جهت رفع عذر شما مبادرت می‌کنم. آگاه باشید که من در میان شما کتاب پروردگارم را عز و جل، و عترتم را که اهل بیت من هستند، از خود به عنوان خلیفه و جانشین باقی می‌گذارم.

سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت: این است علی که با قرآن است و قرآن با علی است، این دو خلیفه و جانشین پیوسته با هم می‌گردند، و اختلاف نمی‌کنند، و از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند، و من از آن دو سؤال می‌کنم که چگونه مرا در میان آنها جانشینی کرده‌اند؟!»

شیخ عبیدالله آمر تسری حنفی از ام سلمه با سند خود تخریج کرده است عین متن این حدیث را بدون کلمه تَصِيرَانِ لَا يَخْتَلِفَانِ و بجای کلمه لَا يَفْتَرِقَانِ کلمه لَا يَفْتَرِقَانِ آورده، و در لفظ مَا اِكْتَفَا شده است.^۲ و در پایان گوید: این حدیث را ابن عقده و دارقطنی^۳ در «سنن» خود تخریج کرده‌اند.^۴

و علامه نورالدین سَمَهُودِي در کتاب «جَوَاهِرُ الْعُقَدَيْنِ» عین متن این حدیث را با عبارت شیخ عبیدالله در «أرجح المطالب» با تخریج جعفر بن محمد رَزَّاز ذکر کرده است.^۵

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۱ حدیث ۵۴ از خاصه. و در «الصواعق المحرقة» ص ۷۵ گوید: و در روایتی وارد است که در مرض موت چنین فرمود. و قندوزی در «ینایع المودة» بعد از آنکه از ص ۲۷۹ تا ص ۲۸۵ چهل حدیث از «الصواعق المحرقة» در منقبت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند این حدیث را نیز در ص ۲۸۵ ذکر می‌کند.

۲ و ۴- «أرجح المطالب» ص ۳۴۰.

۳- دارقطنی نامش ابوالحسن علی بن عمر بن أحمد است که صاحب کتاب سُنَنِ است. وی شافعی مذهب است، تولدش در سنه ۳۰۶ و فوتش در سنه ۳۸۵ واقع شد.

۵- «عقبات» ج ۲، ص ۶۴۵ در ضمن ترجمه احوال سمهودی.

این حدیث مبارک نیز به روایت حضرت صدیقۀ کبری فاطمۀ زهرا علیها السلام روایت شده است، چنانکه قندوزی با تخریج ابن عقده، از طریق عروة بن خارجه از آن حضرت آورده است که فرمود: از پدرم علیه السلام شنیدم که در مرض مرگش در حالی که حجره اش پر از اصحاب بود می فرمود؛ آنگاه عین متن این حدیث را آورده است و در پایانش این جمله است: فَأَسْأَلُكُمْ مَا تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟!^۱

یعنی «من از شما سؤال می کنم که چگونه حق مرا در آن دو جانشین ادا کردید؟!»

علامۀ آیة الله سید شرف الدین عاملی - رضوان الله علیه - به این مورد از سخن رسول الله به حدیث ثقلین اشاره فرموده است.^۲

موارد استشهاد به حدیث ثقلین

اینک که بحمدالله و المنة مواردی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدیث ثقلین لب گشوده بازگو کردیم، جای آن دارد مواقع و مواضع و مواردی را که بدین حدیث تکیه و استشهاد و استدلال و بیان شده است نیز بازگو کنیم:

مورد اول: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در

مسجد رسول الله در زمان خلافت عثمان

ابراهیم بن محمد بن مؤید حموی در کتاب گرانقدر و نفیس «فرائد السمطين» مناشدۀ و احتجاج بسیار مفصل و طولانی را از کتاب سُلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می کند که حقاً احتجاج بسیار قوی و مستدلّی است و حاوی بدایع نکات و عجائب مقامات، و درجات و اختصاصات امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - است که سند افتخاری

۱- «ینایع المودّة» ص ۴۰.

۲- «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵.

است برای شیعه که دارای چنین امامی است، و سند خِذْلان و نکبتی است برای عامه که با وجود چنین منبع فیض و کانون علاء و مقام، چگونه دین و شرف را به ثَمَنِ بَخْسِ فروختند، و با تبعیت و پیروی از افراد دون و پست، خود را از کمالات و درجات و آبشخوار علم و درایت و وصول به عزّ کمال محروم داشتند.

حضرت مولی الموالی علیه السلام در این احتجاج با مردمی که در مسجد رسول خدا مجتمع بودند و ذکر مهاجر و انصار را به میان آورده بودند، احتجاج می کند تا می رسد به این فقره که می فرماید:

أُنشِدُكُمْ اللَّهَ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ خُطْبِيًّا لَمْ يَحْطُبْ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَمَتَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ [الْحَبِيرَ] أَحْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟! قَالَ: لَا، وَلَكِنْ أَوْصِيَائِي مِنْهُمْ، أَوْلَهُمْ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؛ هُوَ أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ، ثُمَّ تَسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَأَحَدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضِ، [هُم] شَهِدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَيَّ خَلْقِهِ وَحُزَانُ عِلْمِهِ وَمَعَادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ! فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ ذَلِكَ.^۱

« من شما را به خداوند سوگند می دهیم! آیا می دانید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خطبه ایستاد در آن خطبه آخرین خود و گفت: ای مردم! من دو چیز پر بها و ارزشمند را برای شما باقی می گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را، پس شما به آندو چنگ زنید تا دیگر گمراه نشوید، چون حضرت خداوند لطیف خبیر به من خبر داده و به

۱- «فرائد السمطين» جزء اول که سمط اول است باب ۵۸ از ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۸، و

فقرات مورد ذکر ما در ص ۳۱۷ و ص ۳۱۸ است. و «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۱۱ تا ۱۱۷ و فقرات مورد ذکر ما در ص ۱۱۶ است.

من سفارش کرده و پیمان نهاده که آن دو تفرّق پیدا نمی‌نمایند تا در حوض بر من وارد شوند.

پس عمر بن خطاب به صورت و شباهت مردی خشم آلود برخاست و گفت: یا رسول الله! این برای همه اهل بیت توست؟! فرمود: نه، ولیکن برای اوصیای من است از آنان. اول آنها برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در میان اُمّت، و ولی هر مؤمن پس از من است. اوست اولین آنها، پس از او پسر حسن و سپس حسین، و پس از وی نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری، تا بر من در حوض وارد شوند. ایشانند شهیدان و گواهان خدا در روی زمینش، و حجّت وی در میان بندگانش، و خزانه‌داران علمش و معدنهای حکمتش؛ کسی که از آنان پیروی کند از خدا پیروی کرده است، و کسی که از آنها سرپیچی بکند از فرمان خدا سرپیچی کرده است؟! همه آن جمعیت حاضر در مسجد گفتند: آری! ما شهادت می‌دهیم که اینها را رسول خدا گفته است.»

در «غایة المرام» این فقره را از کتاب سلیم بن قیس آورده است.^۱

مورد دوم: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در رُحْبَةُ كُوفَةِ به حدیث ثقلین:

شیخ عبیدالله امر تسری هندی با سند خود آورده است از ابوطیفیل که علی علیه السلام برخاست و حمد و ثنای خدا را بجای آورد و گفت: من شما را به خدا سوگند می‌دهم که هر کدام از شما که در غدیر خم حضور داشته است برخیزد، و فقط کسانی برخیزند که شنیده‌اند و حفظ کرده‌اند نه کسانی که خبر غدیر به آنها رسیده است. هفده نفر برخاستند و شهادت دادند بر مناشده و احتجاج مفصلی که امیرالمؤمنین علیه السلام از واقعه غدیر خم نمود، و یکایک از سخنان رسول خدا را در آن روز بیان نمودند تا می‌رسند به اینجا که می‌گویند:

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۲۹ از خاصه.

لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، تَبَّأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْحَبِيرُ.
ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. فَقَالَ عَلِيٌّ: صَدَقْتُمْ وَأَنَا عَلَى
ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ!^۱

« سپس پیامبر فرمود: من باقی گذارنده هستم در میان شما دو چیز گرانقیمت را: کتاب الله و عترتم اهل بیتم را، زیرا که این دو از هم متفرق نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد آیند. خداوند لطیف خبیر مرا بدان آگاه گردانیده است.

پس از این، دست علی را گرفت و گفت: هر کس که من صاحب اختیار و اراده اویم، پس علی صاحب اختیار و اراده اوست. حضرت فرمود: راست گفتید و من هم بر این مطلب با شما از گواهان می‌باشم.»

ابونعیم إصفهانی در «حلیة الأولیاء» و غیره بنا به نقل قندوزی، از ابوظیفیل از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ این روایت را تخریح نموده است.^۲

شمس الدین سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء العُرف» با تخریح ابن عقده از طریق محمدبن کثیر از فطر و ابوجارود، هر دوی آنها از ابوظیفیل از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ این حدیث را روایت کرده است و از جمله هفده نفر شاهدان قضیة غدیر خم، خُزَیْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ، و سهل بن سعد ساعدی، و عَدِيُّ بْنُ حَاتَمٍ، و عَقَبَةُ بْنُ عَامِرٍ، و ابُوايُوبُ أَنْصَارِيُّ، و ابوسعيد خُدْرِي، و ابوشَرِيحُ خَزَاعِيُّ، و ابُوْقُدَامَةُ أَنْصَارِيُّ، و ابولیلی، و ابوالهَيْثَمُ بْنُ تَيْهَانَ و مردانی از قریش بوده‌اند.^۳

نورالدین سمهودی در کتاب «جواهر العُقَدَيْنِ» بعد از ذکر مؤیداتی برای این حدیث شریف گفته است: در این باب بیشتر از بیست نفر صحابی - رضوان الله علیهم - روایت دارند، تا می‌رسد به اینکه می‌گوید: و از ابوظیفیل روایت است. و در

۱- «أرجح المطالب» ص ۳۳۹.

۲- «ینایع المودة» ص ۳۸.

۳- «عقبات» ج ۲، ص ۵۷۹ در ضمن ترجمه احوال سخاوی گوید: و اما حدیث خزیمة -

اینجا همین روایت را با قیام هفده نفر و شهادت بر این موضوع را کاملاً بیان می‌کند، و تصدیق امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز در ذیل آن طبق روایات سابقه طابق النعل بالنعل دارد.^۱

* * *

مورد سوم: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلس شورای عمر است

احمد بن حنبل در کتاب « مناقب » خود بنا به نقل قندوزی از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: علی علیه السلام به طلحه، و عبدالرحمن بن عوف، و سعید بن ابی وقاص فرمود:

هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمْ وَأَسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا؟! قَالُوا: نَعَمْ.^۳

« آیا شما می‌دانید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: من باقی می‌گذارم در میان شما دو چیز نفیس را: کتاب الله و اهل بیت که عترتم می‌باشند، و آن دو از هم انفکاک پیدا نمی‌کنند تا در روز قیامت در حوض بر من وارد شوند و به درستی که شما اگر از آن دو پیروی کنید و بدانها چنگ زیند گمراه نمی‌شوید؟! گفتند: آری.»

شیخ طوسی در « امالی » بنا به نقل سید هاشم بحرانی با سند متصل خود از سالم بن ابی الجعد، مرفوعاً از ابوذر غفاری، عین متن این مناشده را ذکر کرده است.^۴

حافظ ابوالمؤید موفق بن احمد حنفی اخطب خوارزم^۵ با سلسله سند متصل

۱- « عبقات » ج ۲، ص ۶۴۱ و ص ۶۴۲ در ضمن ترجمه احوال سمهودی گوید: و عن أبي الطفيل رضي الله عنه أنَّ علياً - تا آخر گفتار.

۲- مراد سعد بن ابی وقاص است که در این نسخه سعید آمده است.

۳- « ينابيع المودة » ص ۳۵.

۴- « غاية المرام » ص ۲۲۴ حدیث ۱۶، از خاصه.

۵- معروف به خوارزمی که در سنه ۴۸۴ متولد و در سنه ۵۶۸ فوت کرده است.

خود روایت می‌کند از ابوطیفیل عامربن واثله که گفت: من با علی بن ابیطالب علیه السلام در خانه در روز شوری بودم و شنیدم که می‌گفت: **لَا حَتَجَنَّ عَلَيَّكُمْ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيَّكُمْ وَلَا عَجَمِيَّكُمْ تَغْيِيرَ ذَلِكَ**.^۱ «من در امروز با شما چنان احتجاج و مخاصمه علمی خواهم کرد که هیچ یک از شما نه از عرب و نه از عجم قادر بر انکارش نباشد.»

آنگاه شروع می‌فرماید به احتجاج و مناشده به طور تفصیل، و ذکر یکایک از مناقب و فضایل و اولویّت خود در جمیع امور تا می‌رسد به اینکه می‌فرماید:

فَأَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِيَّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ!

حضرت همین طور به احتجاج خود ادامه می‌دهند تا اینکه ابوطیفیل می‌گوید: من در روز شوری دم در خانه ایستاده بودم و صداهای ایشان بلند شده بود و شنیدم که علی علیه السلام می‌گفت: **بَايَعَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ وَأَنَا وَاللَّهِ أَوْلَى بِالْأَمْرِ وَأَحَقُّ بِهِ مِنْهُ فَسَمِعْتُ وَأَطَعْتُ مَخَافَةَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ كَفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ رِقَابَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ. ثُمَّ بَايَعَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ وَأَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ مِنْهُ فَسَمِعْتُ وَأَطَعْتُ مَخَافَةَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ كَفَّارًا. ثُمَّ أَتَيْتُمْ تُرَيْدُونَ أَنْ تُبَايِعُوا لِعُثْمَانَ إِذَا لَا أَسْمَعُ وَلَا أُطِيعُ.**

إِنَّ عُمَرَ جَعَلَنِي فِي حُمْسٍ نَفَرًا أَنَا سَادِسُهُمْ، لَا يَمُ الْوَاللَّهِ لَا يَعْرِفُ لِي فَضْلٌ فِي الصَّلَاحِ وَلَا لَا يَعْرِفُونَهُ لِي كَمَا نَحْنُ فِيهِ شَرُّ سِوَاءٍ. وَ أَيْمُ الْوَاللَّهِ لَوْ أَشَاءُ أَتَكَلَّمُ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيَّهُمْ وَلَا عَجَمِيَّهُمْ وَلَا الْمُعَاهِدُ مِنْهُمْ وَلَا الْمُشْرِكُ أَنْ يَرُدَّ حَصْلَةَ مِنْهَا.

«مردم با ابوبکر بیعت کردند، و سوگند به خداوند که من از او به خلافت اولی و سزاوارتر بودم اما گوش کردم و اطاعت نمودم از ترس آنکه مبادا مردم به کفر

۱- حموی در «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۳۱۹ تا ص ۳۲۲ حدیث ۲۵۱ از باب ۵۸ از سمط اول این مناشده را از ابوطیفیل با سند متصل خود روایت نموده است.

برگردند و بعضی از آنان گردن دگری را با شمشیر بزنند. پس از آن ابوبکر برای عمر بیعت گرفت، و سوگند به خدا که من برای امارت و حکومت سزاوارتر بودم اما گوش کردم و اطاعت نمودم از ترس آنکه مبادا مردم به کفر برگردند. و از این پس شما می‌خواهید برای عثمان بیعت بگیرید، در این صورت من گوش نمی‌کنم و اطاعت نمی‌نمایم.

عمر مرا در پنج نفری قرار داد که من ششمین آنها هستم، سوگند به خداوند که برای من فضیلتی در صلاح شناخته نشد و اینان نیز فضیلتی را برای من نمی‌شناسند و ما را همگی در یک میزان و معیار و نهج واحد می‌پندارند. و سوگند به خداوند که اگر بخواهم چنان سخنی بگویم که نه عرب آنها و نه عجم آنها و نه معاهد آنها و نه مشرک آنها، نتواند یک خصلت از آن خصلتها را رد کند.»

در اینجا نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به گفتار و احتجاج قوی خود ادامه می‌دهند و همه آن گروه تصدیق می‌کنند.^۱ این روایت بسیار جالب است، اما ما به جهت خوف از إطاله کلام به همین فقرات از آن اکتفا کردیم.

* * *

مورد چهارم: احتجاج با طلحه

و از جمله احتجاجات حضرت احتجاج با طلحه است چنانکه در «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۲۹ از خاصه از سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی که طلحه را مخاطب قرار داده بودند وارد است که حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرِ النَّبِيِّ» فَلَوْ كَانَ غَيْرِ النَّبِيِّ لَأَسْتَشْنَاهَا رَسُولُ اللَّهِ. وَقَوْلُهُ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي، لَا تَقَدَّمُوهُمْ، وَلَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

۱- «مناقب خوارزمی»، طبع سنگی، ص ۲۱۶ تا ص ۲۲۰، و طبع حروفی نجف اشرف،

ص ۲۲۱ تا ص ۲۲۵.

« منزله و نسبت تو با من مانند منزله و نسبت هارون است با موسی غیر از مقام نبوت ». و این می‌رساند که در تمام مقامات امیرالمؤمنین به منزله هارون است و اگر در غیر نبوت در چیز دیگری هم فرق داشت آن را هم پیغمبر استثنا می‌نمود. و گفتار رسول خدا که: « من باقی گذارنده هستم در میان شما دو امر را که مادام که به آن دو امر تمسک کنید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترت من! از ایشان جلوتر نروید، و عقب‌تر نباشید و به آنها چیزی را نیاموزید، زیرا که آنان أعلم از شما هستند. » و این فقرات از خطاب آن حضرت به طلحه در کتاب سئیم ص ۱۱۸ آمده است.

* * *

مورد پنجم: احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام است

در صفین در حضور ابوهیره و ابودرداء

توضیح آن است که: در کتاب سئیم بن قیس آمده است که قبل از واقعه صفین، معاویه به عنوان رسالت ابوهیره و ابودرداء را به حضور حضرت فرستاده بود؛ و حضرت در حضور جمعیت عسکر خود که حاوی از انصار و مهاجرین بود فضائل خود را بیان کردند از جمله حدیث غدیر را از رسول الله نقل کردند تا به اینجا می‌رسد که حضرت فرمودند: عَلِيٌُّّ أَخِيٌّ وَ زَيْرِيٌّ وَ وَصِيِّيٌّ وَ وَارِثِيٌّ وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وَ لَدَيْهِ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تَسَعَةً مِنْ وَ لَدِ الْحُسَيْنِ وَ أَحَدٌ بَعْدَ وَ أَحَدٍ، الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يُفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ تَا آخِر.

و نیز در دنباله این حدیث در ذیلش حضرت رسول می‌فرماید: وَ أَمْرَتِي فِي كِتَابِهِ بِالْوَلَايَةِ، وَ إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَّهَا خَاصَّةٌ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَ لَدِي وَ وَ لَدِ أَخِي وَ وَصِيِّي، عَلِيٌّ أَوْ لَهُمْ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تَسَعَةً مِنْ وَ لَدِ الْحُسَيْنِ، لَا يُفَارِقُونَ الْكِتَابَ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

و نیز در همین خطبه و احتجاج از رسول خدا حدیث می‌فرماید که: أَشْهَدُكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَامَ خَطِيبًا وَ لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَهَا وَقَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَيُّهَا

النَّاسُ أُمْرَيْنَ، لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ
اللطيف الحبير أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؟! فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ شَهِدْنَا
ذَلِكَ كُلَّهُ، فَقَالَ: حَسْبِيَ اللَّهُ.^۱

* * *

مورد ششم: احتجاج حضرت امام مجتبیٰ علیه السلام

است بعد از بیعت با او به خلافت

شیخ مفید در «امالی» با سند متصل خود از هشام بن حسان روایت می کند که
گفت: شنیدم از حضرت ابو محمد حسن بن علی علیه السلام که برای مردم خطبه
می خواند پس از بیعت مردم با وی به امارات و ولایت امر، فقال: نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ
الْعَالِيُونَ، وَ عِثْرَةُ رَسُولِهِ الْأَقْرَبُونَ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ الطَّاهِرُونَ، وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ
خَلَقَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي أُمَّتِهِ، وَ التَّالِي كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ، لَا يَأْتِيهِ
الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ، فَالْمَعْوَلُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ، لَا تَنْتَظِنِّي تَأْوِيلَهُ بَلْ تَتَيَقَّنْ
حَقَائِقَهُ، فَأَطِيعُونَا فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ لِيُذَكَّرَ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَفْرُوضَةٌ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ
مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ.»^۲ « وَ لَوْرَدُوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى

۱- کتاب سلیم بن قیس ص ۱۷۹ تا ص ۱۹۰ و فقرات مذکور به ترتیب در ص ۱۸۷ و ص
۱۸۸ و ص ۱۸۹ از آن واقع است. این حدیث را در «غایة المرام» ص ۲۱۸ حدیث شماره چهارم
از خاصه از محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب «غیبت» با سند متصل خود از سلیم بن قیس از
امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است. وایضاً به طور تفصیل و مبسوط در «غایة المرام» ص ۲۳۰ و
ص ۲۳۱ حدیث شماره پنجاه و یکم از نعمانی در «غیبت» با سند متصل خود از سلیم، و نیز با
سند دیگر از عمر بن ابی سلمة روایت کرده است، و در «غایة المرام» ص ۲۳۱ حدیث پنجاه و
دوم از «غیبت» نعمانی آورده است که از آن دوازده نفر که برخاستند و شهادت دادند چهار نفر آنها
که عبارت بودند از هیشم بن تیهان و أبو ایوب و عمار و خزیمة ذوالشهادتین برخاستند و جداگانه
شهادت به مواد و خصوصیات دیگری دادند که مختص به خود آنها بود.

۲- آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء.

أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»^۱
 وَأَحْذَرُكُمْ الْإِصْغَاءَ لِهَتَّافِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَتَكُونُوا كَأَوْ لِيَاءِهِ الَّذِينَ
 قَالَ لَهُمْ: «لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى
 عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ»^۲

فَتَلْقَوْنَ إِلَى الرِّمَاحِ وَزَرَأَ، وَإِلَى السُّيُوفِ جَزْرًا، وَلِلْعُمْدِ حَطْمًا، وَلِلسَّهَامِ غَرَضًا ثُمَّ
 «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا»^{۳، ۴}

«و گفت: ما هستیم حزب الله که غالبند، و عترت رسول او که از همه به وی
 نزدیکترند، و اهل بیت او که همگی طیب و طاهرند، و یکی از دو چیز نفیس و
 سنگین قیمت که رسول خدا ﷺ در اُمتش به خلافت گذارد، و پشت سر و
 چسبیده به کتاب الله که در آن تفصیل هر چیز موجود است، باطل نه از روبروی آن
 و نه از پشت سرش به سوی آن نمی آید. بنابر این یگانه راه اعتماد و اتکاء به کتاب
 الله ما هستیم که در تفسیر و تأویل آن راه گمان و پندار را نمی پیمائیم، بلکه حقائقش
 را با علم و یقین ادراک می کنیم، لهذا از ما اطاعت کنید، چرا که اطاعت از ما فرض
 است چون که به طاعت از خدا و رسول خدا مقرون است.

خداوند عزوجل می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و از رسول
 خدا اطاعت کنید و اگر در موردی نزاع نمودید آن را به حکم خدا و رسولش
 برگردانید.» و ایضاً می فرماید: «و اگر آن را به رسول خدا و به اولوا الامر از خودشان
 ارجاع دهند تحقیقاً کسانی از صاحبان امر که حکم آن را استنباط می کنند، حکم
 واقع را در آن مورد می دانند و می فهمند.»

۱- آیه ۸۳، از سوره ۴: نساء.

۲- آیه ۴۸، از سوره ۸: انفال.

۳- آیه ۱۵۸، از سوره ۶: انعام.

۴- «امالی» مفید، طبع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۳۴۸ تا ص ۳۵۰، حدیث ۴ از

مجلس چهل و یکم.

و من شما را بر حذر می‌دارم از آنکه گوشتان را به آواز شیطان فرا دهید، زیرا که وی دشمن آشکارای شماست و در نتیجه شما مانند دوستان او می‌شوید که به آنان گفت: «امروز کسی از مردم بر شما مظفر و پیروز نمی‌گردد و من پشت و پناه شما هستم. اما چون دو صف متقابل (مُسْلِم و کافر) به هم برخورد کردند، پشت نموده فرار را بر قرار اختیار کرد و گفت: من از شما بیزارم، من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید.»

و در این صورت هدف آماج نیزه‌ها، و طعمه شمشیرها، و کوبیده شده گرزها و چماق‌ها، و نشانه تیرهای او قرار خواهید گرفت، سپس « برای نفسی که اینک ایمان بیاورد، بدون ایمان قبلی، و یا در سایه ایمانش کار خیری انجام نداده باشد، این ایمان ضروری ابدأ سودی نخواهد بخشید.»

این حدیث را شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود از هشام بن حسان از حضرت مجتبیٰ علیه السلام آورده است، و سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» از شیخ مفید در «امالی»، و از شیخ طوسی در «امالی» روایت نموده است.^۱

احمد بن حنبل در کتاب « مناقب » بنا به نقل قندوزی، با سند خود از هشام بن حسان این احتجاج را از حضرت مجتبیٰ علیه السلام تا و أَحْذَرُوا الْإِصْغَاءَ لِهُتَافِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ آورده است.^۲

* * *

مورد هفتم: احتجاج حضرت امام مجتبیٰ علیه السلام بعد

از صلح با معاویه بر فراز منبر کوفه در حضور جمعیت

سبط ابن جوزی شمس الدین ابوالمظفر در کتاب « تذکرة خواص الأمة » آورده

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۴، حدیث ۷۷ از خاصه از مفید، و ص ۲۲۴ حدیث ۱۵ از خاصه از طوسی.

۲- «ینایع المودة» ص ۲۱. و در این روایت بجای و التالی لکتاب الله، عبارت و نحن ثانی کتاب الله آمده است یعنی: ما جفت و همدوش کتاب خدا می‌باشیم.

است که: معاویه حرکت کرد تا داخل کوفه شد؛ و عمرو بن عاص به وی اشارت کرد تا به امام حسن علیه السلام امر کند به منبر رود و عجز و ناتوانی او در خطبه و سخن گفتن ظاهر شود. معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: برخیز خطبه بخوان! حضرت برخاست و خطبه خواند و فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ هَدَاكُمْ بِأَوْلَانَا، وَ حَقَّنَ دِمَاءَكُمْ بِآخِرِنَا، وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ لَأَهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجْسَ وَ طَهَّرَنَا تَطْهِيراً، وَ إِنَّا لِهَذَا الْأَمْرِ مُدَّةٌ، وَ الدُّيَادُؤُلُ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ: «وَ إِنِّي أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» فَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ.

«ای مردم! خداوند، شما را به واسطه اول ما هدایت کرد و خون شما را به واسطه آخر ما حفظ نمود. و ما اهل بیت پیغمبر شما هستیم که هر گونه رجس و پلیدی و آلودگی را از ما زدود و ما را کاملاً پاک و پاکیزه نمود. و برای امر امامت مدتی است، و دنیا پیوسته در گردش بوده دست به دست می‌گردد. و خداوند به پیغمبرش فرمود: بگو: «من نمی‌دانم، شاید این واقعه امتحان شما باشد و تمتع موقتی که تا زمانی بهره بردارید.» پس مردم صدای خود را به گریه بلند کردند.»

معاویه رو کرد به عمرو عاص و گفت: این است رأی تو، و رو کرد به حضرت امام حسن و گفت: حَسْبُكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ «کافی است ای ابو محمد.»

و در روایتی است که حضرت در خطبه فرمودند: نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْمُفْلِحُونَ، وَ عِثْرَةُ رَسُولِهِ الْمُطَهَّرُونَ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ الطَّاهِرُونَ وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ خَلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيكُمْ، فَطَاعَتُنَا مَقْرُونَةٌ بِطَاعَةِ اللَّهِ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ. وَ إِنَّا مُعَاوِيَةٌ دَعَانَا إِلَى أَمْرِ لَيْسَ فِيهِ عِزٌّ وَ لَا نَصْفَةٌ، فَإِنْ وَافَقْتُمْ رَدَدْنَا عَلَيْهِ وَ حَاصِمْنَاهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِظُبَى السُّيُوفِ، وَ إِنَّا أَبَيْتُمْ قَبْلَنَا. فَتَادَاهُ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ الْبَقِيَّةَ الْبَقِيَّةَ.

«مائیم حزب خدا که رستگارند، و عترت رسول او که مطهرند، و اهل بیت او که

طیب و طاهرند، و یکی از دو ثَقَل که رسول خدا در میان شما باقی گذاشت. بنابراین اطاعت از ما مقرون است به اطاعت از خدا، پس اگر در امری نزاع نمودید باید آن را به خدا و رسول ارجاع دهید! و معاویه ما را به امری فرا خوانده است که در آن عزت و انصاف نیست. پس اگر شما با من موافقت دارید این دعوتش را رد می‌کنیم و با تیزی دم شمشیرهای بران با او در پیشگاه خداوند تعالی می‌جنگیم و مخاصمه می‌کنیم؛ و اگر شما ابا دارید از جنگ و مخاصمه، ما آن را می‌پذیریم. در این حال مردم از هر جانب فریاد زدند: بپرهیز از ریختن بقیه خونها. بپرهیز از ریختن بقیه خونها.^۱

مورد هشتم: احتجاج حضرت سیدالشهداء

علیه السلام در سرزمین منی به حدیث ثقلین

سلیم بن قیس هلالی در کتابش آورده است که یکسال^۲ پیش از مرگ معاویه حضرت سیدالشهداء علیه السلام عازم حج شدند. توضیح آنکه چون حضرت امام حسن علیه السلام در سنه ۴۹ هجری به زهر معاویه توسط جَعْدَة دختر اشعث بن قیس که زوجه آن حضرت بود، مسموم شده و به شهادت رسیدند^۳ پیوسته فتنه و بلاء بالا می‌رفت و شدت امر بر شیعه بیشتر می‌شد به طوری که در هیچ نقطه از اقطار اسلامی یک ولی خدا نبود مگر آنکه بر خون خود ترسان و هراسان بود و طرید و شرید و منفور بود، و برعکس دشمنان خدا ظاهر و بدون پرده و حجاب، غلناً به بدعت و ضلالت خود مباحات می‌کردند. یکسال قبل از اینکه معاویه بمیرد حضرت حسین بن علی سیدالشهداء علیه السلام عازم حج بیت‌الله الحرام شدند، و با آن

۱- «تذکره الخواص» ص ۱۱۳.

۲- و در بعضی از نسخه‌ها دو سال.

۳- ابن اثیر جزری در «الکامل فی التاریخ» ج ۳، ص ۶۶۰ در حوادث سال چهل و نهم هجری آورده است که: در این سال حسن بن علی علیه السلام وفات یافتند و جعدَة دختر اشعث بن قیس کندی او را زهر داد.

حضرت عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس همراه بودند.

سیدالشهداء علیه السلام تمام بنی هاشم را از مردان و زنان و موالیان آنها (غلامان و پسر خوانندگان و هم پیمانان و غیرهم) و همچنین از انصار آن افرادی را که می شناخت، و همچنین اهل بیت خود را جمع کرد و پس از آن رسولانی را اعزام کرد، و به آنها دستور داد که یک نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که معروف به زهد و صلاح و عبادت است فرو مگذارید مگر آنکه همه آنها را نزد من در سرزمین مِنی گرد آورید.

در سرزمین مِنی در خیمه بزرگ و افراشته آن حضرت بیش از هفتصد نفر مرد مجتمع شدند که همه از تابعین بودند و قریب دویست نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. حضرت به خطبه برخاست و با مناشده و احتجاج، سوابق خود و پدرش و جنایات طاغیه معاویه را بیان کرد تا رسید به اینجا که فرمود:

أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ فِي آخِرِ حُطْبَةٍ حَطَبَهَا: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ!

« آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه ای که ایراد کرد گفت: من در میان شما باقی گذاردم دو چیز نفیس و ارزشمند را: کتاب الله و اهل بیتم را؛ پس به آن دو چنگ زنید تا گمراه نشوید؟! گفتند: بار خداوندا، آری.»

حضرت این مناشده را ادامه می دهند و همه اللَّهُمَّ نَعَمْ می گویند، قَدْ سَمِعْنَا می گویند، و بر این اساس متفرق شدند.^۱

* * *

مورد نهم: شهادت ابن عباس است در تمسک به حدیث ثقلین

موفق بن احمد خوارزمی اخطب خوارزم با سند خود روایت می کند از مجاهد که گفت: به ابن عباس گفته شد: نظر تو درباره علی بن ابیطالب چیست؟! فَقَالَ:

۱- کتاب سُلَیْم بن قیس، ص ۲۰۶ تا ص ۲۰۹. و ما در طبع دوم از کتاب «لمعات

الحسین علیه السلام» این خطبه را با ترجمه اش از ص ۲۳ تا ص ۳۰ آورده ام.

ذَكَرَتْ وَ اللَّهِ أَحَدَ الثَّقَلَيْنِ، سَبَقَ بِالشَّهَادَتَيْنِ، وَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ، وَ هُوَ أَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ رَدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مَرَّتَيْنِ بَعْدَ مَا غَابَتْ عَنِ الْقِبْلَتَيْنِ، وَ جَرَّدَ السَّيْفَ تَارَتَيْنِ، وَ هُوَ صَاحِبُ الْكُرَّيْنِ، فَمَثَلُهُ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ ذِي الْقُرْنَيْنِ، ذَلِكَ مَوْلَايَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عليه السلام ۱

«در جواب گفت: قسم به خدا که یکی از ثقلین را ی یاد کردی که به شهادتین از مردم سبقت گرفت، و بر دو قبله نماز گزارد، و اوست پدر دو سبط و فرزند رسول خدا حسن و حسین، و خورشید دو بار برای او برگشت بعد از آنکه از دو قبله پنهان شده بود، و دو بار شمشیر را برهنه کرد، و اوست صاحب دو بار حمله، بنابراین مثال او در این امت مثال ذی القرنین است، اوست مولای من علی بن ابیطالب عليه السلام»

* * *

مورد دهم: شهادت عمروعاص است در تمسک به حدیث ثقلین

موفق بن احمد خوارزمی که وی را مخالفین صدر الأئمة خوانند، در حدیث مکاتبه معاویه به عمروعاص به جهت استعانت و کمک او به معاویه در جنگ و خصومت بر علیه امیرالمؤمنین عليه السلام، در ضمن پاسخ عمروعاص به معاویه که عمرو مفصلاً مناقب و فضایل و سوابق امیرالمؤمنین عليه السلام را شرح می دهد می رسد به اینجا که می گوید: وَأَكَّدَ الْقَوْلَ عَلَيْكَ وَعَلَىَّ وَعَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ وَقَالَ: إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي. ۲

«و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتار خود را بر تو و بر من و بر جمیع مسلمین تأکید نمود به اینکه گفت: من در میان شما دو ثقل و چیز نفیس و گرانبقدر را جانشین از خودم می گذارم: کتاب خدا و عترتم را.»

۱- «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی، ص ۲۳۰ و طبع حروفی نجف، ص ۲۳۶، و

«غایه المرام» ص ۲۱۴، حدیث ۲۴ از عامه از خوارزمی.

۲- «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی، ص ۱۲۶، و طبع حروفی نجف اشرف، ص ۱۳۰، و

«غایه المرام» ص ۲۱۳، حدیث ۱۷ از عامه از خوارزمی.

مورد یازدهم: شهادت حسن بصری است در لزوم تمسک به حدیث ثقلین

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» آورده است که ناقدی روایت کرده است که: سئِلَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ يُظَنُّ بِهِ الْإِنْحِرَافُ عَنْهُ وَ لَمْ يَكُنْ كَمَا ظَنَّ فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِيمَنْ جَمَعَ الْخِصَالَ الْأَرْبَعَ: ائْتِمَانُهُ عَلَيَّ بِرَاءَةٍ، وَ مَا قَالَ لَهُ مِنْ غَزَاةٍ تَبُوكَ، فَلَوْ كَانَ غَيْرَ النَّبِيِّ لَا سَتْنَاهُ، وَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الثَّقَلَانِ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي؛ وَ إِنَّهُ لَمْ يُؤَمَّرْ عَلَيْهِ أَمِيرٌ قَطُّ وَ قَدْ أَمَرَتِ الْأَمْرَاءُ عَلَيَّ غَيْرَهُ.^۱

«از حسن بصری پرسیدند: نظریه تو درباره علی چیست؟ زیرا گمان انحراف از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره وی می‌رفت، و این طور نبود و آن گمان درست نبود. حسن بصری در پاسخ گفت: چه می‌گوئی درباره کسی که چهار خصلت در او گرد آمده است: رسول خدا او را بر ارسال سوره براءت امین شمرد، و آنچه را که در جنگ تبوک درباره او گفت، و اگر علی غیر از نبوت با رسول خدا تفاوتی داشت آن را رسول خدا استثنا می‌نمود، و گفتار پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره ثقلان: کتاب الله و عترت من، و دیگر آنکه در تمام دوران نبوت در جنگها کسی را امیر بر او قرار نداد، در حالی که امیرانی را بر غیر علی امیر گردانید.»

باری تا اینجا در این بحث، سخن ما را جمع به موارد عیدیه صدور و مواضع و مواقع کثیره احتجاج و استشهاد به این حدیث مبارک بود. اینک باید بحثی به نحو اختصار در سند و دلالت و مفاد آن بنمائیم و به عباره اُخْرَى از جهت بحث کلامی پیرامون آن سخنی داشته باشیم.

بحث در سند و دلالت حدیث ثقلین

با آنچه تا به حال از کیفیت صدور و روایت جمعی کثیر از اصحاب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تابعین، و تنها یکصد و هشتاد و هفت نفر از اساطین و اعلام علمای عامه، و

۱- «غایة المرام» ص ۲۱۷، حدیث شماره ۳۴ از عامه.

ثبت و ضبط آن در صحاح و سنن و سیره و تواریخ و تفاسیرشان و تنصیص و تصریحشان در توثیق و تصحیح بسیاری از طرق این روایت که ذکر شد، معلوم شد که این حدیث از روایات صحیحۃ السُّنَد و مستفیض و متواتر، بلکه فوق متواتر و قطعی الصدوری است که در صدور آن از زبان مبارک پیامبر ختمی مرتبت جای ذره‌ای شبهه و شک و تأمل نمی‌باشد.

این حدیث در «صحیح» مُسَلِّم و «خصائص» نَسَائی، و «مسند» احمد بن حنبل و «صحیح» ترمذی وارد است، و فقط بخاری در صحیحش^۱ نیاورده است، و ابن جوزی در کتابش «العلل المتناهية» ذکر کرده است.^۲ اما درباره گفتار بخاری و

۱- و از آنچه گفتیم معلوم می‌شود: گفتار برادر عزیز ایمانی ما دکتر سید محمد تیجانی سماوی در کتاب ارزشمند خود به نام «لأکون مع الصادقین» ص ۱۱۱ که بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه این چهار نفر حدیث ثقلین را در کتابشان ذکر نکرده‌اند، تمام نیست، ابن ماجه و مسلم و ترمذی این حدیث را ذکر کرده‌اند.

۲- و ایضاً ابن تیمیّه به طعن و قدح در جمله لن یفترقا پرداخته است و میرحامد حسین به تفصیل به دفع او پرداخته است. و در پایان گوید: چگونه بر قدح اصل حدیث ثقلین سنداً یا انکار ثبوت جمله عدم افتراق و ما شابهها کذلک ادنی مسلمی اقدام کند حال آنکه نواصب لئام که به اتفاق اهل اسلام محکوم به کفر می‌باشند نیز مجال این معنی ندارند. و قصارای سعی نامشکور و حمادای جهد نامبرور - شتان علی ما أفاده مخاطبنا اللیب فی العبارة الماضیه من «التحفة» - این است که به زعم باطل خود به دلیل عقلی در صحّت این حدیث شریف کلامی آغاز نهاده، دادِ جهل و سفاقت داده‌اند.

و از اینجاست که قدوة نواصب اغنام و أسوة این زرافه طغام: عمرو بن بحر بصری معروف به جاحظ با آن همه شدت نصب و عُدوان و کثرت بغی و طغیان که اُتمودج آن در مجلد حدیث غدیر و مجلد حدیث منزلت دیدی در «رسالة مدح اهل البيت» علیه السلام که حق سبحانه و تعالی اظهاراً للحق و ارداءً للباطل زبان قلمش در آن معترف به صواب فرموده، به حدیث ثقلین استدلال بر کمال افضلیت اهل البيت علیهم السلام نموده به ایراد لفظ اصرح و اوضح آن که مشتمل بر جمله عدم افتراق نیز می‌باشد در تسوید و جوه اهل انکار و شقاق، قصب استباق ربوده چنانچه در رساله مذکوره گفته اعلم أن الله تعالی لو أراد أن یسوی بین بنی هاشم و بین الناس لما أبان منهم ذوی القربی و لما قال: و أنذر عشیرتک الأقربین، و قال تعالی: و ائنه لذکر لک و لقومک. و اذا کان

بطلان آن، علامه آیة‌الله میرحامد حسین هندی در کتاب نفیس و ذیقیمت «عقبات الأنوار» یکصد و شصت وجه ذکر نموده است^۱ و چنان بخاری را رسوا و حیرت‌زده می‌نماید که راه فراری برای وی باقی نمی‌گذارد.

او می‌گوید: پس باید دانست که حضرت بخاری در تاریخ صغیر خود که نسخه آن بحمدالله تعالی پیش نظر قاصر حاضر است، می‌فرماید: احمد گفت در حدیث عبدالملک از عطیه از ابوسعید که پیغمبر گفت: «تُرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» «احادیث کوفیان اینها منکر شمرده می‌شوند.»

و این کلام غرابت نظام حضرت بخاری والامقام، چندان که مایه تخجیل و تشویر جان نثاران این امام کبیر شود کم است، زیرا بر کسی که ادنی تتبع مُصَنَّفَاتِ مُحَقِّقِينَ اخبار کرده است کالشمس فی رابعة النهار بر او واضح و آشکار است که امام احمد حدیث شریف ثقلین را به طرق عدیده، و اسانید سدیده، و روایات متکثره، و سیاقات متوافره روایت کرده، در تأیید و تشیید و توکید و توطید آن

← لقومه فی ذلك ما لیس لغيرهم فكل من كان اقرب كان ارفع؛ ولو سواهم بالناس لما حرم عليهم الصدقة؛ و ما هذا التحريم الا لاکرامهم، و لذلك قال للعباس حين طلب ولاية الصدقات: لا أولئك غسالات خطايا الناس و أوزارهم بل أولئك سقاية الحج (الحاجّ ظ) و الإنفاق على زوار الله؛ و لهذا كان رباہ اول ربا وضع، و دم ابن ربيعة بن الحارث اول دم هدر لاتهما القدوة فی النفس و المال؛ و لهذا قال علی علی منبر الجماعة: نحن اهل بیت لا یقاس بنا أحد من الناس، و صدق کرّم الله وجهه و کیف یقاس بقوم منهم رسول الله صلی الله علیه (و آله) و سلّم و الأطیّان: علی و فاطمة، و السبطان: الحسن و الحسین، و الشّہیدان: أسدالله حمزة و ذوالجنّاحین جعفر، و سیّدالوادی عبدالمطلب، و ساقی الحجّج العباس، و التّجدة و الخیر فیهم، و الأنصار أنصارهم، و المهاجر من هاجر إلیهم و معهم؛ و الصّدیق من صدقهم، و الفاروق من فرّق بین الحقّ و الباطل فیهم، و الحواری حواریهم، و ذوالشّهادتین لآله شهد لهم، و لاخیر إلا فیهم و لهم و منهم و معهم. و قال علیّ: إلی تارك فیكم الخلیفتین أحدهما أكبر من الآخر: کتاب الله حبّل ممدود من السماء إلی الأرض، و عترتی أهل بیتی؛ نبأنی اللطیف الخبیر أنّهما لن یتفرقا حتّی یردا علیّ الحوض. (عقبات الأنوار، ج ۲، ص ۹۴۲، و ص ۹۴۳).

۱- «عقبات الأنوار» طبع اصفهان، مجلد دوم از حدیث ثقلین، ص ۸۲۴ تا ص ۹۰۵.

افزوده است؛ نه آنکه - العیاذبالله - چنین جَهَبَدَ جلیل و ناقد عدیم المثل که نزد حضرات سُنَّیْهِ، جُهَّیْنَةُ اخبار و عِبَّیْهِ اسرار و حافظ احادیث و آثار و نافی کذب از سرور مختار - علیه و آله الأطهار آلاف السّلام مِنْ الْمَلِکِ الْغَفَّار - معدود می‌شود، در پی قدح و جرح این حدیث شریف افتاده، خود را داخل زمره هالکة ناصبین جاحدین و والج زرافة ضالّة منکرین معاندین کرده باشد.

و چگونه این حرف راست نشنید، حال آنکه سابقاً بحمدالله تعالی دانستی که امام احمد بالخصوص در «مُسْنَد» عظیم الشان خود که برای تبیین جلالت مرتبت، و عظمت منزلت او حسب افادات اعلام این حضرات، طوامیر طولیه کفایت نمی‌کند، طرق عدیده این حدیث آورده و آن را از زیدبن ارقم به دو طریق نقل کرده و از روایت زیدبن ثابت به دو سند اخراج نموده و از حدیث ابوسعید خُدَری به چهار وجه روایت فرموده است.

پس افتراء قَدْح و جَرَح این حدیث شریف بر مثل چنین مُثَبَّتِ مُؤَيَّد و مؤسّس مُشَيَّد از تَقْطُظ و تَفْطُن و حَزْم و هوشیاری ملازمان حضرت بخاری عجیب و بس عجیب، و برای اتباع و اشیاع جنابش که در اصلاح فاسد و ترویج کاسید، وَ رَتَق فَتَق و رُقُو خَرَقِ او کمر همّت بر میان جان بسته‌اند مورث اقصای انزعاج و وجیب است.^۱

و اما درباره بطلان گفتار ابن جوزی به تفصیل به میدان آمده و شهادت‌های علمای عامّه را بر بطلان کلامش شاهد آورده است، از جمله گفتار سَمهودی را ذکر کرده است که او گفته است: «شگفت‌آور گفتار ابن جوزی است در «علل مُتَنَاهِیْهِ»؛ مبادا به سخنش گول بخوری، چرا که گویا در وقت این گفتار از هیچ چیز مستحضر نبوده است مگر از این طرق واهیه.^۲ او بقیّه طُرُق حدیث را بیان ننموده است، زیرا

۱- «عقبات» ج ۲، ص ۸۲۴ و ص ۸۲۵.

۲- آیه‌الله میرحامد حسین در «عقبات» ج ۱، ص ۲۲۰ و ص ۲۲۱ از علامه سخاوی در

در صحیح مسلم و غیره از زیدبن ارقم روایت که... و حاکم در مستدرک از سه طریق تخریح نموده، و در هر یک از آنها گفته است، این روایت بر شرط شیخین صحیح است و آن را تخریح ننموده‌اند.^۱

و از جمله می‌گوید: و از صنایع شنیعه و بدایع فظیعه و غرائب بادیه العوار، و عجائب واضحه الشنار این است که ابن الجوزی با آن همه طول باع و وسعت اطلاع، و غزارت علوم دینیّه، و مهارت در فنون یقینیّه، و تقدّم در علم حدیث و اثر، تفوق بر ناقدین اهل نظر، الی غیر ذلک من المفاخر المُبهره و المآثر المُزهرة که حضرات اهل سنت به کمال مبالغه و اغراق برای حضرتش ثابت می‌کنند، از جمیع طرق و آسانید کثیره و منیره این حدیث شریف تعامی صریح نموده، به سندی طریف روایت این خبر منیف فرموده، و از راه کمال نصب و عدوان و نهایت بغض و شنآن با اهل بیت سیدالانسان و الجنان - علیه وعلیهم آلاف السلام من الملک المنان - آن را در کتاب «العَلل المُنَهِیة فی الأحادیث الواهیة» که موضوع آن بیان احادیث واهیة متزلزله شدیة التزلزل کثیرة العَلل می‌باشد، مندرج ساخته، به حکم عدم صحّت و اظهار مقدوحیّت رجال سند اعلام، مشاقت و مخالفت اعلام بلکه رایات منابذت و معاندت اسلام و اهل اسلام افراخته چنانچه در کتاب مذکور گفته است...^۲

از جمله افرادی را که ابن جوزی ضعیف شمرده است عَطِیَّة عَوْفِی کوفی است که حدیث را از ابوسعید روایت کرده است، و جرم عطیه تشیع و ولای او به

← «استجلاب ارتقاء الغرف» در ذکر این حدیث شریف حکایت کرده است که او گفته است: من تعجب می‌کنم از ایراد ابن جوزی در «علل متناهیة» بلکه أعجب از این، گفتار اوست که می‌گوید: این حدیث صحیح نیست با اینکه خواهد آمد بعضی از طرق این حدیث در «صحیح مسلم» است. زیرا مسلم در «صحیح» خود حدیث زید را از طریق سعید بن مسروق و أبوحیان یحیی بن سعیدبن حیّان هر دو تای آنها - و عبارت از دومی است - از یزیدبن حیّان که عموی دومی است از زیدبن ارقم. و در اینجا روایت زید را به طور مشروح می‌آورد - الکلام.

۱- «عَبَقَات» ج ۲، ص ۶۳۸ و ص ۶۳۹ از نورالدین سمهودی در کتاب «جواهر العقّْدین».

۲- «عَبَقَات» ج ۲، ص ۸۳۶.

اهل بیت است. و علاوه بسیاری از اعلام عامّه خودشان عطیّه را توثیق نموده‌اند.^۱
 علامه میرحامد حسین می‌فرماید: این حدیث شریف که در «مسند» اسحق بن
 راهویّ و «مسند» احمد، و «مسند» عبد حمید، و «مسند» دأرمی، و «صحیح» مسلم،
 و «صحیح» ترمذی، و «فضائل القرآن» ابن ابی الدُّنّیا، و «نوادِر الأُصول» حکیم
 ترمذی، و «کتاب السنّة» ابن ابی عاصم، و «مسند» بزّاز، و کتاب «الخصائص» نسّای،
 و «مسند» ابویعلی، و «ذریّه طاهره» دولابی، و «صحیح» ابن خزیمه، و «صحیح»
 أبو عوآنه. و کتاب «المصاحف» ابن الأنباری، و «أمالی» محاملی، و کتاب «الولایة»
 ابن عقده، و کتاب «الطّالِبیین» جُعابی، و «مَعَاجِم ثلاثه طَبْرانی»^۲، و «مستدرک» حاکم،

۱- در «عقبات» ج ۲، ص ۸۹۲ و ص ۸۹۳ یکصد و چهل و دوم ایرادی را که بر بخاری وارد کرده است این است که: قدح ابن‌الجوزی در عطیّه که روایت این حدیث شریف از ابوسعید خدری نموده مردود است به اینکه عطیّه را ابن‌سعد توثیق نموده، چنانچه ابن‌حجر در «تَهذیب التّهذیب» گفته: «ابن‌سعد گفته است: ابن‌عطیه با ابن‌اشعث خروج کردند، حجّاج به محمد بن قاسم نوشت که: سبّ علی بن ابیطالب را بر وی عرضه کن! اگر او سبّ نکرد چهارصد شلّاق تازبانه‌اش بزن و ریشش را بتراش. محمد بن قاسم از او درخواست سبّ علی را نمود و او امتناع ورزید، فلّهذا حکم حجّاج را درباره‌ی وی جاری کرد، و سپس عطیّه به سوی خراسان روان شد و در آنجا اقامت کرد تا عمربن هُبیره والی عراق شد. در این زمان به عراق آمد و در عراق بماند تا در سنه ۱۱۰ وفات نمود. و عطیّه از موثّقین است انشاءالله و احادیث صالحه‌ای از او رسیده است، و بعضی از مردم به احادیث او تمسک نمی‌کنند.» و محتجب نماند که ابن‌سعد منحوس متعنّسی است عظیم الحیف و العدوان، و متشتمّی است صریح‌الجور و الطغیان که از راه نهایت تحامل و انحراف، و غایت جور و اعتساف، اسائن ادب در حق جناب امام جعفر صادق - علیه و آبائه و آبائمه المعصومین آلف التّحیّه مادرّ شارق - آغاز نهاده، به اسقاط احتجاج به آن جناب و استضعاف آن امام ذوی الالباب و إثبات اتصاف کلام آن حضرت به اختلاف و اضطراب، داد کمال نصب و خروج داده، پس توثیق چنین مبتلای بغض و عناد به اهل بیت امجاد علیهم‌السلام الی یوم التّناد، برای عطیّه وثیق الإسناد از دلایل نهایت وثوق و اعتماد، و غایت ترزّن و استناد اوست. و غالباً کسانی که ابن‌سعد به کلام خود «و بعضی از مردم به احادیث او تمسک نمی‌کنند» اشاره به ایشان کرده، از ابن‌سعد هم در حروریت و اعوجاج و مروق و لجاج بالاتر خواهند بود، فانتبه و لاتغفل!

۲- بر اهل تحقیق و اطلاع پوشیده نیست که: جمیع احادیثی که طبرانی در «معجم کبیر»

←

و « شَرَفَ النُّبُوَّةِ » خرگوشی، و « مَثَبَةَ الْمُطَهَّرِينَ »، و « حَلِيَّةَ الْأَوْلِيَاءِ » أبو نعیم اصفهانی، و کتاب « طُرُقُ حَدِيثِ الثَّقَلَيْنِ » ابن طاهر و غیر از آن موجود و مسرود است. هیچ طریقی جز این طریق طریف پیش نظر نبود!

همانا بود، ولیکن باعث ابن جوزی برین صنیع فطیع، تخدیع اُغمار و ایقاعشان در انخداع و اغترارست که به دیدن کتابش مروی بودن این حدیث منحصر به همین طریق واحد دانند، و به قَدَح و جَرَحِ رجال آن در کلام او وارسیده، اَتْبَاعاً له حکم به عدم صَحَّتِ آن رانند و لَكِنَّ اللَّهَ كَشَفَ سِرَّهُ وَ هَتَكَ سِتْرَهُ بِأَيْدِي أَهْلِ نَحْلَتِهِ وَ إِن كَانُوا أَصْحَابَ الْإِحْمَالِ وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ.^۱

حقیر این طرز عمل و این گونه کیفیت بحث ابن جوزی را در مسأله ثَقَلَيْنِ به این تشبیه می‌کنم که: فی المثل، جائی در شهر آتش گرفته است و دود و دخانش از دور مشهود است و صداهای بوق و آژیر و سائل اطفاء حریق و اتومبیل‌های حامل آب با گارد مخصوص عُمال آن برای آتش نشانی به سوی آن نقطه در حرکتند، و رادیوها و روزنامه‌ها همگی داستان این حریق و کیفیت خاموش کردن، و سبب و علت پیدایش آن را نوشته‌اند و دوستان بسیار و مُؤْتَقِنِينَ بی‌شمار خود انسان هم که در قرب آن حریق سکونت دارند، تمام خصوصیات آن را از شروع و ختم و خسارات برای انسان بیان کرده باشند، ولی انسان بگوید: چون یکی از این مُخْبِرِينَ فلان دیوانه، یا فلان سفیه، و یا بهمان بهلول، و یا بهمان شخص غیرمُؤْتَقِنٌ بوده است؛ چنین حریقی اصلاً اتفاق نیفتاده و از ریشه دروغ است؛ و با کمال جرأت در صدد انکار اصل حریق باشد. آیا این شیوه، شیوه صحیح است؟! این انکار، انکار عقلانی است؟!!

و یا فی المثل در آسمان شقُّ القمر شده و ماه به دو بخش از هم جدا شده، قرآن هم خبر داده است، افراد شهر و کوی و برزن هم همه گفته‌اند، حتّی مسافری خارج

← خود آورده است از احادیث صحیحه است؛ چون طبرانی در «معجم کبیر» غیر از روایت صحیح السند تخریج نکرده است.

۱- «عَبَقَات» ج ۲، ص ۹۰۵ و ص ۹۰۶.

چون وارد شهر شدند از کیفیت آن که در دیشب به وقوع پیوست در شگفت بوده‌اند، آیا انسان می‌تواند بگوید که چوی از مُخبرین، یهودی بوده است و قول او حجّت نیست، اصولاً نباید بدین قضیه اذعان نمود؟! و نباید بدین جهت آن را از قضایای مسلمّه تاریخ به شمار آورد؟

نه، البتّه نمی‌تواند بگوید. زیرا قول یهودی در اینجا نقشی ندارد، و ما آن را به عنوان استناد و استشهاد منحصر به فرد نمی‌آوریم. آنقدر قرائن بسیار و شواهد متیقّن الاعتبار در اینجا هست که یهودی بگوید و یا نگوید در حجّت این حادثه شکی نداریم. خیانت ابن جوزی نزد ارباب علم و صاحبان درایت این گونه است که همه را به مذمت خود برانگیخته است که شما فرضاً بگو: عطیه ضعیف و مردود است و روایت جمله کوفیان مناکیر است، شما با روایات صحیحۃ السند از طریق غیر عطیه و غیر کوفیان چه می‌کنید؟ روایاتی که تصریح شده است که بر شرط شیخین صحیح است!^۱

۱- خیانت دینی و جنایت فقهی و علمی ابن جوزی به قدری عجیب است که نواده او: ابوالمظفر یوسف بن قرغلی معروف به سبط ابن جوزی در کتاب «تذکره خواصّ الأئمة» طبع سنگی، ص ۱۸۲ در باب دوازدهم که در ذکر ائمه علیهم السلام به طور کلی است می‌گوید: احمد در «فضائل» گوید: خبر داد به ما اسودبن عامر که خبر داد به ما اسرائیل از عثمان بن مغیره از علی بن ربیع که گفت: من زیدبن ارقم را دیدم و گفتم: آیا تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که می‌گفت: ترکت فیکم الثقلین، واحد منهما اکبر من الآخر؟ قال: نعم، سمعته یقول: ترکت فیکم الثقلین: کتاب الله جبل ممدود بین السماء، و عترتی اهل بیتی. ألا ائهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. ألا فانظروا کیف تخلفوئی فیهما. در اینجا سبط ابن جوزی می‌گوید: اگر کسی اشکال کند که جدّ تو در کتاب «علل واهیه» گوید: خبر داد به ما عبدالوهاب انماطی از محمد بن مظفر از محمد بن عتیقی از یوسف بن دخیل از جعفر بن عقیلی از احمد حلوانی از عبدالله بن داهر که او گفت: خبر داد به ما عبدالله بن عبدالقدّوس از اعمش از عطیه از ابوسعید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که عین معنی این حدیث را فرموده است و سپس جدّ تو گوید: این حدیث ضعیف است، و ابن عبد قدّوس رافضی است و ابن داهر ارزش ندارد. من در پاسخ می‌گویم: روایتی را که ما آورده‌ایم احمد بن حنبل در «فضایل» تخریح کرده است و در سلسله سندش هیچیک از آن کسانی را که جلد

←

علامه آیه‌الله میرحامد حسین هندی - اعلی‌الله مقامه - در ردّ گفتار ابن جوزی و بخاری حقّ مطلب را استیفا نموده است، و راجع به خصوص بخاری گوید: و بالجمله، نزد ارباب نصفت، اعراض بخاری از اخراج حدیث ثقلین عموماً و به سیاق مسلم خصوصاً خیانتی است عظیم و خبانتی است فخیم. بارالها! مگر اینکه اعراض بخاری از اخراج خصوص سیاق مسلم توجیه کرده شود به اینکه چون سیاق مذکور از تحریف زیدبن ارقم سالم نیست، و کلام خودش مشتمل بر بیان ابتلاء او به کبر سنّ و قدّم عهد و نسیان در اوّل روایت، شاهد آن است، لهذا حضرت بخاری به مزید احتیاط - تَحَرُّجاً مِنْ لَنْ يَرُوىَ حَدِيثاً مُحرَّقاً - ترک آن فرموده است! لیکن مظنون نیست که حضرات اهل سنّت که دلدادۀ امثال زیدبن ارقم از صحابه کرام می‌باشند، برین توجیه به مقابله اهل حقّ اقدام نمایند مگر با وصف تسلیم این توجیه نیز وجهی برای اعراض از الفاظ و طُرُقِی که حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک» آورده، و صحّت آن بر شرط بخاری و نیز مُسَلِّم واضح و عیان گردیده، جز کتمان حقّ و الطّاط صدق به دست نمی‌رسد.

و از اینجا و امثال آن می‌توان دانست که بیچاره مسلم گاه‌گاهی لب به اظهار طُرفِ مِنَ الْحَقِّ می‌گشاید و درین‌گونه احادیث مثل بخاری اعراض کلی نمی‌نماید، و همین است سبب در اینکه مرتبه کتابش نزد متعصّبین اهل سنّت به مرتبه کتاب بخاری نمی‌رسد،^۱ همچنان که به مرتبه عناد و لجاج ابن جوزی نمی‌رسد.^۲

← ضعیف شمرده است وجود ندارد و این روایت را نیز ابوداود در «سنن» و ترمذی و عامّه محدثین ذکر کرده‌اند و رزین در «جمع بین الصحاح السنّة» ذکر نموده است، و چگونه بر جلد مخفی ماند حدیثی را که مسلم در «صحیح» خود از حدیث زیدبن ارقم روایت کرده است؟ در اینجا سبط ابن جوزی حدیث زیدبن ارقم را بیان می‌کند. و در پای آن می‌گوید: الثقلان: الخطران العظیمان یعنی ثقلین به معنی دو چیز خطیر و عظیم می‌باشند.

۱- «عبارات» ج ۲، ص ۹۳۳.

۲- ابن حجر هیتمی در «الصّواعق المحرّقة» ص ۸۹ دو ثلث از صفحه گذشته که حدیث

اینک که قطعیت صدور این حدیث مبارک کالشمس فی رابعه النهار ملموس و محسوس و مشهود شد، وارد در متن حدیث می‌شویم:

إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبَ (یا عباراتی مشابه با آن) إِيَّي تَارِكٌ
فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي (یا عبارتی مشابه با آن)

از اینکه می‌فرماید: من از خودم باقی می‌گذارم و یادگار می‌گذارم و یا جانشین می‌گذارم، و من می‌روم و رسول پروردگارم را اجابت می‌کنم، و اینها را در میان شما خلیفه قرار می‌دهم، استفاده می‌شود که قرآن و عترت از جهت اهمیت به مثابه نفس خود آن حضرت هستند و بر امت لازم است نه تنها از نقطه نظر تشریف، بلکه از جهت اشراف آنها بدانها با نظر تکریم و تعظیم و تفخیم بنگرند و آنها را ولی و والی و مُسَيِّطِر و مُهَيِّمَن بر خود بدانند، به مثابه حیات رسول الله که ولی و والی و مسیطر و مهیمن بود. و از جمله فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُوْنِي فِيْهِمَا که در بسیاری از مصادر روایات گذشت، استفاده می‌شود که قرآن و عترت، خلیفه رسول خدا می‌باشند و حضرت می‌فرماید: ای امت من اینک من می‌روم، شما بنگرید تا وجود باقی من و هستی مداوم من که قرآن و عترت است، چگونه شما مرا و حقیقت مرا و امر و نهی

← ثقلین را از ترمذی و احمد بن حنبل روایت کرده است می‌گوید: ذکر کردن ابن جوزی این حدیث را در «علل متناهیة» غلط است و یا غفلت است از استحضار بقیه طرق آن. بلکه در «صحیح» مسلم از زید بن ارقم روایت است که رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم که آبی است در جُحْفَة فرود آمد. در اینجا ابن حجر حدیث زید را روایت می‌کند و سپس می‌گوید: و در روایت صحیح است که: إِيَّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضَلَّوْا إِنْ أَتَيْتُمُوهُمَا وَ هُمَا كِتَابُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِثْرَتِي وَ طِبْرَانِي إِيْن زِيَادَةَ رَا دَارِدُ كَه: ائِي سَأَلْتُ ذَلِكَ لَهُمَا، فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَاتَّعْلَمُ مِنْكُمْ. وَ پَسْ أَزْ أَنْ مِيْ گُوِيْدُ: وَ دَر رُوَايَتِي اسْتِ كَه: كِتَابُ اللَّهِ وَ سُنَّتِي، وَ إِيْن اسْتِ مَرَادُ أَزْ أَحَادِيثِي كَه بَر كِتَابِ خَدَا اِقْتِصَارُ كَرْدَه، زِيْرَا سُنَّتٌ مِيْبِيْن كِتَابِ اسْتِ وَ ذِكْر كِتَابِ مَا رَا أَزْ ذِكْر سُنَّتِ بِي نِيْاز مِي كُنْد. وَ بِالْجَمْلَةِ حَاصِلُ كَفْتَار تَرْغِيْبِ وَ تَحْرِِيْضِ وَ تَأْكِيدِ اسْتِ بَر تَمَسُّكِ بَه كِتَابِ وَ سُنَّتِ وَ بَه عَالِمَانِ بَه أَنْ دَوَازِ أَهْلِ بَيْتِ، وَ أَز مَجْمُوعِ اسْتِفَادَةُ بَقَاءِ إِيْنِ أُمُورِ سَهْ گَانَه تَا رُوزِ قِيَامَتِ خَوَاطِرُ شُد.

مرا و حقوق مرا و تمام شئون و آثار مرا در آن دو چیز حفظ می‌کنید؟! از اینجاست که با ندای بلند می‌گوید: **اللَّهِ اَللهُ فِي اَهْلِ بَيْتِي! اَذْكُرْكُمْ اللهُ فِي اَهْلِ بَيْتِي**، سه بار تکرار فرمود.

معنای لغوی ثقلین

ثَقَلَيْنِ با فتحه ثاء و قاف تشبیه **ثَقَل** است، و آن به معنی چیز نفیس و خطیر و محفوظ و مصون است. چنانکه در «لسان العرب» و «تاج العروس» و «قاموس» و غیرها از کتب لغت آمده است.

در «تاج العروس» در ماده **ثَقَل** گوید: **الثَّقَلُ مُحَرَّكَةٌ: مَتَاعُ الْمُسَافِرِ وَ حَشْمُهُ^۱ وَالْجَمْعُ اَثْقَالٌ، وَ كُلُّ شَيْءٍ حَظِيرٍ نَفِيسٍ مَصُونٌ لَهُ قَدْرٌ وَ وَزْنٌ ثَقَلٌ عِنْدَ الْعَرَبِ.** «**ثَقَل** با فتحه قاف، متاع مسافر و خدمتکاران او هستند، و جمع آن **اَثْقَال** است، و هر چیزی که دارای اهمیت و نفاست است و باید محفوظ و مصون بماند و دارای وزن و ارزش است، عرب آن را **ثَقَل** گوید.»

آنگاه زبیدی صاحب کتاب گوید: و از همین نظر به تخم شتر مرغ ثقل گویند زیرا کسی که آن را بیابد خوشحال می‌شود و غذائی به دست می‌آورد. و همچنین است در حدیث که: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي**، کتاب خدا و عترت را ثقل قرار داد به جهت تعظیم قدر و منزلت، و تفخیم شأن و مرتبت آنها. و **ثَعْلَبٌ** گوید: آن دو را ثقل قرار داد به علت آنکه تمسک بدانها و عمل بدانها سنگین است.^۲

و در «نهایه» ابن اثیر آورده است که در حدیث آمده است: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي. سَمَّاهُمَا ثَقَلَيْنِ لِأَنَّ الْأَخْذَ بِهِمَا ثَقِيلٌ. وَ يُقَالُ لِكُلِّ حَظِيرٍ**

۱- در «أقرب الموارد» ج ۱، ص ۱۹۶ ماده **حَشْمُ الرَّجُلِ** عبارتند از خدمه او و افرادی که به جهت ارزش و اعتنا، انسان درباره آنان غضب پیدا می‌نماید از اهل و عیال و غلامان و همسایگان و نزدیکان و اقرباء، و جمع آن **أَحْشَامٌ** است.

۲- «تاج العروس» ج ۷، ص ۲۴۵، ماده **ثَقَل**.

[نَفِيسٌ] ثَقُلَ. فَسَمَّاهُمَا ثَقَلَيْنِ إِعْظَامًا لِقَدْرِهِمَا وَتَفْخِيمًا لِشَأْنِهِمَا.^۱

«رسول خدا ﷺ کتاب الله و عترت را دو ثقل نامید، به علت آنکه گرفتن آن دو سنگین است. و به هر چیز خطیر (نفیس) ثقل گفته می‌شود، و به جهت بزرگداشت میزان قدر آنها و اهمیّت و مقام بلند و رفیع آنها پیغمبر آن دو را ثقل نامید.»

و در «صحاح اللّغة» گوید: وَالثَّقَلُ بِالتَّحْرِيكِ: مَتَاعُ الْمُسَافِرِ وَحَشْمُهُ.^۲ «ثقل با حرکت قاف، متاع و اثاثیه و اسباب مسافر و خدم و دستیاران اوست.»

و در «مصباح المنیر» گوید: وَالثَّقَلُ: الْمَتَاعُ، وَ الْجَمْعُ أَثْقَالٌ مِثْلُ سَبَبٍ وَ أَسْبَابٍ. قَالَ الْفَارَابِيُّ: الثَّقَلُ: مَتَاعُ الْمُسَافِرِ وَ حَشْمُهُ.^۳ «ثقل متاع است و جمعش اثقال، مثل سبب که جمعش اسباب آید. و فارابی گوید: ثقل متاع مسافر و حشم اوست.»

و در «أقرب الموارد» گوید: وَالثَّقَلُ وَزَانٌ سَبَبٌ مَتَاعُ الْمُسَافِرِ وَ حَشْمُهُ. يُقَالُ: لِلْمُسَافِرِ ثَقْلٌ كَثِيرٌ. وَ كُلُّ شَيْءٍ نَفِيسٌ مَصُونٌ، وَ مِنْهُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الْقُرْآنَ وَ عِزَّتِي. جَ أَثْقَالٌ. وَ أَصْلُ الثَّقَلِ مَا يَكُونُ مَعَ الْإِنْسَانِ مِمَّا يُثْقَلُهُ.^۴

و در «الصّواعقُ المُحرّقة» گوید: (تنبیسه): رسول خدا ﷺ قرآن و عترتش را که عبارتند از اهل و نسل و نزدیکترین خویشاوندان، ثقلین نامید، به علت آنکه ثقل به هر چیز نفیس خطیر مصون گویند و این دو تا از این قبیل می‌باشند، زیرا که هر کدام از آنها، معدن علوم لدنی و اسرار و حکم بلند رتبه و احکام شرعیه هستند، فلذا آن حضرت تحریض و تأکید فرمود بر اقتداء و تمسک به آنها و فراگیری و تعلّم از آنها و فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِيْنَا الْحِكْمَةَ أَهْلَ الْبَيْتِ «حمد اختصاص به خدا دارد، آن که حکمت را در ما اهل بیت قرار داد.»

و گفته شده است: کتاب و عترت را ثقلین گویند به جهت ثقل و جوب رعایت

۱- «نهاية» ابن اثیر ج ۱، ص ۲۱۶ ماده ثقل.

۲- «صحاح اللّغة» طبع بولاق سنه ۱۲۸۲، ج ۲، ص ۱۶۰ ماده ثقل.

۳- «مصباح المنیر» شهاب فیومی، طبع سنگی، ماده ثقل.

۴- «أقرب الموارد» سعید خوری شرتوتی لبنانی، ج ۱، ص ۹۱ ماده ثقل.

حقوقشان. و آنان که پیامبر اصرار و ابرام بر آنها دارد، فقط آنانند که عارف به کتاب الله و سنت رسولش می‌باشند، چرا که ایشانند آنان که با کتاب خدا مفارقتی ندارند تا در کنار حوض بر پیغمبر فرد آیند.

و مؤید این مطلب خبری است که سابقاً گذشت که در آن پیامبر فرمود: وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. « به آنان نیاموزید، زیرا که ایشان از شما داناترند! » و بدین سخن از بقیه علماء جدا شدند، چون خداوند هرگونه رجس و پلیدی را از آنان زدوده است، و به مقام طهارت مطلقه فائز گردانیده است، و به کرامات باهره و مزایای متکاتره تشریف فرموده است.^۱

و ایضاً در « الصَّوَائِقُ الْمُحْرِقَةُ » پس از بیان چند روایت از رسول اکرم ﷺ در باره تمسک به ثقلین: کتاب خدا و عترت گوید: و در روایتی وارد است که: آخِرُ مَا تَكَلَّمَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ: أَخْلَفُونِي فِي أَهْلِي! « آخرین سخن پیغمبر این بود که فرمود: شما خلیفه من باشید در بین اهل من! »

و پیغمبر ﷺ کتاب و اهل بیت را ثقلین نامید به جهت تعظیم قدرشان، زیرا به هر چیز خطیر و شریف ثقل گویند؛ یا به جهت آنکه ادای حقوق آنها ثقیل است، و از این قبیل است قول خداوند متعال: إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا تَقِيلاً^۲. « ما به زودی بر تو گفتار سنگینی را القاء خواهیم نمود. » یعنی گفتاری دارای قدر و وزن است، زیرا پیغمبر ادا نمی‌کند مگر تکلیف به اموری که سنگین است بجا آوردن آن.

و جن و انس را ثقلین گویند^۳ به جهت آنکه فقط در روی زمین اقامت دارند و به

۱- « الصَّوَائِقُ الْمُحْرِقَةُ » ابن حجر هیتمی، ص ۹۰.

۲- آیه ۵ از سوره ۷۳: المَزْمَل.

۳- یک جا فقط در قرآن کلمه ثقلین به کار برده شده است و آن در آیه ۳۱، از سوره ۵۵: الرَّحْمَنُ اسْت: سَنَفِّرُ لَكُمْ آيَةَ الثَّقَلَانِ. « ما به زودی به حساب شما خواهیم رسید ای گروه جن و انس. » خطاب به جن و انس است به جهت آنکه قبلاً بحث در جن و انس بوده است: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ، - و خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ. « ما گروه انسان را از گل خشک شده همچون

جهت آنکه به واسطه قوه تمیز از سایر اقسام حیوان فضیلت دارند. و در این احادیث بالأخص این سخن پیامبر ﷺ: **أَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟! وَأَوْصِيكُمْ بِعِثْرَتِي خَيْرًا! وَأَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي!** «بنگرید تا چگونه حق مرا در آن دو خلیفه ادا می‌کنید؟! و سفارش می‌کنم به شما که با عترت من به خیر و خوبی عمل کنید! و خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیتم!» حث اکید و ترغیب شدید بر مودت آنها، و مزید احسان به آنها، و احترامشان و اکرامشان و تأدیه حقوقشان اعم از حقوق واجبه و حقوق مستحبّه، به دست می‌آید. و چگونه این طور نباشد در حالی که ایشان شریفترین بیتی هستند که از لحاظ فخر و حسب و نسب در روی زمین به وجود آمده است.^۱

ابن ابی‌الحدید گوید: رسول اکرم ﷺ، کتاب و عترت را ثقلین نامید، چون معنی ثقل در لغت متاع مسافر و حشم اوست. و گویا چون آن حضرت مشرف بر حرکت و انتقال به سوی جوار پروردگار خود بود، خود را به منزله مسافری می‌دانست که از منزلی به منزل دیگر انتقال یابد و کتاب و عترت را همچون متاع و حشم خود قرار داد، زیرا آن دو خصوصی‌ترین چیزهایی بودند که با وی ربط داشتند.^۲

سید هاشم بحرانی از محمد بن عباس با سند متصل خود از مجام بن عطیه از ابوسعید خدری پس از آنکه حدیث ثقلین را روایت می‌کند در پایان آن ابوسعید می‌گوید: **وَإِنَّمَا سَمَّاهُمَا الثَّقَلَيْنِ لِعِظَمِ خَطَرِهِمَا وَجَلَالَةِ قَدَرِهِمَا**^۳ «فقط نامیدن رسول اکرم آن دو را به عنوان ثقلین به جهت عظمت اهمیّت و بزرگی قدر و ارزش آنها

← گل کوزه‌گری خلق نمودیم، و گروه جن را از آتش برافروزنده آفریدیم.» آیه ۱۳ و ۱۴ از همین سوره.

۱- «الصّواعق المحرقة»، ص ۱۳۶.

۲- «شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء الکتب العریبه، ج ۶، ص ۳۸۰ در ضمن شرح خطبه ۸۵، آنجا که می‌فرماید: **ألم أعمل فیکم بالثقل الأكبر، و اترك فیکم الثقل الأصغر؛** و این تفسیر را از ابن ابی‌الحدید نیز در «غایة المرام» ص ۲۱۷ ضمن حدیث ۳۹، از عامه ذکر نموده است.

۳- «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۳۳، از خاصه.

بود.»

معنای لغوی اهل بیت و عترت

چون معنی ثقلین معلوم شد اینک باید دید معنی اهل بیت و عترت کدام است؟ و این بحث در دو مرحله تحقق می‌پذیرد: اول در معنی لغوی و استعمال آن در لسان عرب به طریق حقیقت یا مجاز. دوم در مراد و مقصود از آنها در حدیث شریف بخصوص.

اما در مرحله اول و معنی لغوی و استعمال آنها اعم از حقیقت و مجاز، در «تاج العروس» آورده است که آل عبارت است از اهل مرد و عیال وی، و ایضاً پیروان و دوستانش. و از آنجاست حدیث سلمان مِثْلًا آلِ الْبَيْتِ. «سلمان از ما آل بیت است.»

خدا می‌فرماید: كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ.^۱ «مانند عادت و رسم و روش آل فرعون.» در اینجا ابن عرفه گوید: یعنی کسی که از جهت دین یا مذهب یا نسب به فرعون برگردد. و از این قبیل است قوله تعالی: ادْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ.^۲ «آل فرعون را با شدیدترین وجهی از عذاب داخل جهنم کنید.» و نیز از این قبیل است گفتار رسول خدا ﷺ: لَا تَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِمُحَمَّدٍ وَلَا لِآلِ مُحَمَّدٍ. «صدقه گرفتن حلال نیست برای محمد و برای آل محمد.»

شافعی گفته است: این خبر دلالت دارد بر آنکه بر پیغمبر و آل او صدقه حرام است و بجای آن بر ایشان خمس معین شده است، و آنان عبارتند از کسانی که از صلب بنی هاشم و بنی عبدالمطلب می‌باشند. و از رسول خدا ﷺ سؤال شد: مَنْ أَلُّكَ؟! «آل تو چه کسانی هستند؟!» فرمود: آلِ عَلِيٍّ وَ آلِ جَعْفَرٍ وَ آلِ عَقِيلٍ وَ آلِ عَبَّاسٍ. و حضرت امام حسن علیهما السلام بر پیغمبر اکرم ﷺ صلوات فرستاد و می‌گفت: اللَّهُمَّ

۱- در سه جای قرآن وارد است: آیه ۱۱، از سوره ۳: آل عمران، و آیه ۵۲، و آیه ۵۴ از سوره ۸:

انفال.

۲- آیه ۴۶، از سوره ۴۰: غافر: و يوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب.

اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَيَّ آلِ أَحْمَدَ.» بارخدا یا درودها و تحیت‌های خود را بر آل احمد قرار بده! « که مراد از آل احمد خود رسول الله بوده است. زیرا که در نماز صلوات بر رسول الله بخصوص واجب است لقوله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر پیغمبر درود بفرستید و بر وی سلام کنید سلام کردنی.» و حضرت امام حسن علیه السلام کسی نبوده است که در امر واجب خللی وارد کند.^{۲، ۳}

و ایضاً آورده است: **اهل مرد** عشیره و ذوی القربای او هستند، و از این قبیل است گفتار خداوند تعالی: فَابْتَئُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا.^۴ در موقع نزاع و تخاصم بین زن و مرد که احتمال شقاق و جدائی می‌رود « شما یک حکم از اهل مرد و یک حکم از اهل زن روانه کنید! تا اگر اراده اصلاح داشته باشند، خداوند میان آن مرد و زن را وفق دهد...» و اهل مذهب کسانی هستند که بدان ایمان دارند و متعهد و معتقد هستند. و استعمال اهل مرد، برای زنش مجاز است، و اولاد داخل معنی اهل می‌باشند و به این معنی تفسیر شده است قوله تعالی: وَسَارَ بِأَهْلِهِ^۵ «و موسی با خود، زوجه و اولادش را برد...» و گفته شده است: اهل پیغمبر عبارتند از آنان که آل او می‌باشند، و در آن احفاد و ذریه‌ها داخلند، و از اینجاست قوله تعالی: وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا.^۶ «و امر کن اهلت را به نماز و در آن پافشاری کن!» و قوله

۱- آیه ۵۶، از سوره ۳۳: احزاب.

۲- «تاج العروس» ج ۷، ص ۲۱۶ ماده آل.

۳- و در «مجمع البحرين» طبع حروفی نجف، ج ۵، ص ۳۱۴ گوید: اهل الرجل: آله و هم أشیاعه و أتباعه و أهل ملته ثم كثر استعمال الأهل و الآل حتى سمي بهما أهل بيت الرجل. لأنهم أكثر من يتبعه. و فيومي در «المصباح المنير» طبع سنگی، در ماده أهل گوید: و الأهل أهل البيت، و الأصل فيه القرابة و قد أطلق على الأتباع.

۴- آیه ۳۵ از سوره ۴: نساء.

۵- آیه ۲۹، از سوره ۲۸: قصص: فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ.

۶- آیه ۱۳۲، از سوره ۲۰: طه.

تعالی: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ،^۱ و قوله تعالی: رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ.^۲،^۳

و ایضاً در «تاج العروس» آورده است: عِثْرَةٌ عبارت است از نسل انسان و اقرباى وى، خواه اولاد باشد یا غیر اولاد؛ و بعضی گفته‌اند: عترت مرد عبارت است از خویشاوندان و نزدیکترین از افراد عشیره او از آنهائی که در گذشته‌اند؛ و از این قبیل است گفتار ابوبکر: نَحْنُ عِثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي حُرِّجَ مِنْهَا، وَ بَيَّضَتْهُ الَّتِي تَفَقَّأَتْ عَنْهُ، وَ إِنَّمَا جِيئَتْ الْعَرَبُ عَنَّا كَمَا جِيئَتْ الرَّحَى عَن قُطْبِهَا. «ما عترت رسول خدا ﷺ هستیم آن عترتی که رسول خدا از آن بیرون آمد، و چون پوست تخم مرغی می‌باشیم که از رسول خدا خالی شد، و جوجه‌اش که رسول خدا بود از داخل این پوست جدا شد، و عرب از ما شکافت و منتشر شد همان طوری که سنگ آسیا از محورش شکافته می‌شد و دور می‌زند.»

ابن اثیر گفته است: به جهت آنکه ایشان از قریش بوده‌اند. و عامه مردم این طور می‌دانند که عترت عبارت است از خصوص اولاد مرد، و فقط عترت رسول الله ﷺ اولاد فاطمه السلیمة می‌باشند.

این گفتار ابن سیده است. و ابو عییده و غیره گفته‌اند: مراد از عترت و اُسره و فَصِيلَةٌ مرد، نزدیکترین اقوام او هستند. و ابن اثیر گفته است: عترت مرد اخص اقربای اوست. و ابن اعرابی گفته است: عترت مرد، اولاد او و ذریه او و نوادگان او هستند که از صلب وى به وجود آمده‌اند. او می‌گوید: بنابراین عترت پیغمبر ﷺ

۱- آیه ۳۳، از سوره ۳۳: أحزاب.

۲- آیه ۷۳، از سوره ۱۱: هود.

۳- «تاج العروس» ص ۲۱۷ ماده اهل.

۴- در «نهایه» ابن اثیر ج ۱، ص ۳۱۰ ماده جَوْبَ گوید: و از این قبیل است قول ابوبکر که در روز سقیفه به انصار گفت: إِنَّمَا جِيئَتْ الْعَرَبُ عَنَّا كَمَا جِيئَتْ الرَّحَا عَن قُطْبِهَا. ای حُرِّقَتِ الْعَرَبُ عَنَّا فَكُنَّا وَسَطًا وَ كَانَتْ الْعَرَبُ حَوَالَيْنَا كَالرَّحَا وَ قُطْبِهَا الَّذِي تَدُورُ عَلَيْهِ.

اولاد فاطمه بتول عَلَيْهَا می‌باشند.

و از ابوسعید روایت است که عترت ساقهٔ درخت است. او گفته است: عترت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبدالمطلب و اولاد او می‌باشند. و گفته شده است: عترت او اهل بیت او هستند که نزدیکترین افراد به او می‌باشند و ایشان عبارتند از اولاد او و علی و اولاد او. و گفته شده است: عترت او نزدیکترین و دورترین آنها هستند. و گفته شده است: عترت مرد اقربای او از پسر عموهای نزدیک وی هستند. و از اینجاست حدیث ابوبکر که چون رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اصحاب خود دربارهٔ اسیران بدر مشورت نمود گفت: **عِثْرُكَ وَ قَوْمُكَ** «ایشان عترت تو و قوم تو هستند!» که مراد او از عترت، عباس و کسانی که از بنی‌هاشم در میان آنان بودند و مراد از قوم، قریش بودند.

و مشهور و معروف آن است که عترت او اهل بیت او هستند، و ایشانند آنان که زکات و صدقهٔ واجبه بر آنها حرام است و آنانند مراد از ذوی القربی که بر ایشان خمس معین گردیده است، خمسی که در سورهٔ انفال آمده است.^۱

با همین تفصیل و شرحی که ما از زبیدی آوردیم، ابن منظور أُنْدَلُوسِي در «لسان العرب» آورده است.^۲

بقیة لغویین چون جوهری^۳، و شرتونی^۴، و ابن اثیر^۵، و غیرهم^۶ مختصراً نیز بر

۱- «تاج العروس» ج ۳، ص ۳۸۰.

۲- «لسان العرب» ج ۴، ص ۵۳۸ مادهٔ عَتَرَ.

۳- «صحاح اللغة» طبع بولاق مصر سنة ۱۲۸۲، ج ۱، ص ۲۵۸: عترة الرجل تسله و رهطه

الأذنون.

۴- «أقرب الموارد فی فصح العربیة و الشّوارد» ج ۲، ص ۷۴۱: العترة بالكسر: ولد الرجل و ذریته و عقبه من صلبه، و قیل: رهطه و عشیره الأذنون ممّن مضی و غیر.

۵- «النهاية فی غریب الحدیث و الأثر» ج ۳، ص ۱۷۷: عتر [هـ] فیہ: «خلفت فیکم الثقلین:

کتاب الله و عترتی» عترة الرجل أخصّ أقاربه، و عترة التّبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بنو عبدالمطلب. و قیل: أهل بیته الأقربون. و هم أولاده و علیّ و أولاده؛ و قیل: عترته الأقربون الأبعدون منهم.

۶- مانند فیومی در «المصباح المنیر» طبع سنگی، مادهٔ عتر، که گوید: العترة نسل الانسان.

همین طریق مشی کرده‌اند.

باید دانست که آنچه را که اهل لغت در کتب خود ذکر می‌نمایند، موارد استعمال الفاظ است که اعم از حقیقت و مجاز است و با آن نمی‌توان معانی حقیقیه را به دست آورد. معنی عترت همان‌طور که از فهم عامه فهمیده شد و لغویین در این کتب آوردند، عبارت است از اهل بیت و اولاد و ذریه، نه خویشاوندان مطلقاً گرچه اقوام دور باشند. و گفتار ابوبکر که: **نَحْنُ عِثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ** بر سبیل مجاز است نه حقیقت، و در اینجا چون معلوم است که ابوبکر با پیغمبر با ریشه بسیار بسیار دور پیوند دارد که همان قریش باشد، این خود قرینه بر استعمال مجازی است و گرنه در صورت فقدان قرینه به هیچ وجه نمی‌توان عترت را حمل بر این اقوام دور نمود.

ابن ابی الحدید در شرح گفتار امیرالمؤمنین **علیه السلام**: **فَأَيْنَ يَتَّاهُ بِكُمْ؟! وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةُ نَبِيِّكُمْ؟! «** پس کجا شما را در وادی سرگردانی و تحیر می‌برند؟ و چگونه شما متحیر شده و راه را گم کرده‌اید در حالی که در میان شما عترت پیغمبر شما وجود دارد؟!» می‌گوید: مراد از عترت رسول الله، نزدیکترین اهل او و نسل او می‌باشد، و صحیح نیست سخن کسی که می‌گوید: مراد، خویشاوندان حضرت است گرچه دور باشند. و گفتار ابوبکر را که در روز سقیفه یا پس از آن گفت: **نَحْنُ عِثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَيْضَتُهُ الَّتِي فُقَاتَ عَنْهُ.** « ما عترت رسول خدا **ﷺ** هستیم و همچون پوست تخم مرغی که از رسول خدا خالی شده باشد می‌باشیم» باید فقط بر طریق مجاز گرفت، چرا که آنان نسبت به امصار بعیده و قبایل گوناگون و مختلفی که در شهرها و نواحی زندگی می‌کنند، عترت او هستند نه در حقیقت و واقع امر. آیا نمی‌بینی که عدنانی به قحطانی مفاخرت و مباحثات می‌کند و می‌گوید: **أَنَا ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.** «من پسر عموی رسول خدا هستم»؟! او نمی‌خواهد بگوید من پسر

← قال الازهری: و روی ثعلب عن ابن الأعرابی أنّ العترة ولد الرجل و ذریته و عقبه من صلبه و لا تعرف العرب من العترة غیر ذلك - الخ.

عموی واقعی و حقیقی او هستم، بلکه نسبت به قحطانی که بسیار نسبش دور است می‌خواهد بگوید کأنه من پسر عمّ وی می‌باشم، و این کلمه ابن عمّ را مجازاً استعمال نموده و بدان لب گشوده است.

و اگر کسی بگوید: بر تقدیر حذف مضاف و مضاف‌هائی که اسقاط کرده است استعمال نموده است، یعنی من پسر پسر عموی پدر پدر - و همچنین برود تا عدد کثیری را در پسران و پدران بیاورد - رسول خدا هستم؛ همین‌طور ابوبکر هم خواسته است بگوید: من عترت اجداد او می‌باشم بر طریق حذف مضاف. در پاسخ وی باید گفت:

رسول خدا ﷺ بیان نموده است که عترت وی کیست؟ در هنگامی که گفت: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ** گفت: **عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي**. و در وقت دیگر نیز روشن نمود که اهل او کیست در حالی که کساء را بر رویشان انداخت، در آن زمانی که آیه نازل شد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ، عَرَضَ كَرْدٍ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبِ الرِّجْسَ عَنْهُمْ!** «بار پروردگارا! اینان اهل بیت من می‌باشند پس رجز و پلیدی را از ایشان ببرا!»

اگر بگوئی بنابر این، در این خطبه امیرالمؤمنین عليه السلام که می‌فرماید: **وَ فِيكُمْ عِثْرَةُ نَبِيِّكُمْ**، آن حضرت چه کسی را اراده نموده است؟ می‌گویم: خودش و دو پسرش را. و در حقیقت اصل خود اوست، و دو پسرانش تابع او هستند و نسبتشان به او مانند نسبت ستارگان درخشان است با طلوع خورشید جهانتاب. و بر این مطلب رسول خدا ﷺ ما را آگاه نموده است آنجا که فرموده است: **وَأَبُوكُمَا خَيْرٌ مِنْكُمَا**.^{۲، ۳}

۱- آیه ۳۳، از سوره ۳۳: احزاب.

۲- «شرح نهج البلاغه» طبع دار إحياء الكتب العربيّة، ج ۶، ص ۳۷۵ و ص ۳۷۶، خطبه ۸۵. و در «غاية المرام» ص ۲۱۷ از شرح نهج در تحت حدیث شماره ۳۹، از عامّه مفصلاً نقل نموده است.

۳- در اینجا ذکر این نکته ضروری است که چون عترت در لغت بر خصوص خویشاوندان

بحث ما تا به حال در مرحله اول بود یعنی در مرحله معنی لغوی و مفهوم عامی آن اعم از حقیقت و مجاز.

مراد از اهل بیت و عترت

اما در مرحله دوم باید دید مراد رسول خدا ﷺ از اهل بیت و عترت در حدیث ثقلین چه بوده است؟ مراد حضرت رسول اکرم ﷺ از، عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي خصوص وجود مقدس امیرالمؤمنین علیؑ و فاطمه زهراء علیها السلام و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و نه پسر یکی پس از دیگری از ذریه امام حسین علیها السلام است که آخرین آنها حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - می باشد.

شاهد ما اول حدیث کساء است که پیمبر که علی و فاطمه و حسنین علیهما السلام را در زیر کساء گرفت عرض کرد: **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي!** و با خودش مجموعاً پنج نفر **أَهْلُ الْبَيْتِ** بودند و ذریه حضرت سیدالشهداء علیها السلام به دلایل قطعی و قرائن شهودیه تا

← و اولاد نزدیک اطلاق می شود فقط شامل اصحاب کسا می گردد، و بقیه ائمه علیهما السلام با مناط قطعی و قرائن خارجی نقلی جزء مراد و مقصودند. بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۳۲ حدیث پنجاه و ششم از خاصه از شیخ صدوق با سند متصل خود از ابوصیر روایت می کند که گفت: من از حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام پرسیدم که: **مَنْ آلُ مُحَمَّدٍ؟!** «آل محمد چه کسانی هستند؟!» قال: **ذُرِّيَّتُهُ** «فرمود: ذریه او.» پرسیدم: **مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟** «اهل بیت او چه کسانی هستند؟» قال: **الأوصياء** «امامان که اوصیای او هستند.» پرسیدم: **مَنْ عِترته؟!** «عترت او چه کسانی هستند؟» قال: **أصحاب العباة.** «فرمود: اصحاب کساء» پرسیدم: **مَنْ أُمَّتُهُ؟** «امت او چه کسانی هستند؟» قال: **المؤمنون الَّذِينَ صدَّقُوا بما جاء به من عند الله عزَّ وجلَّ، لِيَتَمَسَّكُوا بِالثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ أُمِرُوا بِالتَّمَسُّكِ بهما: كتاب الله و عترته أهل بيته الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً. و هما الخليفتان على الأمة بعد رسول الله ﷺ.** «مؤمنینی که به آنچه رسول خدا از جانب خدا آورد وفادار بوده و آن را راست پنداشتند و درست عمل کردند به واسطه تمسکشان به کتاب خدا عزوجل و به عترت او اهل بیت او: آنان که خداوند هرگونه رجس و آلودگی را از آنان زدود و به طهارت و پاکی مطلق رسانید، آن دو چیز، دو جانشین رسول خدا هستند بر امتش پس از رسول خدا ﷺ.»

امام زمان داخلند^۱ و ما بحث از این حقیقت را به طور مستوفی در ضمن بحث از آیه تطهیر نموده ایم.^۲

دوم روایاتی است که شیعه و عامّه از رسول خدا ﷺ روایت کرده اند که آن حضرت تفسیر این فقره را مشروحاً فرموده و علی بن ابیطالب و حسن بن و صدیق کبری، و سپس نه امام دیگر را یا یکایک آنها را با نام و نشان و یا به طور اجمال تا حضرت مهدی قائم آل محمد ﷺ بیان نموده است.

این روایات که از فریقین با سند قطعی و صحیح الصدور رسیده است فراوان و بسیار جالب است و ما اینک به بعضی از آنها که از طریق عامّه نیز وارد شده است، اشاره می‌نمائیم. این روایات به طور اجمال به سه دسته منقسم می‌شوند: اول آنهاست که فقط به عنوان دوازده خلیفه، و یا به عدد نُبّاء بنی اسرائیل آمده است. دوم آنهاست که تعداد ائمه آل محمد ﷺ را تا امام دوازدهم شمرده است. سوم آنهاست که اسامی یا القاب و خصوصیات یکایک از آنها را ذکر نموده است.

اما از دسته اول روایت بخاری است که با سند متصل خود از جابر بن سمره روایت می‌کند که گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌گفت: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا. فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ كَلِمَةً مِنْ قُرَيْشٍ.»^۳ «پس از من دوازده امیر

۱- بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۹ و ص ۲۲۰ حدیث شماره ۹ از خاصّه حدیثی را در تفسیر آیه: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» آورده است که چون در مجلس مأمون بحث از آن شد و علماء همگی گفتند: مراد از الذین اصطفینا، اُمت است، حضرت امام رضا ﷺ فرمودند: مراد از آن عترت طاهره است. و چون مأمون از وجهش پرسید حضرت مفصلاً پاسخهایی دادند و از جمله به حدیث ثقلین تمسک نمودند و سپس حضرت اثبات می‌کنند که معنی عترت عبارت است از آل محمد.

۲- دوره علوم و معارف اسلام، قسمت (۲): «امام شناسی» ج ۳، درس ۴۰ تا ۴۵، ص ۱۱۹ تا ص ۲۰۲.

۳- «صحیح» بخاری، طبع مصر سنه ۱۳۵۵، ج ۴، ص ۱۷۵ کتاب احکام، باب قبل از باب اخراج خصوم.

خواهد بود. در این حال کلمه‌ای گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیغمبر گفت: همه ایشان از قریش می‌باشند.»

مُسلم قُشَیری با سند متصل خود روایت می‌کند از حَصین از جابر بن سمره که گفت: با پدرم وارد شدیم بر رسول اکرم ﷺ و شنیدم که می‌گفت: **إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْتَقِضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً**. قَالَ: **ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ خَفِيَ عَلَيَّ**. فَقُلْتُ **لَأَبِي: مَا قَالَ؟! قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ**.^۱ این امر پایان نمی‌یابد مگر زمانی که دوازده خلیفه در آن بگذرند. گفت: سپس پیغمبر جمله‌ای فرمود که بر من پنهان بماند. من به پدرم گفتم: چه گفت؟! گفت: همگی آنان از قریش هستند.»

این حدیث را حَمُوئی در «فرائد السَّمَطِين» آورده است.^۲ و نیز حَمُوئی با سه سند دیگر از مسلم با عبارتی مشابه این عبارت ذکر کرده است و همگی از مسلم قُشَیری هستند.^۳

حاکم در «مستدرک» با دو سند یکی از عون بن جُحَیفه از پدرش، و دیگری از شعبی از جابر با عبارتی شبیه به این مضمون آورده است.^۴

قُندوزی از کتاب «جمع الفوائد» از جابر بن سمره مرفوعاً این حدیث را آورده است و گوید: شیخین (بُخاری و مُسلم) و تِرْمِذی و ابوداود نیز با همین لفظ روایت نموده‌اند.^{۵، ۶}

۱- «صحیح» مسلم، طبع محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۳، ص ۱۴۵۲، حدیث ۵، از کتاب امارت (۳۳) شماره ۱۸۲۱.

۲- «فرائد السَّمَطِين» ج ۲، ص ۱۴۸، حدیث ۴۴۲.

۳- «فرائد السَّمَطِين» ج ۲، ص ۱۴۹ و ص ۱۵۰، حدیث ۴۴۳ تا ۴۵۰.

۴- «المستدرک علی الصَّحیحین» ج ۳، ص ۶۱۷ و ص ۶۱۸.

۵- «ینابیع المودّة» ص ۴۱۴ باب هفتاد و هفتم در تحقیق آنکه: حدیث بعدی اثنا عشر خلیفه وارد شده است، از «مودّة القربی» میرسید علی همدانی.

۶- و ایضاً قُندوزی در «ینابیع المودّة» ص ۴۴۵ از عبدالملک بن عمیر از جابر بن سمره

اما آن دسته دوم از روایات که تعداد آنها را به عنوان **أَوْلَهُمْ عَلَيَّ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ**، با اختلاف مضامین و تعبیرات مُبَيَّن می نماید بسیار است:

شیخ صدوق در «عیون أخبار الرضا علیه السلام» از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسن از پدرش حسین بن علی روایت می کند که گفت: **سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي؛ مَنْ الْعِثْرَةُ؟** «از امیرالمؤمنین علیه السلام از معنی گفتار رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسیدند که فرموده است: من در بین شما دو چیز ارزشمند و مصون و خطیر را از خود به یادگار می گذارم، کتاب خدا و عترتم را، مراد چه کسانی هستند؟»

گفت: **أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأئِمَّةُ التَّسْعَةُ؛ تَسِعُهُمْ مَهْدِيُّهُمْ وَقَائِمُهُمْ، لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ حَوْضَهُ** ^۱. «حضرت فرمود: مراد از آن، من و حسن و حسین و امامان نه گانه می باشیم که نهمین آنها مهدی آنها و قائم آنهاست که از کتاب خدا جدا نمی شوند، و کتاب خدا از آنها جدا نمی شود تا بر رسول خدا در حوضش وارد گردند.»

حموئی در «فرائد السمطين» با سند متصل خود از ابراهیم بن عمر یمانی از ابوطیفیل از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت می کند که پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله به

← روایت کرده است که گفت: ما در محضر رسول خدا بودیم و شنیدیم که گفت: بعدی اثناعشر خلیفه، و سپس صدای خود را آهسته کرد. من به پدرم گفتم: آنچه را که پیغمبر صدایش را آهسته نمود چه بود؟ پدرم گفت: پیغمبر فرمود: **كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ**. و از شعبی از مسروق روایت است که گفت: در حالی که ما نزد ابن مسعود بودیم و مصاحف خود را به وی عرضه می داشتیم، جوانی گفت: آیا پیغمبر شما با شما در میان نهاده است که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟! ابن مسعود به وی گفت: تو نوجوانی هستی و این مطلب را قبل از تو کسی از من نپرسیده است. آری پیغمبر ما با ما در میان نهاده است که پس از او دوازده خلیفه خواهد بود به تعداد نباء بنی اسرائیل.

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۲، حدیث پنجاه و هشتم از خاصه.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفتند: بنویس آنچه برای تو املاء می‌نمایم! امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: مگر تو بیم آن داری که من فراموش کنم؟! رسول خدا فرمود: من از فراموشی تو نگران نیستم، زیرا از خداوند عزوجل خواسته‌ام که حافظه‌ات را نگهدارد و چیزی را که دانستی دستخوش نسیان نسازد! ولیکن این مطلب را برای شرکای خودت بنویس! عرض کرد: شرکای من چه کسانی هستند ای پیامبر خدا؟!^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امامان از فرزندان تو که به واسطه آنهاست که باران رحمت بر امت من می‌بارد، و به واسطه آنهاست که دعایشان مستجاب می‌شود، و به واسطه آنهاست که بلا از آنان می‌گردد، و به واسطه آنهاست که رحمت از آسمان فرو می‌ریزد، وَ هَذَا أَوْلَهُمْ، وَ لَوْ مَا بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ لَوْ مَا بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله: الْأُمَّةُ مِنْ وُلْدِهِ.^۱ «و این است اولین آنها، و حضرت با دست خود اشاره به حَسَنِ علیه السلام کردند سپس اشاره به حسین علیه السلام نمودند و پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امامان از اولاد حسین.»

این روایت را شیخ صدوق در «أمالی» خود آورده است.^۲
و حمّوی در «فرائد السمّطین» با سند متصل خود از ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه تا می‌رسد به مجاهد از ابن عباس روایت می‌کند که مردی یهودی که به او نَعَثَل می‌گفتند بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد و عرض کرد: یا محمد! مطالبی در ذهن من خطور می‌کند و از دیر زمانی است که چنین است. اگر پاسخش را بدهی من به دست تو مسلمان می‌شوم.

۱- «فرائد السمّطین» ج ۲، ص ۲۵۹، حدیث ۵۲۷ از سید جلال‌الدین عبدالحمید از پدرش امام شمس‌الدین فخر بن معد بن فخر موسوی تا می‌رسد به شیخ صدوق: ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه تا می‌رسد به امام باقر علیه السلام.

۲- «أمالی» صدوق، طبع سنگی، ص ۲۴۱ مجلس ۶۳ که در روز جمعه ۳ جمادی‌الاولی سنه ۳۶۸ بوده است.

در اینجا یهودی مسائلی از توصیف پروردگار و صفات او و از وصی حضرت سؤال می‌کند و حضرت مُفَصَّلًا جواب می‌دهند و درباره وصی می‌فرمایند: نَعَمْ إِنَّ وَصِيَّيَ وَ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ بَعْدَهُ سِبْطَايَ: الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ يَتْلُوهُ تِسْعَةً مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَيْمَةً أُبْرَارُ. «وصی من و جانشین پس از من علی بن ابیطالب عليه السلام است، و پس از او دو سبط من حسن و حسین که در دنبال حسین، نه نفر از صلب حسین امامان ابرار خواهند بود.»

نَعْتَلُ يَهُودِيٍّ مِيْ كُوِيْد: يَا مُحَمَّدُ! أَنَهَا رَا بَرَايَ مِنْ نَامِ بَرَا! رَسُوْلُ خِدا فَرَمُوْد: نَعَمْ إِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَايْبُهُ عَلِيٌّ، فَايْذَا مَضَى عَلِيٌّ فَايْبُهُ مُحَمَّدٌ، فَايْذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَايْبُهُ جَعْفَرٌ، فَايْذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَايْبُهُ مُوسَى، فَايْذَا مَضَى مُوسَى فَايْبُهُ عَلِيٌّ، فَايْذَا مَضَى عَلِيٌّ فَايْبُهُ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ اِبْنُهُ عَلِيٌّ، ثُمَّ اِبْنُهُ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُجَّةُ بِنُ الْحَسَنِ. فَهَذِهِ اِثْنَا عَشَرَ اَيْمَةً اَعْدَادَ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

«آری! چون حسین درگذرد فرزندش علی است، و چون علی درگذرد فرزندش محمد است، و چون محمد درگذرد فرزندش جعفر است، و چون جعفر درگذرد فرزندش موسی است، و چون موسی درگذرد فرزندش علی است، و چون علی درگذرد فرزندش محمد است، و سپس فرزندش علی است، و سپس فرزندش حسن است، و سپس حجّت خدا پسر حسن است. اینان دوازده امام هستند که به عدد نقباء بنی اسرائیل می‌باشند.»

در اینجا نعتل پس از آنکه جای آنها را در بهشت می‌پرسد و حضرت از آن خبر می‌دهد، و از غیبت طولانی امام قائم عليه السلام خبر می‌دهد، و تفصیلی در ظهور حضرت قائم بیان می‌کند، یهودی مسلمان می‌شود، و اشعاری بدیع و دل‌انگیز می‌سراید.^۲

۱- این طور مضبوط است ولیکن صحیح اماماً می‌باشد.

۲- «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۳۲ تا ۱۳۵، باب ۳۱، حدیث ۴۳۱.

این حدیث را بتمامه علی بن محمد خزاز در کتاب نصوص خود که «کفایة الأثر» نام دارد آورده است.^۱ و ایضاً بحرانی در «غایة المرام» بطور تفصیل آورده^۲ و در «کفایة الأثر» موجود است^۳ و قندوزی همچنین مشروحاً و مفصلاً از «فرائد السَّمْطِین» روایت نموده است.^۴

و حمّوی در «فرائد السَّمْطِین» حدیث مناشده و احتجاج مفصل امیرالمؤمنین علیه السلام را در زمان عثمان در مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله با سند متصل عبدالحمید بن فنّار بن معد بن فنّار موسوی متصلاً تا برسد به سلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند. این حدیث مشروحاً و بطور تفصیل مناقب و فضائل آن حضرت را نشان می‌دهد و ملاحظه تمام آن بسیار جالب است و اینک ما چند فقره از آن را که تصریح درباره امامان دوازده گانه دارد در اینجا ذکر می‌کنیم:

اول فقره‌ای راجع به آیه تطهیر است که ام سلمه می‌گوید: من هم ای رسول خدا از زمره آنها می‌باشم!؟ **فَقَالَ: أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ، إِنْ مَا نَزَلَتْ فِيَّ [وَفِي ابْنَتِي] وَفِي أَخِي عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَفِي ابْنَتِي وَفِي تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ خَاصَّةً لَيْسَ مَعَهَا فِيهَا لِأَحَدٍ شَرِكٌ (ظ) ٥، ٦.**

۱- «بحار الأنوار» طبع حرفی، ج ۳۶، ص ۲۸۳ تا ص ۲۸۵، حدیث ۱۰۶ از نص (کفایة الأثر). و نیز صدر آن را که درباره توحید است در ج ۳، ص ۳۰۳، و ص ۳۰۴، حدیث ۴۰، از نص کفایة الأثر آورده است.

۲- «غایة المرام» ص ۳۹، حدیث ۳۶ از عامّه از حمّوی در «فرائد».

۳- «کفایة الأثر» ص ۲۸۹ که با «خراج و جرائح» راوندی در یک مجموعه تجلید شده‌اند.

۴- «ینابیع المودّة» ص ۴۴۰ تا ص ۴۴۲، باب ۷۶ فی بیان الأئمة الإثني عشر بأسمائهم از «مودّة القربی» میرسید علی همدانی.

۵- «فرائد السَّمْطِین» ج ۱، ص ۳۱۶.

۶- شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «الشّیعة و التّشیع» ص ۳۶ و ص ۳۷ گوید: امام از اهل بیت است. در امام چند شرط می‌باشد: اول آنها در نزد اهل سنت آن است که از خاندان قریش باشد، به واسطه حدیث لایزال هذا الأمر من قریش ما بقى منهم اثنان. این حدیث را بخاری در صحیحش ج ۹ از کتاب احکام آورده است. و شیعه اثناعشریّه می‌گویند: امامت اختصاص به

« رسول خدا فرمود: تو بر روش نیکو هستی اما این آیه فقط درباره من [و درباره دخترم] و درباره برادرم علی بن ابی طالب، و درباره دو پسرانم و درباره نه نفر از فرزندان پسر حسین بخصوصهم فرود آمده است و هیچ کس را با ما در معنی و مفاد آیه شرکتی نیست. »

دوم فقره: وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَيَّ النَّاسِ^۱ « و او شما را مسلمان نامید پیش از این و در این (قرآن) تا رسول شهید و گواه بر شما باشد و شما شهیدان و گواهان بر مردم باشید! » است که سلمان برخاست و گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! آن کسانی که تو شهید و گواه بر ایشان هستی و آنان گواه و شهید بر مردمان هستند چه کسانی می‌باشند؟! آنان که خداوند ایشان را برگزید و در دین خدا برایشان حَرَجٌ و تَنَكُّی و عُسْرَتی قرار نداد، و آنان بر ملت و آئین پدر شما ابراهیم هستند.

رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند فقط سیزده نفر را اراده نموده است، و در میان امت اختصاص به آنها دارد. سلمان گفت: برای ما بیان کن ای رسول خدا! فرمود: أُنَا وَ أَخِي عَلِيٌّ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي.^۲ « من هستم، و برادرم علی است، و یازده تن از

← علی التَّيْمِيُّ و دو پسرش حسن و حسین التَّيْمِيُّ دارد و سپس اولاد حسین فقط. و استدلال می‌کنند به آنچه مسلم در صحیح ج ۲، ص ۱۹۱ از طبع سنه ۱۳۴۸ هـ. روایت کرده است که رسول خدا فرمود: ان هذا الأمر لا ينقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة، کلهم من قریبش. و نظیر این روایت در «صحیح» بخاری ج ۹ کتاب احکام آمده است اما به جای لفظ خلیفه، لفظ امیر آورده است. علامه حلی در «شرح تجرید» ص ۲۵۰ از طبع مطبوعه عرفان گوید: مراد از ۱۲ فقط امامان شیعه می‌باشند، چون به تواتر ثابت شده است که پیغمبر به حسین فرمودند: ابنی هذا امام ابن امام أخو امام أبو ائمة تسعة، تاسعهم قائمهم. و محب‌الدین طبری شافعی در کتاب «ذخائر العقبی» ص ۱۳۶ طبع سنه ۱۳۵۶ هـ روایت کرده است که پیغمبر فرمود: لو لم یبق من الدنیا الا یوماً واحداً لظول الله ذلك اليوم، حتی یبعث رجلاً من ولدی، اسمه کاسمی. فقال سلمان: من لی ولدک یا رسول الله؟ قال: من ولدی هذا، و ضرب بیده علی الحسین.

۱- قسمتی از آیه ۷۸، از سوره ۲۲: حج.

۲- «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۳۱۷.

اولاد من می‌باشند.»

و سوم فقره حدیث ثقلین است که رسول خدا در آخرین خطبه بیان فرمود، و عمر شبیه مرد خشمگین برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا جمیع اهل بیت تو جانشین تو اند؟! فقال: لا، وَلَكِنْ أَوْصِيَائِي مِنْهُمْ، أَوْلَهُمْ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَأَرْثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. هُوَ أَوْلَهُمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَ أَحَدٌ بَعْدَ وَ أَحَدٍ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، [هُم] شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلَيَّ خَلْقِهِ، وَ حُزَانُ عِلْمِهِ، وَ مَعَادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ.

«رسول خدا فرمود: نه، ولیکن اوصیای من بخصوصهم می‌باشند. اول آنها برادرم و وزیرم و وارثم و جانشینم در ائمتم و ولی هر مؤمن پس از من است، اوست اول آنها، سپس پسر حسن، پس از او پسر حسین، پس از او نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری خواهند بود تا بر من در حوض وارد آیند، (ایشانند) شهداء و گواهان خداوند بر روی زمینش، و حجت او بر مخلوقاتش، و خزانه داران علمش، و معدنهای حکمتش، کسی که آنها را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است، و کسی که مخالفت آنان را بنماید خدا را مخالفت نموده است.»

در دنبال هر سه فقره، همگی حضار مسجد از مهاجرین و انصار تصدیق نموده گفتند: شهادت می‌دهیم که رسول خدا ﷺ این طور فرمود.^۱

این روایت را سَلِّیم در کتاب خود بطولها و تفصیلهای ذکر نموده است.^۲

۱- «فراند السمطين» ج ۱، ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۵، باب ۵۸، حدیث ۲۵۰.

۲- کتاب «السقيفة» معروف به «کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی»، طبع سووم نجف، ص ۱۱۱ تا ص ۱۲۵. سَلِّیم از اصحاب امیرالمؤمنین عليه السلام است و وفاتش در حدود سنه ۹۰ هجری است. خودش از مؤتقیین و معتمدین اصحاب است و کتابش در نهایت وثوق و اعتبار است. حضرت صادق عليه السلام راجع به کتابش فرموده است: من لم یکن عنده من شیعتنا و محبِّینا کتاب سلیم بن قیس الهلالی، فلیس عنده من أمرنا شیء و لا یعلم من أسبابنا شیئاً، و هو أبجد الشیعة، و هو سرُّ من ←

قندوزی از میرسید علی همدانی از کتاب «مودّة القربی» از عبایة بن ربیع از جابر روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ گفت: **أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَ إِنَّ الْوَصِيَّائِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ: أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ.**^۱

«من سید و سالار پیغمبرانم، و علی سید و سالار اوصیای پیغمبران است، و اوصیای من پس از من دوازده نفرند، اول آنها علی و آخر آنها قائم مهدی است.»
و قندوزی ایضاً از میرسید علی همدانی از سُلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت می‌کند که او گفت: من بر رسول خدا ﷺ وارد شدم در حالی که حسین علیه السلام بر روی دو رانش نشسته بود، و رسول خدا دو گونه اش را می‌بوسید، و دهانش را می‌بوسید و می‌گفت: **أَنْتَ سَيِّدٌ، ابْنُ سَيِّدٍ، أَخُو سَيِّدٍ، وَأَنْتَ إِمَامٌ، ابْنُ إِمَامٍ، أَخُو إِمَامٍ، وَأَنْتَ حُجَّةٌ، ابْنُ حُجَّةٍ، أَخُو حُجَّةٍ، أَبُو حُجَجٍ تِسْعَةٍ، تَأْسِبُهُمْ قَائِمُهُمُ الْمَهْدِيُّ.**^۲

«تو سید و سالاری! پسر سید و سالاری! برادر سید و سالاری! و تو امامی! پسر امامی! برادر امامی! و تو حجّتی! پسر حجّتی! برادر حجّتی! پدر نه حجّتی که نهمین آنها قائمشان مهدی است.»

و این حدیث را همچنین حمّوئی در «فرائد السّمطین» و موفّق بن احمد خوارزمی در «مناقب» تخریج کرده‌اند.^۳

← **أسرار آل محمد ﷺ** «کسی از شیعیان و مجّبان ما که در نزد او کتاب سلیم بن قیس هلالی نباشد، از امر ما نزد او چیزی نیست، و هیچ چیز از اسباب ما را نمی‌داند، چون که کتاب سلیم کتاب ابجد شیعیان است، و آن سرّی است از اسرار آل محمّد ﷺ.»

۱ و ۲- «ینایع المودّة» ص ۴۴۵ به نقل از مودّت دهم از کتاب «مودّة القربی».
۳- سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۸ حدیث شماره پنجم از خاصّه از محمّد بن ابراهیم نعمانی در کتاب «غیبت» از أحمد بن زیاد بن جعفر همدانی با سند متصل خود از حضرت امام جعفر صادق از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی. روایت کرده است که فرمود: چون از امیرالمؤمنین علیه السلام از معنی گفتار رسول الله ﷺ سؤال شد که

←

و قندوزی ایضاً از کتاب «مودة القربی» از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌گفت: أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ.^۱ «من با علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین هستیم که مطهّران و معصومان می‌باشیم.» و این حدیث را همچنین حمّوی در «فرائد السّمطين» تخریج کرده است.

و قندوزی ایضاً از کتاب «مودة القربی» از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ گفت: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكَبَ سَفِينَةَ التَّجَاةِ، وَ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، وَ يَعْتَصِمَ بِحَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ فَلْيُورِلْ عَلِيًّا وَ يُعَادِ عَدُوَّهُ، وَ يَأْتِمْ بِالْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ مِنْ وُلْدِهِ، فَإِنَّهُمْ خُلَفَائِي وَ لَوْصِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ بَعْدِي وَ سَادَاتُ أُمَّتِي وَ قَوَادُ الْأَيْمِيَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ. حِزْبُهُمْ حِزْبِي وَ حِزْبِي حِزْبُ اللَّهِ، وَ حِزْبُ أَعْدَائِهِمْ حِزْبُ الشَّيْطَانِ.^۲

«هر کس دوست دارد سوار کشتی نجات شود، و تمسک به دستگیره محکم نماید، و به ریسمان متین و استوار الهی خود را نگهدارد، باید با علی ولایت داشته باشد، و با دشمنش دشمن باشد، و باید به ائمه هدی از فرزندان علی اقتدا نماید، زیرا که ایشان جانشینان من، و اوصیای من، و حجّت‌های خداوند بر خلایقش پس از من، و سید و سروران اُمّت من، و راهنمایان و کِشندگان متقیان به سوی بهشت می‌باشند. حزب آنها حزب من است، و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنانشان حزب شیطان است.»

← فرموده است: اِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: کتاب الله و عترتی مراد از عترت چه کسانی می‌باشند؟ حضرت فرمود: أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ التَّسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَأْسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ، لَا يَفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَا يَفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ حَوْضَهُ.

۱ و ۲- «ینایع المودة» ص ۴۴۵ به نقل از مودت دهم از کتاب «مودة القربی».

و قندوزی ایضاً از کتاب «مودة القربی» از ابن عباس روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: **إِنَّ اللَّهَ فَتَحَ هَذَا الدِّينَ بَعْلَى، وَإِذَا قُتِلَ فَسَدَ الدِّينُ وَلَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْمَهْدِيُّ^۱**.

«خداوند این دین را با علی گشود، و چون کشته شود دین فاسد می‌گردد و کسی نمی‌تواند آن را اصلاح کند مگر مهدی.»

در کتاب سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند ضمن خطبه‌ای که در حضور ابودرداء و ابوهریره که معاویه آنها را قبل از واقعه صفین به عنوان رسالت به محضر حضرت فرستاده بود، در حضور جماعت عسکر خود که حاوی مهاجرین و انصار بودند ایراد کردند، حضرت فضایل خود را ایراد نمودند من جمله حدیث غدیر را از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کردند تا به اینجا می‌رسند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: **عَلِيُّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وَوَلَدِهِ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثُمَّ تَسْعَةَ مِنْ وَوَلَدِ الْحُسَيْنِ وَ أَحَدٌ بَعْدَ وَ أَحَدٍ. الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يُفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ^۲**.

«علی برادرم، و وزیرم، و وصیم، و وارثم، و جانشینم در ائمتم، و مولا و صاحب اختیار هر مؤمنی است که پس از من است، و یازده امام از اولادش: حسن و حسین و سپس نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری. قرآن با آنهاست و آنها با قرآن هستند، با قرآن مفارقت نمی‌کنند تا در حوض بر من وارد شوند.»

حضرت خطبه را ادامه می‌دهند و در ذیلش از حضرت رسول نقل می‌کنند که فرمود: **وَ أَمْرَتِي فِي كِتَابِهِ بِالْوَلَايَةِ، وَ إِيَّيْ أَشْهَدُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهَا خَاصَّةٌ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَوَلَدِي وَ وَوَلَدِ أَخِي وَ وَوَصِيِّي، عَلِيُّ أَوْلَهُمْ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ**

۱- مصدر گذشته.

۲- «کتاب سلیم»، طبع سوم نجف، و این خطبه از ص ۱۷۹ تا ص ۱۹۰ با مجموع قضایا و نامه معاویه که به حضرت نوشت ادامه دارد اما این دو فقره بخصوصهما به ترتیب در ص ۱۸۷ و ص ۱۸۸ می‌باشند.

الْحُسَيْنِ، ثُمَّ تَسَعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، لَا يُفَارِقُونَ الْكِتَابَ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

« و خداوند مرا در کتابش امر به ولایت نمود، و من شما را ای مردم گواه می‌گیرم که آن ولایت و امامت و امارت اختصاص به علی بن ابیطالب و اوصیای از فرزندان من و فرزندان برادرم و وصییم دارد. اول آنها علی است، پس از او حسن، پس از او حسین، پس از او نه تن از اولاد حسین، که ایشان از کتاب خدا جدا نمی‌شوند تا بر من در کنار حوض وارد شوند.»

در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام مطلب را ادامه می‌دهند تا احتجاج می‌کنند به

۱- قندوزی در اینجا در «ینابیع المودة» ص ۴۴۶ پس از ختم مطالب کتاب «مودة القریبی» می‌گوید: بعضی از محققین می‌گویند: احادیثی که دلالت دارد بر اینکه خلفاء بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفرند از طرق کثیره‌ای وارد شده و شهرت دارد. و با شرح زمان و تعریف کون و مکان دانسته شد که مراد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این حدیث دوازده نفر امام اثنا عشر هستند که از اهل بیت او و عترت او می‌باشند، زیرا امکان ندارد این حدیث را حمل بر خلفای پس از او از اصحابش بنمائیم، زیرا آنها از دوازده نفر کمترند. و امکان ندارد حمل بر پادشاهان اموی کنیم، زیرا از دوازده نفر بیشترند و به علت ظلم فاحشی که نمودند مگر عمر بن عبدالعزیز، و به علت آنکه آنها از غیر بنی هاشم بودند و رسول خدا فرموده است: **كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ**. در روایتی که عبدالملک از جابر روایت کرده در آنجا که صوتش اخفا شد و اخفاء صوت رسول الله در این گفتار ترجیح می‌دهد این روایت را، زیرا آنها خلافت بنی هاشم را مستحسن نمی‌شمردند. و امکان ندارد حمل بر ملوک بنی عباس کنیم چون که مقدار آنها از این عدد بیشتر است و به علت آنکه آیه **قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** و حدیث کسا را مراعات کم می‌نمودند. بنابر این هیچ چاره نیست جز آنکه این حدیث را حمل بر ائمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت او بنمائیم، زیرا که ایشان از همه اهل زمانشان عالمتر بوده‌اند و جلیل‌تر بوده‌اند، و ورع و تقواشان از همه افزون بود و نسبشان از همه عالی‌تر بود و حسبشان از همه نیکوتر بود و مقام و کرامتشان در نزد خدا از همه بیشتر بود، و علومشان از پدرانشان بود که متصل می‌شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و علومشان علوم بالوراثة و علوم لَدُنِّي بود. اهل علم و تحقیق و اهل کشف و توفیق آنان را این طور شناخته‌اند. و مؤید این مطلب است یعنی اینکه امامان دوازده‌گانه از اهل بیت و عترت رسول خدا هستند و شاهد و مرجح این حقیقت است حدیث ثقلین و احادیث فراوان دیگری که در این کتاب ذکر شد. و اما اینکه رسول خدا فرموده است در روایت جابر بن سمره: **كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ** مراد آن است که اُمَّت اقرار به امامت جمیع آنها می‌کند در وقت ظهور قائمشان مهدی علیه السلام.

آخرین خطبه‌ای که پیامبر خواندند و پس از آن خطبه‌ای نخواندند، و دعوت به تَقْلین: کتاب و عترت یعنی اهل بیت کردند، و عَمَر به صورت غضب برخاست و گفت: ای رسول خدا این برای جمیع اهل بیت توست؟! پیغمبر فرمود: لا، وَلَكِنْ أَوْصِيائِي مِنْهُمْ: أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؛ هَذَا أَوْلَاهُمْ وَخَيْرُهُمْ، ثُمَّ وَصِيَّ ابْنِي هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ - ثُمَّ وَصِيَّهُ هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ - ثُمَّ وَصِيَّ ابْنِي سَمِيِّ أَخِي، ثُمَّ وَصِيَّهُ سَمِيِّ، ثُمَّ سَبَعَهُ مِنْ وَوَلَدِهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَى الْحَوْضِ، شُهِدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ - الخطبة^۱.

«نه، ولیکن فقط در میان ایشان اوصیای من هستند که با کتاب خدا مفارقت ندارند و خلیفه من می‌باشند: برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفهام در اُمتم و ولی و صاحب اختیار هر مؤمن بعد از من، این اول آنها و بهترین آنهاست، و سپس وصی من این پسر من - و اشاره کرد به حسن - و سپس وصی او این - و اشاره کرد به سوی حسین - و سپس وصی پسر من که همنام برادرم می‌باشد، و سپس وصی او که همنام من است، و پس از او هفت نفر از اولاد او یکی بعد از دیگری تا بر من در کنار حوض وارد شوند. ایشانند شهدای خداوند در روی زمین او و حجت او بر خلق او، کسی که فرمانشان را ببرد فرمان خدا را برده است، و کسی که سرپیچی کند سرپیچی از خدا کرده است» تا آخر خطبه^۲.

و اما دسته سوم از روایات آنهایی که اسامی و یا القاب یکایک از امامان علیهم السلام را

از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می‌کند از عامه و خاصه:

۱- «کتاب سلیم» ص ۱۹۰.

۲- باید دانست که این روایت با روایت پیشین مروی از «فرائد السمطين» تکراری نیست. آن خبر در احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلس شوری است، و این خبر در جنگ صفین و ورود ابوهریره و ابودرداء، و در «کتاب سلیم» هم در دو جا بیان شده است و به لحاظ حفظ اصل مطلب، ما هم در دو مقام ذکر نمودیم و ترجمه‌اش را هم آوردیم.

حَمُوئی در «فرائد السَّمَطَيْنِ» چهار حدیث متصل الاسناد از جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که او لَوْحِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ را که لوح اخضر (سبز) بوده است ملاحظه کرده است و در آن به طور تفصیل نام و خصوصیات هر یک از امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نوشته شده بوده است.^۱ این روایات با سند شیعه اجمالاً در «عیون أخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ» و کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمه» شیخ اعظم أبوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه و در «أمالی» شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی - رضوان الله علیهما - آمده است و ما در اینجا فقط به ذکر یکی از آنها می‌پردازیم:

در «فرائد السَّمَطَيْنِ» و «عیون أخبار الرضا» با سند متصل خود روایت می‌کنند از ابونضر که چون حالت احتضار به حضرت محمد بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در حال ارتحال دست داد، فرزند خود حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ را فراخواند تا عهد و میثاق امامت را به او واگذار نماید. برادرش زید بن علی گفت: لَوِ امْتَثَلْتَفِ فِی تِمَثَالِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَرَجَوْتُ أَنْ لَا تَكُونَ أَتَيْتَ مُنْكَرًا! «تو در این پیمان اگر مثل انتقال امامت از حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ که از برادر به برادر دیگر بود نه به فرزند، عمل می‌نمودی من امیدمند بودم که عمل منکر و زشتی را در اینجا بجا نیاورده بودی!»

حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ فرمود: يَا أَبَا الْحُسَيْنِ! إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيْسَ بِالْمِثَالِ، وَلَا الْعُهُودُ بِالسَّوْمِ، وَإِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنِ حُجَجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. «ای ابوالحسین! مواثیق و عهود امامت و امانت‌های ولایت و امارت از روی به مثل عمل نمودن نیست، و پیمان‌ها و التزام‌های آن به معامله و عرض متاع و ثمن نمی‌ماند، بلکه تنها مربوط به امور سابقه و وصیت‌ها و التزام‌هایی است که از حجّت‌های خداوندی تبارک و تعالی رسیده است.»

۱- «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۳۶ تا ص ۱۴۱، باب ۳۲: فی حدیث اللّوح الّذی کتب الله فيه أو أمر بعض کرام الکاتبین بأن یکتب فيه، أسماء أوصیاء رسول الله ﷺ، ثمّ أهدها إلی نبيّه، فأهداه النَّبِيُّ ﷺ إلی أمّ الأوصیاء فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا؛ حدیث ۴۳۲ تا ۴۳۵.

در این حال حضرت، جابر بن عبدالله را طلب کردند^۱ و به او گفتند: ای جابر! آنچه خودت عیاناً از صحیفه فاطمه مشاهده کرده‌ای برای ما بیان کن! جابر عرض کرد: آری یا ابا جعفر! من وارد شدم بر سیده و خانم فاطمه دختر رسول الله ﷺ تا آنکه وی را به میلاد حسین علیه السلام تهنیت گویم، در آنجا دیدم که در دست او صحیفه‌ای است از جنس درُ سپید (دُرَّةٌ یَبْضَاءُ)، گفتم: ای خانم و سید و سرور بانوان! این صحیفه‌ای را که من با تو می‌بینم چیست؟!

گفت: در آن اسامی ائمه از فرزندان من می‌باشد. من عرض کردم: به من بده تا ببینم در آن چیست؟!

گفت: ای جابر اگر منع و نهی نبود، من به تو می‌دادم ولیکن نهی شده است از اینکه کسی آن را مس کند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا اهل بیت پیغمبر باشد و اما تو اجازه داری از ظاهر آن نگاه به درون آن اندازی!

جابر گفت: من آن را خواندم و در آن بود:

ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی، و مادرش آمنه است.

ابوالحسن علی بن ابی طالب المرئصی، مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است.

ابومحمد الحسن بن علی و ابو عبدالله الحسین بن علی التقی، مادرشان فاطمه دختر محمد است.

ابومحمد علی بن الحسین العدل، مادرش شاه بانویه دختر یزدجرد بن شاهنشاه.

ابوجعفر محمد بن علی الباقر، مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی بن ابیطالب است.

ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق، مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن

۱- طلب نمودن جابر را در حال ارتحالشان که در آن وقت وصیت به حضرت صادق علیه السلام نمودند و حضرت صادق علیه السلام رشید و کبیر بودند منافات دارد با روایتی که دلالت دارد بر آنکه جابر فقط تا حضرت باقر را ادراک می‌کند.

ابی بکر است .

ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثَّقَّة، مادرش جاریه‌ای است به نام ام حمیده.

ابوالحسن علی بن موسی الرضا، مادرش جاریه‌ای است به نام نجمه.

ابوجعفر محمد بن علی الزکی، مادرش جاریه‌ای است به نام خیزران.

ابوالحسن علی بن محمد الامین، مادرش جاریه‌ای است به نام سوسن.

ابومحمد الحسن بن علی الرقیق، مادرش جاریه‌ای است به نام سمّانه.

أبو القاسم محمد بن الحسن که اوست حجّت قائم، مادرش جاریه‌ای است به نام نرجس، صلوات الله عليهم اجمعین.

شیخ ابوجعفر ابن بابویه گوید: در این حدیث این طور نام حضرت قائم علیه السلام بدین گونه آمده است و آنچه فتوا و نظریه من است همان نهی است که در روایات از بردن نام او وارد است.^{۱، ۲}

۱- «فرائد السمّین» سمط ۲، باب ۳۲، ص ۱۴۰ و ص ۱۴۱، حدیث ۴۳۵. و این حدیث را متنأ و سنداً شیخ صدوق در «عیون أخبار الرضا» طبع انتشارات جهان، ج ۱، ص ۴۰ و ص ۴۱، باب ۶: النصوص علی الرضا علیه السلام بالامامة فی جملة الأئمة الاثنا عشر علیهم السلام.

۲- آیه الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی در کتاب «منتخب الأثر» ص ۱۰۷ از کتاب «کفایة الأثر» با سند متصل خود روایت می کند از حذیفة بن یمان که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما نماز خواند و پس از نماز سیمای مبارک را به سوی ما برگردانید و گفت: معاشر أصحابی! اوصیکم بتقوی الله و العمل بطاعته، فمن عمل بها فاز و غنم و أنجح، و من ترکها حلت به التدامة، فالتمسوا بالتقوی السّلامة من أهوال يوم القيمة. فکأئی ادعی و أجیب و ائی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی أهل بیتی، ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا، و من تمسک بعترتی من بعدی کان من الفائزین، و من تخلف عنهم کان من الهالکین.

من عرض کردم: ای رسول خدا! چه کس را خلیفه خود می گذاری؟! فرمود: همان کس را که موسی بن عمران بر قومش خلیفه گذارد. گفتم: وصیش یوشع بن نون را؟! فرمود: فان وصیی و خلیفتی من بعدی علی بن ابیطالب علیه السلام قائد البررة و قاتل الکفرة، منصور من نصره، مخذول من خذله. عرض کردم: ای رسول خدا! امامان پس از تو چند نفرند؟! فرمود: به نفرات نقباء بنی اسرائیل، نه نفر از صلب حسین می باشند که خدا به آنها علم من و فهم مرا داده است. آنها

←

این بود محصل گفتار ما در تحقیق معنی لغوی اهل بیت و عترت و مراد و مقصود از آن در حدیث ثقلین که بر زبان رسول الله ﷺ جاری شده است. و در این صورت با علم و یقین به خصوص مراد و منظور، مطلب روشن است و بحث و فحص از معانی لغویّه با آنکه خالی از فائده نیست اما زیاد فایده‌ای ندارد، و عترت و اهل بیت رسول خدا ﷺ به سعه و گسترش و عنوان عامّ و کلی خود باقی نیست و منحصرأ در این افراد خاصّ و اشخاص مخصوص متعین است.

و از آنچه گفته شد، معلوم می‌شود تفسیری که زیدبن ارقم از معنی اهل بیت نموده است من درآوردی است و شاهی از لغت و سنّت ندارد. او اهل بیت را به اهل و عصبه آنان که صدقه بر آنها حرام است: آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل تفسیر نموده است، چنانکه حمّوئی با سند متصل خود از یزیدبن حیّان روایت کرده است که گفت: ما بر زید بن ارقم داخل شدیم او به ما گفت: رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خواند و گفت: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَنْ تَبِعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى الضَّلَالَةِ، ثُمَّ أَهْلُ بَيْتِي. أَذْكَرُكُمْ**

← خزینه داران علم خدا و معدنهای وحی او هستند. عرض کردم: اولاد حسن علیه السلام چه منصبی دارند؟ فرمود: خداوند تعالی امامت را در نسل حسین علیه السلام نهاد و این است قول خدا عزّوجلّ: و جعلها كلمةً باقيةً فی عقبه. عرض کردم: آیا اسامی آنها را برای من نمی‌گوئی؟ فرمود: آری! مرا در وقتی که به معراج بردند به سوی آسمان و نظر به ساق عرش کردم دیدم با نور نوشته بود: لا اله الا الله، محمد رسول الله أيّدته بعليّ و نصرته به. و دیدم نورهای فاطمه و حسن و حسین را و در سه جا دیدم عليّاً، عليّاً، عليّاً، و محمّداً و محمّداً و موسی و جعفر و الحسن؛ و الحجّة مانند ستاره درخشان در میان آنها می‌درخشید. من گفتم: ای پروردگار من کیستند اینها که تو اسامی آنها را با اسم خودت قرین داشتی؟! خداوند فرمود: یا محمّد! ایشان اوصیاء و امامان بعد از تو می‌باشند. من آنان را از سرشت تو آفریدم خوشا به حال کسی که دوستشان داشته باشد و وای بر کسی که دشمنشان بدارد، به برکت آنهاست که من باران رحمت می‌بارم و به واسطه آنهاست که من ثواب می‌دهم و عذاب می‌نمایم. و پس از آن رسول خدا ﷺ دستش را به سوی آسمان برداشت و دعا کرد به دعاهائی که چون گوش فرا دادم شنیدم می‌گفت: **اللّهم اجعل العلم و الفقه فی عقبی و عقبی** عقبی، و فی ذرعی و ذرع ذرعی (و فی زرعی و زرعی - ظ).

اللَّهِ فِي أَهْلِ بَيْتِي. (قَالَهَا) ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

قُلْنَا: [يَا زَيْدُ] مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟! نَسَاؤُهُ؟ قَالَ: لَا، أَهْلُ بَيْتِهِ أَهْلُهُ وَ عَصَبَتُهُ الَّذِينَ حُرِّمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ: آلُ عَلِيٍّ وَ آلُ الْعَبَّاسِ وَ آلُ جَعْفَرٍ وَ آلُ عَقِيلٍ.^۱

« من در میان شما دو چیز نفیس و خطیر و مصون به یادگار از خود می‌نهم: یکی از آن دو کتاب الله عزوجل است که هر که از آن پیروی کند بر هدایت است و هر که آن را رها کند در ضلالت است. و آن دیگر اهل بیت من است. آنگاه رسول خدا سه بار فرمود: من خدا را به یاد شما می‌آورم، در حفظ و حراست و تبعیت و اطاعت از اهل بیت من!

یزید بن حیان می‌گوید: ما گفتیم: ای زید! اهل بیت او کیستند؟! آیا زنان او اهل بیت او هستند؟! گفت: اهل بیت او، اهل او و خویشاوندان پدری او می‌باشند که صدقه گرفتن بر آنان حرام شده است: آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل.»

علامه محمد بن یوسف گنجی شافعی بر این تفسیری که زید بن ارقم برای اهل بیت می‌کند، سه اشکال دارد. توضیح آنکه: گنجی در کتاب خود «کِفَايَةُ الطَّالِبِ» این خطبه غدیر را با سند متصل و با متن مفصل از زید بن ارقم روایت می‌کند و می‌گوید: این حدیث را نیز مسلم در «صحيح» و ابوداؤد و ابن ماجه قزوینی در دو کتاب «سنن»

۱- «فرائد السمطين» ج ۲، باب ۴۸ از سمط دوم، ص ۲۵۰ حدیث ۵۲۰. و این روایت را میرحامد حسین هندی در «عقبات» مجلد ثقلین طبع اصفهان ج ۱، ص ۳۱۱ و سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۳۰، از عامه به روایت حمونى در «فرائد السمطين» آورده است. و با سند دیگر مسلم قشیری در «صحيح» خود از طبع مصر سنه ۱۳۲۷، ج ۲، ص ۳۲۵ با اتصال سند به یزید بن حیان که او گفت: من با حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم. آنگاه زید مفصلاً داستان غدیر را شرح می‌دهد و در پایان، تفسیر خودش را از اهل بیت بیان می‌کند در پاسخ حصین که می‌گوید: اهل بیت او چه کسانی هستند؟ و نیز اضافه می‌کند که: كل هؤلاء حرم الصدقة؟ قال: نعم. حصین می‌پرسد: آیا صدقه بر تمام اینها حرام است؟ گفت: آری! و احمد بن حنبل در «مسند» ج ۴، ص ۳۶۶ با سند خود این روایت را به طور تفصیل آورده است و محب الدین طبری در «ذخائر العقبی» با تخریج مسلم آورده است (ص ۱۶).

خود تخریج نموده‌اند. آنگاه می‌گوید: تفسیری که زید بن ارقم برای اهل بیت نموده است پسندیده نیست. چون او می‌گوید: **أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِّمَ الصَّدَقَةُ بَعْدَهُ.** «اهل بیت وی کسانی هستند که پس از او بر آنها صدقه حرام است.» یعنی بعد از پیغمبر ﷺ. و حرام بودن صدقه اختصاص به زمان بعد ندارد شامل زمان حیات پیغمبر هم می‌شود، و نیز به علت آنکه کسانی که صدقه بر آنها حرام است منحصر در این افراد نیستند بلکه جمیع بنی‌المطلب (فرزندان مطلب)^۱ با ایشان در حرمان شرکت دارند، و به علت آنکه آل مرد غیر از خود اوست بنا بر قول صحیح، و بنا بر تفسیر ابن ارقم باید امیرالمؤمنین علیه السلام خارج از عنوان اهل بیت باشد.

اما مذهب صحیح آن است که اهل البیت عبارتند از علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام همان طور که مُسَلِّم به اسناد خود از عائشه روایت کرده است که رسول خدا ﷺ صبحگاهی بیرون آمد و **عَلَيْهِ مِرْطٌ مَرْحَلٌ^۲ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ.** «در حالی که بر دوشش کسائی بود از موی سیاه که بر آن نقوشی مانند نقوش جهاز شتر بود.» پس **حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ** آمد، او را در زیر کسای خود برد، سپس **حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ** آمد او را با **حَسَنٍ** در زیر کسا برد، و پس از آن فاطمه علیها السلام آمد او را هم در زیر کسا برد و سپس **علی بن ابی‌طالب** آمد او را هم در زیر کسا برد، و پس از آن فرمود: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.**^۳ «این است و غیر از این نیست که خداوند خواسته است هرگونه آلودگی و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را به حدّ اعلای طهارت و قداست و نزاهت برساند.»

۱- مراد بنی عبدالمطلب هستند یعنی فرزندان عبدالمطلب.

۲- در «أقرب الموارد» گوید: المرط بالكسر: كساءٌ من صوف أو خزٍّ أو كتان يؤتزر به. «مرط با کسره میم، کسائی است از جنس پشم یا خز یا کتان که آنرا بر خود می‌گیرند.» و نیز گوید: المرحل من الثياب ما أشبهت نقوشه رحال الإبل. «مرحل از لباس آن لباسی است که نقوش آن مانند نقوش جهاز شتر باشد.»

۳- آیه ۳۳ از سوره ۳۳: أحزاب.

و این عمل پیغمبر دلیل بر آن است که اهل بیت همان کسانی هستند که خداوند با گفتار خود با عنوان اهل بیت، آنان را ندا کرده است و رسول خدا آنها را با خود داخل در کسا نموده است.

و ایضاً مُسلم با اسناد خود روایت کرده است که چون آیه مباهله نازل شد، رسول خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و گفت: **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي**.^۱ «بار خداوندا! اینان هستند اهل من.»^{۲،۳}

۱- «کفایة الطالب»، طبع نجف اشرف، سنه ۱۳۵۶، ص ۱۱ باب اول فی بیان خطبه علیه السلام بماء یدعی خُماً.

۲- سیدبن طاوس در کتاب «الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف» طبع مطبعة خیّام در قم ص ۱۱۶ گوید: قال عبدالمحمود (مراد از عبدالمحمود خود اوست، او در کتاب «طرائف» خود را عبدالمحمود خوانده است): چگونه مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حاضرین پنهان ماند با آنکه وقتی آیه تطهیر در زیر کساء نازل شد و پیغمبر، علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر کسا جمع نموده بود، گفت: **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ اهل بیتهی فأذهب عنهم الرجس**. «بار پروردگارا! اینان هستند اهل بیت من، پس تو رجس و پلیدی را از آنان بردار.» و پیغمبر اهل بیت خود را که پس از وفاتش خلیفه کرده است این طور توصیف نموده است که آنها پیوسته با کتاب خدا هستند و از آن مفارقت ندارند تا در حوض کوثر بر او وارد شوند. چگونه بر حاضرین پنهان ماند تا بدانند که هر که از عترت است معصوم است و با کتاب خدا در پنهان و آشکار و در غضب و رضایت و در فقر و غنا و در خوف و امن مفارقت ندارد؛ آنانند که خداوند بدانها اشاره نموده است.

۳- سید شرف الدین عاملی در کتاب «الفصول المهمّة» طبع دوم، ص ۴۲ پس از روایت مفصله از رسول خدا: **من مات علی حبّ آل محمّد مات شهیداً** - الحدیث که از تفسیر ثعلبی و «کشاف» نقل کرده است در تعلیقه آن گوید: مراد از آل محمّد در این حدیث و نظیر آن، مجموع من حیث المجموع هستند به اعتبار ائمه آل محمّد که خلفاء رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند؛ و اوصیاء او و وارثان حکمت او و اولیای او هستند. یعنی آنان که ثقل او می باشند که خداوند آنها را قرین قرآن قرار داده است و در نصّ صریح آورده است که آن دو تا از یکدیگر افتراق ندارند؛ و کسی که تمسک به آن دو تا کند گمراه نمی شود؛ و کسی که از یکی از آنها تخلف جوید، هدایت نمی یابد. و مراد از آل در اینجا جمیع آنها بنا بر استغراق نیستند تا یکایک از نزدیکان و أرحام رسول خدا را به نحو شمول شامل شود. چون این مرتبه، مرتبه سامیه ای است که جز به اولیاء خدا که قوامین به امر او هستند بخصوصهم شامل فرد دیگری نمی گردد به مقتضای روایات

آنچه از حدیث ثقلین به دست می‌آید از امامت و امارت و حکومت و ولایت و طهارت و علم و فهم و اعلمیت امامان و رشد و هدایت متابعان، و کفر و غوایت و ضلالت متخلفان، و بقاء و دوام این امر تا قیامت و غیر ذلک، از دقت در این حدیث با طرق مختلفه و مضامین متفاوته بسیار است، ولی ما فقط در اینجا به ذکر دو نکته اشاره می‌کنیم:

نکته اول: حجیت اهل بیت و عترت است همانند حجیت کتاب در جمیع معارف اصیل و فرهنگ قویم اسلام. بدین معنی که به مثابه قرآن کریم در اصالت و واقعیت و اتقان و مصونیت از غلط و خلط و اشتباه در تمام معارف و عقاید و احکام و قصص و حکایات و قوانین باقسامها و اخلاق و فلسفه و عرفان و علوم طبیعی و تجربی همان طور که قرآن سند است و تمام این فرهنگ گسترده باید بدان برگردد همچنین اهل بیت و امامان دوازده‌گانه در تمام این مراحل و منازل دوشادوش قرآن اصالت و واقعیت و تحقق دارند و باید جمیع معارف و فرهنگ با آن گستردگی و وسعتش بدانها بازگشت نماید، و گرنه غلط و اشتباه و متزلزل و فاسد و خراب خواهد بود.

ما با هر فرد از افراد عامه و سنی مذهب بحث و گفتگو داشته باشیم چون به کتاب الله برگردد و شاهدی از آیه‌ای آورده شود، برای طرفین بحث تمام است، زیرا آیه قرآن از جهت اتقان و مصونیت و عصمت، بالا دست ندارد و کسی را یارای آن نیست که بر آن خرده گیرد و به علت عدم قبول قرآن بحث را ادامه دهد.

← صحیحۀ متواتره از طریق عترت طاهره. آری واجب است محبت جمیع اهل بیت او و ذریۀ او فرداً فرداً به جهت آنکه از آن شجرۀ طاهره علیها السلام جدا شده‌اند. و شاخه‌هایی از آن درخت می‌باشند، و بدین وسیله قرب و نزدیکی به سوی خداوند تعالی و شفاعت از جلدشان نصیب می‌شود - فدای پیغمبر باد پدرم و مادرم - و من چنین بودم که اولاد خود را وصیت می‌کردم تا این حدیث را بعد از شهادتین بر کفن من بنویسند تا خداوند را با آن ملاقات نمایم. و اینک وصیت خود را به ایشان تکرار می‌کنم و باید نوشتن آنها بر روی عمامه‌ای که از کفن می‌بندند بوده باشد.

حدیث ثقلین، عترت را همدوش و همپایه و هم ترازو و هم لنگه قرآن قرار داده است، و هر کس به پیمبر معتقد است باید طبق این حدیث، کلام و گفتار و روش و عمل و کردار و اخلاق و عقیده و سایر جهات ادراکی خود را با امامان وفق دهد و تطبیق نماید، زیرا این حدیث ایشان را عیناً مانند قرآن قرار داده است از جهت حجّیت و اصالت.^۱

بناءً علیهذا وقتی ما با یک نفر از عامّه و سنّی مذهببان در بحث برخورد می‌نمائیم، چون به گفتار امیرالمؤمنین و یا امام حسن و امام حسین و هر یک از امامان تا حضرت بقیّة‌الله می‌رسیم که صدور آن کلام از ذوات مقدّسه ایشان به ثبوت رسیده باشد، حتماً باید بحث را قطع کنیم و دنبال نمائیم، چرا که به حجّت رسیده‌ایم و او برای ما روشنگر راه و چراغ هدایت است که تمام ظلمت‌ها و ضلالت‌ها در پرتو او روشن می‌شود، و راه نمایان می‌گردد، و تزلزل‌ها و اضطراب‌ها سکون می‌پذیرد، و از تیه و وادی تاریک و تحیر و سرگردانی به مقام امن و امان و

۱- در «غایة المرام» ص ۲۲۵ حدیث شماره بیستم از خاصّه از عیاشی در تفسیر خود با اسناد خود از مسعدة بن صدقه روایت می‌کند که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: انّ الله جعل ولايتنا اهل البيت قطب القرآن و قطب جميع الكتب، عليها يستدير محكم القرآن و بها نُوهت الكتب و يستبين الايمان، و قد أمر رسول الله صلى الله عليه و آله أن يُتدّى بالقرآن و آل محمّد و ذلك حيث قال في آخر خطبة خطبها: ائني تارك فيكم الثقلين: الثقل الأكبر و الثقل الأصغر، أمّا الأكبر فكتاب ربّي، و أمّا الأصغر فعترتي اهل بيتي، فاحفظوني فيهما، فلن تضلّوا ما تمسّكتم بهما. «خداوند ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن قرار داد و قطب جمیع کتابهای آسمانی قرار داد. محکّمات قرآن بر ولایت ما دور می‌زند و کتب آسمانی در مدح و تعظیم ولایت ما فریاد برآوردند؛ و ایمان به ولایت ما ظاهر می‌گردد، و رسول اکرم صلى الله عليه و آله در آخرین خطبه‌ای که ایراد نمود، امر کرد تا به قرآن و آل محمّد اقتدا کنند آنجا که گفت: من در میان شما دو متاع نفیس و خطیر و دست نخورده مصون را قرار می‌دهم: یک متاع نفیس و مصون بزرگتر، و یک متاع نفیس مصون کوچکتر. اما بزرگتر کتاب الله کتاب پروردگار من و اما کوچکتر پس عترت من است که اهل بیت من می‌باشند، بنابراین بر شما لازم است که مرا و حقّ مرا در آن دو چیز حفظ نمائید، و تا مادامی که بدان دو چیز تمسّک کنید گمراه نمی‌شوید!»

آبشخوار علم و معرفت و عقل و درایت می‌رسد. این است مفاد این حدیث در خلیفه قرار دادن آنان را در مقارنت قرآن کریم کتاب وحی آسمانی، نه تنها مفاد آن که نصب خلیفه و امام از جهت امارت و حکومت و ریاست بر قاطبه مردم باشد.

تمام فرق عامّه چه در اصولشان از اشاعره و معتزله، و چه در فروعشان از حنابله و احناف و مالکیّه و شافعیّه و یا فرق دیگری که بر افتاده‌اند و یا کم و بیش وجود دارند همچون ظاهریه، مذهبشان در عقائد و اصول که تابع اشعری هستند و در فروع، دچار خلل و اشکال است، زیرا بدون حجّت می‌باشند.

ما در اینجا نمی‌خواهیم بگوئیم رؤسای آنان اهل دنیا و خائن بوده‌اند و یا فاسق و معصیتکار، و یا جاهل و نادان، بلکه می‌خواهیم بگوئیم با فرض آنکه آنها از جهت ورع و تقوی، و از جهت زهد و بی‌اعتنائی به زخارف دنیا، و از جهت اطلاع هم در مقام عالی جای داشته باشند، با وجود این، تمسک به آنان و به عقائدشان و آرائشان بدون دلیل و حجّت است. نه کتاب خدا گفتارشان را حجّت کرده است، و نه سنت رسول الله ﷺ.

اما حدیث ثقلین که مؤید کتاب خداست، گفتار ائمه اثناعشر شیعه را حجّت کرده است؛ و تبعیت شیعه در عقائد و معارف و اصول دین و فقه و قوانین و احکام از این امامان طبق حدیث ثقلین است که عامّه از آن اعراض نموده‌اند.

ما می‌گوئیم: همان طور که امروز نمی‌توانیم از حضرت موسی و عیسی تبعیت کنیم با آنکه رسول خدا بوده‌اند، و نمی‌توانیم دستورات تورات و انجیل را گرچه فرضاً صحیح و درست باشد به کار بندیم، زیرا حجّت برای ما نیستند، پیغمبریشان و کتابشان نسخ شده است و حتماً باید از محمد بن عبدالله ﷺ و کتابش قرآن کریم تبعیت کنیم چون که حجّت داریم، همین طور نمی‌توانیم از غیر ائمه اثناعشر پیروی کنیم، و معارف و فقه و تفسیر و اخلاق و سایر امور معارف و فرهنگ را از غیر ایشان أخذ کنیم، چون حجّت بر گفتار آنان اقامه شده است، و حجّت بر پیروی قول غیرشان نداریم.

اگر خدا در موقف و عرصات قیامت از سنی مذهبان پرسد و حتماً می پرسد که چرا شما در دین خود اصول را مثلاً از ابوالحسن اشعری گرفتید، و فروع را مثلاً از شافعی؟ که به شما گفت؟ که امر کرد؟ چه جواب دارند؟!

اگر بگویند: اینها بهترین مردم در نزد ما در روی زمین بودند، و خدا جواب دهد: مردم خوب بسیارند، از موسی و عیسی علیه السلام که برتر نیستند، به چه دلیل قاطع عذر و به چه حجّتی از آنان تقلید و تبعیت نمودید؟! هیچ پاسخی ندارند.

اما به مفاد حدیث ثقلین، عاملین به آن می گویند: پیغمبرت، امام صادق علیه السلام را برای ما حجّت کرد، امام رضا علیه السلام را حجّت کرد، امام زمان علیه السلام را حجّت کرد. ما به گفته پیغمبر تو که خودت در قرآنت گفتارش را برای ما حجّت نمودی عمل کردیم و او برای ما امامان را حجّت نمود؛ گفتارشان، کردارشان و رفتارشان را در جمیع شئون علمی و معارف و فقه و تفسیر و اخلاق حجّت نمود.

نکته دوم: عصمت اهل بیت و عترت است. یعنی در حدیث ثقلین، رسول خدا شهادت به عصمت آنان داده است همان طور که شهادت به عصمت قرآن داده است. از اینجاست که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه خود می فرماید: فَأَنْزَلُوهُمْ مَنَازِلَ الْقُرْآنِ^۱. «عترت رسول خدا را در منزلهای قرآن قرار دهید!»

ابن ابی الحدید در شرح می گوید: تَحْتَهُ سِرٌّ عَظِيمٌ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَمَرَ الْمُكَلَّفِينَ بِأَنْ يُجْرُوا الْعِثْرَةَ فِي إِجْلَالِهَا وَ إِعْظَامِهَا وَ الْإِتْقَانِ لَهَا وَ الطَّاعَةِ لِأَمْرِهَا مَجْرَى الْقُرْآنِ. «در زیر این گفتار سری است عظیم، به علت آنکه حضرت به مکلفین امر کرده است که عترت را در بزرگداشتش، و در اعظامش، و در انقیاد و اطاعت از آن، و در پیروی و تبعیت از اوامرش، جاری مجرای قرآن و به منزله و محلّ قرآن قرار دهند.»

آنگاه می گوید: اگر بگوئی این سخن اشعار دارد بر اینکه عترت عصمت دارند،

۱- «نهج البلاغة» خطبه ۸۵، و از طبع مصر با تعلیقه شیخ محمد عبده، ج ۱، ص ۱۵۴: فَأَيْنَ يَتَاهُ بَكْم؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيَّكُمْ وَ هُمْ رُؤْمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ، فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرُدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ.

رأى اصحاب شما در این مسأله چیست؟!

من در جواب می گویم: ابو محمد بن مُتَوَيْه رَحْمَةُ اللهِ در کتاب «الكفاية» نَصَّ و تصریح نموده است بر اینکه علی عليه السلام معصوم است، و اگر چه واجب العصمة نیست و اگر چه نیز عصمت شرط در امامت نباشد، اما ادله و نصوص دلالت بر عصمت علی دارد، و بر علم غیب و اطلاع وی بر باطن. این امری است که علی اختصاص به آن دارد و صحابه دیگر را از آن بهره‌ای نیست.

و تفاوت میان اینکه بگوئیم: زیدٌ مَعْصُومٌ (زید معصوم است) و میان اینکه بگوئیم: زیدٌ واجبُ العِصْمَةِ (زید واجب العصمة است) ظاهر است، بر اساس آنکه علی امام است و از شرائط امام آن است که معصوم باشد. اعتبار اول مذهب ماست،^۱ و اعتبار دوم مذهب امامیه.^۲

اما پس از رسول خدا صلى الله عليه وآله چنان این کتاب عزیز را از لحاظ معنی و مفاد تحریف و تعطیل و ضایع نمودند، و چنان عترت رسول خدا را منکوب و مقهور و مأسور و مقتول و منهوب و محبوس و مطرود و مصلوب نمودند که تا ظهور آخرین حجّت حق، این مظلومیّت و غربت و غیبت در سراسر گیتی مشهود است، و امید است که با ظهور حضرتش، دردها درمان، و امراض شفا یابد، و چشمهای رمدآلود و مبتلا به دویینی و نفاق به زیارتش منور گردد. آمین رب العالمین.

شیخ طوسی در «أمالی» می فرماید: خبر داد به ما شیخ مفید از جعفر بن محمد بن قولویه از پدرش از سعد بن عبدالله از أحمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب زراد از ابو محمد انصاری از معاویه بن وهب که گفت: من حضور جعفر بن محمد عليه السلام نشسته بودم که پیرمردی که از پیری خم شده بود آمد و گفت: السَّلَامُ عَلَیْكَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ. حضرت ابو عبدالله عليه السلام گفتند: وَ عَلَیْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ

۱- چون ابن ابی الحدید، معتزلی بوده است.

۲- «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید، طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۶، ص ۳۷۶ و ص

۳۷۷ و در «غایة المرام» ص ۲۱۷ از شرح نهج تحت حدیث شماره ۳۹ از عامه ذکر نموده است.

اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، ای پیرمرد بیا نزد من! پیرمرد پیش آمد و دست حضرت را بوسید و گریست. حضرت فرمودند: ای پیرمرد! علت گریهات چیست؟!

پیرمرد گفت: یابن رسول الله، صد سال است که در آستانه امید شما اقامت دارم، با خود می گویم این سال، و این ماه، و این روز زمان فرج است و نمی بینم در شما گشایشی را، آیا تو مرا ملامت می کنی که چرا می گریم؟!

معاویه بن وهب گفت: حضرت گریست و سپس گفت: ای پیرمرد! اگر مرگت دیر برسد، با ما هستی، و اگر به سرعت بدان عالم شتافتی در روز قیامت با ثقل رسول خدا ﷺ می باشی!

پیرمرد گفت: پس از این دیگر بر آنچه از دستم رفته است باک ندارم ای پسر رسول خدا! حضرت گفتند: ای پیرمرد رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ، وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي.» و أَنْتَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. و تو با ما هستی در روز قیامت.

«پس از آن فرمود: ای پیرمرد تو را از اهل کوفه نمی پندارم! گفت: نه. حضرت فرمود: از کجا هستی؟ گفت: از دهات و اطراف کوفه، فدایت شوم. حضرت فرمود: أَيْنَ أَنْتَ عَنْ قَبْرِ جَدِّي الْمَظْلُومِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟! «چقدر فاصله داری با قبر جدّ مظلوم حسین علیّه السلام؟!» گفت: نزدیک آن می باشم، حضرت فرمود: چقدر به زیارتش می روی؟! گفت: می روم و زیاد می روم.

حضرت فرمود: ذَلِكَ دَمٌ يَطْلُبُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ مَا أُصِيبَ وَوَلْدُ فَاطِمَةَ، وَلَا يُصَابُونَ بِمِثْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَقَدْ قُتِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبْعَةِ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ نَصَحُوا اللَّهَ وَ صَبَرُوا فِي حُبِّ اللَّهِ، فَجَزَاهُمْ أَحْسَنَ جَزَاءِ الصَّابِرِينَ.

إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ مَعَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ تَقْطُرُ دَمًا، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ! سَلْ أُمَّتِي فِيمَ قَتَلُوا ابْنِي؟!

وَقَالَ النَّبِيُّ: كُلُّ الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ النَّبِيِّ^۱.

«آن خونی است که خداوند به واسطه اهمیت آن، طلب می کند تمام مصائبی را که بر فرزندان فاطمه رسیده است (یعنی از هیچ یک از مصائب نمی گذرد، بلکه از یکایک از مصائب مؤاخذه و مداقه و محاسبه می نماید). در حالی که فرزندان فاطمه هیچ کدام به مثل حسین علیه السلام مصیبت نمی بینند. حسین علیه السلام با هفده تن از اهل بیتش کشته شد، به واسطه آنکه برای خدا خیرخواهی کردند، و در این راه خدا صبر کردند، و خداوند هم به آنها نیکوترین پاداش شکیبایان و صابران را عنایت نمود.

چون روز قیامت برپا شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله در صحرای محشر در موقف عدل الهی می آید در حالی که با وی حسین علیه السلام است، و دست رسول خدا بر سر حسین است به طوری که از دست رسول خدا قطره های خون می چکد و می گوید: ای پروردگار من! از اُمّت من پیرس به چه علت پسر مرا کشتند؟!

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هرگونه جزع و گریه ای ناخوشایند است مگر جزع و گریه بر حسین علیه السلام.^۲

محمدبن یعقوب کلینی در «کافی» با سند متصل خود روایت می کند از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: أَنَا أَوْفِدُ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وَكِتَابُهُ وَأَهْلُ بَيْتِي، ثُمَّ أُمَّتِي، ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَبِأَهْلِ بَيْتِي؟!^۳

«من به عنوان میهمان محترم بر خداوند عزیز و جبار در روز قیامت وارد می شوم، و کتاب خدا و اهل بیتم وارد می شوند، پس از آن اُمّتم وارد می شوند؛

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۳ و ص ۲۲۴ حدیث چهاردهم از خاصه.

۲- این حدیث را به وجه مبسوطتری شیخ صدوق بنا به نقل «غایة المرام» ص ۲۱۸ و ص ۲۱۹ حدیث ششم از خاصه نقل می کند و در آن اسامی ائمه علیهم السلام ذکر شده است و حضرت اضافه می کند: یا شیخ! والله لو لم یبق من الدنيا الاّ یومٌ واحدٌ لطوّل الله ذلك الیوم حتّی یرجّح قائمنا أهل البيت - الکلام. «ای پیرمرد! قسم به خدا اگر از عمر دنیا نمانده باشد مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی می کند تا قائم از ما اهل بیت خروج کند - تا آخر حدیث.»

۳- «غایة المرام» ص ۲۲۹، حدیث ۴۴ از خاصه.

سپس من از اُمَّتَم می‌پرسم : شما با کتاب خدا و با اهل بیت من چه کردید؟!»
 محمد بن حسن صفّار در «بصائر الدرجات»^۱ و سعد بن عبدالله قمی در
 «بصائر الدرجات»^۲ مضمون این حدیث را نیز با سند متصل خود روایت نموده‌اند.
 از جناب محترم ثقة المحدّثین آقای حاج شیخ فاضل تبریزی - أطال الله بقاءه -
 که فعلاً بحمد الله تعالی در حال حیات و در ارض مقدّس رضوی علیه السلام اقامت دارند و
 بنده نیز از منبر نیکو و سخن ولّائی جنابش بهره‌مند شده‌ام نقل شده که:
 در سفری که در ماه جمادی الثانیة ۱۳۹۵ یا ۱۳۹۶ هجریة قمریة به مکه و مدینه
 برای ادای عمره مشرف شده بودم، روزی که برای زیارت مرقد مطهر
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد حرم شدم دیدم عمله‌ها برای مرمت اساس مرقد مطهر داخل
 محوطه شبّاک قبر می‌شوند؛ من هم مقداری آجر برداشتم و به دنبال عمله‌ها به
 درون محوطه وارد شدم، چشمم به شکل قبور افتاد، با دقت مشاهده نمودم، در
 پشت سر قبور، قبری دیدم که کنار محراب نمازگزاران بنا شده، و روی آن این
 عبارت نوشته شده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: فَاطِمَةُ مُهَجَّةٌ قَلْبِي، وَأَبْنَاهَا ثَمَرَةٌ
 فُؤَادِي، وَبَعْلُهَا ثُورُ بَصْرِي، وَالْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أُمَّنَاءُ رَبِّي، حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ
 الْخَلْقِ. مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى.

«فاطمه جان و روح من است، و دو پسرانش میوه دل منند، و شوهرش نور چشم
 من است، و امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند، که ریسمانی کشیده شده میان
 او و خلایقش می‌باشند. کسی که به آنان چنگ زند و تمسک جوید نجات می‌یابد، و

۱- «غایة المرام» ص ۲۲۹، حدیث ۴۵ از خاصه از حضرت صادق علیه السلام که گفت: رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود: أَنَا قَادِمٌ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ عَلَيَّ كِتَابُ اللَّهِ، ثُمَّ عَلَيَّ أَهْلُ بَيْتِي، ثُمَّ تَقَدَّمُ عَلَيَّ أُمَّتِي؛ فَيَقْفُونَ
 فَيَسْأَلُونِي مَا فَعَلْتُمْ فِي كِتَابِي وَأَهْلِ بَيْتِي كَيْفَ؟!

۲- «غایة المرام» ص ۲۲۹ دنباله حدیث ۴۵ می‌فرماید: و سعد بن عبدالله در
 «بصائر الدرجات» از شعب حداد روایت کرده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَا وَالْقَادِمُ عَلَى اللَّهِ
 تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ يَتَقَدَّمُ عَلَيَّ كِتَابُ اللَّهِ وَأَهْلُ بَيْتِي ثُمَّ تَقَدَّمُ عَلَيَّ أُمَّتِي، فَأَقُولُ لَهُمْ: بِسْمَا فَعَلْتُمْ فِي كِتَابِ
 اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَهْلِ بَيْتِي كَيْفَ؟!

کسی که از آنان تخلف ورزد و اعراض کند در درهٔ هلاک سقوط می‌نماید.»
 علامه حلی در کتاب «نهج الحق و کشف الصدق» گوید: زمخشری که گمان من
 أَشَدُّ النَّاسِ عِنَادًا لِأَهْلِ الْبَيْتِ^۱ و نزد جمهور عامهٔ مردم موثق و مأمونی است، با اسناد
 خود روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: فَاطِمَةُ مُهَجَّةٌ قَلْبِي، وَ ابْنَاهَا
 ثَمَرَةٌ فُوَادِي، وَ بَعْلُهَا ثَوْرٌ بَصْرِي، وَ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أُمَّنَاءُ رَبِّي، وَ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ
 حَلْقِهِ، مَنْ اعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى.^۲

این حدیث عظیم المعنی و مبارک المراد را سید بن طاوس^۳ و مجلسی^۴ و شیخ
 سلیمان قندوزی^۵ و خوارزمی^۶ و حمّوئی^۷ و محمد بن ابی الفوارس^۸ و زمخشری^۹ و

۱- یعنی «شدیدترین مردم بوده است در عناد و خصومت با اهل بیت علیهم السلام». حقیر گوید:
 زمخشری گر چه عالمی است سنی و حنفی مذهب، اما چنانکه از تفسیر «کشاف» و کتاب «ربیع
 الأبرار» او مستفاد می‌شود در ولاء اهل بیت مردم معتدلی بوده است و این عبارت علامه دربارهٔ او
 شاید از طغیان قلم باشد.

۲- «نهج الحق و کشف الصدق» طبع منشورات دارالهجرة قم، ص ۲۲۷.

۳- «طرائف» ص ۱۱۷ و ص ۱۱۸ از زمخشری با سند متصل خود و فقط با عبارت علامه
 این تفاوت را دارد که بجای مهجة قلبی، بهجة قلبی آمده است.

۴- «بحار الأنوار» طبع حرفی، ج ۲۳، ص ۱۱۰ به نقل از «طرائف» از زمخشری.

۵- «ینابیع المودة» ص ۸۲ به نقل از حمّوئی با سندش از جمیل بن صالح از حضرت امام
 جعفر الصادق علیه السلام از پدرانیش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و عبارت همان عبارت
 «طرائف» است: بهجة قلبی، أما با لفظ: وحبله الممدود تعبیر کرده است.

۶- «مقتل امام حسین علیه السلام» ج ۱، ص ۵۹ با عین عبارت «ینابیع المودة» از حمّوئی آورده از
 امام محمد بن احمد بن علی بن شاذان از حسن بن حمزه از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن
 شاذان از محمد بن زیاد از حمید بن صالح از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش و او از پدرش و او از
 امام حسین علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

۷ تا ۹- به ترتیب از «فرائد السّمطین» و کتاب «اربعین» و «مناقب» از نسخه‌های خطی این
 سه کتاب بنا به نقل «احقاق الحق» ج ۴، ص ۲۸۸ و ج ۹، ص ۱۹۸. در کتاب «اربعین» ابن ابی
 الفوارس بجای نور بصری، نور عینی آورده است و در این کتاب و دو کتاب دیگر: «فرائد»، و
 «مناقب»، بقیه عبارات عین عبارت قندوزی است.

شیخ جمال‌الدین حنفی موصلی^۱ روایت کرده‌اند.

در این حدیث مانند بعضی از احادیثی که گذشت ائمه علیهم‌السلام را به حَبَل ممدود (ریسمان کشیده و رابط بین خدا و خلق خدا) تعبیر فرموده است. اما ای شگفتا که چند روز از رحلتش نگذشته بود که ریسمان بر گردن حبل‌الله انداخته، شیر ژیان و اسدالله الغالب را برای تمکین و تسلیم و بیعت با روبهان به مسجد کشیدند و فرزندش حسین را، که عترت او و عترت رسول او بود و ریسمان رابط خدا و خلق بود، با لب تشنه میان دو نهر آب سربریدند، و ریسمان خدا را پاره کردند، و ربط خدا و خلق را گسستند. خودش در رَجَز می‌گوید:

مَنْ لَهُ جَدٌّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى؟	أَوْ كَشَيْخِي؟ فَأَنَا ابْنُ الْقَمَرَيْنِ ۱
فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي، وَ أَبِي	قَاصِمُ الْكُفْرِ بِيَدْرٍ وَ حُنَيْنِ ۲
فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ مَاذَا صَنَعْتُ	أُمَّةَ السَّوِّءِ مَعًا بِالْعِزَّتَيْنِ: ۳
عِثْرَةَ الْبِرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى	وَ عَلِيٍّ الْوَرْدِ بَيْنَ الْجَحْفَلَيْنِ؟ ۴

۱- «در میان جمیع خلائق کیست که جدی مانند جد من داشته باشد؟ و یا مربی و معلمی مانند استاد من علی؟ پس من پسر دو ماه تابناکم.

۲- فاطمه زهرا مادر من است، و پدرم شکننده کفر است در روز جنگ بدر و غزوه حنین.

۳- این کارها را پدرم در راه خدا انجام داده است؛ و حالا ببینید این اُمت زشت کردار با دو عترت پاک چه کردند؟

۴- یکی عترت پیامبر نیکو و نیکوکردار محمد مصطفی پیامبر خدا، و دیگر عترت علی مرتضی که در جنگها میان دو لشکر که چهره‌ها زرد می‌شد، چهره‌اش چون گل سرخ می‌درخشید.»

۱- «دُرر بحر المناقب» از نسخه خطی این کتاب بنا به نقل «احقاق الحق» ج ۴، ص ۲۸۸ و ج

۹، ص ۱۹۸. در این کتاب بقیه عبارات عین عبارت قندوزی است.

لله الحمد و له الشکر که در ظلّ عنایات خاصّه و توجّهات کامله حضرت امام
 زمان - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - این مجلد از « امام شناسی » که جلد سیزدهم از
 آن است از دوره علوم و معارف اسلام، در صبح روز شنبه بیست و پنجم ماه مبارک
 رمضان یکهزار و چهار صد و ده هجریه قمریه در شهر مقدس مشهد رضوی - علیه و
 علی آبائه و ابناؤه الأئمة الكرام - در وقت ضحی دو ساعت به ظهر مانده اختتام
 پذیرفت. بمحمد و آله الطاهرين صلّ علی محمد و آله الطيبين، و العن اللّهم
 أعدائهم أجمعين من الآن الى قیام یوم الدین.